

- علیه السلام بدان که «۱» این سورت مکی است و عدد آیات او صد و یازده است و هزار و هفتصد و هفتاد و شش کلمت است و هفت هزار و صد و شصت «۲» و شش حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب «۳»، گفت که: رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: بندگان را سورت یوسف پیاموی که هر مسلمانی که این سورت یوسف بخواند و اهلش را پیاموزد و زیر دستانش را، خدای تعالی سكرات مرگ و جان کندن بر او آسان کند و او را توفیق دهد تا هیچ مسلمان را حسد نبرد.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۲۱]

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)

قال يا بني لا تقصص رؤياك على إخوتك فيكيدوا لك كيدا إن الشيطان للإنسان عدو مبين (۵) و كذلك يجتبيك ربك و يعلمك من تأويل الأحاديث و يتيم نعمته عليك و على آل يعقوب كما أتمها على أبويك من قبل إبراهيم و إسحاق إن ربك عليم حكيم (۶) لقد كان في يوسف و إخوته آيات للسائلين (۷) إذ قالوا ليوستف و أخوه أحب إلينا منا و نحن عصبه إن أبانا لفي ضلال مبين (۸) اقتلوا يوسف أو اطرحوه أرضا يخل لكم وجه أبيكم و تكونوا من بعده قوما صالحين (۹)

قال قائل منهم لا تقتلوا يوسف و آفوه في غيابة الجب يلتقطه بعض السيارة إن كنتم فاعلين (۱۰) قالوا يا أبانا ما لك لا تأمنا على يوسف و إننا له لناصحون (۱۱) أرسله معنا غدا يرتع و يلعب و إننا له لحافظون (۱۲) قال إنني ليخزني أن تذهبوا به و أخاف أن يأكله الذئب و أنتم عنه غافلون (۱۳) قالوا لئن أكله الذئب و نحن عصبه إننا لخاصرون (۱۴)

فلما ذهبوا به و أجمعوا أن يجعلوه في غيابة الجب و أوحينا إليه لتنبئهم بأمرهم هذا و هم لا يشعرون (۱۵) و جاؤا أباهم عشاء يبكون (۱۶) قالوا يا أبانا إننا ذهبنا نشتق و تركنا يوسف عند متاعنا فأكله الذئب و ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا صادقين

(۱۷) وَ جَاؤْ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸) وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹)

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ (۲۰) وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَبْعُنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱)

[ترجمه]

این آیه‌های دفتر بیان «۴» کننده است.

ما فرو فرستادیم قرآنی به تازی تا همانا شما بدانید.

ما قصه کنیم «۵» بر تو نکوترین قصه‌ها به آن وحی که

(۱). قم، آو، بم + سورت یوسف - علیه السلام.

(۲). قم: شست.

(۳). قم، آو، بم + که رسول - علیه السلام - گفت.

(۴). قم: پیدا.

(۵). آو، بم: می‌کنیم.

ص: ۲

کردیم «۱» بر تو این کتاب را و بدرستی که بودی تو از پیش این از جمله نیاگاهان «۲».

چون گفت یوسف پدرش را ای پدر من، من دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه را، دیدمشان که مرا می سجده کردند «۳».

گفت ای پسرک من قصه مکن خوابت را بر برادرانت که بکنند با تو حیلتی که دیو مر مردم را دشمنی است آشکارا.

و همچنین برگزیند تو را خدایت و پیامزد تو را از تأویل خواب و تمام کند نعمتش بر تو و بر آل یعقوب، چنان که تمام کرد آن را بر دو پدرت از پیش این ابراهیم و اسحاق که خدای تو دانا و محکم کار است.

بود «۴» در یوسف و برادرانش دلیلهایی پرسندگان را.

چون گفتند که یوسف و برادرش دوست تر است به پدر از ما و ما گروهی ایم پدر ما در گمراهی است روشن.

بکشی یوسف را یا بیندازی او را به زمینی [تا خالی شود شما] «۵» را روی پدرتان را و باشی از پس او گروهی نیکان.

گفت گوینده‌ای از ایشان: مکشی یوسف را و در اندازی او را در قعر [چاه تا بر آرد او را بهری] «۶» رهگذریان، اگر شما خواهی کردن.

(۱). قم: به آنچه وحی کردیم، آو، بم: به آنکه وحی کردیم.

(۲). قم: غافلان.

(۳). قم: مرا سجده می‌کردند، آو، بم: مرا سجده کردند.

(۴). قم: بدرستی که بود.

(۵-۶). اساس، زیر برش صحافی رفته، از قم، افزوده شد.

ص: ۳

گفتند: [ای پدر] «۱» ما چه بوده است تو را که ایمن نمی‌داری ما را بر یوسف، و ما او را نصیحت کنیم «۲» [۱-پ].

«۳»

بفرست او را با ما فردا تا بچرد و بازی کند و ما او را نگاهداریم «۴».

گفت دژم کند «۵» مرا آن که ببری شما او را و ترسم که بخورد او را گرگ و شما از او بی خبر باشی.

گفتند: اگر بخورد او را گرگ - و ما جماعتی ایم - ما آنکه زیان کاران باشیم.

چون ببرند او را و عزم کردند «۶» که کنند او را در قعر چاه، و وحی کردیم به او که خبر دهی «۷» تو ایشان را به کارشان این، و ایشان نمی‌دانند.

آمدند به پدرشان شبانگاه می‌گریستند.

گفتند: ای پدر ما، ما برفتیم «۸» و سبق می بردیم و رها کردیم یوسف را بنزدیک متاع ما، بخورد او را گرگ و تو باور نداری «۹» ما را و اگر چه ما راستیگراییم «۱۰».

آوردند بر پیره‌ن خونی دروغ، گفت: بل بیاراست

(۱). اساس، زیر برش صحافی رفته، از قم، افزوده شد.

(۲). قم: کنندگانیم.

(۳). اساس، قم، آو: نرع و نلعب، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). قم: نگاهدارانیم.

(۵). آو، بم: اندوهگن کند.

(۶). آو، بم، آج: گرد آمدند.

(۷). آو، بم، آج: خبر کردی.

(۸). آو، بم: بشدیم.

(۹). قم: نیستی تو بیاور دارنده.

(۱۰). قم: هستیم ما راست گویان، آو، بم، آج: راست گویانیم.

ص: ۴

برای شما تنهای شما کاری، صبری نیکو، و از خدای یاری در خواسته است «۱» بر آنچه وصف می‌کنی.

آمدند رهگذریانی بفرستادند پیشرو «۲» ایشان را، فرو گذاشت دلوش، گفت: ای مزده من! این غلامی است، و پنهان کردند «۳» او را برای بضاعت، و خدای عالم است «۴» به آنچه کردند ایشان.

بفروختند او را به بهای اندک، درمی چند «۵» شمرده، بودند در او از زاهدان «۶» ناخواهان «۷».

گفت آن که بخريد او را از مصر زنش را: گرامی دار مقام او، باشد «۸» که سود دارد ما را، يا گيريم او را فرزند «۹» همچنين تمکين کرديم يوسف را در زمين و تا بياموزيم او را از تأويل حديثها «۱۰»، و خدای غالب است بر کارش و لکن بيشتر مردمان ندانند «۱۱»

قوله تعالى: الر، اختلاف اقوال مفسران رفت «۱۲» در حروف مقطّع که در او ايل سور است. فاما، «الر»، بعضی مفسران گفتند: چو «۱۳» اول اين سورت را ضم کنی با «حم» «۱۴» و «نون»، الرحمن باشد. و قول بعضی مفسران آن است که نام سورت است. تلک، اشارت است بآيات «۱۵»، و الر، بر قول آن که «۱۶» گفت نام سورت است، در

(۱). قم: و خدای است که از او یاری خواهند.

(۲). قم: به آب آینده.

(۳). آو، بم: کردن.

(۴). قم، آو، بم، آج: داناست.

(۵). آو، بم، آج: به سیمها.

(۶). قم: ندارد.

(۷). آو، بم، آج: ندارد.

(۸). قم: شاید.

(۹). قم: به فرزند، آو، بم، آج: فرزندی.

(۱۰). آو، بم، آج: خواب.

(۱۱). قم، آو، بم، آج: نمی دانند.

(۱۲). آو، بم، آج، آز: برفت.

(۱۳). قم، آو، بم، آج، آز: چون.

(۱۴). قم: حا و میم.

(۱۵). آو: با آیات.

(۱۶). قم، آو، بم، آج، آز، آن کس که.

ص: ۵

محلّ رفع است به ابتدا، و تقدیره: هذه السّورة. تِلْكَ، مبتدای دوم است و آیاتُ خیر اوست، و الرّ آیتی نیست باتّفاق برای آن که مضاهی رؤوس آیات نیست بخلاف «طه»، که آن آیتی است برای آن که [۲-۲] مطابق رؤوس آیات است، و آیاتُ، دلالات و حجج باشد و روا بود که مراد آیات «۱»، قرآن است و مراد به الْكِتَابِ، قرآن است بلا خلاف، و الْمُبِينِ، محتمل است دو معنی را: [یکی روشن] یکی بیان کننده برای آن که «ابان» هم لازم باشد و هم متعدّی، یقال: ابان الشیء «۲» و ابنته اذا بیّنته.

مجاهده و قتاده گفتند: «مبین» را معنی آن است که بیان کننده حلال و حرام است و قضایا و احکام است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ مَا فَرَّوْا فَرَسْتَادِيمَ این کتاب قرآن. قُرْآنًا، نصب او بر حال است از ضمیر مفعول به. و بیان کردیم که اشتقاق قرآن من قرأت الشیء اذا جمعته باشد.

عَرَبِيًّا، صفت قرآن است و «یا» نسبت است یعنی به لغت عرب. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، تا همانا شما بدانید و تعقل کنی و در فهم معانی و اغراض او عقل کار بندی. و «عقل» عبارت است از مجموع علومی که ممکن بود «۳» که به آن استدلال کنند به شاهد «۴» بر غایب، و فرق کنند به آن میان حسن و قبیح «۵». آنچه بر توسّع بر دگر علمها اجرا می‌کنند، و در آیت دلیل است بر حدوث قرآن برای آن که خدای تعالی وصف کرد آن را به آن که منزل است و مجموع است و منسوب است با لغت عرب. [و اتّفاق است که لغت] «۶» به مواضعه «۷» شناسد و مواضعه «۸» قدیم نیست پس در آیت سه دلیل است بر حدوث قرآن:

یکی قوله: أَنْزَلْنَاهُ، و دگر: قُرْآنًا، و سدیگر «۹»: عَرَبِيًّا از این وجه که گفتیم که منزل قدیم نباشد، و قرآن جمع بود و مجموع، بعضی بر بعضی مقدّم بود و قدیم را

(۱). قم، آو، بم، آج، آز: به آیات.

(۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۲). قم، آو، بم، آج، آز+ اذا تبین.

(۳). قم: باشد.

(۴). قم: از شاهد، آو، بم: به شاهی.

(۵). آذ: حسن و قبح.

(۷-۸). قم: مواضع.

(۹). آج: دیگر، آذ: سیثم.

ص: ۶

چیزی بر او مقدّم نباشد و آنچه منسوب بود با عرب و لغت ایشان، و عرب و لغت ایشان محدّث «۱»، محال بود که منسوب با آن قدیم، باشد.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ، ما قصّه خواهیم کردن بر تو و اصل قصّه و اشتقاق او، من قصّ اثره إذا اتّبعه باشد، و منه: القصص لانه اتّباع القاتل للقتل، و منه: القصّة للشعر لتتابع «۲» بعضه بعضا على النسق. أَحْسَنَ الْقَصَصِ، نکوترین قصّه‌ها. و خلاف کردند در آن که خدای تعالی این قصّه را چرا نکوترین قصّه‌ها خواند. بعضی گفتند:

«أحسن» به معنی حسن است تا لازم نیاید که کلام خدای را- جلّ جلاله- در باب حسن بعضی را بر بعضی مزیتی و تفاضلی هست «۳»، چنان که گویند: هذا اولی بک، چیزی را که جز او «۴» والی نباشد آن را و مالک، و مثله قوله: وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ... «۵»، ای هین، و قول الشّاعر:

لعمرک ما ادری و ائی لاوجل،

ای و جل. و قول الشّاعر:

بیتا دعائمہ اعزّ و أطول

انّ الذی سمک السّماء بنا «۶» لنا

ای عزیزة «۷» طویلة.

بعضی دگر گفتند: بر ظاهر خود است علی التفضیل. آنکه در وجه آن «۸» خلاف کردند: مقاتل روایت کرد از سعید جبیر، که او گفت اصحاب رسول- علیه السّلام «۹»- بر سلمان رفتند، گفتند: برای ما از توریت حدیثی گوی که توریت را قصّه‌های نیکو در وی است «۱۰». خدای تعالی این آیت فرستاد و بیان کرد که: قصّه‌های قرآن نیکوتر است از قصص توریت. بعضی

دگر گفتند: برای آنش «أحسن القصص» خواند که چندان «۱۱» عبر و عجایب که در این قصه است، در هیچ قصه نیست. و از این جا گفت:

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ «۱۲»، و گفت: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ

(۱). قم+ بود، آو، بم، آج، آز: و آنچه منسوب بود با عرب و لغت ایشان محدث.

(۲). آز: لتبليغ.

(۳). آو، بم، آج، آز، باشد.

(۴). بم: جزای او.

(۵). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷.

(۶). قم، بم: ندارد.

(۷). آو، بم، آج، آز: عزیز.

(۸). قم: و حد آن.

(۹). قم: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.

(۱۰). قم: نیکو است.

(۱۱). قم، آو، آج: چندان.

(۱۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۷.

ص: ۷

عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ «۱» ...، و گفتند: برای کرم یوسف که با برادران کرد، فی قوله:

لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ «۲» ...، حدیث و قصه او را «أحسن القصص» خواند. و گفتند:

برای آتش نیکوترین قصه‌ها خواند که در او ذکر انبیاست و ذکر صالحان و فریشتگان [۲- پ] و شیاطین و انس و جن و انعام و طیور و سیر ملوک و آداب ممالیک و طریقت تجار و ذکر عقلا و جهال و اختلاف احوال و مکر زنان و حیل «۳» ایشان، و نیز در او ذکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش. پس برای آن که جامع است این خصال را، که در او منافع دین و دنیا است، آن را احسن القصص خواند.

بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ. «با» متعلق است به «نقص» «۴»، و «ما» مصدریه است، ای یوحینا، به وحی کردن ما و القای ما بر تو این قرآن را. وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ، و بدرستی که «۵» پیش از این تو از این قصه و اخبار غافل بوده‌ای «۶» و بی علم. و «غفلت»، سهو «۷» باشد، و او عبارت بود از نفی علم، و اگر معنی بودی ضد علم بودی.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ، عامل در ظرف فعلی «۸» مقدر است، و التقدير: اذکر یا محمد، یاد کن ای محمد، چون گفت یوسف. و «یوسف» نامی است اعجمی و برای آن لا ینصرف است که هم اعجمی است و هم علم، و هما السببان المانعان من الصرف. و از بعضی علما پرسیدند که: یوسف چه باشد؟ گفت: «أسف» «۹»، حزن باشد و «أسیف» بنده باشد، و هر دو در یوسف حاصل بود، یعنی اشتقاق می‌کنم آن را، إما از أسف، و إما أسیف، و قول اول درست تر است. أبو هریره روایت کرد «۱۰» که رسول - صلی الله علیه و آله «۱۱» - گفت:

الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم - علیه السلام.

و یوسف به کسر السین، لغة فيه، و بر این

(۱). سورة یوسف (۱۲) آیه ۱۱۱.

(۲). سورة یوسف (۱۲) آیه ۹۲.

(۳). آو، بم، آج، آز: حیلت.

(۴). آو، بم، آج، آب: ندارد.

(۵). قم: و اگر، آو، بم، آج، آز: و اگر چه.

(۶). قم، آو، بم، آز: بودی.

(۷). آو، بم، آج: و سهو.

(۸). آو، بم، آج، آز: فعل.

(۹). آ: ندارد.

(۱۰). قم، آو، بم، آج، آ: کند.

(۱۱). قم، آو، آج، آ: علیه السّلام.

ص: ۸

لغت ممکن بود که به تازی نزدیک تر بود. آنگه سبب منع صرف، علمیت باشد و وزن فعل «۱»، که این لفظ بر وزن یفعل باشد «۲».

یاد کن چون گفت یوسف پدرش را- یعقوب: یا اَبْتِ، ای پدر من! ابن عامر و ابو جعفر خواندند این جا و در همه قرآن: یا اَبْتِ، به فتح التّاء «۳»، و دگر قرآء به کسر «تا» خواندند این جا و در همه قرآن: و ابن کنیر بر «ها» وقف کرد، «یا اَبه». اما این «تا»، بیشتر نحویان گفتند: بدل است از «یا» ی اضافه الی نفس المتکلم، و بعضی گفتند: به منزله «۴» «ها» ی طلحه و حمزه است، و بعضی دگر گفتند: عوض «۵» است از «واو» ساقط برای آن که اصل «آب» ابو بوده است به دلالت قولک اَبوان فی التّنیة و لذلك «۶» لزمت الإسم حتّی صارت کانتها من نفس الكلمة «۷» لانتها عوض «۸» حرف أصل. اما از آنان که «۹» به کسر «تا» خواندند، گفتند، «تا» دلیل باشد بر آن که بدل است از اضافه. و بعضی دگر گفتند: چون مستعمل شد و بسیار شد استعمال او، صار کنفس الكلمة حذف منها «باء» الإضافة «۱۰» و بقی الکسر «۱۱» لیدلّ «۱۲» علی حذف یاء الإضافة. و آنان که مفتوح خواندند، گفتند: اصل کلمه «یا اَبتا» «۱۳» بوده است چنان که شاعر گفت «۱۴»:

یا اَبتا عَلک «۱۵» أو عساکا

و این الف بدل «یا» ی اضافه است چون «الف» بیفگندند فتحه «تا» را دلیل حذف «الف» کردند، ای پدر من: اِنّی رأیتُ، من دیدم، من الرؤیا. یقال: رأیت، علی ثلاثة معان: من رؤیة العین، و رأى القلب و رؤیا المنام، این از رؤیای «۱۶» خواب

(۱). آو، بم، آج: سبب منع صرف و وزن فعل باشد، آ: سبب منع صرف وزن فعل باشد.

(۲). قم: و وزن فعل این لفظ، یفعل باشد.

(۳). آو، بم، آج، آ: به فتح تا.

(۴). قم، آو، بم، آج، آ: به منزلت.

(۵). قم: عوضی.

(۶). قم: کذلک.

(۷). قم: من ینسی الظلمة.

(۸). قم، آو، آج، بم، آز + عن.

(۹). آو، بم، آج، آز: آن که.

(۱۰). آو، بم، آج، آز: منها بالاضافة.

(۱۱). آج: الکسرة.

(۱۲). آو، بم، آج، آز: لتدلّ.

(۱۳). بم: یا ابتاه.

(۱۴). آج + شعر.

(۱۵). بم: علیک.

(۱۶). قم: این رؤیا.

ص: ۹

است «۱». اهل علم سیر گفتند: ابتدای قصّه یوسف و یعقوب آن بود که در سرای یعقوب «۲» درختی بود هر گه که یعقوب را پسری آمدی از آن درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر می‌بالیدی. چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ شده بودی و قوی گشته، پدر آن «۳» بگرفتی و به او دادی گفتی: این چوب تراست و عصای تو است «۴» که با تو زاد و رست و ببالید «۵». تا آنکه که یوسف آمد او را از آن «۶» هیچ شاخ نرست.

چون یوسف - علیه السّلام «۷» - بزرگ شد و برادران او هر یک چوبی و عصایی داشتند - و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین بود و بنیامین «۸» دوازدهمین - یوسف پدر را گفت: ای پدر [۳- ر] برادران من هر یکی را چوبی هست و مرا نیست چرا چنین آمد؟ از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت. یعقوب دعا کرد خدای تعالی جبریل را فرستاد با عصایی از چوب بهشت، گفت: این به یوسف ده. یوسف - علیه السّلام - آن چوب بستند و آن چوبی بود از زبرجد سبز. شبی یوسف - علیه السّلام - در خواب دید که آن عصای خود «۹» به زمین فرو زدی «۱۰» و برادران او بیامدندی و عصاهای خود در

پیرامن آن «۱۱» به زمین فرو زدندی «۱۲». عصای او بلند شدی و برگ بیاوردی و شاخها بکشیدی و سایه «۱۳» بگستریدی و سر در اعنان «۱۴» آسمان بکشیدی و عصاهای «۱۵» برادرانش بر حال خود بماندی آنکه بادی برآمدی و عصاهای برادران از بیخ برکندی و در دریا انداختی و عصای او بر جای بماندی او از خواب در آمد ترسیده. پدر گفت: چه بود تو را ای فرزند من و ای قرّة العین من؟ او این حدیث با پدر گفت. برادران بشنیدند از او حقد و کینه در دل گرفتند و گفتند: ای «۱۶» پسر راحیل عجب خوابی دیده‌ای! همانا تو سیّد خواهی بودن و ما بندگان تو و کار تو بلند شود و غالب شود بر کار ما «۱۷».

(۱). بم: جواب است.

(۲). قم + علیه السّلام.

(۳). آج: آن را.

(۴). آو، بم، آج، آز: این چوب و عصای تو است.

(۵). قم: بالید.

(۶). قم، آو، بم، آج، آز + درخت.

(۷). آو، بم + بر، آز + نیز.

(۸). قم: ابن یامین.

(۹). قم + را.

(۱۰). آو، بم، آج: فرو برد، آز: فرود برد.

(۱۱). آو، بم، آج: در بر آن، آز: در برابر آن.

(۱۲). آج: فرو بردندی.

(۱۳). آو، بم، آج، آز: برگ.

(۱۴). قم، آج: عنان.

(۱۵). آو، بم، آج، آز: عصای.

(۱۶). آو، بم، آج: این.

(۱۷). آو، بم، آز، آج: کارهای ما.

ص: ۱۰

وهب گفت: یوسف چون «۱» این خواب دید، او را هفت سال بود و چون خواب آفتاب و ماه و ستاره دید او را دوازده سال بود. و یعقوب - علیه السلام - چنان که در اخبار آمد یوسف «۲» را از چشم فرو نگذاشتی یک ساعت، پیوسته پیش او بودی و پیش او خفتی.

شبی از شبها پیش از خفته بود - و گفتند: شب «۳» آدینه بود - در خواب دید که یازده ستاره و ماه و آفتاب از قطب آسمان جدا شدی و پیش او سجده کردند. او از خواب در آمد و گفت: ای پدر خوابی دیدم عجب! گفت: چه دیدی؟ گفت: در خواب دیدم که درهای آسمان گشاده شدی و نوری عظیم پدید آمدی چنان که همه جهان بگرفتگی و کوهها و صحرا روشن شدی از او و دریاها موج زدی و ماهیان دریا به انواع لغات تسبیح کردند و مرا جامه‌ای پوشانیدندی که «۴» دنیا از نور و حسن آن «۵» نور گرفتگی «۶» و پنداشتمی که کلید گنجهای زمین پیش من بنهادندی و پنداشتمی که یازده ستاره و ماه و آفتاب «۷» مرا سجده کردند، و ذلک قوله: **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا.**

ابو جعفر خواند تنها: **أحد عشر، به سکون «عین» إلى تسعة عشر، جمله به سکون «عین» گوید كَوْكَبًا، نصب او بر تمییز است بعد تمام الاسم، و تمام اسم این جا تقدیر تنوین است، لأنّ الاصل «۸» أحد و عشر، من باب قولهم: قدر راحة سحابا و ثلاثة رطل عسلا. رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ، دیدم که مرا سجده همی کردند «۹». برای آن گفت که: رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ و لم يقل رأيتها لي ساجدة، برای آن که سجده که «۱۰» کار عقلاست و از شأن ایشان «۱۱» است چون اسناد آن با کواکب کرد آنان را جاری مجرای عقلا داشت.**

سدی روایت کند از عبد الرحمن بن سابط «۱۲» از جابر بن عبد الله الانصاری که او

(۱). قم: چون یوسف - علیه السلام.

(۲). قم + علیه السلام.

(۳). قم: آن شب.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج + در.

(۵). قم: او.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج: بگرفتی.

(۷). قم: آفتاب و ماه.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج: انّ الاصل.

(۹). قم: همی کردند.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج: سجده کردن.

(۱۱). آج: آن است که.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج: سلیط.

ص: ۱۱

گفت: مردی جهود بنزدیک رسول آمد، گفت: یا محمد! مرا خبر ده تا نام آن ستاره‌ها چه بود که یوسف را سجده کردند؟ رسول - علیه السلام - سر در پیش افگند به انتظار وحی. جبریل «۱» آمد و رسول را خبر داد از نامهای ایشان. رسول - علیه السلام - جهود را گفت: اگر تو را خبر دهم به نامهای ایشان و تو دانی که چنان است، اسلام آری؟

گفت: آری «۲» گفت: نامها «۳» این بود: جریان و طارق و ذیال ذو الکتفاف «۴» و ذو القرع و ذناب و عموران «۵» و قابس و ضروح و مصبح و فلیق «۶». چنان دید که در هوا «۷» او را سجده می‌کردندی، سجده حقیقی که معروف و معهود است. و بعضی دگر گفتند [۳- پ] مراد به سجده خضوع و خشوع است. و گفته‌اند: میان آن خواب که یوسف - علیه السلام - دید در معنی عصا و میان این خواب هفت سال بود آنکه این خواب بدید و با پدر بگفت. یعقوب - علیه السلام - او را گفت: یا پسرک من «۸» نگر تا این خواب با برادرانت «۹» نگوئی که با تو کیدی کنند و مکرری سازند و حیلتی، چه دیو، مردم را دشمنی است آشکارا. گفتند یعقوب - علیه السلام - او را گفت: این خواب با کس مگو، و یعقوب برفت و با زن خود بگفت و با او عهد کرد «۱۰» که با کس نگوید. راست که او برفت و فرزندان یعقوب در آمدند آن زن با ایشان بگفت ایشان را حسد زیادت شد. و گفتند: این غلام سر پادشاهی می‌دارد گاهی خوابش چنان باشد که در عصا او دید «۱۱». گاهی خواب چنین می‌بیند که ماه و آفتاب و ستاره او را می‌سجده برد «۱۲». به هر حال ماه و آفتاب مادر و پدر «۱۳» باشد و یازده ستاره ما یازده برادریم، و بر سری پدر او را دوست‌تر «۱۴» از ایشان داشت. گفتند: با این کیدی باید کردن، چنان که خدای تعالی

(۱). قم + علیه السلام.

(۲). قم: آرم، بقیه نسخه‌ها این جا بیش از یک سطر افتادگی دارد.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج: یا محمد نامهای ایشان.

(۴). آو، بم، آب، آج: ذو الکففات، آز: ذو الکففات.

(۵). قم: عمروان، آو، بم، آب، آز، آج: عمودان.

(۶). قم: فیلق.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: در خواب.

(۸). قم: ای پسرک من، آو، بم، آب، آز، آج: ای پسر من.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج: این خواب برادرانت را.

(۱۰). قم: و از او عهد ستد.

(۱۱). قم: در عصا دید.

(۱۲). قم: سجده می‌کند، آب، آز، آج: سجده می‌برد.

(۱۳). قم: آفتاب و ماه، پدر و مادر.

(۱۴). آو، بم، آج: دوستر.

ص: ۱۲

حکایت کرد که یعقوب گفت: **فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا**، «نون» برای آن بیفتاده است که جواب نهی است به «فا» «۱»، و محلّ او نصب است و عمل به اضمار «أن» کند. و کسائی خواند- آلا به روایت ابو الحارث- و قتیبه و ابن البریدی «۲» و العبسی «۳»:

«رؤیاک» به اماله، و باقی قرآء به تفخیم. و قوله: **يَا بُنَيَّ**، در او سه «یا» است:

«یا» ی اصلی و «یا» ی تصغیر و «یا» ی اضافت. آنگه «یا» «۴» ی اضافت بیفگندند و قناعت کردند از او به کسره، و یک «یا» را در دیگر ادغام کردند. و اما کسر «یا» و فتح او دو لغت است، يقال: یا بنیّ و یا بنیّ، کسر برای آن تا دلیل حذف «یا» ی اضافت کند، و فتح لکونه أخفّ الحركات «۵»، أو لما ذكرنا فی قوله: یا أبت بالفتح. و «کید» طلب اذی و رنج باشد از

صاحب غیظ مرغیری را. آنکه حق تعالی حکایت کرد از یعقوب که او بر سبیل مثل در میان قصه گفت **إِنَّ الشَّيْطَانَ**، که دیو مرآدمی را دشمنی است آشکارا. و این «لام» اضافه است یقال: هو أب لك و أخ لك و ولي لك و عدو لك. و معنی «لام» اضافه آن است که چون این «لام» بیفگنی اضافه حاصل باشد «۶»، آنکه در معنی او دو وجه بود: یکی آن که شیطان ایشان را اغرا کند به کید با تو که شیطان دشمنی است آشکارا آدمی را، و وجه «۷» دگر آن که مراد خود ایشانند ایشان را شیطان او خواند چون با او فعل شیطان کردند و از شیاطین انس بودند. کمال قال: **شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ** «۸» قوله: **وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ** - الآیه، اجتناء و اصطفاء و اختیار «۹» هر سه «۱۰» یکی باشد. این هم حکایت است از یعقوب - علیه السلام - که او میگوید در تعبیر خواب یوسف که خدای تعالی تو را برگزیند و تو را تأویل احادیث در آموزد، و اصل «اجتناء» من جباية الخراج باشد، إذا اخلصته لنفسك او لغيرك، و مراد تعبیر خواب است بقول: **وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**، فی قول مجاهد و قتاده. و ابن زید

(۱). آو، بم، آب، آز، آج: ندارد.

(۲). قم: ابن الزبدي.

(۳). آز، العیسی.

(۴). قم: و «یا» ی.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: من الحركات.

(۶). آج، لب: آید.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: وجهی.

(۸). سورة انعام (۶) آیه ۱۱۲.

(۹). قم: ندارد.

(۱۰). قم: هر دو.

ص: ۱۳

گفت «۱»: در عهد او تاویل و تعبیر خواب به از او کس ندانست. زجاج گفت: مراد تأویل آیات است در ادله توحید و جز از آن از علوم دین «۲». تأویل آن باشد که معنی با او گردد، من الاول و هو الرجوع، و گفت: نیز این خواب دلیل آن می‌کند که

خدای تعالی نعمت خود بر تو و بر آل یعقوب تمام کند چنان که بر پدران تمام کرد، ابراهیم و اسحاق و آن که ایشان را برگزید و دو پیغمبر «۳» مرسل کرد، آنگاه گفت:

خدای محکم کار و داناست آنچه کند به حکمت و مصلحت کند. ابن اسحاق گفت: خدای تعالی هر فصلی «۴» و حالی از احوال یوسف [۴-ر] برای غرضی «۵» صحیح با رسول - علیه السلام - حکایت کرد، و غرض از این فصل «۶» آن بود «۷» تا رسول - علیه السلام - متسللی شود از کید و حسد قوم او بر او که پیش از این برادران یوسف بر یوسف حسد بردند و با او کید کردند.

قوله: لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ، آنگاه حق تعالی گفت: در یوسف و برادرانش آیاتی و علاماتی و عبرتی و دلالتی «۸» هست مر پرسندگان را. و برادران یوسف یازده بودند و نامهای ایشان این است: روبیل - و او برادر مهتر است «۹» - و شمعون، و لاعون «۱۰»، و یهودا، و ریالون و یسجر و مادر او، لیّا - بنت لیان بود - و او دختر خاله «۱۱» یعقوب بود و چهار پسر دیگر او را آمدند «۱۲» از دو سرّیه «۱۳»: نام یکی زلفه و نام یکی بلهه «۱۴»، دان و تقتالی «۱۵» و حاد «۱۶». و اشرف «۱۷» آنگاه لیّا را وفات آمد یعقوب خواهرش «۱۸» راحیل «۱۹» بزنی کرد از او یوسف آمد او را و بنیامین. پس جمله فرزندان

(۱). قم: گفتند.

(۲). آو، بم، آز، آب، آج، لب، این جا قریب یک سطر افتادگی دارد.

(۳). بم: پیغمبر.

(۴). بم، آج، لب: فضلی.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: غرض.

(۶). بم، آج، لب: فضل.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: آن است.

(۸). آج، لب: دلالتی.

(۹). قم: بود.

(۱۰). همه نسخه بدلهای: لاوی.

(۱۱). آو، بم، آز، آب، آج، لب: خال.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: آمد.

(۱۳). قم، آب، آز: سریت.

(۱۴). قم+ بود و، آو، بم، آب، آز، آج، لب+ و.

(۱۵-۱۷). کذا: در اساس و بسیاری از نسخه بدلها.

(۱۶). آج، لب: جاد.

(۱۸). جمیع نسخه بدلها+ را.

(۱۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ را.

ص: ۱۴

یعقوب دوازده بودند «۱» و آنان که در آن کار بودند و با یوسف آن کید کردند، ده بودند.

و اهل مکه خواندند: «آیة للسائلین» بر واحد، و باقی قراء بر جمع. و برای آن گفت:

«السائلین» که جهودان رسول را- علیه السلام- پرسیدند از قصه یوسف، او ایشان را خبر داد همچنان که در توریت بود. ایشان عجب بماندند و گفتند: یا محمد! این از کجا دانستی؟ گفت: از وحی خدای تعالی. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که: آیات للسائلین و لمن لم یسئل. چنان که شاعر گفت «۲»:

فما أدری أرشد طلابها

و إنما المعنی «۳»: أرشد طلابها أم غی. و از آیات یوسف- علیه السلام- آن بود که حق تعالی او را تخصیص کرد به بهره‌ای از حسن که از اهل عصر خود ممیز شد به آن. و گفته‌اند خدای تعالی حسن قسمت کرد میان آدمیان دو ثلث به یوسف داد و ثلثی به همه جهان و گفته‌اند: ثلثی به او داد و دو ثلث به همه جهان «۴».

و أبو سعید خدری روایت کرد «۵» از رسول- علیه السلام- که او گفت: شب معراج «۶» چون مرا به آسمان بردند، یوسف را دیدم جبریل را گفتم: این کیست؟

گفت: این یوسف است. گفتند: یا رسول الله چگونه دیدی او را؟ گفت: چنان که ماه در شب چهارده «۷».

و انس مالک روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: یوسف را و مادرش را نیمه حسن بدادند. اسحاق بن عبد الله بن ابي فروه گفت: یوسف - علیه السلام به جمال تانجا «۸» بود که او در کویهای «۹» مصر می گذشتی «۱۰» نور روی او بر دیوارها می تافتی چنان که نور آفتاب.

کعب الاحبار گفت: خدای تعالی صورت پیغامبران «۱۱» به آدم نمود تا او یک یک

(۱). آج، لب: بود.

(۲). لب: گوید.

(۳). قم: و المعنی، آز: انا المعنی.

(۴). این جمله اخیر در هیچ کدام از نسخه بدلها نیست.

(۵). او، بم: بکرد.

(۶). قم، او، بم، آب، آز: که.

(۷). قم: ماه شب چهارده.

(۸). کذا: در اساس و قم، او، بم، با آن جا، آب، آز، آج، لب: تا آن جا.

(۹). آز: کوچه ها.

(۱۰). او: می گذشتی.

(۱۱). بم، آج، لب: پیغامبران.

ص: ۱۵

را بدید. در طبقه ششم یوسف را به نمود، تاج و قار بر سر «۱» نهاده، و پیرهن «۲» بهاء پوشیده و قضیب «۳» ملک به دست گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده «۴»، بر راست او هفتاد هزار فریشته «۵» و بر چپ او هفتاد هزار فریشته «۶» و جماعتی از امت پیغامبران «۷» در پی او، و ایشان را زجلی و آوازی بود به تسبیح و تهلیل و در پیش او درختی که آن را

درخت سعادت می‌خواندند، هر کجا او می‌رفت با او می‌رفت. آدم گفت: بار خدایا! این کیست از فرزندان من؟ گفت: یا آدم! این مردی است محسود بر آنچه من به او خواهم دادن. گفت: بار خدایا! او را چه خواهی دادن؟ گفت: حظّی تمام از حسن. آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت:

لا تأسف یا بنیّ و إنّهُ یوسف.

پس اوّل کس که او را یوسف خواند آدم بود «۸».

و در خیر هست که: او بر صورت آدم بود و بر حسن و بهاء و نور او پیش از آن که «۹» از درخت بخورد، چون از درخت بخورد آن نور و بهاء، از او برفت، و خدای تعالی به یوسف داد. و گفته‌اند: [۴- پ] یوسف را چندان نور و بهاء بود که نور روی او در شب چنان بودی که شبهه «۱۰»، و سپید لون بود و نکو روی بود و جعد موی بود، فراخ چشم بود راست خلق، ستبر «۱۱» ساق و ستبر «۱۲» ساعد «۱۳»، میان باریک «۱۴»، تیزی «۱۵»، خرد دندان، بر «۱۶» روی راست خالی «۱۷» سیاه داشت و بر میان دو چشم علامتی سپید داشت پنداشتی که ماه تابان است، چون بخندیدی یا سخن گفتی نور از دندانهای او می‌تافتی. و هیچ و صاف وصف او ندانستی کردن. و گفتند: او حسن به میراث از جدّش اسحاق یافت و اسحاق از مادرش ساره و خدای تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود و لکن صفای حور نداشت جز آن که یوسف از صفای لون و رقت و لطافت اندام به آن جا «۱۸» بود که اگر از این

(۱). آج، لب+ او.

(۲). جمیع نسخه بدلها: پرهن.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج: قصب.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: افکنده.

(۵-۶). آو، بم، آج، لب: فرشته.

(۷). آج، لب+ به آدم نمود تا او یک یک را بدید.

(۸). آو، بم، آج، لب+ علیه السّلام.

(۹). جمیع نسخه بدلها: پیش از آن که.

(۱۰). کذا در نسخه اساس، قم، آو، آب، بم، آز: روز، آج، لب: روزی.

(۱۲-۱۱). آج، لب: سطر.

(۱۵-۱۴-۱۳). آب، آز، آج، لب+و.

(۱۶). آو، آب، بم، آز، اج، لب+جانب.

(۱۷). آج، لب: خالی.

(۱۸). آج، لب: تا آن جا.

ص: ۱۶

خضر چیزی بخوردی سبزی آن در پوست او پیدا بودی که به گلویش «۱» فرو می‌شدی «۲». و ساره حسن از حوا یافت به میراث «۳».

عبد الله مسعود روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: جبریل آمد و مرا گفت خدای «۴» می‌گوید من حسن یوسف از نور کرسی دادم و حسن تو از نور عرش. و بعضی علما را گفتند: یوسف نکوتر «۵» بود یا محمد؟ گفت: در اولینان «۶» یوسف نکوتر بود و در آخرینان «۷» محمد - صلی الله علیه و علی آله «۸» - و نیز از آیات یوسف - علیه السلام - علم تعبیر خواب بود که هر خواب که از او پرسیدند «۹» او تعبیر آن بگفتی و همچنان بودی که او بگفتی «۱۰».

قوله تعالی: **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا** - الآية عامل در «إِذْ» آن فعلی مضمَر است، نحو: اذکر. و روا بود که عامل در او «کان» باشد، فی قوله: **لَقَدْ كَانُ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ**. «اذ قالوا» این ظرف آن فعل باشد، و «کان» تا مه بود به معنی حصل و حدث، چون گفتند برادران یوسف. «لیوسف» «لام» ابتداست و گفتند: جواب قسمی مقدر است، و التقدیر: و الله لیوسف و أخوه، یوسف و برادرش بنیامین، **أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا**، دوست تر «۱۱» است از ما بنزدیک پدر ما، و **نَحْنُ عُصْبَةٌ**، و ما جماعتی ایم، ده کس بودند، و «عصبه» از سه باشد تا به ده و گفتند از میان ده تا چهل، و او را از لفظ خود واحدی نیست، کالقوم و الرهط، و النفر «۱۲»، پدر ما در ضلالی است روشن. و مراد به ضلال ذهاب است از ره صواب و رای و تدبیر، و ضلال از دین نخواستند. و گفتند: مراد ایشان به ضلال فرط محبت یعقوب بود یوسف را.

آنکه با یک دیگر بنشستند و رایی «۱۳» زدند و تدبیر کردند و گفتند چاره‌ای باید تا

(۱). آو، آب، بم، آز، آج، لب: به گلویش.

(۲). آج، لب: می‌رفتی.

(۳). آو، آب، بم، آز، آج، لب: میراث یافت.

(۴). آج، لب + تعالی.

(۵). قم، آو، بم، آج، لب: نیکوتر.

(۶). آو، بم، آج، لب: اولیان.

(۷). آج، لب: آخرین.

(۸). آو، آب، بم، آز، آج، لب: علیه السلام.

(۹). جمیع نسخه بدلها: پرسیدندی.

(۱۰). جمیع نسخه بدلها: گفتی.

(۱۱). آو، آب، بم، آز، آج، لب: دوستر.

(۱۲). آب، بم، آج، لب: و النضر.

(۱۳). جمیع نسخه بدلها: رای.

ص: ۱۷

ما او را از پدر دور کنیم، یکی گفت از ایشان: **اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا**، یوسف را بکشی یا او را به زمین افگنی دور که روی پدر، شما را خالی و صافی و مستخلص شود. خلاف کردند در آن که این گوینده که بود: بهری گفتند، شمعون گفت. «۱» این قول وهب است. کعب گفت: دان بود که این گفت، و آنگه از پس او یعنی از پس کشتن او گروهی صالح نیک باشی تایب. مقاتل گفت: صالح ما بینکم و بین اَبیکم، کار میان شما و پدر سره شود چون او را بکشی.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ، یکی از ایشان گفت. و بیشتر مفسران برآند که این گوینده روییل بود «۲»- و او پسر خاله یوسف بود و در حق یوسف نکو رای «۳» بود و برادر مهین بود و ایشان در حکم او بودند- گفت: **لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ**، یوسف را مکشی که کشتن برادر عظیم باشد **وَالْقَوَّةُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ**، و او را در چاه افگنی. بعضی «۴» گفتند: مراد به «غیابة الجب» طاقی باشد که در چاه بود پیش از آن که به آب رسد. حسن گفت:

غیابت چاه قعر چاه باشد «۵». بعضی دگر گفتند ظلمت و تاریکی چاه باشد، و بعضی دگر گفتند آن جا که خیر «۶» غایب شود. و اصل «غیابت» «۷» از غیبت و غیبوت باشد و اهل مدینه «غیابات» خواندند «۸» علی الجمع [۵- ر] و باقی «غیابت» علی الواحد. و «جب» چاهی باشد ناپیراسته و به سنگ بر نیاورده. قتاده گفت: چاه بیت المقدس است. وهب گفت: به زمین اردن بود. کعب گفت: میان مصر و مدین بود. مقاتل گفت: بر سه فرسنگی خانه یعقوب بود، **يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ**، تا

بهری «۹» رهگذریان «۱۰» باشد که او را بر آرند. جمله قراء خواندند: «يلتقطه» به «يا» برای آن که مسند است با «بعض» و حسن بصری تلتقطه به «تا» خواند برای آن که «بعض» مضاف است با مؤنث. و گفت: خبر «۱۱» از «بعض» «۱۲» چون خبر «۱۳» از جمله باشد چنان که شاعر گفت:

(۱). آو، آب، بم، آز، آج، لب + و.

(۲). آج، لب: روئیل بود گوینده این.

(۳). آج، لب: نیکو رای.

(۴). قم + دگر.

(۵). همه نسخه بدالها: بود.

(۶). کذا در نسخه اساس، قم، بم، آج، لب: خبر، آو، آب: خبر.

(۷). آو، بم، آج، لب: غایب.

(۸). آو، آب، بم، آز، آج، لب: خوانند.

(۹). آج، لب: بعضی.

(۱۰). قم: راهگذریان، آو: رهگذریان

(۱۱-۱۳). کذا در اساس، چاپ شعرانی: جزء.

(۱۲). همه نسخه بدالها: بعضی.

ص: ۱۸

كما أخذ السرار من الهلال

أرى مر السنين أخذن مني

و قال آخر:

إذا مات منهم سيّد قام سيّد

فدانت له أهل القرى و الكنايس

و «تا» در «سیارة» برای مبالغت است كعلامة و نسابه. و گفتند: صفت موصوفی محذوف است، نحو: العصبه و الطأيفة و الفرقه و الجماعة. **إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ**، اگر لا بدّ این بخواهی کردن.

حسن بصری را گفتند: مؤمن حسد برد؟ گفت: ای سبحان الله! برادران یوسف را فراموش کردی؟ و از این جا گفتند: الأب جلاب و الأخ سلاب، پدر جمع کننده باشد و برادر رباینده. آنچه گفتند: به هر حال حیلتی باید که میان او و پدر جدا کنیم.

آنچه گفتند: او را از پدر بیاید خواستن تا با ما به چراگاه «۱» آید، دگر باره گفتند: پدر ما بر او استوار ندارد و او را به ما ندهد، تدبیر آن است که او را بگوییم. اوّل بیامدند و پیش او با یک دیگر کشتی گرفتند «۲» و انواع بازیها از جستن و سنگ دستی «۳» و سلاح بازی کردن، او گفت: هر روز به چره‌گاه «۴» چنین کنی؟ گفتند: از این بیشتر و خوشتر، و لکن «۵» تو را دل خواهد که با ما بیایی «۶» تا آن جا نظاره ما کنی و تو نیز ساعتی بازی کنی و او را مشوّق کردند تا او راغب شد. آنچه جمله بجمع بیامدند و پیش پدر بر پای ایستادند- و این عادت ایشان بود چون حاجتی بودی «۷»- ایشان را پدر گفت «۸»: چه حاجت است شما را و چه کار را آمده‌ای؟ گفتند: **یا أبانا**، ای پدر ما، **ما لك** چه بوده است تو را؟- و «ما» استفهامی است- **لا تأمنا علی یوسف**، که ما را مأمون نمی‌داری بر یوسف، جمله قرأء به ادغام خواندند و اشمام «۹» رفع در «نون»، و ابو جعفر خواند: «لا تأمنا» «۱۰» به جزم «نون» اوّل. و یحیی بن وثّاب «۱۱»

(۴-۱). آج، لب: چراگاه.

(۲). آو، بم: گرفتن.

(۳). قم: سنگ انداختن، لب: سبک دستی.

(۵). جمیع نسخه بدلها: و اگر.

(۶). قم+ بیای.

(۷). آج، لب: داشتند.

(۸). آو، آب، بم، آز، آج، لب: پدر ایشان را گفت.

(۹). اساس: اتمام، با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آو، آب، بم، آز، آج، لب: لا تأمننا خواند.

(۱۱). قم: روبان. [بی نقطه]

ص: ۱۹

در شاذ «۱» لا تيمنا، على لغة من قال من تعلم و نعلم «۲». وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ، و ما او را نصيحت گریم و بدو خير خواهيم و با او خيانت نکنيم، و النصح ضد الغش، و أصل او اخلاص عمل باشد از خيانت، و منه: التوبة النصوح، الخالصة. و نصح اخلاص «۳» باشد، و منه: النصيحة للخياطة.

أرسله معنا، يوسف را با ما بفرست «۴»، فردا. يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ «۵»، ابن كثير و أبو عمرو و ابن عامر خواندند: «نرتع و نلعب» به «نون» در هر دو فعل و كسر «۶» «عين» من الارتعاء، افتعال من الرعى، و جزم که باشد به حذف «يا» باشد برای جواب أمر، و أهل الحجاز - إلا المالكي و العطار عن الزينبي - خواندند به اثبات «يا» در حال وصل «۷» و وقف.

و نافع خواند: «يرتع و يلعب» بالياء فيهما، حكاية عن يوسف - عليه السلام - بفرست او را تا با ما چره کند و بازی کند، و يعقوب خواند: «نرتع و يلعب» اول به «نون» دوم به «با»، چنان که «رتع» را اضافت با ایشان باشد که بزرگان بودند و بازی را اضافت کردند «۸» با يوسف «۹» که کودک بود. و باقی قرأ «نرتع و نلعب» به «نون» و جزم هر دو فعل من الرتع «۱۰» و هو الرعى. وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ، و ما او را نگاه داریم. [۵-پ] «۱۱».

قال إني ليحزني أن تذهبوا به، گفت مرا دلتنگ بکند آن که شما او را ببری. «أن» مع الفعل در محل رفع است، على أنه فاعل «يحزني»، و «نی» ضمير منصوب متصل است، على أنه مفعول به. وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ، و ترسم که او را گرگ بخورد، وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، و شما از او غافل و بی خبر «۱۲» باشی. خلاف کردند در آن که «۱۳» يعقوب - عليه السلام - چگونه گفت ایشان را که او را گرگ بخورد و این

(۱). همه نسخه بدلها + خواند.

(۲). قم، لب، آز، قال، تعلم و نعلم، آو، بم، آج: قال يعلم و تعلم، آب: قال نعلم و نعلم.

(۳). آو، آب، بم، لب، آز، آج: اصلاح.

(۴). قم + غذا.

(۵). اساس، قم، آو، آب، بم، آز: نرتع و نلعب، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). قم + «تا» و.

(۷). بم، لب، آج: وصف.

(۸). آز: کردن.

(۹). قم: اضافه با یوسف - علیه السلام - کرد.

(۱۰). لب: من ارتع.

(۱۱). نسخه اساس از این جا یک برگ افتادگی دارد.

(۱۲). آو، آب، لب، بم، آز، آج: بی خبر و غافل

(۱۳). آو، آب، لب، بم، آز، آج: در آیت که.

ص: ۲۰

غیب است اگر به وحی تقریر کرد و به فرستادن «۱» گوئیم، از این چند جواب گفته‌اند «۲»: یکی آن که زمین مسبوعه بود و گرگ بسیار بود آن جا، برای این گفت.

وجهی دیگر آن است که بر دل او بگذشت و بر زبان او براند «۳» خدای تعالی، تا وقت احتجاج و اعتلال [ایشان] «۴» را دست افزار «۵» نباشد. بعضی دگر گفتند: در خواب دید که او را گرگ خورده بود، و گفتند: در خواب دید که ایشان او را ببرند و باز نیاوردند و چون پرسید که او را کجا بردی؟ گفتند: او را گرگ بخورد، و گفتند: در خواب دید که ده گرگ گرد یوسف - علیه السلام - در آمده بودند و او را تعرض می‌کردند و بر او حمله می‌کردند «۶» و یکی از آن جمله از او ذبّ و دفع می‌کرد و زمین بشکافت و یوسف به زمین فرو شد و از آن جا بر نیامد اِلّا از پس سه روز. چون یعقوب این خواب بدید او را از برادران نگاه می‌داشت، چون استدعا کردند گفت: **وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ.**

عبد الله عمر «۷» روایت کرد از رسول - علیه السلام «۸» - که او گفت مردمان را دروغ تلقین مکنی «۹» که فرزندان یعقوب ندانستند که گرگ آدمی را خورد «۱۰» چون یعقوب بگفت: **وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ**، ایشان «۱۱» پیاموختند و آن را دست افزار خود کردند و گفتند: **فَأَكَلَهُ الذَّبُّ.** و این آن است که در مثل گفتند: **أَذْكَرْتِي الطَّعْنَ وَ كُنْتُ نَاسِيَا.**

پدر را گفتند: **لَيْتَنُ أَكَلَهُ الذَّبُّ**، اگر چنان که گرگ او را بخورد و ما، ده مرد «۱۲» با او، پس ما زیانکار باشیم، و «لام» جواب قسمی مضمراست فی قوله: **لَيْتَنُ**، و «واو» حال راست، فی قوله: **وَ نَحْنُ عَصَبَةٌ**، و **إِذَا مَلْغَاسْتِ**، لوقوعه بین المبتدأ و الخبر.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ - الآية، در کلام حذفی و اختصاری هست، تقدیره: فَأَجَابَهُمْ إِلَى مَلْتَمَسِهِمْ وَأَرْسَلَهُ مَعَهُمْ، فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ. يعقوب -
عليه السلام - ایشان را اجابت کرد و

(۱). آو، آب، لب، آز، آج: تقریر باشد به فرستادن او، بم: تقدیر باشد به فرستادن او.

(۲). آو، آب، لب، بم، آز، آج: جواب است.

(۳). بم: بر آمد.

(۴). قم: ندارد، از آو افزوده شد.

(۵). آو، لب، آج: به اقرار، آز: اقرار.

(۶). لب، آج: می بردند.

(۷). آو، بم + رضی الله عنهما.

(۸). آب، آز: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

(۹). آو، آب، لب، بم، آز: مکن، آج: نکن.

(۱۰). آو، آب، بم، آز، آج: آدمی خورد.

(۱۱). آو، لب، بم، آز، آج + از او.

(۱۲). بم: ده برادر.

ص: ۲۱

یوسف را با ایشان بفرستاد.

راویان اخبار گویند سدّی و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و كعب الاحبار و حسن بصری به اختلاف الفاظ و اتفاق معانی، که: چون برادران یوسف را از پدر بخواستند «۱» به حیلت و داستان، و پدر ایشان را گفت: من ترسم که او را گرگ بخورد، ایشان گفتند: گرگ او را چگونه بخورد! و نحن عصبه، و ما، ده مرد با اوایم و شمعون با ماست. و او مردی بود که چون خشم

گرفتنی نعره‌ای بزدی «۲» هیچیز «۳» نبودى از حیوانات که آواز او بشنیدى نه بیوفتادى «۴»، و اگر آبستنى «۵» بودى بجه بیفگندى- و یهودا در میان ماست و او چون خشم گرفتى «۶» شیر را بدریدى از هم «۷».

چون یعقوب- علیه السّلام- از ایشان چون «۸» این سخن بشنید ساکن شد، یوسف- علیه السّلام- بیامد و پیش پدر بایستاد و گفت: ای پدر مرا با برادران بفرست، یعقوب گفت: تو را می‌باید؟ گفت: آری.

گفت: دستورى دادم. چون روز دیگر «۹» بود، یوسف- علیه السّلام- جامه در پوشید و کمر بر بست و قضیب به دست گرفت و بیرون شد با برادران. یعقوب- علیه السّلام- سلّه‌ای بگرفت و آن بندى که ابراهیم زاد اسحاق- علیهما السّلام- در آن جا نهادى و چند گونه طعام «۱۰» برای یوسف در آن جا نهاد «۱۱» و فرزندان را وصایت خیر کرد به یوسف و گفت: ای فرزندان من! این پسرک من یوسف امانت است از من به شما، از خدای بترسى و در او هیچ خیانت مکنى. به خدای بر شما که اگر گرسنه شود طعامش دهى و اگر آب خواهد «۱۲» آبش دهى و بر او شفقت و مهربانى کنى «۱۳» و او را رها مکنى و از چشم فرو مگذارى «۱۴» و در رفتن بر او رنج منهى. گفتند: یا پدر او ما را برادر است و ما

(۱). آو، آب، بم+ و.

(۲). آو، آب، بم، لب، آز، آج+ و نعره زدى.

(۳). همه نسخه بدلها: هیچ چیز.

(۴). همه نسخه بدلها: و الّا بیفتادى.

(۵). همه نسخه بدلها: آبستن.

(۶). همه نسخه بدلها: گیرد.

(۷). همه نسخه بدلها: شیر را از هم بدرد.

(۸). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۹). همه نسخه بدلها: دگر روز.

(۱۰). همه نسخه بدلها: برای یوسف چند گونه طعام.

(۱۱). آو، بم+ بیجارد، آب، آز+ بجارد.

(۱۲). آج، لب: تشنه باشد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: به جای آری.

(۱۴). آو: نگزاری، آب، آز: نگزاید.

ص: ۲۲

را بر او شفقت برادران است «۱» و یکی از ماست بل مفضل است بر ما برای دوستی تو او را، یعقوب - علیه السلام - با ایشان به صحرا پاره‌ای بیرون رفت و ایشان را به خدای سپرد و یوسف را در بر گرفت و بوسه بر چشم «۲» داد و گفت: تو را به خدای و برادران سپردم و عهد و وثیقت «۳» کردم با آن که ترسم که تو را ضایع می‌کنم و برگردید. ایشان او را به صحرا بیرون بردند تا پدر با ایشان بود و به چشم پدر بودند او را بر دوش گرفته بودند و اکرام می‌کردند. چون پاره‌ای نیک بر رفتن و او را به بیابان فرو بردند و دور شدند از شهر، سخن بگردانیدند و او را جفا کردن «۴» و زدن گرفتند، و هر گه که برادری او را بزدی او به استعانت به دیگری شدی او نیز او را بزدی و آن طعامی که پدر برای او ساخته بود چیزی بخوردند و چیزی به سگان دادند و او را چیزی ندادند و او را پیاده می‌تاختند گرسنه و تشنه «۵» و می‌زدند، او می‌گریست و می‌گفت پدر را: بی‌خبری که با یوسف تو چه می‌کنند! عند آن حال فریشتگان بگریستند «۶» به رحمت بر یوسف - علیه السلام.

این حال نیک با حال «۷» حسن و حسین - علیهما السلام - ماند که تا رسول - صلی الله علیه و آله «۸» - در حال حیات «۹» بود برای تقرب او ایشان را اکرام می‌کردند تا آن روز که از حظیره بنی النجار «۱۰» ایشان را می‌آورد بر دوش گرفته، یک یک به تقرب می‌رفتند که یکی را به ما ده، رسول - علیه السلام - می‌گفت:

نعم المطیبة انا و نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منهما.

چون رسول - علیه السلام - با جوار رحمت ایزدی شد یکی را «۱۱» به زهر بکشتند و یکی را «۱۲» به تیغ.

چون خواستند که او «۱۳» را بکشند و رای ایشان بر این درست شد، یهودا «۱۴» - و او

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: برادری است.

(۲). آج، لب: بر سرو چشمش.

(۳). اصل متن: شفقت، با توجه به همه نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد.

(۴). آو، آب، آز، آج، لب: کردند.

(۵). آج، لب: پیاده و گرسنه و تشنه می تاختند.

(۶). آو: بگرستند، آز: بکاء بستند.

(۷). همه نسخه بدلها: ماند به حال.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آج و لب: علیه السلام.

(۹). همه نسخه بدلها: در حیات.

(۱۰). همه نسخه بدلها + رسول.

(۱۱). همه نسخه بدلها: این را.

(۱۲). همه نسخه بدلها: و آن را.

(۱۳). همه نسخه بدلها: یوسف را.

(۱۴). آو، بم + را، آج، لب + که.

ص: ۲۳

پسر خاله یوسف بود - گفت: نه با من عهد کرده‌ای که یوسف را نکشی؟ گفتند: بلی عهد کرده‌ایم اکنون چه کنیم او را؟ گفت: او را در چاهی افگنی که «۱» رهگذر کاروان است، باشد که از این رهگذریان «۲» کسی او را بر آرد.

و ذلک قوله: فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ، «لَمَّا» در جای ظرف افتد «۳» و «با» تعدیت راست و «ها» ضمیر یوسف است و إجماع «۴» عزم باشد. يقال: أجمع على كذا و أزمع، و عزم بمعنى، و بی حرف جر نیز «۵» گویند، يقال: أزمع و أجمع أن يفعل كذا. وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ، در این وحی خلاف کردند، بعضی گفتند: وحی پیغامبری بود و خدای تعالی عند آن حال او را پیغامبری داد و جبرئیل آمد و او را خبر داد و بشارت بآنچه «۶» خواست بودن و او را تسلیت داد، و بعضی دگر گفتند: القاء القلب «۷» است، در دل او افگند خدای تعالی. و قول اول قول حسن بصری است و جماعتی مفسران و این ظاهر آیت است. و قوله: لَنُنَبِّئَنَّهُمْ، که خبر دهی ایشان را به کار ایشان و آنچه با تو می‌کنند. و مورد این کلمه تهدید و وعید است. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ، «واو» حال است، یعنی در حالی که ایشان ندانند. عبد الله عباس و حسن و ابن جریج گفتند:

یعنی ندانند که او یوسف است. مجاهد و قتاده گفتند: یعنی ایشان ندانند که او را وحی آمده است. و «شعور» إدراك علم دقیق بود، مشبه بالشعر. و دو قول گفتند در جواب «لَمَّا»: یکی آن که محذوف است و تقدیر آن است که: و لَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجَبِّ عِظَمَ فِتْنَتِهِمْ وَ كِبَرِ مَا قَصَدُوا لَهُ. و بعضی دگر گفتند: «أَوْحَيْنَا» جواب «لَمَّا» ست و «واو» صله

است و التّقدیر: لَمَّا ذهبوا به أوحینا إلیه، تا جواب را بشاید «۸» [«۹»، چه اگر «واو» بود عطف باشد و جواب نتواند بودن، و این مذهب کوفیان است. و گفتند: مانند این بیت امرؤ القیس است.

فلَمَّا أجزنا ساحة الحیّ و انتحی

بنا بطن خبت ذی قفاف «۱۰» عقتل

(۱). همه نسخه بدلها + بر.

(۲). آو: رهگزریان.

(۳). همه نسخه بدلها: افتاد.

(۴). بم: اجتماع.

(۵). بم: جزم و نیز.

(۶). آو، بم: با آنچه.

(۷). آو، آج، لب: القاه فی القلب، بم: القاه القلب، آب، آز: القیناه فی القلب.

(۸). بم: نشاید.

(۹). نسخه اساس تا این جا افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۱۰). قم: حقاف، آج: قفاق.

ص: ۲۴

و التّقدیر: انتحی. و قال آخر:

حتّی إذا ثملت بطونکم

و رأیتم أبناءکم شبّو «۱»

التَّقْدِير: قلبتم، و بصريان روا نمی‌دارند «۲».

چون یوسف را به کنار چاه آوردند پیرهن «۳» از او بر کردند «۴»- و این چاهی بود میان اردن و مصر «۵». و گفتند: تا به خانه یعقوب از آن جا سه فرسنگ بود و بر ره کاروان بود و چاهی بود تاریک و وحش «۶» و سر او تنگ «۷»، تنگ بود و بن چاه فراخ «۸» و برای آن کردند «۹» تا بر نتواند آمدن «۱۰». و گفتند: آب این «۱۱» چاه شور بود، و سام بن نوح کنده بود آن چاه «۱۲» پس دستهایش بیستند و پیراهنش بکنند. گفت: ای برادران! پیراهن «۱۳» با من دهی تا عورت پوش من باشد در حیات من و کفن من باشد در مماتم «۱۴»، و دستم بگشایی تا هوام زمین را از خود باز دارم. به «۱۵» او گفتند: آن یازده ستاره را و ماه و آفتاب را که تو را در خواب سجده می‌کردند بخوان تا دستهای تو «۱۶» بگشایند و پیرهن «۱۷» با تو دهند «۱۸». آنگه رسنی در میان او بستند و او را فرو گذاشتند «۱۹» چون به نیمه رسید رسن بپردند و او را در چاه افکندند. خدای تعالی از میان آن آب سنگی بر آورد بزرگ و لَیْم تا یوسف بر آن سنگ آمد و رنج «۲۰» نرسید او را. و در روایتی دیگر آمد که خدای تعالی جبریل را گفت: دریا ب یوسف را، به یک پر زدن به زمین آمد و یوسف

(۱). قم، لب: شبوا.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: روا ندارند.

(۳). قم: پیراهن، آو، بم: پرهن.

(۴). قم: برکشیدند، آو، بم، آز، آج، لب: به در کردند، آب: از بر او به در کردند.

(۵). آج، لب: مصر و اردن.

(۶). آب، آز: وحشی، آج، لب: موحش.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: سر تنگ.

(۸). آو، بم، آج، لب: بن فراخ، آب، آز: بن او فراخ.

(۹). آو: کردن.

(۱۰). قم: آمد، او، آب، آز، آج، لب: بر نتوان آمدن، بم: بر نتواند آمدند.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: آن.

(۱۲). قم، آب، آز، آج، لب+را.

(۱۳). او، بم، آج، لب: پرهن.

(۱۴). قم، او، آز، آج، لب: ممت من.

(۱۵). قم، او، بم، آب، آز: او را.

(۱۶). همه نسخه‌ها بجز قم: دستهایت.

(۱۷). او، بم، آج، لب: پرهن، آز: پیراهن.

(۱۸). او، بم: دهد.

(۱۹). او، بم: گزاشتند.

(۲۰). قم: رنجی.

ص: ۲۵

را در میان چاه گرفت و باسانی بر آن سنگ نهاد و او را تسلیت داد و احوالی که بر سر او «۱» خواست رفتن با او بگفت. چون ایشان آواز وقع او نشنیدند او را آواز دادند، او جواب داد. گفتند: او زنده است هنوز، خواستند تا او را سنگسار کنند یهودا رها نکرد و گفت: نه عهد شما با من آن است که او را نکشی؟ رها کردند.

در خبر است که: چون یوسف را- علیه السلام- به چاه افکندند چاه تاریک بود روشن شد و آبش شور بود خوش شد و او از آن آب می‌خورد، آن آب او را به جای طعام و شراب بود، خدای تعالی فریشته‌ای را بفرستاد تا آنیس او شد تا مستوحش نباشد و آن بندها از او بر گرفت و پیرهنی «۲» از حریر بهشت فرستاد خدای تعالی تا در او پوشانیدند «۳».

و روایتی دیگر آن است که: چون ابراهیم را به آتش انداختند او را برهنه بکردند و بند بر دست و پای او نهادند آتش بندهای او بسوخت و جبریل آمد و پیرهنی «۴» از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید. او به میراث به اسحاق رها کرد و اسحاق به یعقوب و یعقوب آن خواست که به یوسف رسد در تعویذی نهاد و بر گردن او بست. آن فریشته آن تعویذ بشکافت، آن پیرهن «۵» بگرفت و در او پوشانید.

و روایتی دگر آن است که این فریشته او را «۶» بهی بیاورد تا او بخورد. چون شب درآمد فریشته خواست تا برود. یوسف گفت - علیه السّلام: اگر تو بروی من تنها مانم و مستوحش شوم «۷» گفت: من تو را دعایی بیاموزم که چون بخوانی وحشت از تو برود.

بگو:

یا صریخ المستصرخین یا غوث المستغیثین یا مفرّج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من امری «۸».

یوسف - علیه السّلام - این بگفت. خدای تعالی هفتاد «۹» فریشته را بفرستاد تا گرد او در آمدند و او را انس

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب. با او.

(۲). آو، بم، آج، لب: پرهنی، آز: پیراهنی.

(۳). آج: پرهنی از حریر بهشت بیاورد و در او پوشید، لب: پرهنی از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید، آو، بم، آب: پرهنی از حریر بهشت فرستاد تا در پوشید.

(۴-۵). آو، بم، آج، لب: پرن، آز: پیراهن.

(۶). همه نسخه بدلها + از بهشت.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۸). آج، لب + برحمتک یا رب.

(۹). همه نسخه بدلها + هزار.

ص: ۲۶

می‌دادند و یهودا هر روز بیامدی و طعام و شراب بیاوردی و به چاه فرو گذاشتی.

[۶-ر].

چون سه روز در چاه بود روز چهارم جبرئیل آمد و گفت: تو را که در این چاه افکند؟ گفت: برادرانم گفت: چرا؟ گفت: بر من حسد کردند برای دوستی پدر مرا.

گفت: خواهی تا از این چاه بر آیی «۱»؟ گفت: آری. گفت، بگو:

«یا صانع کلّ مصنوع، و یا جابر کلّ کسیر، و یا حاضر کلّ ملا، و یا شاهد کلّ نجوی، و یا قریبا غیر بعید، و یا مونس کلّ وحید و یا غالبا غیر مغلوب، و یا حیا لا یموت، و یا محیی الموتی، یا لا إله إلا أنت، اللهمّ إني أسئلك بانّ لك الحمد لا إله إلا أنت بديع السموات والأرض ذو الجلال والإكرام أن تصلّي علی محمد و آل محمد و أن تجعل لی من أمری فرجا و مخرجا، و أن ترزقنی «۲» من حيث لا أحتسب «۳».

یوسف - علیه السّلام - این کلمات بگفت خدای تعالی او را فرج داد از چاه و ملک مصر به او داد از آن جا که او اندیشه نکرد. مجاهد گفت: یوسف «۴» از پدر جدا شد شش ساله بود چون با پدر رسید چهل ساله بود.

قوله: **وَ جَاؤُاْ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ** - الآیة، در آیت محذوفی هست و آن این است:

و لما فعلوا «۵» ما أجمعوا علیه من إلقائه فی الجبّ جاءوا أباهم عشاء. چون آنچه در دل داشتند و بر آن عزم کرده بودند از آن که او را در چاه افکند بکردند، آمدند با نزدیک «۶» پدر نماز شام گریان. «أباهم» در محل نصب است به مفعول به «۷». «عشاء» نصب بر ظرف است. **يَبْكُونَ**، محل او نصب است بر حال. آن روز برفتند همه روز و یعقوب - علیه السّلام - در بند انتظار می بود و دل مشغول تا ایشان با یوسف چه کردند.

چون ایشان یوسف را به چاه افکندند، حسن بصری گفت: در این وقت او را هفده «۸» سال بود و در بندگی و زندان و پادشاهی هشتاد سال بماند و بیست و سه سال دیگر بماند از آن پس، و چون فرمان یافت او را صد و بیست سال بود.

(۱). بم: بر آهی.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: و ارزقنی.

(۳). بم: لا یحتسب.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم + علیه السّلام.

(۵). قم، آب، آز: و فعلوا، آو، بم، آج، لب: و افعلا

(۶). بم، آب، آز: تا بنزدیک.

(۷). قم: لمفعول به، آو، بم، آب، آز، آج، لب: مفعول به.

(۸). آو، بم: هوده، آب، آز: هژده.

ص: ۲۷

آنگه بیامند و بزغاله‌ای را بگرفتند «۱» از گله و بکشتند و پیرهن یوسف در خون «۲» آغشتند و روی با خانه نهادند. یعقوب - علیه السلام - به سر راه آمده بود به انتظار ایشان، چون پدر را دیدند جمله به یکبار بانگ بر آوردند و گریستن گرفتند. یعقوب بدانست که ایشان را کاری افتاده است و «۳» یوسف را ندید، گفت: یوسف کجاست؟

ایشان به یکبار دست بزدند و جامه‌ها بدریدند و خروش و ناله کردند گرفتند «۴». و گفتند: **إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ**، ما برفتم تا سبق بریم بر یکدیگر، و قوله: «نستبق» در جای حال است، ای مستبیین. **وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا**، و یوسف را بنزدیک متاع و ثقل خود رها کردیم، **فَأَكَلَهُ الذَّبُّ**، گرگ او را بخورد. **وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا**، تو ما را به راست گوی نداری «۵» و اگر چه ما راستیگریم «۶» در این گفتار. و اصحاب ما به این «۷» آیت استدلال کردند «۸» بر آن که ایمان تصدیق باشد «۹» که خدای تعالی در این آیت ایمان گفت. و مراد او تصدیق بود به اتفاق. و جواب «لو» محذوف است. برای دلالت کلام بر او، و التقدير: **وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ مَا صَدَقْتَنَا** «۱۰». و اهل اشارت گفتند: برای آن نماز شام آمدند تا وقت تاریک باشد، ایشان را از آن دروغ گفتن «۱۱» شرم نیاید در سخن فرو نمانند. و از این کار «۱۲» گفته‌اند: چون از کسی حاجتی خواهی به شب خواه «۱۳» که حیا در چشم است و چون تاریک بود چشم نگیرد «۱۴». و چون عذرخواهی به روز خواه که فرو مانی در عذر خواستن. و این گریه دروغ که ایشان می‌کردند آب از همه گریه‌های براست ببرد.

شعبی گفت: زنی بنزدیک شریح آمد به حکومت و می‌گریست و جزع می‌کرد

(۱). آج، لب: بزغاله‌ای از گله بگرفتند.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: در آن خون.

(۳). آج، لب: پس.

(۴). آو، بم: خروش کردن گرفتن، آب: خروش کردن گرفتن، آز: خروش کردند گرفتند، آج، لب: خروش کردند.

(۵). بم: ما را راست نداری.

(۶). همه نسخه بدلها: راست گوئیم.

(۷). بم: با این.

(۸). قم: استدلال کردند بدین آیت.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: بود.

(۱۰). آو، بم، لب: صدقنا.

(۱۱). بم: درغ گفتن.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: و از این جا.

(۱۳). آب، آز: بخواه.

(۱۴). قم: نبیند، آج، لب: تاریک باشد ایشان را از آن خواستن،

ص: ۲۸

پس از آن که حجت بر او متوجه شد، یکی گفت «۱»: بنگر که این مسکینه چگونه می‌گرید [۶-پ] همانا مظلومه است، شریح گفت: برادران یوسف ظالم بودند و با ظلم می‌گریستند و این آیت بخواند. و شاعر در این معنی گوید «۲»:

أغرک من شیخ بکاء «۳» و مملقة
أم اللّحیة البیضاء للنتف مطلقه

فانّ بنی یعقوب جاءوا أباهم
عشاء و هم یبکون زورا و مخرقة

آنکه آن پیرهن «۴» خونالود عرضه کردند و گفتند «۵»: اینک پیرهن «۶» او خون آلود است.

و ذلک قوله: وَ جَاؤُ عَلٰی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ، ای مکذوب فیه، و آوردند «۷» بر پیرهن «۸» او خونی دروغ «۹». اگر گویند «دروغ» صفت قول باشد و در خبر شود چون مخبر او بر خلاف خیر باشد، چگونه در خون استعمال فرمود؟ جواب گوییم که: مراد به «کذب» مکذوب فیه است لفظ مصدر است و معنی مفعول «۱۰»، کقولهم: رجل رضا، ای مرضی، و ماء سكب، و شراب صبّ، ای مسکوب و مصبوب، و به معنی فاعل نیز استعمال کنند چنان که: ماء غور و رجل صوم و فطر، و بر عکس این مفعول گویند و مراد ایشان مصدر، یقولون: ما له معقول، ای عقل، و ماله علی هذا الأمر مجلود، ای جلد، قال الشاعر:

حتّى إذا لم يتركوا لعظامه «۱۱»

لحما و لا لفؤاده معقولا

و قال آخر:

قد و الّذى «۱۲» سمک السماء بقدره «۱۳»

بلغ العزاء و أدرك المجلود

(۱). آو، بم، آب + كه.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: گفته.

(۳). بم، آج: يكاف.

(۴). آو، آب، آز: پيراهن، بم: پراهن.

(۵). آو، بم: گفتن.

(۶). آو، بم: پراهن.

(۷). آو، بم: آوردن.

(۸). آو، بم: پرهن.

(۹). آب، آز: خونين به دروغ، آج، لب: به خون دروغ.

(۱۰). اساس + به، كه با توجه به معنى و نسخه بدلها زائد مى نمود.

(۱۱). يتركوا العظامه، با توجه به معنى به قياس قم و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: قدر الّذى.

(۱۳). آج، لب: بقدرته: آو، بم: بقدره.

و فرآ گفت و دیگر نحویان که: بدم کذبا، به نصب «۱» روا باشد «۲» در نحو جز که نخوانده‌اند و نصب او بر مصدری «۳» باشد محذوف الفعل، کانه قال: بدم کذبوا فیه کذبا، و روا بود که نصب او بر تمییز «۴» بود، و برای آن دروغ گفت آن را که آن، خون «۵» یوسف نبود خون بزغاله بود. یعقوب - علیه السلام - پیرهن «۶» به دست گرفت و گفت: چه حلیم گرگی بود «۷» که یوسف را بدرید «۸» و پیرهنش «۹» نیاززد «۱۰» و ندرید «۱۱»! ایشان فرو - ماندند. گفتند «۱۲»: لا، بل قتله اللصوص، بل دزدان او را بکشتند. گفت: ای سبحان الله! دزدان او را بکشتند و پیرهن او «۱۳» رها کردند و حاجت ایشان به پیرهن «۱۴» بود نه به کشتن او! و گفته‌اند در پیرهن «۱۵» یوسف سه آیت بود: یکی این روز که بیاوردند خونالود و یعقوب از آن جا بدانست که دروغ می‌گویند. دوم آن جا که زلیخا در او آویخت و پیرهن «۱۶» او بدرید از پس «۱۷» و سهام «۱۸» آن روز که بیاوردند و بر روی «۱۹» یعقوب فگندند «۲۰» او بینا شد، آنگه پیرهن «۲۱» بستند و بر سر و چشم نهاد و ببویید «۲۲» و نعره‌ای بزد و بیوفتاد «۲۳» و هوش از او برفت. روز دیگر «۲۴» که با چره‌گاه «۲۵» رفتند گفتند: دیدی که پدر ما را چگونه «۲۶» خجل و دروغزن کرد «۲۷»؟ تدبیر آن است که برویم و یوسف را از «۲۸» چاه بر آریم و پاره پاره کنیم و استخانهای «۲۹» او با پیش «۳۰» پدر بریم تا قول ما راست شود.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: نصب.

(۲). قم: بود.

(۳). آج، لب: مصدر.

(۴). آج، لب: تمیز.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: که خون.

(۶-۱۵-۱۴-۹-۶). آو، بم، آج، لب: پیرهن.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: بوده.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بدریده.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: نیاززده: قم: نیازارد.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: ندریده.

(۱۲). بم: گفتن.

(۱۳). آو، بم، آج، لب: پراهنش.

(۱۷). همه نسخه بدلها بجز قم + پشت.

(۱۸). آو، آج، لب: سیوم، بم، آب: سیم.

(۱۹). آج، لب: در روی.

(۲۰). همه نسخه بدلها: افگندند.

(۲۱). بم: پراهن، آز، آب: پیراهن، آج، لب: پرهن.

(۲۲). همه نسخه بدلها بجز قم: بیوسید.

(۲۳). همه نسخه بدلها بجز قم: بیفتاد.

(۲۴). آو، آب، آز: روزی دیگر، آج، لب: روزی دگر.

(۲۵). همه نسخه بدلها بجز قم: چراگاه.

(۲۶). همه نسخه بدلها بجز قم: چون.

(۲۷). همه نسخه بدلها بجز قم: دروغزن و خجل کرد.

(۲۸). همه نسخه بدلها بجز قم + آن.

(۲۹). همه نسخه بدلها: استخوانهای.

(۳۰). آب، بم، آج، لب: او پیش.

ص: ۳۰

یهودا گفت: نه «۱»، با من عهد کرده‌ای که یوسف را نکشی، و ایشان را از آن منع کرد. نماز شام چون با خانه «۲» شدند، پدر گفت ایشان را: اگر چنان است که راست می‌گویی این گرگ که او را بخورد بگیری و پیش من آری. ایشان برفتند و چوب و رسن بر گرفتند «۳» و به صحرا شدند و گرگی را بگرفتند و دست و پای «۴» بستند و پیش یعقوب آوردند و بیفگندند. یعقوب - علیه السلام - گفت: دست و پای او بگشایی، او را بگشادند «۵»، یعقوب «۶» گفت: ای گرگ بیای، او

بیامد و پیش یعقوب بایستاد، یعقوب گفت: ای گرگ شرم نداری که فرزند مرا و میوه دل مرا و روشنایی چشم مرا بخوری
«۷»؟ گرگ به آواز آمد و گفت:

لا، و حقّ شیبتک یا نبیّ الله ما أکلت لک ولدا و انّ لحومکم و دماءکم، معاشر الانبیاء محرّمة علینا و انّی لمظلوم مکذوب
علیّ و انّی غریب فی بلاد مصر،

به حقّ شیبت تو که من فرزند تو را نخوردم [۷-ر] و گوشت و خون شما که پیغامبرانی «۸» بر ما حرام است و من مظلوم
و دروغ بر من نهاده‌اند و من بدین «۹» زمین غریبم. گفت: برای چه به این زمین آمده‌ای؟ گفت: مرا این جا خویشان‌اند به
زیارت ایشان آمده بودم، این پسران تو مرا بگرفتند و بستند و پیش تو آوردند و این دروغ بر من نهادند.

عند آن یعقوب گفت: **بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً**، «تسویل» تزیین نفس باشد کاری «۱۰» که نیکو نباشد، علی قول قتاده. و
گفته‌اند: تقریر المعنی فی النفس باشد. گفت: «بل»، و این کلمه إضراب را باشد و اعراض را از کلامی به کلامی دیگر. **سَوَّلَتْ
لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ**، نفس شما این کار بیاراست در چشم شما. **فَصَبْرٌ جَمِيلٌ**، اُی صبری صبر جمیل، او شأنی «۱۱» صبر جمیل،
مرفوع است بر خبر مبتدای محذوف، کار من امروز و شأن من صبری است نکو «۱۲»». و صبر نکو «۱۳» آن باشد که در

(۱). بم + که.

(۲). آج، لب: به خانه.

(۳). آو، بم: بر گرفتن.

(۴). آج، لب: پایش.

(۵). آو، بم، آب، آز: بگشادند او را.

(۶). آج، لب + او را.

(۷). بم، آج، لب: بخوردی.

(۸). آو، بم، آب، آز: گروه پیغامبران.

(۹). همه نسخه بدلها: در این.

(۱۰). آو، بم، آج، لب: به کاری.

(۱۱). آو، بم، آب، آز: شأن.

(۱۲-۱۳). همه نسخه بدلهای بجز قم: نیکو.

ص: ۳۱

خلال آن جزعی «۱» نباشد. وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ، و خدای است که از او یاری «۲» خواهند و به او «۳» استعانت کنند بر آنچه شما وصف می‌کنی، یعنی من به خدای استعانت می‌کنم و یاری می‌خواهم از او.

قوله: وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ - الآیة، یوسف - علیه السلام - سه روز در آن چاه بماند، روز چهارم کاروانی می‌گذشت آن جا از مدین می‌آمدند «۴» و به مصر می‌شدند «۵» به تجارت از جاده راه بگردیده بودند بنزدیک این چاه فرود آمدند و این چاه بر جاده راه نبود، مردی را بفرستادند از عرب از بلاد مدین نام او مالک بن الذَّعْر «۶» تا آب آرد برای ایشان، او به کنار «۷» چاه آمد و دلو فرو گذاشت «۸» تا آب بر کشد. یوسف - علیه السلام - دست در رسن زد و از چاه بر آمد مرد آب کش نگاه کرد کودکی را دید، من اجمل «۹» اهل زمانه.

و ذلك قوله تعالى: وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ، صفت موصوفی محذوف است، ای رفقة سیارة، فعالة من السير. و روا بود که «ها» «۱۰» برای مبالغت باشد که داب و عادت کاروان رفتن باشد. فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ، حق تعالی گفت: کاروانی به آن جا رسیدند وارد ایشان را بفرستادند، و وارد آن کس باشد که به آب آید، يقال: ورد «۱۱» الماء، إذا أتاه، و صدر عنه إذا رجع عنه، و رائد گویند آن را که از پیش بیاید به طلب آب و گیاه.

فَأَدْلَى دَلْوَهُ، ای أرسلها، و دلّها «۱۲» إذا أخرجها و نزعها، و دلّها «۱۳» لتكثير الفعل. و دلو آلت سقی باشد و فعل از او بر گرفته‌اند. قَالَ يَا بَشْرِي «۱۴»، در کلام حذفی و اختصاری هست و التقدير: فأدلى دلوه فتعلق يوسف بالحبل و خرج من البئر فلمّا راه الوارد قال: يا بشرای «۱۵»، أهل كوفه خواندند: «يا بشری» بی «یا» علی وزن فعلی من

(۱). آج، لب: جزع.

(۲). آو، بم، آج، لب: یاوری.

(۳). آو، بم: وی را و، آج، لب: و بر او.

(۴). آو، بم، آج، لب: می‌آمد.

(۵). همه نسخه بدلهای بجز قم: می‌رفتند.

(۶). آو، بم، آب، آز: الزَّعْر، آج، لب: الزَّعِير.

(۷). آو، آب، آز: به کناره.

(۸). آو: فرو گذاشت.

(۹). بم: اجل.

(۱۰). آب: تا.

(۱۱). اساس: آورد، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). آب، بم: دلالتها.

(۱۳). بم، آز: دلالتها.

(۱۴-۱۵). بم، آب، آز، آج، لب: بشری.

ص: ۳۲

غیر اضافه إلى «یا» لمتکلم «۱»، و باقی قرأ خواندند: یا بشرای «۲»، به «الف» و «یا» علی الاضافة إلى «یا» لمتکلم «۳»، کقولهم: هوای و عصای. آنکه در معنی او دو قول گفتند: فتادة و سدی گفتند: معنی آن است که: ای بشارت من، یعنی بشارتی است مرا این «۴»، کانه نادی بشارته، پنداری مژده و بشارت خود را می بخواند. و شاید که «یا» در «۵» اسمی محذوف شده باشد کانه قال: یا هذا و یا صاحب بشرای. و التقدير: هذا بشرای، أی هذا الغلام أو هذه الحال بشرای «۶»، چنان که: یا عافاک الله، و مانند این.

و قول دوّم آن است که «بشری» «۷» نام رفیق او باشد، او را ندا کرد گفت: یا بشرای، بمثابت قولهم: یا صاحبی. و بر قراءت کوفیان یا بشری، یعنی یا فلان، هذا غلام، این کودکی است و أسروه بضاعة، و او را پنهان کردند برای بضاعت.

در او دو قول گفتند: یکی آن که اینان که آب می کشیدند پنهان کردند او را از دیگران تا طمع نصیب نکنند. و قول دیگر «۸» آن است [۷-پ] که برادران کار او پنهان کردند و نگفتند او برادر ماست، و قول اول درست تر است، لقوله: «بضاعة» یعنی أعدوه بضاعة، و نصب او بر مفعول له باشد. و روا بود که تمییز بود و روا بود که حال بود «۹» علی تأویل «۱۰»: و أعدوه بضاعة، و البضاعة، القطعة من المال یتجر بها، و اشتقاقه من البضع و هو القطع و البضعة من اللحم، القطعة منه، و البضع ما بین الثلاثة الی العشرة، و ما بین العقدین «۱۱» فهو بضع. و نیش را مبضع برای آن گویند که به آن رگ زنند آلت قطع باشد. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که کار او پوشیده کردند. و گفتند:

این غلام بضاعتی است که اهل این آب به ما داده اند تا برای ایشان بفروشیم. آنکه حق تعالی گفت بر سبیل تهدید و وعید که آن حال پوشیده نماند بر خدای تعالی و او عالم است به آنچه ایشان کردند «۱۲».

(۳-۱). همه نسخه بدلها: یا المتکلم.

(۲). آز: بشری ای، آج: بشرا.

(۴). آج، لب: معنی آن است که بشارت است مرا.

(۵). بم: یاد را.

(۶). بم، آج، لب: بشری.

(۷). آو، بم، آب، آز: بشرای.

(۸). آج، لب: دگر.

(۹). آب، آز: حال تمییز بود.

(۱۰). بم: تقدیر، آج، لب: تقدیر تأویل.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: العقدین.

(۱۲). بم: کردن.

ص: ۳۳

وَشَرَّوْهُ بِمَنْ بَخْسٍ، ای باعوه. بر دگر روز یهودا به سر چاه آمد بر عادت و طعام بیاورد تا یوسف را طعام دهد، آواز داد. یوسف جواب نداد و در چاه نبود. پیامد به طلب او، آن کاروان را دید و یوسف در میان ایشان بنزدیک مالک ذعر «۱». برادران را خبر داد، پیامدند و مالک را گفتند: این غلام ماست از ما گریخته است. مالک گفت: اگر خواهی «۲» با شما دهم او را و اگر خواهی «۳» بخرم از شما. گفتند: نخواهیم او «۴» را که با ما دهی، بخر او را تا بفروشیم و لکن «۵» این غلامی است دزد و گریزنده و ما این را به این عیب می‌فروشیم. مالک گفت: با این «۶» عیبها به چند می‌دهی «۷»؟

گفتند؟ به چندان که تو می‌خواهی، به شرط آن که او را از این ولایت ببری تا با نزدیک «۸» ما نیاید. گفت: آخر به چند بفروشی «۹» این را؟ گفتند: بر حکم تو، و ذلک قوله: وَ شَرَّوْهُ، بفروختند او را، یعنی برادران. و «شری» هم بیع باشد و فروختن و هم خریدن و منه قوله: وَلَبِئْسَ مَا شَرَّوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ «۱۰»...، ای باعوها «۱۱»، و قال الشاعر:

من بعد برد کنت هامة «۱۲»

و شربت بردا لبتنی

بِثَمَنِ بَخْسٍ، ای باخس، و هو من «۱۳» باب رجل صوم و عدل، به بهای اندک، آنگه آن را شرح داد که: درمی چند شمرده بود، و در عدد و مبلغ آن علما خلاف کردند:

عبد الله عباس و عبد الله مسعود و قتاده و سدّی گفتند: بیست درم بود، مجاهد گفت:

بیست و دو درم بود، عکرمه گفت: چهل درم بود، و بعضی دگر گفتند: هژده «۱۴» درم بود، بعضی اهل معانی گفتند: زیر ده درم بود برای آن که «دراهم» آن را گویند زیر ده باشد تا به ده، چون بر ده بيفزاید درهما گویند. آن درمها بستند و با یک دیگر

(۱). قم، لب: مالک بن زعر، آب، آز: مالک بن زعر، آج: مالک بن زعیر، آو، بم: مالک بن زعرا، آج، لب+ آمد و.

(۲-۳). آب، آج، لب: خواهید.

(۴). آج، لب: که او را.

(۵). آج، لب: و لیکن.

(۶). آب، آز، آج، لب: به این.

(۷). آب، آز، آج، لب: می دهید.

(۸). آج: بنزدیک: لب: نزدیک.

(۹). آو، بم: فروشی، آب، آز: فروشید، آج، لب: می فروشی.

(۱۰). سورة بقره (۲) آیه ۱۰۲.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: باعوا.

(۱۲). بم، آب، آز: هامد.

(۱۳). آج، لب: ندارد.

(۱۴). آو، بم: هیژده، آج: هشتمه، لب: هیجده.

ص: ۳۴

ببخشیدند. یوسف - علیه السّلام - می‌نگرید «۱» و نیارست گفتن که خلاف آن است که ایشان می‌گویند که از کشتن می‌ترسید. و برای این او را به این بهای اندک بفروختند «۲» که ایشان از جمله زاهدان بودند در او، یعنی ایشان را به او رغبت نبود، یقال: زهد فی کذا، إذا رغب عنه و لم یرده، و زاهد را برای این «۳» خوانند که در دنیا و مال دنیا رغبت نکنند «۴».

و در خبر می‌آید که یوسف - علیه السّلام - یک روز در آینه نگرید جمال او او را به عجب «۵» آورد، گفت: اگر من بنده‌ای بودمی بهای من کس ندانستی که چند است، امتحان کردند او را و بهای او به او نمودند درمی چند شمرده.

و فی قوله: مَعْدُودَةٌ دو قول گفتند: یکی آن که عادت نبود که درم سنجند، به عدد شمردندی و هنوز در بعضی شهرها چنین است «۶» - و قولی دیگر آن «۷» که «معدودة» کنایت است از قلّت و حقارت چنان که أیّاماً مَعْدُودَاتٍ «۸» در باب روزه، و کذلک قوله حکایه عن اليهود: وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أیّاماً مَعْدُودَةً ... «۹» آنکه «۱۰» کاروان از آن جا بار بر گرفت و برادران یوسف با ایشان می‌رفتند [۸-ر] و می‌گفتند این غلام را نگاه داری که این غلامی گریزنده دزد «۱۱» دروغزن است و ما این را به این عیبها فروخته‌ایم. مالک او را بر شتری نشانند و روی به مصر نهادند و ره ایشان بر گور مادر یوسف بود - راحیل - یوسف چون از دور گور مادر بدید خویشتن از شتر به زیر افگند «۱۲» و به سر گور مادر آمد و زیارت کرد و بگریست و می‌گفت: ای مادر اگر هیچ توانی سر از خاک بردار و بنگر که با فرزند تو چه معامله کردند «۱۳»، و آنچه با او کرده بودند از سر دل تنگی در آن گور می‌گفت: ای مادر بی خبری که برادران بی رحمت «۱۴» مرا از پدر

(۱). آج، لب: می‌نگریست.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: فروختند.

(۳). همه نسخه بدلها + زاهد.

(۴). قم، آو، بم، آب، آز: نکند.

(۵). بم، آج، لب: تعجّب.

(۶). بعضی نسخه بدلها و از آن جمله: بم، آج، لب، در این جا قدری مغشوش است.

(۷). همه نسخه بدلها + است.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۸۰.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، لب: آنگاه آن.

(۱۱). آج، لب: دزد و گریزنده و.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: در افگند.

(۱۳). بم: کردن.

(۱۴). بم: بی حرمت، آج، لب: بی رحم.

ص: ۳۵

جدا کردند و در چاه افگندند و روی من به تیپچه «۱» سیاه کردند و مرا در بیابان سنگسار کردند و در «من یزید» چنان که بندگان را فروشند، بفروختند و چنان که اسیران را از شهری به شهری «۲» برند بر شتر «۳» مرا می‌برند «۴».

کعب الاحبار گوید: چون یوسف این می‌گفت از پس پشت او هاتفی آواز داد:

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ «۵». مالک ذعر «۶» باز نگرید او را بر شتر ندید، گفت:

آه «۷»! آن که گفتند این غلام گریزنده است، راست گفتند. آنگه در کاروان افتاد و بانگ می‌کرد و یوسف را طلب می‌کرد و می‌گفت: این غلام را که بخردم بگریخت و با خانه اهل خود رفت. آنگه در آن میانه طلب کردن برسیدند «۸» او را دیدند بر سر آن گور، آمدند و او را بگرفتند و بزدند و گفتند: ما را باور نبود از آنچه ما را گفتند که تو گریزنده‌ای تا بدیدیم تو را که بگریختی. او گفت: من نگریختم و لکن این گور مادر من است چون بدیدم خواستم تا آن را زیارتی کنم «۹». باورش نداشتند و بندی گران بیاوردند و بر پای او نهادند و او را بر شتر نشانند و به مصر آوردند «۱۰».

مالک ذعر «۱۱» گفت: ما به هیچ منزل فرود نیامدیم و الا برکت او بر من و رحل من و مال من پدید آمد، و به بامداد و شبانگاه می‌شنیدم که فریشتگان بر او سلام می‌کردند، آواز ایشان می‌شنیدم و شخصان «۱۲» نمی‌دیدم، و تا در راه بودیم هر روز ابری سپید بیامدی و بر بالای سر او بایستادی و او را سایه می‌کردی. چون برفتی با او برفتی و چون بایستادی با او بایستادی.

چون در شهر آمدند مالک ذعر او را به گرماوه برد و برآورد و جامه‌ای نو کرد

(۱). آج، لب: طیآنچه.

(۲). آو، آب، آز، آج، لب: از شهر به شهری، بم: از شهر به شهر.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). لب: می‌بردند.

(۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۷.

(۶). قم: مالک به ذعر، آو، بم، آب، آز، آج، لب: مالک زعر.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۸). آو، آب، آز: در آن میان برسیدند، بم، آج، لب: در آن میان برسیدند.

(۹). آج، لب: خواستم که زیارت کنم آن را.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: بردند.

(۱۱). بم، آب، آز، آج، لب: زعر.

(۱۲). قم: شخص‌شان، دیگر نسخه بدلها: شخصشان.

ص: ۳۶

برای او و او از شکلی «۱» به شکلی «۲» دگر شد. او را به بازار آورد و عرض کرد بر بیع.

مردی او را بخرد که خزینه دار ملک «۳» بود و او را لقب عزیز بود و نام قطفیر، و گفته‌اند: اظفر بن رحیب. و ملک مصر در آن روزگار الریان «۴» بن الولید بن ثروان بن اراشة بن عمرو بن عملان بن لاوذ بن سام بن نوح بود. و گفته‌اند: این پادشاه به یوسف ایمان آورد و این ملک پیش از یوسف «۵» فرمان یافت. «۶» از پس او پادشاهی به قابوس بن مصعب افتاد و یوسف - علیه السلام - او را به اسلام دعوت کرد، ابا کرد و ایمان نیاورد.

عبد الله عباس گفت: چون کاروان به مصر رسید این قطفیر به استقبال کاروان رفت و یوسف را به بیست دینار و جفتی نعلین و دو پاره کمان بخرد. وهب منبه گفت: چون یوسف را در بازار آوردند و بر بیع عرض کردند، چشمها در او متحیر بماند که

مانند او به جمال ندیده بودند، در بهای او زیادت می‌کردند «۷» تا بهای او به آن جا رسید که گفتند «۸»: او را برابر به زر بردارند و به سیم و به مشک و به حریر به این چهار جنس او را برابر برداشتند. و قطفیر العزیز او را بخرید و به خانه برد، و زنی داشت نام او فکا بنت ینوس «۹»، او را گفت: آنچه خدای تعالی از او حکایت کرد:

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي [۸-پ] مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَفْعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا، كَفَتْ أَيْنَ رَا نِكُو دَارَ كِهَ مَا رَا دَرِ اَيْنِ «۱۰» خیرِی وَ نَفْعِی بَاشَدِ یَا اَيْنِ رَا فَرَزَنْدَ «۱۱» گِیرِیمَ کِهَ مَا فَرَزَنْدَ نَدَارِیمَ. وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ.

چون عزیز او را بخرید و با خانه «۱۲» برد، زنش را گفت: اُکرمی مَثوَاهُ، این را گرامی دار و مقام او جای نیکو باز کن. و المثوی، المقام، من قولهم: ثوی بالمکان إذا أقام به، و قال: «۱۳»

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: شکل.

(۲). آو، بم، آز: به شکل.

(۳). بم + ملک.

(۴). آج، لب: الولید بن الرِّیَّان.

(۵). آج، لب: آن.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم + و.

(۷). همه نسخه بدلها + و می‌فزودند.

(۸). بم، آج، لب: گفت.

(۹). آب، آز: بیوس.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: از این.

(۱۱). قم: تا این فرزند، آو، بم، آب: این را به فرزند، آج، لب: این را به فرزندی.

(۱۲). آج، لب: به خانه.

(۱۳). قم + الشاعر.

ربّ ثاو یملّ منه الثّواء و الثّاوی، المقیم، و الثّوی، المقام. و «عسی» کلمتی است که برای مقاربت دارند، و فیها طمع و اشفاق، طمع در آن که باشد، و اشفاق از آن که «۱» نباشد، که باشد که ما را از این سود بود، و آنما برای آن گفت که در فراست او می‌دید. و عبد الله مسعود گفت، سه کس فراست نکو کردند: یکی عزیز چون زن را گفت در حقّ یوسف:

أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا. و دیگر، دختر شعیب چون پدر را گفت «۲»: يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ «۳»... و أبو بکر «۴» آنگاه که عمر بن الخطّاب «۵» را خلیفه کرد.

أَوْ نَتَّخِذْهُ وَلَدًا، یا «۶» باشد که او را فرزند گیریم، که ایشان را فرزند نبود.

آنگاه حقّ تعالی گفت: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، و ما همچنین تمکین کردیم یوسف را در زمین. گفتند: وجه تشبیه در «کاف» آن است که چنان که عزیز او را ممکن کرد و مملک بر اسباب «۷» خود، پس از آن که او را به بها بخرید، ما او را به اسباب توفیق تمکین دادیم تا از این چاهش «۸» به سر گاه برآوریم. وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، این «لام» معطوف است علی تقدیر قوله: دبرنا ذلک لتمکینه، وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، و مراد به تأویل احادیث «۹» تعبیر خواب است. وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ، و خدای - جلّ جلاله «۱۰» - غالب است بر کارش، مغلوب نیست، کس او را غلبه نتواند کردن. و در «ها» که ضمیر مجرور است، فی أمره، خلاف کردند که راجع با کیست «۱۱»: بعضی گفتند، راجع است با نام خدای تعالی، و بعضی گفتند: راجع است با یوسف. و مرجع غلبه و غالبی «۱۲» راجع است با قادری.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، و لکن بیشتر مردمان ندانند.

(۱). قم: در آن که.

(۲). آب، آز+ در حقّ موسی.

(۳). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۶.

(۴). بم+ رضی الله عنه، آب: و دیگر أبو بکر.

(۵). قم+ رضی الله عنهما: بم+ رضی الله عنه.

(۶). آج، لب: تا.

(۷). آو، بم، آب، آز: مملک اسباب.

(٨). آج، لب: چاه.

(٩). آج: ندارد.

(١٠). همه نسخه بدلها: تعالى.

(١١). آب: راجع است با کیست، آج: راجع کیست.

(١٢). آج: غالباً.

ص: ٣٨

قوله تعالى:

[سوره يوسف (١٢): آیات ٢٢ تا ٤٢]

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (٢٢) وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٢٣) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (٢٤) وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٢٥) قَالَ هِيَ رَاوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٢٦)

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٢٧) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (٢٨) يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ لِذَنْبِكِ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ (٢٩) وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٣٠) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (٣١)

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ (٣٢) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٣٣) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٣٤) ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ (٣٥) وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٌ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (٣٦)

قال لا يأتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِنَاوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (٣٧) وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (٣٨) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (٣٩) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٤٠) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبُّهُ خَمْرًا وَ أَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَنَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (٤١)

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجَنِ بِضْعَ سِنِينَ (٤٢)

[ترجمه]

چون برسید به قوتش، بدادیم او را حکمت و علم و هو چونین «۱» پاداشت «۲» دهیم نکوکاران را.

مطالبه کرد او را آن که او در خانهش «۳» بود از نفس او و در بست درها، و گفت: بیای «۴»، گفت: پناه با خدای می‌دهم که او خداوند من است، نیکو بکرد جای من که فلاح نیابند بیدادگران «۵».

همّت کرد زن به او و همّت کرد یوسف به زن اگر نه آن بود که بدید حجّت خدای، هم چنین «۶» تا گردانیم از او بدی و زشتی که «۷» از بندگان خالص ماست «۸».

بدویدند «۹» به در، بدرید پیرهن «۱۰» او از پس و یافتند شوهر «۱۱» او را بنزدیک در، گفت: چیست «۱۲» پاداشت آن کس «۱۳» که خواهد به اهل تو بدی؟ الا آن که در زندان کنند او را، یا عذابی دردناک.

گفت: او فریفت مرا از خود «۱۴»، و گویای «۱۵» داد

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: همچین.

(۲). قم: آج، لب: پاداش.

(۳). آج، لب: خانه‌اش.

(۴). قم: فراتر آ، آو، بم، آج، لب: بیا.

(۵). قم، آو، بم: ظالمان، آج، لب: ستمکاران.

(۶). قم: همچین، آو، بم، آج، لب: چنین.

(۷-۸). قم: خالص کرده ماست، آو، بم، آج، لب: خاص من است.

(۹). آج، لب: بدوید.

(۱۰). آو، بم، لب: پراهن، آج، پیراهن.

(۱۱). آو، بم، آج، لب: خداوند.

(۱۲). آو، بم، آج، لب: چه باشد.

(۱۳). قم: جزای آن کس، آو، بم، آج، لب: جزای آن که.

(۱۴). آو، بم، آج، لب: از تن من.

(۱۵). آو، بم، آج، لب: گواهی.

ص: ۳۹

گواهی «۱» از اهل زن اگر پیرهن «۲» او دریده شده است از پیش زن راست گفت و مرد از جمله دروغ‌زنان است.

و اگر پیرهن «۳» او دریده شده است از پس، زن دروغ گفت، و او از راستی‌گران «۴» است.

چون بدید پیرهن «۵» او که دریده بود از پس، گفت: این از کید شما «۶» ست که کید شما بزرگ است.

ای یوسف بگرد از این و آمرزش خواه ای زن برای گناهت که تو از جمله گناهکارانی.

گفتند زنانی در شهر، زن عزیز می‌فریبد غلامش را از نفس او غلبه کرد او را دوستی ما می‌بینیم او را در گمراهی روشن.

چون بشنید مکر ایشان، بفرستاد به ایشان و بساخت برای ایشان تکیه گاهی و بداد هر یکی را از ایشان، کاردی و گفت: برون

شو «۷» بر ایشان «۸»، چون بدیدند او را بزرگ داشتند او را و ببریدند دستهایشان و گفتند:

دور باد خدای «۹» نیست این آدمی، نیست این مگر فریشته‌ای گرامی «۱۰».

گفت: این آن است که ملامت

(۱). آو، بم، آج، لب: گواهی دهنده.

(۵-۳-۲). آو، بم، لب: پرهن.

(۴). قم، آو، بم، آج، لب: راست گویان.

(۶). آو، بم، آج، لب+ زنان.

(۷). قم: بیرون شو، آو، بم: برون آی، آج، لب: بیرون آی.

(۸). آو: ورایشان.

(۹). آو، بم، آج، لب: حاش لله.

(۱۰). قم، آو، بم، آج، لب: بزرگوار.

ص: ۴۰

کردی مرا در این و من مطالبه کردم «۱» او را از نفس او، خود را نگاه داشت، و اگر نکند آنچه من فرمایم او را، باز دارند او را و «۲» باشد از ذلیلان «۳».

گفت: بار خدایا «۴» زندان دوست تر است به من از آنچه می خوانند مرا به آن «۵» و اگر بر نگردانی از من کید ایشان میل کنم به ایشان و باشم از نادانان «۶».

اجابت کرد او را خدایش، بگردانید از او «۷» کید ایشان که او شنوا و داناست.

پس پدید آمد ایشان را از پس آن که بدیدند آیتها که باز دارند او را تا مدتی.

و در رفت با او در زندان دو جوان، گفت یکی از ایشان: من می دیدمی خود را که می فشارمی «۸» می «۹»، و گفت دیگر: من می بینمی «۱۰» خود را که بر گرفتمی «۱۱» بالای «۱۲» سر خود نان، می خوردمی مرغ از او. خبر ده ما را به تأویل آن که ما می بینیم تو را از نکوکاران.

گفت:

نیارند «۱۳» به شما طعامی که به روزی کنند شما را، آلا خبر دهم شما را به تأویل آن پیش از آن که آید به شما، آن آن است که پیاموخت مرا خدایم، من رها کردم «۱۴» دین

(۱). آو، بم، آج، لب: بفریفتم.

(۲). قم + هر آینه.

(۳). قم، آو، بم، آج، لب: خواران.

(۴). قم: ای خداوند من.

(۵). قم: با آن، آو، بم: وا آن.

(۶). آو، بم، آج، لب: جاهلان.

(۷). آو: از ایشان، بم: ازشان.

(۸). آو، بم: می فشاردم، آج، لب: می فشردم.

(۹). آو، بم، آج، لب: خمی.

(۱۰). قم، آو، بم، آج، لب: می دیدمی.

(۱۱). آو، بم: بر گرم، آج، لب: بر گیرم.

(۱۲). آو، بم: زور/ زبر.

(۱۳). بم: نیارد، آج، لب: بنیارند.

(۱۴). آو، بم، آج، لب: دست بداشتم.

ص: ۴۱

گروهی که ایمان ندارند «۱» به خدای و ایشان به قیامت کافرانند.

و پیروی «۲» کردم ملت پدرانم را ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نباشد ما را که شرک آریم به خدای هیچ چیزی، آن از فضل خداست بر ما و بر مردمان، و لکن بیشترین مردمان شکر نکنند.

ای دو رفیق زندانی، خداوندانی پراگنده بهتر باشند یا خدای که یکی است و قهر کننده؟

نمی‌پرستی شما از فرود او «۳» مگر نامهایی که نام نهادی آن را شما و پدران شما، نفرستاد خدای به آن هیچ حجّتی، نیست حکم مگر خدای را فرمود که نپرستی مگر او را، آن دینی است راست و لکن بیشتر مردمان ندانند.

ای دو رفیق زندانی! امّا یکی از شما بدهد خداوندش را می «۴» و امّا دگر «۵» را بردار کنند، خورد مرغ از سر او براندند آن کار که در او فتوی می‌پرسی «۶».

گفت آن را که گمان برد که او رستگار خواهد بودن «۷» از ایشان: یاد کن مرا نزدیک خداوندت که فراموش گردانید او را دیو «۸» یاد خدای او، بماند «۹» در زندان‌اند سالها.

(۱). آو، بم، آج، لب: نگروند.

(۲). قم، آو، بم: پسروی.

(۳). آو، بم، آج، لب: از جز او.

(۴). آو، بم، آج، لب: خمر.

(۵). قم، آو، بم، آج، لب: دیگر.

(۶). آج، لب: فتوی می‌نوشتی.

(۷). قم: رستگار بود، آو، بم، آج، لب: خواهد بود.

(۸). آج، لب: شیطان.

(۹). آج، لب: درنگ کرد.

ص: ۴۲

قوله: **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ** الآیة، «لَمَّا» در او معنی ظرف باشد، «آتیناه» جواب او باشد و عامل در او به منزلت «إِذَا». چون برسید به «أشُدَّ» خود. در «أشُدَّ» خلاف کردند، مفسران و اهل لغت نیز، بعضی گفتند: أشُدَّ جمع است و واحد او شدَّ. کفلس و أفلس، و بهری دگر گفتند: واحده شدَّ کود و اود یقال فلان ودّی و القوم اودّی.

و بهری دگر گفتند: واحد او شدّت باشد، کنعمة و أنعم، و بهری گفتند: هی «۱» جمع لا واحد له، و این از بناء قَلَّتْ باشد. امّا معنی او: بهری گفتند هرده «۲» سال باشد تا شست «۳» سال. عبد الله عبّاس گفت: بیست سال باشد. مجاهد گفت: سی و

سه سال «۴» باشد. آتیناهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا، ما او را حکمت و علم دادیم و این حکم به معنی حکمت است چنان که رسول - علیه السّلام - گفت:

ان من الشعر لحکما

، و حکم حکومت و قضا باشد میان مردمان، و حکم قولی باشد فاصل «۵» قاطع که دعوت کند با حکمت، این قول رمانی است. و اصل او منع باشد من حکمة اللّجام. و علم اعتقادی باشد که اقتضای سکون نفس کند. و بهری دگر در حدّ علم گفتند: معنی باشد که یتبیین به الشیء علی ما هو به «۶». وَ کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ، و هم چنین جزا کنیم و پاداشت دهیم «۷» و وجه تشبیه آن است که همچنان که یوسف را پاداشت دادیم، دگر نیکوکاران «۸» را پاداشت دهیم.

قوله: وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ - الّآیة، چون یوسف - علیه السّلام - با خانه عزیز رفت و عزیز او را به زن «۹» سپرد، و جمال و حسن او به آن حد بود که شرح داده شد زن عزیز را و نام او «۱۰» زلیخا بود چشم در او افتاد و او را دوست بداشت و هر چه روز آمد «۱۱» جمال یوسف زیادت بود [۱۰-ر] و عشق زلیخا زیادت، تا صبر و طاقت

(۱). قم + ندارد.

(۲). آج: هشتمه، لب: هیجده.

(۳). همه نسخه بدالها بجز قم: شصت.

(۴). آو، بم، آز، آب: سی سال.

(۵). آب، آز+ و.

(۶). آج، لب+ قوله.

(۷). آو، بم، آب، آز+ نکو کاران را، آج، لب+ نیکوکاران را.

(۸). آو، بم، آب، آز: نکوکاران.

(۹). آب، آز: با زن.

(۱۰). آب، آز: که به نام.

(۱۱). قم: بود، آج، لب: هر روز.

و قوت داشت، پنهان می‌داشت چون از حد بگذشت «۱» و به غایت رسید بر او اظهار کرد «۲» و او را مرادوت کرد، و مرادوت مخادعه باشد، و گفتند: مطالبه باشد برای کاری به نوعی حیلت تا «۳» کاری کند، و مرود «۴» گویند میل را برای آن که آلت عملی که به حیلت و تدبیر توان کردن، و اصل او من راد یروود باشد إذا جاء و ذهب، آمد و شد «۵» کند تا آن کار به چنگ آرد به حیلت و خدیعت. «الَّتِي» اسمی است موصول، و ما بعده صلة له، و صله او همیشه جمله‌ای باشد از مبتدا و خبر، یا فعل و فاعل. «هو» ضمیر مرفوع منفصل است و کنایت است از یوسف - علیه السلام - فِي بَيْتِهَا، یعنی بیت زلیخا، یعنی بفریفت و مطالبه کرد او را آن کس که او در خانه او بود به غلامی، از نفس او، یعنی خواست تا او را از دست اوها گیرد «۶». یقال: راودته «۷» عن كذا، بمعنی خادعتة «۸» عنه. و در تفصیل «۹» مرادوت او مر یوسف را، مفسران بسیار سخنها گفتند.

عبد الله عباس گفت: از جمله مرادوت او آن بود که با یوسف بنشست و او را گفت: ای یوسف چه نیکوست این موی تو! گفت: اول چیز که در خاک پراکنده شود «۱۰»، این موی باشد. گفت: یا یوسف! چه نیکوست این روی تو! گفت: خدای در رحم مادر نگاهت این را. گفت: یا یوسف! حسن صورت تو تن من «۱۱» لاغر بکرد! گفت: شیطان تو را بر این معاونت می‌کند. گفت: یا یوسف! عشق تو آتش در دل من زد آن آتش را بنشان. گفت: اگر آتش تو بنشانم به آتش دوزخ سوخته شوم. گفت:

خیز «۱۲» در آن خانه شو و آبی بیار که من تشنه شده‌ام. گفت: در آن خانه آن کس شود که کلید خانه به دست اوست. گفت: یا یوسف! در آن خانه بستر حریر باز کرده‌ام، خیز در آن خانه آی و مراد من از خود بده. گفت: پس نصیب من از بهشت بشود.

گفت: یا یوسف! خیز با من در آن پرده آی که کس را در آن پرده راه نیست. گفت:

(۱). آو: بگزشت.

(۲). قم: ظاهر کرد.

(۳). آو، بم، آج، لب: یا.

(۴). آو: مراد.

(۵). قم: ندارد، دیگر نسخه بدلها: آمد شد.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: فراز گیرد.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: راوده.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: خادعه.

(۹). آب، آذ، تفسیر، آج، لب: تفضیل.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: بریزد.

(۱۱) - همه نسخه بدلها: مرا.

(۱۲). آب، آذ: برخیز.

ص: ۴۴

هیچ پرده مرا از خدای نپوشد. گفت: یا یوسف! دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم «۱»، گفت: عزیز به این اولیتر است. گفت: چه گویی اگر من عزیز را شربه‌ای «۲» دهم که در آن شربه «۳» زیبق باشد و زرّ سوده «۴» تا بمیرد و اعضایش پاره پاره شود، آنگه در چیزی پیچم او را و در نهان خانه فگنم او را تا کس نبیند او را نیز و ملک او به تو دهم؟ گفت: پس چگونه رستگاری یابی از عقاب «۵» خدای؟ گفت: یا یوسف، چندانی که در شمار تو آید «۶» تو را زر و جواهر دهم تا در رضای خدای خود صرف کنی. گفت: یا هده، ای زن مرا مسلم کن.

سدّی و ابن اسحاق گفتند: مراودت او یوسف را آن بود که خویشتن می‌آراست و بر او عرضه می‌کرد «۷» و محاسن خود پیش او می‌گفت و ذکر می‌کرد و او را با خود دعوت می‌کرد، یک بار به رغبت، یک بار به رهبت، می‌گفت: یا یوسف، این روی من نه به جمال است؟ گفت: در خاک پوسیده شود. می‌گفت: این موی من نه نیکوست؟ گفت: با خاک بر آمیخته شود. و چون پیش یوسف بنشستی یوسف روی بگرداندی به جانب دیگر با آن «۸» جانب شدی «۹» بایستادی. و خانه‌ای بساخت از آئینه «۱۰»، زیر و بالا و دیوارها همه از آئینه افروخته «۱۱» و یوسف را گفت: این خانه بنگر تا هیچ چنین دیده هستی «۱۲»! یوسف در آن خانه رفت او بیامد «۱۳» پیش او بنشست. یوسف روی بگردانید [۱۰-پ] با دگر جانب «۱۴»، چون در نگرید زلیخا را دید از عکس آئینه و به هر جانب که نگرید هم چونین «۱۵» زلیخا را می‌دید خواست تا بیرون آید از آن جا،

(۱). قم: یاوم.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: شرتی.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: شربت.

(۴). بم: در سوده، آب، آز: زیر سوده، آج، لب: زرد شود.

(۵). همه نسخه بدلها: عذاب.

(۶). همه نسخه بدلها: نیاید.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: عرض می‌کرد.

(۸). بم، آز: به آن.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم + و.

(۱۰). قم، آبگینه.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: دیوارها همه فروخته.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، لب: تا هیچ چنین دیدستی، آج: تا هیچ دیدستی چنین خانه‌ای.

(۱۳). آب، آز: در آمد.

(۱۴). بم، آج، لب + شد.

(۱۵). همه نسخه بدلها: همچنین.

ص: ۴۵

درها بسته یافت. و ذلک قوله: **وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ**، و در بست درها، و تشدید عین الفعل برای تکتیر فعل است، يقال: أغلقت الباب و غلقت الابواب «۱»، برای آن که ابواب جمع است. و گفته‌اند برای آن مشدد گفت تا فایده آن بود که سخت بیست و نیک بیست و استوار بکرد، این تشدید برای مبالغت است. **وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ**، ابو عمرو «۲» و عاصم و حمزه و کسائی خواندند: هیت لک به فتح «ها» و «تا». ابن کثیر خواند: هیت لک به فتح «ها» و ضم «تا». نافع و ابن عامر خواندند: هیت لک به کسر «ها» و فتح «تا». و هشام بن عمّار «۳» روایت کرد از ابن عامر: هتت به معنی تهیأت به همز «۴»، و أبو عمرو «۵» و کسائی همز «۶» را منکرند. أمّا قراءت ابن کثیر هیت، شاهد «۷» او قول طرفه است:

قال داع من العشيرة هیت

لیس قومی بالأبعدين إذا ما

هم یجیبون ذا هلمّ «۸» سراعاً «۹»

کالابابیل لا یغادر بیت

ابو عبیده «۱۰» گفت: معنی «هیت لک» هلمّ باشد کلمت حتّ و تحریرض، و مجاهد گفت: لغت تمیم است و معنی دعای
غیری است با «۱۱» خود، معناه الیّ الیّ.

حسن گفت: این کلمتی است سریانی، سدّی گفت: قبطی است، و عکرمه گفت:

لغت اهل حوران «۱۲» است، و معنی یکی است. و آنان که گفتند: کلمت تازی نیست، گفتند حکایت قول اوست، و آنان که
گفتند: کلمه تازی است، گفتند:

أصل او من هیئت فلان بفلان إذا صاح به «۱۳»، قال الشّاعر:

لو کان معنیاً «۱۶» به لهیتنا

قد رابنی «۱۴» أنّ الکرى أسکتنا «۱۵»

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم، این سطر اخیر را ندارند.

(۲). بم، آب، آز: ابو عمر.

(۳). آب، آج، لب: عامر.

(۴-۶). آب، آز، آج، لب: همزه.

(۵). آب: ابو عمر.

(۷). بم: ندارد، آز: شاهدا.

(۸). آز: إذا هم.

(۹). آب، آز: مراعا.

(۱۰). آب، آز: ابن عبیده.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: یا.

(۱۲). قم: حوزان، آو، آج، لب: حوازان، آب، آز، جوازان.

(۱۳). قم + باشد.

(۱۴). آو، بم، آج، لب: رأتی.

(۱۵). آو، بم، آج، لب: اسکتنا.

(۱۶). بم، لب: معینا، آب، آز: معینا، آج: معینا.

ص: ۴۶

أی، صاح به، و أما حجّت ابو عمرو و موافقان او در قراءت «هیت» قول شاعری است که أمير المؤمنين - عليه السلام - را می‌گوید:

أخا العراق إذا أتيتنا «۱»

أبلغ أمير المؤمنين

عنى «۲» إليك فهيت هيتنا

إنّ العراق و أهله

أی، أقبل أقبل، و معنى قراءت آن کس که او خواند: «هیت لک» بالكسر، و ضمّ التّاء، گفت معنى آن است که تهیّات لک، برای تو ساخته بجا ردهام «۳»، ساختهام خود را. و ابو القاسم بن حبيب گفت: در بعضی تفاسیر دیدم که معنى آن است «۴»: هل لک رغبة فى جمالى، و ابو عبیده گفت: این کلمت را تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث نباشد، بل در جمله به یک صورت آید «۵»: یوسف - عليه السلام - گفت: به جواب «۶» او: مَعَاذَ اللَّهِ، و نصب او بر مصدر است و تقدیر او آن است که: أعوذ باللّهِ و معاذا، پناه با خدای می‌دهم «۷» پناه دادنی. آنکه فعل بیفکند و مصدر را اضافه کرد با مفعول، کقولہ: صنع اللّهُ، و کتاب اللّهِ، و فطرة اللّهِ فى اضافة المصدر إلى الفاعل «۸». یعنی پناه با خدای می‌دهم از آن که من چنین فعل بکنم و مرا «۹» این اندیشه باشد. إِنَّهُ رَبِّي، او سیّد و خواجه من است و ولیّ نعمت من، یعنی شوهر تو عزیز. و «ربّ» این جا به معنى سیّد است أَحْسَنَ مَنْوَايَ، أى أنزلنى «۱۰» منزلا حسنا. و المثنوى، المنزل و المقام. و روا بود که مصدر بود، و روا بود که موضع بود، مرا نیکو

«۱۱» داشت و إکرام کرد، و اگر من این اندیشه کنم ظالم باشم و ظالمان را بس «۱۲» فلاحی و ظفری و بقایی نباشد. زجّاج گفت: روا باشد که به «ربّ» خدای «۱۳» را خواست یعنی خدای من - جلّ جلاله - با من نیکویی کرد و مقام و منزلت «۱۴» رفیع کرد. و قول اوّل اولیتر است.

(۱). او، بم، آج: اتینا.

(۲). قم: عنو، آو: عنف، بم، آب، آز، آج، لب: عتق.

(۳). قم: ساختهام، آو، آب، آز، آج، لب: بیجارده ساختهام.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم + که.

(۵). قم: به یک صورت‌اند.

(۶). همه نسخه بدلها: جواب.

(۷). قم: می‌خواهم.

(۸). قم: المصدر الفاعل.

(۹). همه نسخه بدلها: تو را.

(۱۰). بم: انزلتی.

(۱۱). قم، آو، بم، آب، آز: نکو.

(۱۲). آز، آج، لب: پس.

(۱۳). همه نسخه‌ها بجز قم + تعالی.

(۱۴). قم: منزل من، دیگر نسخه بدلها + من.

ص: ۴۷

قوله: **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا** - الآیة، آنکه خدای تعالی حکایت کرد فعل ایشان را که زلیخا به یوسف همّت کرد و یوسف نیز همّت کرد به زلیخا، **أَمَّا أَصْحَابُ حَدِيثِ [۱۱- ر]** و حشویان گفتند: شیطان بیامد و یک دست بر پهلوی این نهاد و یک دست

بر پهلوی آن دگر، و ایشان را جمع کرد در یک خانه، و چون ایشان با یک دیگر حاضر آمدند، زلیخا چندانی مراودت و مخادعت کرد و تضرع و لابه که یوسف را نرم کرد و یوسف اجابت کرد او را و عزم کرد بر معصیت. و همت هر دو را بر یک وجه تفسیر کردند و آن عزم است. گفتند: هر دو بر معصیت عزم درست کردند و یوسف - علیه السلام - جلس منها مجلس الخائن، او از زلیخا «۱» آن جا بنشست که جای خیانت کنندگان و جای زانیان باشد و کار میان ایشان تا حل «۲» سراویل برسد «۳» و چون یوسف عزم درست کرد بر معصیت و خواست تا «۴» با او خلوت کند، خدای تعالی برهانی به او نمود، و آن برهان را - علی قولهم الفاسد - به چند وجه تفسیر کردند «۵»:

یکی آن که جبریل بانگ بر او زد و او را بترسانید و منع کرد، و قولی دگر «۶» گفتند:

فرشته‌ای بانگ بر او زد و گفت: نام تو در آسمان از جمله صدیقان است و پیغامبران و جای تو در زمین جای خیانت «۷» کنندگان است. و قولی دگر «۸» به روایتی دگر که دریچه‌ای پیدا شد و صورت یعقوب پدید آمد از او «۹» انگشت می‌کشت «۱۰» بر او بر وجه تهدید.

و به روایتی دگر «۱۱» آن که: فرشته‌ای بر صورت یعقوب از پس پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد چنان که آب پشت او به پیشانی «۱۲» بیرون آمد و از این ترهات و محالات، آنچه عقل و شرع و قرآن و اخبار، پیغامبران خدای «۱۳» را از آن منزّه کرده است، و این هیچ بنزدیک ما روا نیست بر پیغامبران - علیهم السلام - از آن جا که

(۱). آو، آب، آز: او با زلیخا.

(۲). قم، بم: خدّ.

(۳). بم: برسد.

(۴). بم: که.

(۵). قم، آو، بم، آب، آز: کردند.

(۶-۱۱). آو، بم، آب، آج: قولی دیگر، آز، لب: قول دیگر.

(۷). بم: خیانت.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: دیگر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بر او.

(۱۰). همه نسخه بدلهای: می‌گزید.

(۱۲). آز: شتایی، آج: بتائی.

(۱۳). آب، آز+ تعالی.

ص: ۴۸

ایشان معصومان و مطهرانند و پاکیزگان «۱»، و صغیره و کبیره بر ایشان روا نیست از آن جا که ادله عقل دلیل کرده است بر عصمت ایشان، چه در عقل مقرر است که تجویز صغیر و کبیر «۲» بر ایشان منفر بود مکلفان را از قبول قول ایشان [و استماع وعظ ایشان «۳»، و غرض قدیم تعالی از بعثت ایشان قبول قول ایشان است] «۴» و امتثال امر و اجابت دعوت ایشان، آنچه قدح کند در آن، واجب بود که حق «۵» تعالی ایشان را از آن معصوم و منزّه دارد، و تجویز زنا، که من اکبر الکبایر است و اعظم الخطایا و امهات الذنوب است واجب بود که از آن منزّه باشند که حظّ او در تنفیر بغایت و نهایت است.

اما تفسیر آیت بر وجهی که مطابق ادله عقل بود و موافق مذهب حق آن است که: حق تعالی همّت با هر یک «۶» از ایشان اضافه کرد جز که از قراین ادله خالی نکرد آن را، عقلی و قرآنی، اگر چه مورد هر دو یکی است «۷» از قراین همّت یوسف را حمل کنند، علی أحسن الوجه، و همّت او را علی وجه غیر حسن، کما یلیق بهما «۸» و حکّی الله عنهما «۹». و اول آن است که گوئیم: همّ و همّت در کلام عرب بر معانی مختلف آمد: منها، از آن جمله عزم بر کاری، کقوله تعالی: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَنْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ «۱۰» ... و کما «۱۱» قال الشاعر:

ترکت «۱۳» علی عثمان تبکی حلابه

هممت «۱۲» و لم أفعل و کدت و لیتنی

و کما قالت «۱۴» الخنساء.

و أن کلّ همّ همه فهو فاعله

و فضل مرداسا علی الناس حمله «۱۵»

(۱). همه نسخه بدلهای: ندارد.

(۲). همه نسخه بدلهای بجز قم: کبیر و صغیر.

(۳). قم: بر ایشان منع استماع و عظ ایشان کند.

(۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: خدای.

(۶). قم: به هر یک، بم: بر هر یک.

(۷). آو، بم، آز، آج+ که.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج: بها.

(۹). بم، آب، آز: عنها.

(۱۰). سوره مائده (۵) آیه ۱۱.

(۱۱). اساس: کمال، که با توجه به دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد.

(۱۲). بم، آب، آز: همّت.

(۱۳). آو، بم، آب، آز: تراکت.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: قال.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: جمله.

ص: ۴۹

و از جمله وجوه «هم» خطور «۱» الشیء بالبال باشد و اگر چه عزم نبود بر آن، چنان که خدای تعالی گفت: إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا «۲» ...

و این همّت عزم نیست برای آن که اگر عزم بودی عزم بر معصیت بودی و خدای تعالی والی «۳» آن کس نباشد «۴» که او عازم بود «۵» بر معصیت، نبینی که خدای تعالی در حق آنان که این عزم کردند «۶» چه گفت؟. وَ مَنْ يُؤْمِدْ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ «۷»، و چون فرار رجف «۸» معصیت باشد عزم بر معصیت هم معصیت باشد، تا گروهی گفتند: عزم بر کبیره کبیره باشد «۹» و عزم بر کفر کفر باشد، و از جمله شواهد این وجه قول کعب بن زهیر است که گفت:

فكم فيهم من سيّد متوسّع

و من فاعل للخير إن همّ أو عزم

نبینی که عطف کرد عزم را بر همّت [اگر نه آنستی که همّت] «۱۰» در بیت جز عزم است و آلا [۱۱-پ] تکرار بودی بلا فایده. و از وجوه «۱۱» «هم» آنست که به معنی مقاربت «۱۲» استعمال کنند، گویند: همّ بکذا إذا کاد أن یفعله، كما قال ذو الرّمّة:

أقول لمسعود بجرعاء مالک

و قد همّ دمی أن تلجّ أوایله

أی کاد و قارب. و قال أبو الاسود الدؤلیّ.

و کنت متی تهّم یمینک مرّة

لتفعل «۱۳» خیرا تقتفیها شمالکا

و عزم بر دست روا نباشد بر مقاربه حمل کردند «۱۴» و اگر بر عزم حمل کنند، علی التوسّع لا علی الحقیقة، روا باشد. و از وجوه «هم» شهوت باشد، یقول العرب: هذا الأمر من همی و أربی و وطری «۱۵» و هذا أهمّ الاشیاء إلیّ، این به معنی میل طباع باشد،

(۱). آج: خطر.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۲.

(۳). همه نسخه بدلها: ولی.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: نبود.

(۵). قم: باشد.

(۶). لب: عزم کردند بر معصیت.

(۷). سوره انفال (۸) آیه ۱۶.

(۸). قم، آب، آز، لب: زحف، آو، بم، آج: رحف.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بود.

(۱۰). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۱). آز: وجه.

(۱۲). بم، آج + است.

(۱۳). آو، بم، آب: لیفعل، آز، آج، لب: لئفعل.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: کردن.

(۱۵). آو، بم، آب، آز، لب: و فطری، آج: و فطرتی.

ص: ۵۰

و حسن بصری آیت بر این حمل کرد در حق یوسف - علیه السلام - و در حق زلیخا بر عزم.

حسن را از این آیت سؤال کردند، گفت: **أَمَّا هَمَّهَا فَكَانَ أَحْبَثَ الْهَمِّ وَأَمَّا هَمَّهُ فَمَا طَبِعَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ «۱»** من شهوة النساء. و چون وجوه «هم» مختلف باشد چنان که می بینی در حق یوسف - علیه السلام - بر آن تفسیر باید دادن **«۲»** که به او لایق باشد و از این وجوه شهوت و میل طباع روا باشد، و خطوره **«۳»** بیاله روا باشد، و مقاربه هم روا باشد، علی بعض الوجوه، ما دام تا عزم با او **«۴»** نباشد، و عزم روا نباشد به هیچ وجه، **«۵»** **إِلَّا أَنْ** است که اگر بر عزم **«۶»** حمل کنند، آیت را بر وجهی تفسیر باید دادن **«۷»** که همّت و عزم متعلق نباشد به معصیت و آن وجه چنین بود: **«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا»** ای، بضررها **«۸»** و دفعها عن نفسه، او همّت کرد به یوسف که در او آویزد و یوسف همّت کرد به او، به آن معنی که او را بزند و براند و از خویشتن دور کند **«۹»** اگر گویند بر این **«۱۰»** تفسیر که شما دادی چه تأویل بود این را که گفت: **لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ**، و دفع او از خویشتن طاعت باشد برهان از آن منع نکند؟ گوییم ممتنع نباشد **«۱۱»** که چون یوسف - علیه السلام - خواست تا او را بزند و دفع کند **«۱۲»** و بعنف، براند او را خدای تعالی برهانی بنمود که یوسف از آن امتناع کرد چه در معلوم چنان بود که اگر او را بزدی اهل او یوسف را بکشتندی یا تهمت بزدندی **«۱۳»** بر او به زنا و او آن را حجّت خود کردی گفتی **«۱۴»** او مرا استدعا کرد با زنا، چون من امتناع کردم **«۱۵»** مرا بزد، پس بر این وجه معنی این بود این آیت را **«۱۶»**. **كَذَلِكَ** **لِنُصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ**، ما هم

-
- (۱). همه نسخه بدلهها بجز قم: طبع الرجال.
- (۲). همه نسخه بدلهها بجز قم: داد.
- (۳). قم: خطور.
- (۴). همه نسخه بدلهها بجز قم: به او.
- (۵). آج، لب + و.
- (۶). بم، آج، لب: اگر عزم.
- (۷). همه نسخه بدلهها بجز قم: کرد.
- (۸). آو، بم، آب، آج: یضربها.
- (۹). آج، لب + و به عنف براند او را.
- (۱۰). همه نسخه بدلهها بجز قم: که این.
- (۱۱). همه نسخه بدلهها بجز قم: نبود.
- (۱۲). همه نسخه بدلهها بجز قم: و براند و از خویشتن دور کند.
- (۱۳). همه نسخه بدلهها بجز قم: به تهمت بردندی.
- (۱۴). همه نسخه بدلهها بجز قم + که.
- (۱۵). قم + او.
- (۱۶). همه نسخه بدلهها بجز قم: معنی بود آیت را.

ص: ۵۱

چونین «۱» صرف کنیم سوء و فحشاء، یعنی قتل و مکروه را «۲» یا تهمت و گمان زنا را «۳» چه این معنی از ضرب و زجر «۴» نابوده او می گوید اعنی زلیخا آن جا که یوسف از او بگریخت و او در یوسف آویخت و پیراهن «۵» او بدرید.

ما جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. اگر گویند:

جواب «لو لا» بر این وجه کجاست؟ گوییم: جواب «لو لا» با این وجه محذوف است و تقدیر آن است: و لقد هَمَّتْ به «۶» و هم بضربها «۷» و دفعها لو لا أن رأى برهان رَبِّه لفعلهما «۸» و أقدم عليهما «۹». و جواب «لو لا» از کلام بسیار حذف کنند چنان که حق تعالی گفت: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ «۱۰». و تقدیر آنست که: «و لو لا فضل الله عليكم و رحمته لهلكتم»، و مثله قوله: كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ «۱۱»، و تقدیر آن که: لو تعلمون علم اليقين لم تحرصوا «۱۲» علی حطام الدنیا و لم تنافسوا «۱۳» فیها.

و قال امرؤ القیس:

فلو أنّها نفس تموت «۱۴» سوّیة «۱۵»
و لکنّها نفس تساقط أنفسا

أراد: لتقضّت و فنیت. اگر گویند این وجه که شما گفتی مخالف ظاهر است، گوییم: چنین نیست برای آن که باتّفاق ما و خصم هَمَّتْ «۱۶» تعلق دارد به چیزی که روا نباشد که عزم متعلق بود به او، و آن ذوات باقیه موجوده است، و عزم تعلق ندارد الاّ به امری معدوم که حدوثش صحیح بود [۱۲-۱] پس لا بدّ است ما را «۱۷» تعلیق عزم کردن

(۱). همه نسخه بدلهای: همچنین.

(۲). آو، بم، آج، لب: تو را.

(۳). قم: گمان را به زنا.

(۴). آو، بم، آج، لب: جرّ و ضرب، آب، آز: جبر و ضرب.

(۵). آو، بم، آج، لب: پرهن، آز، آب: پیرهن.

(۶). آو، بم، آب، آز: همته.

(۷). آو، بم، آز: یضربها.

(۸). آو، بم، آب، آز: لفعلهما.

(۹). بم، آب، آز: علیها.

(۱۰). سوره نور (۲۴) آیه ۲۰.

(۱۱). سوره تکوین (۱۰۲) آیه ۵ و ۶.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: لم یحرصوا.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: یتنافسوا.

(۱۴). او، بم، آب، آز، آج: یموت.

(۱۵). او، بم، آب، آج، لب: هویه، آز: موته.

(۱۶). بم، لب+ در آیت.

(۱۷). همه نسخه بدلها+ و او را.

ص: ۵۲

به امری که صحیح بود که متعلق باشد به او از ایقاع فعلی به او جز که ایشان گفتند متعلق بود به زنا، و ما گفتیم متعلق بود به ضرب و دفع، پس ظاهر نیست با ما و ایشان و چون ما را و ایشان را عدول می‌باید کردن از ظاهر، ایشان چه اولیترند از ما که حمل کنند بر زنا «۱» از آن که ما حمل کنیم بر ضرب و دفع، بعد ما که ما اولیتریم که ما حمل به دلیل می‌کنیم و ایشان بی دلیل، و با حمل ما پیغامبر مسلم است و منزّه و با حمل ایشان پیغامبر ملوم و مذموم و متهم. اگر گویند هر دو همّت وارد است یک «۲» مورد، چرا یکی «۳» حمل کردی بر وجهی نیکو- و آن ضرب و دفع است- و یکی علی الزنا و القبیح «۴»؟ گوئیم: برای دلیل چنین کردیم که ادله عقل و قرآن و آثار «۵» بر این دلیل کرد و الا هر دو را حمل کردند علی وجه واحد، اما من حیث العقل دلیلی نیست بر عصمت زلیخا، حمل کردیم بر آنچه گفتند در حق او از همّت قبیح و زنا، و اما در حق یوسف- علیه السلام- چون ادله عقل راه نمود به عصمت او و تنزیه «۶» او از صغیر و کبائر، لا بدّ حمل بایست کردن بر وجهی که لایق باشد به حال او. اما ادله قرآن که دلیل می‌کند بر عصمت یوسف و براءت او از گناه و بر اتهام زلیخا، چند آیت است:

منها قوله تعالى: وَ قَالَ نَسُوهُ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «۷»، و قوله: وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا [عَنْ نَفْسِهِ] «۸» وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «۹» و قوله تعالى حكاية عنها: الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ «۱۰»، و قوله ايضا: فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ «۱۱».

(۱). بم: به زنا.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: به یک.

(۳). آج، لب+ را.

(۴). آو، بم، آز، آج، لب: القیح.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: آیات، آو، بم+ که.

(۶). همه نسخه‌ها بجز قم: عصمت و تنزیه.

(۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۰.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید افزوده شد.

(۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳.

(۱۰). سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۱.

(۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۲.

ص: ۵۳

قال: رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ - الی قوله: فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ «۱»، و قوله: كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ «۲»...، و قوله: ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ «۳»، و منها قول العزيز: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ، يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ «۴»، و بر قول ایشان کید مصروف نبود از او و سوء و فحشاء مدفوع نبود و او خاین «۵» و به جای خیانت «۶» کنندگان بنشسته «۷»، و چنان که زن را «۸» استغفار فرمود اگر دانستی که او نیز گناهکار است او را نیز استغفار فرمودی. و این آیتها جمله دلیل می‌کند بر براءت ساحت یوسف - علیه السلام - و بر تهمت «۹» زلیخا، برای این تعلیق کردیم همّت هر یکی بدانچه دلیل به آن راه نمود.

پس آیت را بر دو وجه تفسیر کردند اهل حق: یکی آن که جواب «لو لا» «۱۰» در او محذوف باشد و همّت واقع «۱۱»، و لکن متعلق به ضرب و دفع و مانند این، و تقدیر آیت چنین: و لقد همّت بالزنا و همّ - علیه السلام - بضر بها و دفعها «۱۲» عن نفسه و لو لا أن رأى برهان ربّه لفعل ما همّ به، و وجه دیگر آن که جواب «لو لا» متقدّم «۱۳» باشد بر لو لا، و تقدیر آن که: و لقد همّت به، و لو لا ان رأى برهان ربّه، لهمّ بها، و بر این تقدیر همّت واقع نباشد برای آن که برهان از او منع کرد، پس

همّت از زلیخا حاصل بوده باشد و از یوسف به هیچ وجه حاصل نباشد. و مثال این کلام چنان بود که: قد کنت هلکت لو لا أن تدارکتک و قتلت لو لا أنّی خلّصتک، و معنی آن که لو لا تدارکی لهلکت و لو لا تخلیصی «۱۴» لقتلت، و کقول الشّاعر:

(۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۴.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴.

(۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۲.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۸ و ۲۹.

(۵). همه نسخه‌ها بجز قم + بود.

(۶). بم + و کار.

(۷). همه نسخه بدالها بجز قم: بنشست.

(۸). آو، بم، آب: آن را، آز: او را.

(۹). آو، بم، آب، آز: همّت بد.

(۱۰). همه نسخه بدالها بجز قم: ندارد.

(۱۱). قم: دافع.

(۱۲). آو، بم، آب، آز: بالضرب و الدّفع.

(۱۳). بم، آب، آج، لب: مقدّم.

(۱۴). آو، بم، آب، آز: تخلّصنی.

ص: ۵۴

و قال آخر:

فلا يدعني «٦» قومي ليوم كريمة

لئن لم أعجل ضربة او أعجل

و بر هر دو وجه در آیت شرطی هست باتفاق که وقوع همّت با آنچه همّت به آن تعلق داشت بر آن موقوف بود، چون برهان حاصل آمد آنچه بر او موقوف بود باید تا نباشد که قضیت معنی «لو لا» این است، نبینی که: لو لا علی لهلك عمر، چون وجود علی هست هلاک عمر واجب است که نباشد «٧». و کلام در لو و لو لا «٨» بیان کردیم که با نفی معنی اثبات دهد «٩» و با اثبات نفی.

اگر گویند: آن برهان چه بود که خدای تعالی بنمود تا یوسف عند آن امتناع کرد از قبیح؟ گوییم: اما آنچه ایشان گفتند از مشاهده فریشته و یا صورت یعقوب و ندای فریشته و مانند این، ر [و] نبود «١٠» برای آن که این اسباب إلجا باشد و تکلیف بالجا «١١» روا نباشد و اگر ملجا بودی او را در آن هیچ مدحی و ثوابی نبودی و این قول فاسد باشد.

اما برهان روا بود که لطفی باشد که خدای تعالی با او بکرد عند آن حال که او منصرف «١٢» شد از آنچه خواست کردن از ضرب و دفع با «١٣» همّت آن. و آن لطف که مکلف عند آن از قبیح امتناع کند، آن است که ما آن را عصمت می خوانیم «١٤».

و گفته اند: برهان آن ادله و حجج بود که خدای تعالی نصب کرده بود او را بر تحریم زنا و آن که فاعل آن مستحق عقاب «١٥» عظیم بود برای آن که آن نیز صارف باشد از فعل

(١). آب، آز: فلو لا.

(٢). همه نسخه بدلها: تدعني.

(٣). آو، بم، آب، آز، آج: حریصا.

(٤). اساس: و لیسلم، با توجه به قم و مآخذ بیت تصحیح شد.

(٥). آو، بم، آج، آب: عامرا.

(۶). بم، آب، آج، لب: تدعنی.

(۷). قم: واجب نیست، آج: واجب است.

(۸). آو، بم، آج: لو و لا.

(۹). قم: معنی باشد.

(۱۰). قم: روا نبود.

(۱۱). همه نسخه بدلها: با الجا.

(۱۲). قم، آب، آز، آج: متصرف.

(۱۳). لب: یا.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، لب: خوانیم.

(۱۵). آج، لب: عذاب.

ص: ۵۵

قبیح و مقوی باشد داعی امتناع را. و روا بود که رؤیت به معنی علم بود چنان که بسیار جایها هست. و الله أعلم بمراده.

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ، حق تعالی گفت: ما چنین کنیم که کردیم برای آن که تا «۱» از او صرف کنیم، یعنی چنان که نمودیم این برهان و کردیم این لطف، نیز الطاف کنیم و آیات «۲» نماییم تا سوء و فحشاء از او صرف کنیم و برگردانیم.

و در سوء و فحشاء چند قول گفتند: یکی قتل و مکروه، بر قول آن کس که گفت: هَمَّتْ تَعَلَّقَ داشت به ضرب و دفع یا به تهمت «۳» و ظنّ خطا و زنا به او، و گفتند سوء، گمان بد است و فحشاء، زنا. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ، که او از بندگان خالص کرده ماست. مکیان و بصریان مخلصین خواندند به کسر لام، و باقی قرأ به فتح لام، «۴» به کسر، فاعل باشد و به فتح، مفعول.

قوله: وَاسْتَبَقَا الْبَابَ - الآیة، چون زلیخا یوسف را در آن خانه پیخت «۵» و درها بیست و در او آویخت و بر او إلحاح کرد و یوسف - علیه السلام - از او امتناع می کرد، عبد الله بن احمد الطّائبيّ روایت کرد از پدرش از جدّش از زین العابدین علی بن

الحسین - علیهما السلام - که گفت: چون زلیخا بر یوسف الحاح کرد، بتی در گوشه خانه نهاده بود برفت و جامه‌ای بر روی آن بت افگند، یوسف «۶» گفت: چرا چنان کردی؟ گفت: او معبود من است شرم دارم از او که به مشاهده او معصیت کنم.

یوسف - علیه السلام - گفت: عجب از تو! شرم می‌داری از جمادی که لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُعْنَى عَنْكَ شَيْئاً «۷»، و من شرم ندارم از خدایی که خالق و رازق و منعم «۸» من است و عالم به سر «۹» و علانیه من است؟ گفتند: برهان «۱۰» این بود. قولی دیگر این است «۱۱»: یوسف از دست او بجست و از دری از درهای خانه بیرون «۱۲» آمد و زلیخا به

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم + سوء و فحشاء.

(۲). آج، لب: الطاف و آیات.

(۳). آج: با تهمت.

(۴). آو، بم، آز، آج، لب + و.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: یافت، لب: تافت.

(۶). قم + او را.

(۷). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۲، آب + است.

(۸). آج، لب: من است و منعم من.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: عالم سر.

(۱۰). بم: برها.

(۱۱). همه نسخه بدلها: آن است که.

(۱۲). آو، بم: برون.

ص: ۵۶

قفای او. و استباق، افتعال باشد از سبق، ای تبادرا و تسارعا، می‌شتافتند به جانب در خانه تا که سبق برد! یوسف بر وجه گریختن از او «۱» و زلیخا به دنبال او در در - آویخته «۲».

چون به در خانه رسید «۳»، زلیخا به او رسید و در پیرهن «۴» او آویخت. یوسف - علیه السلام - پیرهن «۵» از او در کشید، پیرهن «۶» یوسف دریده شد. یوسف از خانه بدر جست [۱۳- ر] و زلیخا بر پی او و پیرهن «۷» یوسف دریده. چون نگاه کردند عزیز را که خواجه یوسف بود او را «۸» بر در خانه یافتند. و ذلک قوله: **وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ**، ای و جدا زوجها. و این جا «۹» سید به معنی شوهر است. زلیخا پیش دست شد و سبق «۱۰» برد به سخن گفتن، برای آن که آن حرکات متهمان بود «و حركة المريب «۱۱» لا تخفى». گفت: **ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً، چه «۱۲» جزا و مکافات باشد آن را که به اهل و خانه تو بدی خواهد، یعنی زنا. إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، إِلَّا أَنْ كَه او را به زندان باز دارند یا عذابی مولم کنند او را «۱۳».**

عبد الله عباس گفت: ضرب تازیانه خواست و این آن مثل سایر است که گفته‌اند: «رمتنی بدایها و انسلت» و دگر مثل که گفته‌اند: «خذ اللص من قبل «۱۴» أن يأخذك»، و ما گوئیم: «دزد باش و مرد باش».

یوسف - علیه السلام - گفت: **هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي**، او مراوده کرد مرا از خود و مخادعه و مطالبه کرد، و چون از او بگریختم در من آویخت و پیرهن «۱۵» من بدرید.

یکی از جمله علما، نام او نوف «۱۶» الشامی، گفت: اگر زلیخا نگفتی:

(۱). قم: گریخت بر او.

(۲). قم: به دنبال او در او آویخته، آو، آب، آج، لب، آز: به دنبال او در آویخته.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: برسید.

(۴-۵). قم: پیراهن، آو، بم، آج: پرهن، لب: پراهن.

(۶-۷). قم: پیراهن، آو، بم، آج، لب: پرهن.

(۸). در هیچکدام از نسخه بدلها نیست.

(۹). آج: آن جا.

(۱۰). بم: سبقت.

(۱۱). قم: المستریب.

(۱۲). لب: و.

(۱۳). بم، آب: آن را.

(۱۴). آو، بم، آب، آج، آز: ندارد.

(۱۵). قم، آب، آز: پیراهن، آج، لب: پیراهن.

(۱۶). قم: یوف، اساس هم نقطه ندارد.

ص: ۵۷

ما جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا، يوسف نگفتی: هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي، جز آن که چون او یوسف را «۱» متهم بکرد، یوسف برای نفی تهمت و براءت ساحت واجب شناخت این قدر گفتن. عزیز که شوهر زلیخا بود گفت: یا یوسف! شما هر دو مدّعی، تو بر دعوی خود گواهی «۲» داری؟ گفت: بلی. و ذلک قوله «۳»: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا.

در این گواه خلاف کردند: سعید جبیر و ضحاک گفتند: کودکی بود در گاهواره «۴»، یوسف - علیه السلام - گفت: گواهی «۵» من آن کودک است. عزیز گفت: آن کودک در گاهواره «۶» چگونه گواهی «۷» دهد؟ گفت: او برای من گواهی «۸» دهد. آنگه بنزدیک گاهواره «۹» کودک شدند، یوسف - علیه السلام - گفت: یا کودک! چنان که دیدی بگو. به فرمان خدای کودک به سخن در آمد و به زبانی درست گفت: إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتُ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، اگر پیراهن «۱۰» یوسف از پیش دریده است زن راست می گوید و مرد دروغ، و اگر پیراهن «۱۱» از پس دریده است مرد راست می گوید و زن دروغ. چون بنگریدند پیراهن «۱۲» از پس دریده بود. عزیز گفت زن را: إِنَّهُ مِنْ كَاذِبِينَ، این جمله از کید «۱۳» شماست و کید شما عظیم باشد.

و دلیل این قول حدیث «۱۴» عبد الله عباس «۱۵» است. گفت، چهار کس پیش از وقت سخن گفتند: پسر ماشطه «۱۶» دختر فرعون، و گواهی «۱۷» یوسف - علیه السلام - و صاحب جریح الرّاهب و عیسی - علیه السلام - و قصّه اینان در جای خود بیاید «۱۸».

و در خبر می آید که: یوسف - علیه السلام - چون پادشاهی با او فتاد «۱۹» و خدای تعالی او را به پیغامبری به اهل آن ولایت فرستاد، یک روز جبریل بنزدیک «۲۰» او نشسته بود،

(۱). قم: یوسف را چون او.

(۲-۷). بم، آب، آز: گواهی.

(۳). آج: ندارد.

(۴-۶). همه نسخه بدلها: گهواره.

(۵-۱۷). آب، آز، آج، لب: گواه.

(۸). آب، آج، لب: گواهی.

(۹). قم، آج، لب: گهواره.

(۱۰-۱۱-۱۲). قم: پیراهن، آو، بم، آب، آج، لب: پرهن.

(۱۳). قم، آو، بم، آب، آز: این از جمله کید.

(۱۴). قم: ندارد.

(۱۵). آب، آز+ و صاحب جریح.

(۱۶). آو، بم، آز: ماشط.

(۱۸). همه نسخه‌ها بجز قم+ ان شاء الله.

(۱۹). قم: با او افتاد، آو، بم، آب، آز: به او افتاد، آج، لب: یافت.

(۲۰). قم: نزد، آج، لب: پیش.

ص: ۵۸

جوانی از در سرای در آمد، چاکر بعضی مطبخیان او، و جامه شوخگن پوشیده و چیزی از آلت مطبخ به دست گرفته و بگذشت «۱». جبریل - علیه السلام - گفت: یا یوسف! این برنا را شناسی؟ گفت: نه. گفت: این آن کودک است که برای تو در گاهواره گوی داد «۲». یوسف - علیه السلام - گفت: چون چنین است او را حقی بر ما «۳» ثابت شده است «۴». بفرمود تا او را بیاوردند و آن جامه از او برکنند «۵» و خلعتی گران مایه در او پوشانید «۶» و او را وزارت خود داد.

این جا اشارتی است و در آن اشارت تو را بشارتی است «۷»، و آن آن است که: اگر کودکی نا بالغ نه باختیار «۸» گواهی داد «۹» به حق، درجه وزارت یافت، ای موحدی که هفتاد سال است که بر توحید و عدل باری و تنزیه او از قبایح گوی «۱۰» می‌دهی [۱۳-پ] عجب باشد که در بهشت درجه امارت و ولایت یابی؟

اشارتی دیگر: اگر کودکی گوی «۱۱» داد تنها بر براءت ساحت یوسف، وزارت یافت، چه عجب که آن کس که با خدای گوی «۱۲» دهد بر نبوت رسول - علیه السلام - فی قوله: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ «۱۳»، اگر استحقاق وزارت و خلافت «۱۴» یابد! اشارت اخری «۱۵»: آن که بر عصمت یوسف گوی «۱۶» داد وزارت یوسف یافت اگر آن کس که بر توحید و عدل خدای - عز و جل - گوی «۱۷» دهد، فی قوله: شَهِدَ اللَّهُ - إِلَى قَوْلِهِ: وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ «۱۸» ... و از جمله اولوا العلم باشد بل سر ایشان و مقدم

(۱). بم: بگزشت.

(۲). آو، بم، آب، آز: این است که از برای تو در گهواره گواهی داد، آج، لب: این است که از برای تو گواهی داد در گهواره.

(۳). قم: بر ما حقی.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: شده باشد.

(۵). همه نسخه بدلها: بجز قم: برکشیدند.

(۶). همه نسخه بدلها: پوشانیدند.

(۷). قم: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اشارت بشارتی.

(۸). قم + خود.

(۹). آب، آز: گواهی.

(۱۰ - ۱۱). قم، آز، آب: گواهی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۱۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳.

(۱۴). آج، لب: یا بدو خلافت، آب، آز + چه عجب باشد.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.

(۱۶ - ۱۷). همه نسخه بدلها: گواهی.

ایشان «۱»، چه عجب اگر وزارت و خلافت یابد! گفتم «۲»: علما را سر بود آز آن که مدینه علم را «۳» در بود، اخری «۴» چو «۵» مدینه را باب بود، خلافت را بابت «۶» بود. آخری در مدینه بود، و اصل سفینه بود، و صاحب سکینه بود، و مرد هزینه بود، و چونین «۷» مناقب او کمینه بود.

حسن و عکرمه و قتاده گفتند: کودک نبود، بل مردی بود بزرگ حلیم با وقار که مردم گواهی مثل او بشنوند «۸» و قبول کنند «۹»، و از جمله خواص ملک بود. سدی گفت: یکی از بنی اعمام را عییل بود که با قططر «۱۰» بر در خانه نشسته بود که این سخن گفت و این حکم کرد خدای تعالی از آن خبر داد.

و قوله: قُدَّ، ای شقَّ «۱۱»، و القُدَّ، القَطْع و الشَّقَّ، و كذلك الخَدَّ و الجَدَّ و الجَدَّ و الحدَّ «۱۲» و الجزَّ و الحزَّ، و كلها متقاربة اللفظ و المعنى، و القبل و القبل «۱۳» بالتخفيف و التثقیل، و كذلك الدَّبر و الدَّبر «۱۴» بمعنى كالحلم و الحلم «۱۵» و الخلق و الخلق «۱۶».

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا، و التَّقْدِيرُ: یا یوسف، از اسم منادی چون علم باشد حرف ندا روا بود که بیفکنند «۱۷»، چنان که زید و عمرو، برای آن که بناء بر ضم در اسمای معربه دلیل کند بر حذف حرف ندا. گفت: ای یوسف! از سر این حدیث برو و این حدیث پوشیده دار، و زن را «۱۸» گفت: وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ، استغفار کن و آمرزش خواه برای گناهانت. اگر خواجگان روزگار ما را معلوم شد که یوسف گناه کرد و خطاب کرد و همّت و عزم معصیت کرد، عزیز را معلومتر بودی که مشاهده «۱۹» حال بود او

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم + آن نیز.

(۲). قم، آب، آز: گفتیم.

(۳). بم: علم ر / علم را.

(۴). بم: آخر.

(۵). همه نسخه بدلها: چون.

(۶). بم: نایب، آج: ثابت.

(۷). همه نسخه بدلها: چنین خصال در.

(۸). آو، آج، لب: بشنودند، قم: بشنود.

(۹). آج، لب: کردند.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: قطفیر.

(۱۱). آب، آز: شد.

(۱۲). قم: الخدّ و الجذّ و الجزّ، آو: بهم، آج: الحذ و الحد و الحد و الحرد و الجز، آب، آز: الخدو الجد و الجذ و الجرّ و الحز، لب: الخدّ و الجذّ و الجذ و الحر و الجز و الحز.

(۱۶-۱۵-۱۴-۱۳). قم: ندارد.

(۱۷). آو، آب، بم، آز: روا باشد که حرف ندا بیفکنند، آج، لب: روا باشد که حرف ندا.

(۱۸). آز: زن / زن را.

(۱۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: شاهد.

ص: ۶۰

را نیز گفתי تو هم استغفار کن که توی «۱» عزمی کردی. چون استغفار زن را بفرمود پس «۲» و نسبت به خطا او را کرد بس «۳» که: *إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ*، که تو از جمله خطا کنندگانی.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ، و گفتند زنانی در شهر، یعنی شهر مصر. و برای آن «قال» گفت که فعل «۴» مقدم است و اگر مؤخر بودی «قلن» بایستی «۵» و اگر گفתי «قالت» هم روا بودی، لاجل الجمع، برای آن که جمع مؤنث است، و آن زنان گفتند «۶». مفسران گفتند: زن ساقی ملک بود و زن نانوای ملک و زن صاحب زندان و زن صاحب دوابّ ستور دار، چنان که عادت زنان باشد در مثل این حدیث که باز گویند با یکدیگر، گفتند: زن عزیز یعنی عزیز «۷» خزینه‌دار که قطفیر «۸» نام بود. و بعضی مفسران گفتند: عزیز در کلام عرب ملک باشد، کما قال أبو داود «۹»:

جلبت «۱۰» عند عزیز یوم طلّ

درّه غاص علیها تاجر

أى، ملك. تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ، اى تخادع «۱۱» غلامها الكنعانىّ مى‌بخواهد «۱۲» و بخواند و بفرييد غلامش را. و الفتى، الغلام، ها هنا. همانا اهل آن روزگار که مشاهدان «۱۳» حال بودند آن حال ایشان را مصوّتر بود که مردمان اين روزگار را، ایشان حوالت به راعيل کردند که زليخا بود و بر يوسف «۱۴» هيچ حوالت نکردند، گفتند: امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ. و الفتى، الغلام الشابّ، و الفتاة، الجارية الشابّة، قال الشاعر:

كأنا يوم قرى إن
-نما نقتل «۱۵» إيانا

(۱). کذا در اساس و آو، جز این که در آروى «ى» خطى کشیده شده و بالای آن «نیز» افزوده‌اند، قم: توهم، دیگر نسخه بدلهای: تو نیز.

(۲-۳). قم: و بس.

(۴). قم: بر او.

(۵). آج، لب + گفتن.

(۶). همه نسخه بدلهای، بجز قم این جمله را ندارند.

(۷). قم: زن.

(۸). همه نسخه بدلهای، بجز قم: قطفیر.

(۹). قم: أبو دؤاد.

(۱۰). قم: حيلت، آو، بم، آب، آز، آج: حلبت.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، آج: يخادع.

(۱۲). آز: مى‌خواهد.

(۱۳). آج: شاهد.

(۱۴). همه نسخه بدلهای: به يوسف.

(۱۵). قم: نقتله، آو، بم، آب، آز: یقتل.

ص: ۶۱

فتی أبيض حسّانا «۲»

قتلتنا منهم «۱» كلّ

[۱۴-ر] و نیز حوالت عشق و محبت و غلبه آن بر دل هم به زلیخا کردند. قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا، ای دخل شغاف قلبها، ای داخله. و قیل شغاف القلب، حجاب به. سدّی گفت: شغاف.

پوستکی تنک باشد بر دل، آن را «لسان القلب» گویند، یقال: شغفه الحبّ، اذا علاه من شعاب «۳» الجبل و هو أعلاه، و شغفه الحبّ اذا دخل جوف قلبه، قال النّابغة الذّبیانی:

دخول الشّغاف تبغیه الأصابع «۴»

و قد حال هم دون ذلك داخل

عبد الله عباس گفت: شغفها، ای علقها، حسن و قتاده گفتند: بطنها و استبطنها، دوستی او در دل گرفت پنهان، و عطاردی و شعبی و اعرج در شاذ خواندند:

«شغفها» بالعين غير المعجمة، و الشّعف «۵»، الحبّ. و قال الفراء: أصله من شعف «۶» الجبل، و معنی آن که: ذهب بها كلّ مذهب، و هذا من شعف «۷» الدّابة «۸»، چون او را به هر جانب بتازی و ببری. و قال امرؤ القیس:

كما شعف «۱۰» المهنوءة «۱۱» الرّجل الطّالی

أقتلنی و قد شعفت «۹» «۹» فؤادها

أخفش گفت «۱۲»: برّح بها، ای شدّد بها الحبّ، دوستی کار بر او سخت کرد.

محمد بن جریر گفت: غمّها، دل «۱۳» تنگ بکرد او را. إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، ما او را در ضلال «۱۴» و گمراهی و ذهاب از ره صواب می بینیم و می دانیم، من الرّأى و الرّؤية. و ضلال نیز حوالت به زن کردند «۱۵» دون یوسف.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ، چون راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان و حدیث و گفتار ایشان بشنید، دعوتی ساخت برای ایشان و کس فرستاد و ایشان را بخواند و دیگر زنان

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: قبلنا منهم، لسان (۱۳ / ۱۱۵): قیاما بینهم.

(۲). قم: حسبانا. آو، بم، آب، آز، آج، لب: حیانا.

(۳). قم، آب، آز، لب: شغاف، آو، بم: شعاف.

(۴). آز: الاصابع.

(۵). همه نسخه بدلها: و الشغف.

(۶-۷). قم، آب، آز: شغف.

(۸). آب، آز: الدار.

(۹-۱۰). آو، بم، آب، آز، آج: شغفت.

(۱۱). آو، بم، آب، آز: المهیوة، آج: المبهوة.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ای.

(۱۳). آو، بم، آب، آز، آج: دلها.

(۱۴). قم: ضلالی.

(۱۵). بم: کرد.

ص: ۶۲

را تا جمله خواندگان و حاضران از آن مهمانی چهل زن بر آمدند، و محمد بن اسحاق گفت: برای آن، حدیث ایشان را مکر خواند که ایشان به آن حدیث مکر کردند و حیلت تا یوسف را ببینند، که یوسف از خانه بیرون نیامدی «۱» و ایشان را مراد «۲» بود که او را ببینند از آنچه می شنیدند از جمال او، این حدیث بکردند تا باشد که راعیل «۳» ایشان را بحاضر «۴» کند و او را به ایشان «۵» نماید آن چنان آمد که ایشان انداختند و نیز «۶» اندیشه ایشان خطا نشد، او دعوت «۷» ساخت و

ایشان را بخواند. وَ أَعْتَدْتُ لَهُنَّ مَتَّكَاً، و بساخت برای ایشان مجلسی در او بالشها نهاده که بر او تکیه کنند. و «أعدت» أفعلت من العتاد و أعتد و أعد بمعنى واحد، قال الله تعالى: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً «۸» ...، و المَّتَّكَأ، موضع الاتِّكَاء، و هِي النَّمَارِقُ و الوسائد. عبد الله عَبَّاسٌ مَتَّكَاً را تفسیر بر وسائد داد. سعید جبیر و قتاده و ابن اسحاق گفتند: مَتَّكَأ، ای طعاما. قتیبی گفت: این بر توسع و مجاز است برای آن که آن کس که اکرام مهمان کند برای هر یک علی حده و ساده‌ای بنهد تا عند آن که طعام خورد «۹» بر او تکیه کند.

و بعضی دگر گفتند: نه برای این «۱۰» تشبیه است که این خود لغتی است فی الطَّعام، یقال اتَّكأنا عند فلان، ای طعمنا. قال عدی بن زید:

و شربنا الحلال من قلله

فظللنا بنعمة فاتكأنا

ای طعمنا. آنکه آنان که طعام گفتند در او خلاف کردند. عبد الله عَبَّاسٌ گفت: ترنج بود. ضحاک گفت: بز ما ورد بود. عکرمه گفت: چیزهایی ساخته بود که به کارد حاجت باشد «۱۱» آن را چون خریزه و ترنج و موز و آنچه به این ماند. ابن زید گفت: ترنج بود و انگبین، و از اقوال [۱۴-پ] آن درست تر «۱۲» است که طعامی بود که به کارد «۱۳» تمام شدی، لقوله: وَ آتَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً، و «۱۴» هر یکی را از ایشان «۱۵»

(۱). آب، آز: بیامدی.

(۲). بم + آن.

(۴). همه نسخه بدلها: حاضر.

(۵). آو، بم، آب، آز: با ایشان.

(۳-۶). بم، آب، آز، آج، لب: و نیز.

(۷). همه نسخه بدلها: دعوتی.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

(۹). بم: خورده.

(۱۰). بم: آن.

(۱۱). قم + خوردن.

(۱۲). قم: ندارد.

(۱۳). آو: به کار.

(۱۴). بم: او.

(۱۵). آو، بم، آز: ایشان.

ص: ۶۳

کاردی به دست داد، ایشان کارد به دست گرفتند و او یوسف را جامه سپید «۱» پوشانید و او را گفت: اگر هیچ مرا بر تو حقی هست از این جای خود برون آیی «۲» و بر اینان گذری کن که تو را در این زبانی نیست. و گفتند: ایشان را در خانه‌ای نشانده بود «۳» و دو درکه «۴» آن جا رهگذر یوسف بود به کاری که او را بودی او را گفت به آن خانه در رو و گذر کن و فلان کار بکن. او به خانه درآمد و به ایشان بگذشت.

گفتند: برای آنش جامه سپید «۵» پوشانید تا نگویند که او به جامه گرنامه‌ی نکوست که حسنی که به جامه بود حسنی «۶» عاریتی باشد، چو «۷» جامه بکنند «۸» برود.

حسن یوسف چنان بود که اگر جامه گرنامه‌ی پوشیدی جامه از او آراسته شدی، چنان که شاعر گفت:

و تزیدین طیب الطیب طیباً إن تمسیه «۹» این مثلک اینا

و إذا الدرّان «۱۰» حسن وجوه کان للدرّ حسن وجهک زینا

و گفتند: ایشان را در صفه‌ای بنشانند «۱۱» که بر آن صفه خانه‌ای بود و یوسف در آن خانه بود و یوسف را گفت: اخرجْ عَلَیْهِنَّ، برون «۱۲» آی بر اینان. در کلام حذفی و اختصاری هست، و التّقدیر: فخرج علیهن فلما رأينه، یوسف - علیه السّلام - بیرون «۱۳» آمد. گفتند، زلیخا ایشان را گفت: که من این جوان را خواهم گفتن که بر شما گذری کند، اکنون چون او بگذرد

هر یکی از شما از این ترنج که به دست داری «۱۴» پاره‌ای ببری «۱۵» و او را «۱۶» دهی «۱۷» برای من. فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتُهُ، چون او را بدیدند بزرگ آمد او در چشم ایشان. عبد الله عباس گفت: «حُضِنَ لَاجِلِهِ»، حیض پدید آمد ایشان

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: سفید.

(۲). آب، آز، آج، لب: بیرون آی.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج: بودند.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج: و دری که.

(۵). بم، آب، آز، لب: سفید.

(۶). بم، آب، لب: حسن، آج: چون.

(۷). همه نسخه بدلها: چون.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: برون کنند.

(۹). بم، آب، آز: یمسه.

(۱۰). بم: الدررن.

(۱۱). آو، بم، آب، آج، لب: بنشانند، آز: بنشانند.

(۱۲). آج، لب: بیرون.

(۱۳). آو، بم: برون.

(۱۴). آب، آز، آج، لب: دارید.

(۱۵). آب، آز، آج، لب: ببرید.

(۱۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب: و به او.

(۱۷). آب، آز، آج، لب: دهید.

را چون او را دیدند. و قال: الاكبار الحيض، قال الشاعر «۱»:

تأتی «۲» النساء لدى أطهارهنّ و لا
تأتی «۳» النساء إذا اكبرن «۴» إكبارا

و بر این تأویل تقدیر آن باشد که: «أكبرن له» «۵»، ای لاجله، و مثله قول عنتره:

و لقد أتیت علی الطوی و أظله
حتی أنال «۶» به کریم المطعم «۷»

ای، و أظلّ علیه. اصمعی گفت: این بیت پیش رسول بخواندند گفت: هیچ شاعر نبود در جاهلیت که مرا بایست که او را ببینم مگر عنتره را «۸» برای این بیت.

وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ، دستها بریدند از دهش و تحیر، چنان که بی خبر شدند «۹» و هوش از ایشان برفت «۱۰» که دست می بریدند و از نظاره جمال یوسف خیر ألم «۱۱» نداشتند. وهب گفت: از آن چهل زن، نه بمردند، قتاده گفت: بعضی از ایشان دست جدا کردند، مجاهد گفت: ایشان از دست بریدن آنکه خیر داشتند که خون دیدند «۱۲» آنکه از سر تعجب و تحیر گفتند: حاش لله، پر گست باد «۱۳»! ابو عبیده گفت، این کلمت را دو معنی است: یکی تنزیه، یکی استثنا، پس بر این قول معنی آن باشد که: سبحان الله! و التنزیه لله و المحاشاة له عمّا لا یلیق به، یعنی منزها خدایا که چنین خلق آفریند! عامه قراء خواندند: «حاش لله» بی الف.

آنکه در او چند قول گفتند:

یکی آن که «۱۴» اصل «حاشی» بوده است به الف، برای کثرت استعمال الف بیفگندند، چنان که گفتند: لا أب لک و لا أب لسانیک، و الاصل: لا أب لک،

(۱). آج، لب + شعر.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: یأتی، لب: نأتی.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج: یأتی.

(۴). آب، آز: اکبرت.

(۵). آو، بم، آج: اکبرنه، آب: اکبرن.

(۶). همه نسخه بدلها: اتاک.

(۷). آو، بم، آب، آج، آز: المعظم.

(۸). آو، بم، آج، لب: عنتره برای.

(۹). قم: بی خود شدند، دیگر نسخه بدلها: بی هوش‌ند.

(۱۰). قم: بشد، آج، لب + چنان.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: خبر نداشتند از الم.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: بدیدند.

(۱۳). آو، بم، آب، آج، لب: برکت باد، آز: برگشت باد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم + در.

ص: ۶۵

و چنان که حذف کردند از «لم» «۱» و «بم» و «عم». و ابو علی گفت: حاش و حشا و حاشی «۲» سه لغت است، قال: «۳»:

بحورا لا یقطعها الدلاء

حشا رهط النبیّ فإنّ فیهم

و اما «حاشی» فکقول «۴» الشّاعر:

ضمنا «۶» عن الملحاة «۷» و الشّتم

حاشی أبی «۵» ثویان إنّ به

و ابو علی گفت: این کلمت دو معنی دارد [۱۵-ر]: یکی حرف جرّ و یکی فعل ماضی. أمّا حرف جرّ صورت نبندد این جا، پس فعل ماضی باشد و فاعل او یوسف باشد، یعنی: حاش یوسف - علیه السّلام - ممّا قرف «۸» به لله تعالی، ای صار فی حشا و ناحیه من ذلک لما نری «۹» فیه من العفّة و الصّلاح. گفتند: ما او را از این کار که بر او تهمت می‌کنند «۱۰» دور می‌بینیم «۱۱» و بر کناره می‌بینیم از آنچه در او دیدیم از سیمای خیر و علامت رشد و عفّت و صلاح. ما هذا بَشْرًا، این نه آدمی است، و این «ما» عمل «لیس» کند، رفع اسم و نصب خبر «۱۲»، و أعمش خواند: «ما هذا بشر» بر آن که «۱۳» اعمال «ما» نکرد، و این لغت اهل نجد است و بنی تمیم، و أنشد الفراء:

و ما أنت فرع یا حسیل «۱۵» و لا اصل

و یزعم حسل «۱۴» أنه فرع قومه

و أنشد أیضا:

جميعا فما هذان مستویان

لشتان ما أنوی و بنوی بنو أبی

و کلّ فتی و الموت یلتقیان

تمنّوا لی «۱۶» الموت الّذی یشعب الفتی

(۱). آو، بم، آب، آز، آج: الم.

(۲). قم: حاشا.

(۳). آز+ الشاعر.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: فلقول.

(۵). قم، آو، بم، آز، آج: ای، لب: بی.

(۶). قم، آو، بم، آج: ضنا، آب، آز: صبا.

(۷). قم، لب: المحاة، بم، آج: الملجاه.

(۸). آو، بم، آب، آز: حرف، آج: صرف.

(۹). آز: یری.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: می نهند.

(۱۱). آو، بم، آب، آز: می بینم.

(۱۲). اساس: جر، با توجه به قم و فحوای جمله تصحیح شد.

(۱۳). قم: بدان که.

(۱۴). بم، آج: حل، آب، آز: جیل.

(۱۵). آب، آز: جبیل، بم، آج: حل.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز بم: تمنوا الی.

ص: ۶۶

و أبو الحویرث «۱» الحنفیّ خواند: «ما هذا بشریّ» «۲» ای بمشتری «۳»، چنین شخص خریده نباشد و بنده نتواند بودن. **إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ**، این نیست **إِلَّا** فریشته‌ای کریم، و «ان» به معنی «۴» حرف نفی است، و المعنی: ما هذا **إِلَّا** ملک کریم.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ، زیخا گفت: آن زنان ملامت کننده را که تا یوسف را ندیده بودند زبان ملامت دراز کرده بودند و چون او را بدیدند روی ملامت به ملامت خود نهادند و بدانستند که ایشان به ملامت اولی ترند، و زیخا دست یافت و عذرش روشن شد «۵». **فَذَلِكُنَّ الَّذِي**، «ذا» «۶» اشارت است به یوسف و «کن» خطاب ایشان است، گفت: این آن شخص است که شما «۷» مرا در حقّ او ملامت می‌کردی «۸».

أقول قول زیخا من عواذها

هذا العزيز الذي لمتني فيه

آنکه بر «۹» خویشان اقرار داد «۱۰»: **وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ**، و من او را مراودت کردم و مطالبه از نفس او. **فَاسْتَعْصَمَ**، خویشان نگاه داشت از من و امتناع کرد، از همه جهان به کار یوسف در این مسأله زلیخا نزدیک تر بود، او می گوید:

فاستعصم، و مجبران می گویند: فاستعصى. آن زنان او را گفتند: چرا فرمان او نکنی؟

گفت: فرمان خدای رها نکنم و فرمان او کنم عند آن زلیخا گفت: **وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ**، اگر آنچه منش فرمایم نکند **لَيُسْجَنَ**، به زندانش باز دارند و از جمله ذلیلان و خواران شود. او را تهدید کرد به زندان و مذلت، و «نون» تأکید «۱۱» ثقیله و خفیفه و «لام» فی قوله: **لَيُسْجَنَ وَ لَيَكُونَا** «۱۲» **مِنَ الصَّاعِرِينَ** برای جواب قسمی مضمّر آورد، و التّقدیر: و اللّٰه لیسجننّ - یرجع الی لفرقة الملحقه «۱۳».

(۱). قم: ابو الحریرث.

(۲). بم، آز، آج، لب: بشرا.

(۳). آو، بم، آب، آج، آز: لمشتری.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم + ما.

(۵). همه نسخه بدلها + گفت.

(۶). آب، آز: اذا.

(۷). آز: ندارد.

(۸). آو، بم، آب، آز + قال.

(۹). آو، بم: ندارد.

(۱۰). آب، آز: دارند.

(۱۱). بم: ندارد.

(۱۲). آو، بم، آج، لب: لیکونن، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۳). عبارت عربی اخیر در هیچ کدام از نسخه بدلها نیست، رک: استدراک ص ۳۵۵.

ص: ۶۷

یوسف - علیه السلام - گفت: رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ، روی از ایشان و حدیث ایشان بگردانید و با خدای تعالی به مناجات گفت: «۱» خداوند «۲» من و پروردگار من! من «۳» زندان دوست تر می دارم از آنچه ایشان مرا با آن می خوانند. و این دلیل آن می کند که هر یکی از ایشان در او طمع کرد «۴» و استدعا کرد «۵» او را، یا بر عموم «۶» می گوید برای آن که زلیخا از ایشان بود، یعنی اگر هر یکی از ایشان «۷» هم آن «۸» دست یابند که زلیخا، همان کنند از استدعا که او کرد «۹».

اگر گویند چگونه گفت: السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي «۱۰» إِلَيْهِ، و باز داشتن ایشان او را در زندان معصیت بود و آنچه او را با آن دعوت می کردند هم معصیت بود، چگونه گفت: معصیتی دوست تر «۱۱» دارم از معصیتی؟ گوییم از این دو جواب گفتند:

یکی آن که مراد به «أحب» أخفّ و أسهل است، یعنی زندان «۱۲» مرا آسان تر آید و صبر کردن بر آن هوان و مذلت و مقام در زندان مرا خوش تر آید و توطین نفس بر آن، از آن که اجابت کردن ایشان یا ملتمششان «۱۳». و این چنان بود که یکی را از ما مخیر کنند میان دو مکروه: [۱۵- پ] یکی خوارتر، «۱۴» یکی سخت تر «۱۵»، او گوید: هذا أحبّ إليّ من ذلك. و وجهی دگر آن که مراد آن است که: سجنی نفسی و توطینی لها و صبری علیه [أحب] «۱۶» إليّ من فعل المعصية، اگر گویند: این خلاف ظاهر است، گوییم: لا بدّ است از آن که مخالفت ظاهر کنند برای آن که محبت در آیت تعلق دارد به چیزی که ارادت صحیح نباشد که متعلق بود به او، و آن «سجن» است. و سجن بنیان مخصوص

(۱). آج، لب: مناجات کرد گفت.

(۲). آز: خداوندا، آج، لب: خدای.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). آو، بم، آب، آز: کردند، آج، لب: کرده بودند.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: کردند.

(۶). قم: به این عموم، آو، بم، آج: با او بر عموم، آب، آز: تا او بر عموم.

(۷). همه نسخه بدلها+ بر من.

(۸). همه نسخه بدلها: همان.

(۹). آب، آز: که او کرد از استدعا.

(۱۰). اساس و قم: تدعونی که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: دوستر.

(۱۲). آز: زنان.

(۱۳). آب: با ملتمسات، آز: با ملتمسان.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: آسان تر.

(۱۵). آو، بم: سختتر.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجه به معنی جمله، از قم افزوده شد.

ص: ۶۸

باشد، و اجسام موجوده باقیه بیان کردیم که صحیح نباشد که مراد بود، لا بدّ تقدیر «۱» فعلی باید کردن که صحیح بود که ارادت به آن تعلق دارد، ایشان گفتند: سجنهم ایای فی السجن أحبّ الیّ، و ما گفتیم: صبری «۲» فی السجن أو سجن نفسی عن المعصية أحبّ الیّ. و ما به این اولی تریم که با ما دلیل است و با ایشان «۳» نیست. و یعقوب خواند: «ربّ السجن» بفتح «سین» علی المصدر، و بر این قراءت این تأویل نیک «۴» بود و ایشان اولی تر نباشند «۵» که گویند: سجنهم ایای فی السجن، از آن که ما گوئیم: سجنی نفسی عن المعصية، بل ما اولی تریم لمكان الدلیل. وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ، و اگر کید ایشان از من برنگردانی به الطاف و مرا با خود رها کنی، أَصْبُ إِلَيْهِنَّ، من میل کنم به ایشان و الصَّبْو، المیل، یقال: صبا إليه یصبو صَبَّوًا «۶»، و منه الصَّبِيّ لميله إلى اللّهُو و اللَّعْب، قال الشّاعر:

و هند مثلها بصبی «۷»

إلی هند صبا قلبی

و قال آخر:

و أرقنی خیالک یا أثیلا «۸»

صبا قلبی و مال إلیک میلا

و اگر لطف تو مرا در نیابد من از جمله جاهلان باشم «۹»، یعنی ممکن بود که اگر تو لطف نکنی من ارتکاب این معصیت کنم چه در مقدر او بود، و آنگاه از جمله جاهلان باشم.

حق تعالی گفت: فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ، خدای او را اجابت کرد و کید ایشان صرف کرد از او «۱۰». و اگر چنانستی که مجبران «۱۱» گفتند، نه دعا را اجابت بودی و نه کید مصروف، برای آن که آنچه «۱۲» معصیت بود از عزم بر قبیح، و جلوسه «۱۳» منها مجلس الخائن حاصل بود، علی قولهم الفاسد الشنیع. و این آیت نیز از جمله ادله است بر

(۱). آب، آز: تقدیم.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: ضربی.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم + دلیل.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: نیکو.

(۵). قم: باشند.

(۶). آب، آز: صبا.

(۷). مل: تصبی، همه نسخه بدلها + وَأَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

(۸). آج: ابتلا.

(۹). آج: هم.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج، لب: از او صرف کرد.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، آج: مجبره.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: ندارد.

(۱۳). آج، لب: جلوسها.

ص: ۶۹

عصمت یوسف - علیه السلام - إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، که او شنواست اقوال ایشان «۱» را و عالم است به احوال ایشان.

و اهل معانی گفتند، در آیت حذفی هست و تقدیر آن است: و إِلَّا تصرف عنی ثمره کیدهنّ أو عاقبة کیدهنّ، برای آن که کید ایشان دعوت و مراودت و مطالبه بود و آن حاصل بود و آنچه مدفوع و مصروف بود از او، معصیت بود که ثمره کید ایشان بود و این «۲» از جمله حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه باشد.

قوله: **ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ**، آنگه روی رای ایشان چنان راه داد و بدا لهم، ظهر لهم باشد پس از آن که آیات و دلالات بدیدند و بدانستند که مجرم زلیخاست - که یوسف را محبوس کنند - تا ایهام «۳» کنند بر مردمان که گناهکار «۴» یوسف است و زلیخا بی گناه. و أمّا فاعل «بدا»، رمانی گفت: فاعل او مضمّر است، أی بدا لهم رأی، و اگر چه ذکر زنان رفته است چون عزیز و دگر کس با ایشان مضاف شدند، «لهم» گفت «۵»، تغلیبا للمذکر علی المؤنث. و کذلک: **لَيَسْجُنَنَّهٗ**، فعل جماعت مردان «۶» است با «نون» تأکید مشدّد «۷» و «نون» تأکید هم برای إضمار قسم است، و التّقدیر:

بدا لهم ان أقسموا لیسجننّه. و روا بود که «أن» مع الفعل که مقدّر است فاعل «بدا» باشد. أمّا آیات: پیرهن دریده و گواهی «۸» گواه و قطع الایدی و اعتراف المرأة. و «حتی» حرف جرّ است به معنی «إلی». و «حین» این جا مدّتی است نا معین چنان که ما گوئیم: روزی چند تا بادی به سر این کار بجهد «۹».

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَبَّانِ، در کلام حذفی هست [۱۶- ر] و التّقدیر: فسجن «۱۰» و دخل معه، این بگفتند و یوسف را به زندان فرستادند. سدّی گفت: سبب حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهرش را: این غلام کنعانی مرا رسوا بکرد «۱۱» در میان

(۱). آو، بم، آب، آز، آج: اینان.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: ندارد.

(۳). آو، بم، آج: اتّهام.

(۴). مل: گناه.

(۵). بم: ندارد.

(۶). بم: مرد.

(۷). بم: نون مشدّد، آب، آز: نون تأکید، آج، لب: نون تأکید تقیله مشدّد.

(۸). آو، بم، آب، مل، آز: گواهی.

(۹). مل: در گذرد.

(۱۰). آو، بم، مل، آز، آج، لب: فیسجن، قم: ندارد.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: کرد.

ص: ۷۰

مردمان، او می گوید من مراودت کردم او را، و من نمی توانم با هر یکی تقریر عذر خود کردن «۱»، یا مرا دستور باش تا برون «۲» روم و عذر خود ظاهر کنم یا او را محبوس کن «۳» تا نیز حدیث من نکند «۴»، و مردم این حدیث نیز «۵» از زبان فرو نهند «۶».

عزیز پیش ملک رفت و گفت: مرا غلامی است اکنون از او گناهی «۷» در وجود آمد بفرمای «۸» تا او را به زندان برند. ملک بفرمود تا یوسف را به زندان «۹» بردند «۱۰» و با او دو جوان «۱۱» را به زندان بردند: یکی خوان سالار ملک بود و یکی شرابدار، و گفتند: دو غلام بودند ملک را «۱۲»، نام خوان سالار «۱۳» مجلث «۱۴» بود و نام شرابدار نبو «۱۵»، و ملک بر ایشان خشم گرفته بود، و سبب خشم او آن بود که او را خبر دادند که «۱۶» خوان سالار تدبیر آن می کند که او «۱۷» را زهر دهد و ساقی در آن «۱۸» خبر می دارد و با هم راست کرده اند.

و سبب این آن بود که جماعتی که ایشان را از ملک رنج بود از اهل مصر و رعایا خواستند تا ملک را زهر دهند، ممکن نشد ایشان را الا از ره طعام و شراب. این هر دو غلام را بفریفتند و ایشان را مالهای بسیار وعده دادند، خوان سالار مال بستد و زهر بستد «۱۹» و در طعام کرد و ساقی پشیمان رسید «۲۰» و مال بستد و زهر بستد. چون وقت طعام و شراب آمد خوان سالار به عادت طعام پیش آورد «۲۱» و بنهاد. شرابدار

(۱). قم: با هر یکی عذر خود کردن، دیگر نسخه بدلها: عذر خود تقریر کردن.

(۲). آب، مل، آز، آج، لب: بیرون.

(۳). بم: او محبوس کن.

(۴). آج: نکنند.

(۵). آو، بم، آب: ندارد.

(۶). آو، بم، آب: از زبان بنهند، مل: من از زبان مردمها اوفتم.

(۷). آز: مناهی.

(۸). آز: بفرمایی.

(۹). آو، بم: ندارد.

(۱۰). آب: یوسف را بزدند.

(۱۱). مل، آج، لب+ دیگر.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: دو غلام ملک.

(۱۳). قم: نام یکی.

(۱۴). آب، آز: مجلب.

(۱۵). قم: نام دیگر که شراب دار بود نیو، آب، آز: نمو (بی نقطه)، لب: بنو.

(۱۶). آب، آز: که گفتند.

(۱۷). آو، بم، آب، آج، لب: تو.

(۱۸). همه نسخه بدلها بجز مل: از آن.

(۱۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۲۰). قم: ساقی را پشیمانی رسید، دیگر نسخه بدلها: پشیمان شد.

(۲۱). مل: پیش آورد به عادت.

ص: ۷۱

بیامد و گفت: أیها الملک! لا تأکل هذا الطّعام فأنّه مسموم، این طعام مخور که زهر آلود است. خوان سالار گفت: أیها الملک! آن شراب که او دارد نیز زهر آلود است آن مخور. ملک گفت: چنین است؟ گفت: دروغ می‌گوید. گفت: او نیز دروغ می‌گوید.

ملک ساقی را گفت: آن شراب باز خور. او «۱» شراب باز خورد، او را گزند نکرد که در او زهر نبود. صاحب طعام را گفت: این طعام بخور، نخورد و ابا کرد. ملک گفت: تا بهیمه‌ای را بیاوردند و آن طعام به او دادند. بخورد و در حال بمرد. ملک فرمود تا هر دو را به زندان بردند و یوسف - علیه السّلام «۲» - در زندان تعبیر خواب کردی چه زندانیان از دل تنگی و دل

مشغولی خوابهای آشفته بسیار بیند و برای این صالح بن عبد القدّوس می گوید این «۳» ابیات، چون مهدی او را در زندان کرد به تهمت زندیقی «۴»:

خرجنا من الدّنيا و نحن من أهلها
فلسنا من الأحياء فيها و لا الموتى

إذا دخل السّجّان يوما لحاجة
عجبنا و قلنا جاء هذا «۵» من الدّنيا

و نفرح «۶» بالرّؤيا «۷» و جلّ حديثنا
إذا نحن اصبحنا «۸» الحديث عن الرّؤيا «۹»

فإن حسنت لم «۱۰» تأت «۱۱» عجلي و أبطأت
و ان قبحت لم تحتبس و أتت عجلي

طوى دوننا الأخبار «۱۲» سجن ممنع
له حارس تهدي «۱۳» العيون و لا يهدى «۱۴»

قبرنا و لم ندفن فنحن بمعزل
من النّاس لا نخشى «۱۵» فنغشى و لا نغشى
«۱۶»

ألا أحد يأوى لأهل محلّة
مقيمین فی الدّنيا و قد فارقوا الدّنيا

و گفته‌اند در وصف زندان و زندانیان «۱۷» به از این آیات نگفته‌اند.

(۱). مل: این، آج، لب: از آن.

(۲). آب، آز: علیه الصلاة و السلام.

(۳). او، بم، آج، لب: از.

(۴). او، بم، آب، آز، آج، لب: زندقه.

(۵). مل: جاهدا.

(۶). بم، آج، لب: تفرح.

(۷). بم، آج، لب: بالدنیا.

(۸). او، بم، مل، آج، لب: اصبحت.

(۹). او، بم، آج: من الحديث الرؤيا، مل: من الرؤيا، لب: من الحديث عن الرؤيا.

(۱۰). آج، لب: فلم.

(۱۱). مل: یأت.

(۱۲). آز: الاخبار.

(۱۳). بم: یهد، آز، آج: یهدی.

(۱۴). مل: تهدی.

(۱۵). او، بم، مل، آج، لب: لا تخشی.

(۱۶). او، بم، آج: فیعشی و لا نعشی، مل: فبغشی و لا یغشی، آب، آز: فنغشی و لا یغشی، لب: فنغشی، و لا تغشی.

(۱۷). آج: زندانبان.

چون زندانیان بامداد برخاستند «۱» هر یکی چند خواب مختلف دیده و روی به یوسف نهادندی «۲» و خوابها پرسیدن گرفتندی «۳» و او تعبیر می‌کردی. ایشان خواستند تا تجربه کنند این خوابها [۱۶-پ] بینداختند و گفتند: ما در خواب دیدیم- و ندیده بودند- خوان سالار گفت «۴»: در خواب دیدم که نان بر سر داشتمی «۵» و مرغان هوا نان از سر من می‌خوردندی «۶» و شراب دار گفت: من در خواب دیدمی «۷» که انگور می‌فشاردمی «۸» و به خداوندگار «۹» می‌دامی.

عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس از رسول- صلی الله علیه و علی آله، که هر که او خوابی «۱۰» ندیده باشد گوید «۱۱» دیدم، و در خواب دیده دروغ گوید «۱۲»، روز قیامت دو جو «۱۳» به دست او دهند و او را تکلیف کنند تا بر یک دگر «۱۴» بندد. و هر که او گوش با حدیث قومی «۱۵» کند که ایشان نخواهند که او آن شنود «۱۶»، فردا «۱۷» قیامت سرب در گوش او گدازند «۱۸»، این قول عبد الله مسعود است «۱۹».

بهری «۲۰» دگر گفتند: خواب راست بود و آن را حقیقتی بود و آنچه گفتند در خواب دیدند. محمد بن جریر الطبری گفت: خواب بر عکس دیدند بدل کردند آن را، او خواب این بر خود بست «۲۱» و او خواب آن بر خود.

چون یوسف- علیه السلام- تعبیر کرد، آن که صاحب خواب بد «۲۲» بود گفت:

(۱). قم، مل: برخاستندی.

(۲). لب: روی یوسف کردند، آج، روی به یوسف کردند.

(۳). مل: خوابها پرسیدندی.

(۴). قم+ من.

(۵). آز: داشتمی.

(۶). مل: می‌ربودند.

(۷). همه نسخه بدلها: دیدم.

(۸). آج، لب: می‌فشاردمی.

(۹). آز: خداوند.

(۱۰). آج، لب: خواب.

(۱۱). آو، آج، لب+ خواب، آب، آز+ در خواب.

(۱۲). آب، آز: گوید در خواب دیدم به دروغ.

(۱۳). آو، بم: جودانه، آب، آز، آج، لب: دانه جو.

(۱۴). مل: تا گره بر او.

(۱۵). مل: کسی.

(۱۶). آب، آج، لب: بشنود.

(۱۷). قم، مل، آب، آز، آج، لب: فردای، آو، بم: فردا قیامت / در قیامت.

(۱۸). قم، آز: گذارند، مل: ریزند گداخته.

(۱۹). مل: عبد الله مسعود این قول گفت.

(۲۰). آب، آز: بعضی.

(۲۱). مل: نهاد.

(۲۲). قم: نیک.

ص: ۷۳

حاشا آن خواب نیک من دیده‌ام و خواب بد او، یوسف - علیه السلام - گفت: قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ.

مجاهد گفت: اوّل که این دو غلام آمدند که «۱» از او خواب پرسند، او را گفتند:

ای جوان تو سخت نیکو روی «۲» و بخرد و بخیر جوانی «۳»، ما تو را «۴» دوست می‌داریم. او گفت: به خدای بر شما که مرا دوست نداری «۵» که هر «۶» که مرا دوست داشت من از محبت او بلا دیدم «۷». عمّه من مرا دوست داشت و خواست تا مرا بر خود باز گیرد کمری از ابراهیم به میراث یافته بود بر میان من بست و من خفته «۸» و بی خبر از آن، آنکه مرا تهمت دزدی نهاد «۹» تا بعلّت آن یک سال مرا بنزد خود باز گرفت - و شرع ایشان، چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدیدی یک سال سارق را خدمت مسروق منه بایستی کردن - و اگر پدر مرا دوست داشت «۱۰» در محنت برادران افتادم

تا مرا به چاه افگندند و به بندگی بفروختند. و اگر زلیخا گفت: تو را دوست دارم مرا به محنت زندان افگند «۱۱». زنهار «۱۲» مرا دوست مدارید «۱۳». گفتند: ما تو را دوست داریم «۱۴» و ما را با تو الف «۱۵» می‌باشد.

آنکه همه روز «۱۶» بیامدندی «۱۷» و حدیث او می‌شنیدندی و بر او «۱۸» آفرین می‌کردندی، تا شبی در خواب دیدند آنچه خدای حکایت کرد از ایشان، بر دگر روز بیامدند و پیش او بنشستند «۱۹» و گفتند: اَیُّهَا الْعَالَم! ما دوش هر یکی خوابی دیده‌ایم اگر دستور

(۱). همه نسخه بدلها: تا.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نیکورویی.

(۳). آو، بم، مل، آج، لب: بخرد جوانی.

(۴). مل + سخت.

(۵). آو، آب، آز: مدارید، قم، بم: مداری.

(۶). مل + کس.

(۷). مل: مرا به بلای عظیم افگند اول.

(۸). مل: که من خفته بودم.

(۹). مل: بنهاد.

(۱۰). مل: داشتی.

(۱۱). آب، آز: گرفتار کرد.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: زینهار.

(۱۳). آو، بم: مداری.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: می‌داریم.

(۱۵). آج، لب: الفت.

(۱۶). بم: هر روز.

(۱۷). آج، لب: همه آمدندی.

(۱۸). مل + ثنا.

(۱۹). آو، بم: آمدند، آب، آز: شدند، آج، لب: ندارد.

ص: ۷۴

باشی «۱» پیرسیم و تو آن را تعبیر فرمایی «۲». گفت: بگو «۳».

ساقی گفت: من در خواب دیدم که پنداشتمی که در بستانی ام «۴»، رزی بود «۵» و تا کی «۶». از آن آن رز سه خوشه انگور داشت من بگرفتمی و کأس ملک به دست من «۷» بودی در آن جا فشردمی و ملک را دادمی تا باز خوردی «۸».

و خوان سالار گفت: من در خواب دیدمی «۹» که سه سبد نان بر سر نهاده بودمی و بر آن جا ألوان طعامها بودی سباع الطیر و مرغان شکاری از سر من آن نان می خوردندی، فذلک قوله: وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّبْنَ فَتِيَان. زجاج گفت: ایشان مملوک را «فتی» خوانند اگر پیر باشد و اگر جوان، و دگر اهل لغت گفتند: «فتی» جوان با قوت باشد، قال الشاعر:

يا عزَّ «۱۰» هل لك في شيخ فتى أبدا
و قد يكون شباب غير فتیان

قال أَحَدُهُمَا، یکی از ایشان گفت: إِنِّي أَرَانِي، حکایت حال است و أفعال شکّ و یقین از میان همه افعال متعدّی باشد به نفس فاعل بی آن که ذکر نفس کنند، يقول القائل [۱۷- ر]: رأيتني و علمتني و وجدتني «۱۱» و زعمتني و كذا الباقي، و رأيتك و زعمتك و وجدتك، و لا يقال ضربتني و «۱۲» قتلتنی و اكرمتني، إِنَّمَا يُقَالُ:

ضربت نفسي و قتلت نفسي. أُعْصِرُ خَمْرًا، أي عنبا. و گفتند: «خمر» به لغت عمان انگور باشد برای آن که خمر نتوان فشردن چه خمر خود فشرده باشد «۱۳». و در قراءت عبد الله مسعود چنین است که: أعصر عنبا.

اصمعیّ گفت، معتمر «۱۴» بن سلیمان گفت: اعرابی را دیدم که انگور داشت.

(۱). آز، آج، لب: باشد.

(۲). مل: کنی.

(۳). مل، آب: بگویند.

(۴). آو، بم، آب، آج، آز، لب: در بستانم، مل: در بستانی بودمی.

(۵). قم: بودی.

(۶). مل: شاخی، آج: ندارد.

(۷). قم: بر من.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب: باز خورد.

(۹). مل: دیدم.

(۱۰). آج: ندارد.

(۱۱). قم: و حدثنی.

(۱۲). بم + لا.

(۱۳). مل: فشرده است.

(۱۴). مل: مقیم.

ص: ۷۵

گفتم: ما معک؟ قال: خمر، چه داری؟ گفت: خمر، و از این جا سرکه انگور «۱» را، «خلّ خمر» خوانند، یعنی خلّ العنب، و بعضی دگر گفتند: خمر بر جای خود است و این چنان است که گویند: فلان یعصر الدّهن و الزّیت، و إنّما هو یعصر «۲» ما یستخرج منه الدّهن و الزّیت، یعنی تعاطی افعال «۳» می‌کند «۴» از عصر که از آن جا خمر و دهن و زیت حاصل شود، و این قول سدید «۵» است. وَ قَالَ الْآخِرُ، آن دیگر گفت: من دیدمی که نان بر سر گرفته‌ام «۶» و از بالای سر من مرغان می‌خوردندی، تَأْكُلُ الطَّيْرُ، در جای صفت خبز «۷» است. نَبَّئْنَا، ما را خبر ده به تأویل آن. إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، که «۸» ما تو را از جمله محسنان می‌بینیم. در او چند قول گفتند:

فراء گفت، من المحسنين لتأويل الرؤيا، یعنی ما تو را می‌بینیم که تأویل خواب نیک «۹» می‌دانی، و عرب کسی را که صنعتی داند و نیک «۱۰» داند گویند: فلان يحسن كذا، فلان این صنعت نکو می‌داند. و بعضی دگر گفتند: من المحسنين إلینا و المنعمين علينا ان عبّرت رؤيانا «۱۱». ما تو را از جمله محسنان و منعمان دانیم اگر تأویل خواب ما بگویی، و این قول محمد بن اسحاق است. ضحاک گفت: مراد آن است که ما تو را از جمله نکوکاران می‌بینیم با «۱۲» زندانیان و او همه روز تعهد ایشان کردی، بیماران را معالجه کردی و آنان را که «۱۳» جامه دریده بودی بدوختی و جامه ایشان بشستی و ایشان را تسلی دادی.

در خبر است که: چون یوسف - علیه السلام - در زندان شد «۱۴» اهل زندان را یافت دل‌تنگ و پژمرده «۱۵»، ایشان را گفت: أْبْشِرُوا و اصبروا، صبر کنی و بشارت باد شما را

(۱). همه نسخه بدلها: انگوری.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: يستعصر.

(۳). قم: ندارد، مل: افعالی.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: می‌کنند.

(۵). آو، آب، آز، آج: سدّی.

(۶). مل: بر گرفته‌ام.

(۷). قم، بم، آو، مل، آج: خیر، آب، آز: خمر، لب: خیر.

(۸). قم: یعنی.

(۹). آو، بم، آج، لب: نکو، آب: نیکو.

(۱۰). قم: صنعتی نیک.

(۱۱). آو، آج، لب: رؤیا، مل: الرؤیا.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: از.

(۱۳). مل: کسی را که.

(۱۴). آج، لب: رفت.

(۱۵). مل: درمانده.

ص: ۷۶

که خدای شما را بر این مزد «۱» دهد و فرج عاجل و ثواب آجل «۲»، و رنج و صبر شما ضایع نیست. ایشان دل خوش و آسوده شدند و گفتند: رحمت خدای بر تو باد که تا «۳» تو این جا نبودی ما دل‌تنگ و رنجور بودیم «۴». چون تو در آمدی ما را به دیدار تو راحت و انس «۵» حاصل شد «۶» و متسلّی شدیم، چه نکوست «۷» روی تو و خوی تو و حدیث تو، ما را خیر می‌دهی «۸» از مزد ما و کفّارت ما و طهارت ما از گناه، و تا تو این جایی ما نخواهیم تا «۹» از صحبت تو مفارقت کنیم. فمن أنت یافتی؟ تو کیستی ای جوانمرد؟

گفت: أنا یوسف بن یعقوب صفی اللّٰه بن اسحاق ذبیح اللّٰه بن ابراهیم خلیل اللّٰه. عامل زندان او را گفت: ای پیغامبرزاده! و اللّٰه اگر من توانستمی تو را رها کردمی و لکن به آنچه «۱۰» ممکن باشد در خدمت «۱۱» و مراعات تو تقصیر نکنم هر کجا «۱۲» که اختیار کنی و خواهی بنشین. فهذا معنی قوله: **إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** «۱۳».

قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ، گفت نیاید به شما طعامی که به روزی «۱۴» شما کنند «۱۵» و إلاً من خبر دهم شما را به تأویل آن پیش «۱۶» آن که به شما آید، این از جمله آن است که خدای تعالی مرا آموخته است. گفتند: این برای آن گفت که دانست که از آن خوابها که ایشان «۱۷» پرسیدند یکی بد است، و از حق معبر «۱۸» آن است که چون از او خوابی پرسند که بد باشد آن را تعبیر نکند [۱۷-پ] و از آن عدول کند و نگوید برای آن که ابو رزین العقیلی «۱۹» گفت که از رسول - صلی اللّٰه علیه و علی آله - شنیدم که

(۱). بم: ندارد.

(۲). آج، لب+ دهد.

(۳). آج، لب: اگر، او، بم، آب، آز: ندارد.

(۴). مل: ما را همه غم دل تنگی بود.

(۵). او، بم، آب، آز، آج، لب: راحتی و انسی، مل: انس و راحت و تسلّی.

(۶). آو، آب، آز، آج، لب: پیدا شد.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نیکوست.

(۸). قم، آو، بم، مل، آج، لب: خبر دهی.

(۹). مل: که.

(۱۰). آج، لب: تا آنچه.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ تو، مل: خدمت کردن.

(۱۲). همه نسخه بدلها: هر جای که.

(۱۳). قم، مل+ قوله.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: که روزی.

(۱۵). مل: کند.

(۱۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ از، مل: از پیش.

(۱۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۱۸). آو، بم، آب، آز، آج: عابر.

(۱۹). مل: أبو ذر العقیلی.

ص: ۷۷

گفت:

انّ الرؤیا علی رجل طائر ما لم یعبر «۱» فاذا عبرت وقعت و إنّ «۲» الرؤیا جزء من سنّة و أربعین «۳» جزءا من النبوة فلا تقصّها إلا علی ذی رأی

، گفت: خواب بر پای مرغ «۴» پرنده باشد تا تعبیر نکرده باشند، چون تعبیر بکنند بیوفتند «۵». و خواب جزوی است از چهل و شش جزء از پیغامبری، خوابی که بینی جز با خداوند رای مگو.

انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

الرؤیا لأوّل عابر

، خواب اول تعبیر کننده «۶» راست، برای این سبب یوسف - علیه السلام - تعلل کرد و از تعبیر کردن «۷» عدول کرد و برای آن آغاز «۸» حکایت علم خود کرد تا ایهام نیفگند «۹» که او تعبیر آن خوابها نمی‌داند. گفت وقت مرا «۱۰» این تعبیر ناگفتنی است و شما را نباید «۱۱» که وهم آید که من به تأویل این «۱۲» خواب عالم نیم «۱۳» که هیچ طعام به شما نیارند.

خلاف کردند «۱۴» در آن که در خواب خواست یا در بیداری:

محمد بن اسحاق گفت: مراد آن است که هیچ طعامی به شما نیارند در خواب برای آن که او علم تعبیر می‌گفت. و بیشتر مفسران بر آنند که در بیداری خواست و غرض او آن بود تا «۱۵» بنماید که او احوال ایشان و علم غیب در باب طعام و شراب ایشان در بیداری داند، بإعلام الله تعالی.

ابن جریر گفت: عادت آن ملک آن بود که کسی را «۱۶» از زندانیان «۱۷» بخواستی کشتن، طعامی مخصوص فرستادی او را تا بخوردی، آنگه او را بفرمودی کشتن. و ابو علی گفت: سبب این گفتار آن بود تا نبوت خود و علم خود و معجز «۱۸» و دلالت

(۱). آز: لم تعبیر.

(۲). قم: فان.

(۳). آب، آز: من سبعین.

(۴). قم: برنا مرغی.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: بیفتند، قم: ندارد.

(۶). آو، بم: کنند.

(۷). همه نسخه بدلها: گفتن.

(۸). مل: برای آغاز آن.

(۹). بم، مل، آب، آز، آج، لب: بیفگند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: وقت را.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: مبادا، قم، مل: نبادا.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: آن.

(۱۳). آو، بم، مل، آب، آز، آج، لب: نه ام.

(۱۴). قم: کرده‌اند.

(۱۵). آو، بم، آب، آج، لب: که.

(۱۶). مل، آب، آز+ که.

(۱۷). قم+ که.

(۱۸). همه نسخه بدلهای بجز آج: علم معجز.

ص: ۷۸

نبوت «۱» با ایشان تقریر کند، و اول دعوت کند ایشان را با معرفت خدای «۲» و توحید او، الا تری «۳» إلى قوله: ذلکما «۴» مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي، آن از آن جمله است که خدای مرا باز آموخت «۵». «ذا» اشارت است به آنچه «۶» می‌گفت، و «کما» خطاب آن دو «۷» مخاطب است اعنی صاحبی السَّجْنِ «۸»، و «من» تبعیض راست و شاید که تبیین «۹» را بود، و «ما» موصوله است و شاید که مصدریّه بود «۱۰». اِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، و من رها کرده‌ام دین و طریقت قومی که ایشان به خدای ایمان ندارند و به سرای باز پسین، یعنی به قیامت کافرنند. وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، آن جا «۱۱» کشف کرد هم از نسب و هم از مذهب، و من پیروی می‌کنم دین و ملت پدران خود را که ابراهیم و اسحاق و یعقوبند. مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُّشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، ما را نیست که هیچ چیز را «۱۲» انباز و شریک او کنیم «۱۳». و قوله: «من شیء»، «من» زیادت است تأکید نفی را «۱۴»، و التَّقْدِيرُ: نَشْرَكَ «۱۵» بِاللَّهِ شَيْئًا، «ذلک» اشارت است به این که گفت: مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، «من» تبیین راست، این از فضل خداست بر ما و بر جمله خلائق و لکن بیشتر مردمان شکر این نعمت نکنند، اما فضل او بر ما از آن جاست که ما را پیغامبر کرد، بر مردمان از آن جا که ما را بایشان «۱۶» فرستاد تا ایشان را دعوت کنیم و بیان شرایع کنیم برای ایشان. آنکه با ایشان تقریر توحید کرد و نقض شرک، صورت استفهام است و مراد تقریر.

گفت: يَا صَاحِبِي السَّجْنِ، ای دو رفیق زندان! اَ اَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ، خدایان پراکنده بهتر باشند یا یک خدای «۱۷» قهر کننده؟ و برای آن گفت ایشان را این سخن

(۱). لب+ خود.

(۲). آج، لب: ایشان را به خدای تعالی.

(۳). مل: یری.

(۴). مل: ذلک.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: در آموخت.

(۶). آج، لب: با آنچه.

(۷). آب، آز: این.

(۸). مل: صاحب السَّجْن.

(۹). آب، آز: به تبیین.

(۱۰). آب، آز: باشد.

(۱۱). آو، آب، آز، آج، لب: این جا.

(۱۲). آج، لب+ به خدای.

(۱۳). مل: شریک گیریم او را.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: تأکید را.

(۱۵). آو، بم، آب، آز، آج: یشرک.

(۱۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب: با ایشان.

(۱۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: یا خدای.

ص: ۷۹

که ایشان در زندان «۱» بتان داشتند «۲» و آن را می‌پرستیدند [۱۸-ر] و سجده می‌کردند، و برای آن پراگنده گفت که در شکل و صفت «۳» متفاوت بودند از کوچک و بزرگ و میانه از هر نوعی ساخته، و گفتند: معبودان مختلف را خواست از اصنام و آتش و آفتاب و نجوم و جز آن، و آنان که چنین باشند مقهور و مغلوب باشند و خدای تعالی یکی است بی همتا و «۴» انباز، و بی مثل و مانند و قاهر و غالب است و قادر بر هر چه خواهد.

آنکه تنبیه کرد ایشان را بر آنچه می‌کردند از فساد رای «۵»، چون اندیشه کنی «۶» شما بدون «۷» خدای نمی‌پرستی إلهاً نامهایی که بر نهاده‌ای شما و پدران شما، یعنی شما این اصنام را آلهه «۸» می‌خوانی. و «إله» آن باشد که مستحقّ عبادت بود و تا اصول نعم نکند مستحقّ عبادت نشود و تا قادر نبود بر آن نتواند کردن «۹» و از او صحیح نبود، و تا حیّ نباشد «۱۰» محال است که قادر بود «۱۱»، چون اینان جمادند اجرای نام «إله» بر اینان «۱۲» جز نام بی‌معنی نباشد. و این دلیل است بر آن که اسم مسمّی نباشد. چه «۱۳» اگر اسم مسمّی بودی به نام إله که بر ایشان نهادند «۱۴» ایشان إله بودندی و عبادت ایشان واجب بودی و ایشان به صفت إله بودندی، و این محال است. آنچه ادا کند به این هم باطل باشد.

اگر گویند: چگونه گفت که شما نام می‌پرستی «۱۵» و ایشان مسمّی می‌پرستیدند از اصنام و اوئان؟ گوییم: غرض إلهیت «۱۶» است یعنی چیزی می‌پرستی «۱۷» که بر او از إلهیت و استحقاق عبادت جز نام بی‌معنی نیست و آن نامها «۱۸» که شما و پدران شما بر

(۱). مل: و فرزندان.

(۲). آز: در زندان داشتند.

(۳). آج، لب: صورت.

(۴). قم + بی.

(۵). همه نسخه بدلها بجز لب + گفت.

(۶). اساس: که، با توجه به قم تصحیح شد.

(۷). آز: بدان.

(۸). قم، بم، مل: اله.

(۹). بم: نتواند کردند.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز مل: نبود.

(۱۱). آج: تا حیّ نبود قادر نبود.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نام اله بر ایشان اجرا کردن.

(۱۳). آو، بم، آج، لب: چرا.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نهادندی.

(۱۵). قم، پرستی، آب، آز، آج، لب: نام پرستی.

(۱۶). آو، بم، آلهه.

(۱۷). آز: می‌پرسید.

(۱۸). قم، آب، لب: نامهای، آز: نامی، آج، نامهایی.

ص: ۸۰

این بتان نهاده‌ای «۱» که خدای تعالی به آن حجّتی نفرستاد. و قوله: **سَمَّيْنَاهَا** و قوله: **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ**، هر دو در جای صفت اسماست. آنگه گفت: این احکام که شما کردی باطل است حکم نیست **إِلَّا** خدای را - عزّ و جلّ - و او فرمود به حکم و به حکمت خود که جز او را نپرستند «۲».

آنگه اشارت کرد به این جمله که ذکر او برفت و گفت: **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**، این دینی و طریقتی است راست مستقیم و لکن بیشتر مردمان ندانند از آن جا که نظر و تفکّر نکرده باشند در دلیل، و این علمی است که **إِلَّا** به طریق نظر حاصل نشود.

چون یوسف - علیه السّلام - در این حدیث خوض کرد در این معنی اطناب و استقصا کرد و بکلی از سر جواب سؤال ایشان برفت، ایشان گفتند: جواب سؤال ما و تعبیر خواب ما بگو «۳». او گفت: توقّف کنی از آن که مصلحت در این است، ایشان الحاح کردند، او گفت: **أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا**، گفت: **أَمَّا** یکی از شما - و آن ساقی ملک بود و نام او مجلّث بود - تأویل خواب او آن است که او بر سر کار خود رود و ملک را خمر دهد، **أَمَّا** آن سه خوشه انگور که دید «۴» تأویل او آن است که سه روز در زندان بماند «۵». و **أَمَّا** تعبیر خواب آن دیگر که سه سبد «۶» دید در خواب و نان بر او مرغان «۷» می‌خوردند او سه روز در زندان بماند پس از آن او را بر دار کنند و مرغان «۸» مغز سر او بخورند.

عبد الله مسعود گفت: چون این شنیدند پشیمان شدند گفتند: ما خوابی «۹» چیزی ندیدیم «۱۰» ما بازی می‌کردیم تا تو را بیازماییم. یوسف - علیه السّلام - گفت: آن رفت و قضا کرده شد «۱۱». **قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ**، برانند و حکم بکردند به آن کار

(۱). قم، بم، آو، نهادی، آج: نهادید، لب: نهادند، آب: نهاده آید.

(۲). آو، بم، آج، لب: نپرستیدند.

(۳). قم: بگوی، آو: بگزار، بم، آب، آز، آج، لب: بگذار.

(۴). آج، لب: دیده بود.

(۵). آب، آز: بمانی.

(۶). مل: که سه نان سپید، آج، لب: سبد.

(۷). قم، مل + از آن، آب، آز، آج، لب + از او.

(۸). آج، لب + از.

(۹). قم: در خواب:

(۱۰). مل: ما هیچ خواب ندیدیم، آو، بم، آب، آز: ما خوابی ندیدیم، آج، لب: ما خوابی ندیده بودیم.

(۱۱). مل: گفت: قضا کردند.

ص: ۸۱

که شما در او فتوی پرسیدی «۱».

چون مدت برفت و سه روز بر آمد روز چهارم گماشتگان ملک آمدند «۲» و ایشان را از زندان برون «۳» بردند. یوسف - علیه السلام - گفت ساقی را که خواب نیک دیده بود [۱۸-پ]، و یوسف دانست که او را نجات خواهد بودن: **اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ**، گفت: حدیث من یاد ده ملک را و پیش او ذکر من و حدیث من بگو. و در آن حال شیطان از یاد یوسف بیرد که نام خدای برد «۴». جبریل آمد و دست یوسف گرفت و او را با گوشه‌ای برد از زندان و بر زمین زد «۵» و زمین اول بشکافت، گفت: فرو نگر «۶» تا چه می بینی «۷». او فرو نگرید، گفت: زمین دوم می بینم، آن نیز بشکافت. گفت:

فرونگر. در نگرید زمین سهام «۸» بدید، و هم چونین «۹» تا هفت زمین بشکافت. گفت:

فرونگر. تا چه می بینی «۱۰». فرو نگرید سنگی دید عظیم. گفت: سنگی می بینم بزرگ جبریل پر بر آن سنگ زد و سنگ «۱۱» بشکافت. از میان آن سنگ کرمی بیرون آمد «۱۲» برگی سبز «۱۳» در دهان گرفته. جبریل گفت: خدایت سلام می کند و می گوید: چه گمان بردی؟ پنداشتی من تو را فراموش کرده‌ام در زندان و این کرم را در زیر هفتم زمین در میان این سنگ فراموش نکردم؟ «۱۴» اکنون به عزتت «۱۵» که هفت سال این جا بمانی. یوسف گفت: و خدای از من راضی باشد؟ گفت: آری. گفت: اگر این که هفت است «۱۶»، هفتاد باشد، باک ندارم.

در خبر است که چون یوسف - علیه السّلام - جبریل را دید در زندان، او را گفت:

(۱). قم: فتوی کردی.

(۲). آو، بم: گماشتگان می آمدند.

(۳). آو، مل، آب، آز، آج، لب: بیرون.

(۴). مل: بردی، آو، بم، لب: ببرد.

(۵). قم: پر بزد بر زمین، آب، آز، آج، لب: پر بر زمین زد، که بر متن رجحان دارد.

(۶). آب، آز: فرو نگرید.

(۷). آو: تا چه بینی، بم، آب، آج، لب: تا چه بینی.

(۸). قم: سوم، بم، مل: سیم، لب: سیوم.

(۹). همه نسخ بدلهها: همچنین.

(۱۰). قم، آج، لب: چه بینی.

(۱۱). آج، لب+ نیز.

(۱۲). آو، بم، آب، آز: برون.

(۱۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: سبزی.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نکردهام.

(۱۵). همه نسخه بدلهها+ من.

(۱۶). آو، آب، آز، آج، لب: این که هفت است اگر، بم: این هفت است، اگر.

یا آخا المنذرین مالی اراک بین «۱» الخاطئین،

جبریل او را گفت:

یا طاهر الطاهرین یقرأ علیک السلام ربّ العالمین، و یقول لک اما استحييت منی اذ استعنت بالآدمیین «۲» و عزّتی لألبتک فی السّجن بضع سنین.

و کعب الاحبار گفت: جبریل آمد - علیه السلام - و او را گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید: تو را که آفرید؟ گفت: خدای. گفت: صورتت در رحم «۳» که نگاهت؟ گفت: خدای. گفت «۴»: بر پدر دوست و محبوب داشته «۵» که گردانید؟

[گفت: خدای، گفت تو را از محنت و کربت چاه که رهانید؟ گفت: خدای.

گفت: تو را علم تعبیر خواب که آموخت؟] «۶» گفت: خدای. گفت: چرا استعانت کردی به جز خدای؟

اکنون بدان که در این اعتراضی نیست بر یوسف برای آن که حبس او در زندان معصیت بود، و بر او بود که به هر طریق که گمان برد که او را در آن خلاص «۷» خواهد بود تمسک کند. اما عتاب خدای تعالی با او در این معنی برای ترک اولی بود و پیغامبران ترک اولی و اخلال به مندوبات بسیار کنند و معاصی ایشان محمول بود بر این و مأول «۸» باشد به این معنی.

و اما سبب بماندن او در زندان «۹» روا بود که مصلحت بگشته باشد، عند این سؤال، پس از سؤال صلاح او در این بود و اگر چه پیش از سؤال به خلاف این بوده باشد. و اگر گویند: سبب طول مقام او در حبس نه این بود هم روا باشد برای آن که در آیت نه بر سبیل تعلیل است بل خبر مطلق است فی قوله: **فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بِضَعِ سِنِينَ**، و اگر معلل بودی بر وجه عقوبت بودی و از فعل خدای بودی و بر سبیل مجازات بر فعل او بودی، و خدای تعالی نسیان او را با شیطان حواله کرد و حبس او معلوم است که از قبل «۱۰» آن ظلمه بود. چگونه توان گفتن که حبس او از خدای بود بر

(۱). قم، مل، آج، لب: بین.

(۲). آو، بم، آب، آج، لب: بالادمین، مل: بالادتین.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم + مادر.

(۴). همه نسخه بدلها + تو را.

(۵). همه نسخه بدلها: دوست داشته و محبوب.

(۶). نسخه اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۷). قم، لب: خلاصی.

(۸). مل: مأمول.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ هفت سال.

(۱۰). لب: قیل.

ص: ۸۳

جزای فعل شیطان؟

اما در این معاتبات روا باشد «۱» که لطف باشد او را و بسیاری مکلفان را در عهد او و پس از او چون بشنوند. کلبی گفت: پنج سال بود تا محبوبس بود از آن پس هفت سال دیگر بماند تمامی دوازده سال، چون مدت محنت «۲» به سر آمد، و از ره فرج بر سبیل بشارت خبر آمد، حق تعالی سبب ساخت «۳» ملک در خواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردندی «۴» و هفت خوشه سبز دیدی که هفت خوشه خشک گرد آن در آمدی و آن را نیست کردی. او از خواب در آمدی «۵» ترسیده و مدعور «۶» و کس فرستاد و سحره و کهنه و قیافان را بخواند و خواب برایشان عرضه کرد «۷» [۱۹- ر].

قوله تعالی:

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷]

وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رَأْيِي إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹) وَ قَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفُ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲)

وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

[ترجمه]

گفت پادشاه: من دیدمی «۸» در خواب هفت گاو فربه را که بخوردی «۹» ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک، ای جماعت فتوی کنی مرا در خواب من اگر شما خواب را تعبیر می‌کنی.

گفتند آمیخته خوابهاست، و نیستیم ما به تأویل خوابها دانا «۱۰».

گفت آن کس که برست از آن دو و یاد آمد او را پس روزگاری، من خبر دهم شما را به تأویل آن «۱۱» بفرستی مرا.

(۱). همه نسخه بدلها: بود.

(۲). آو، بم، آب، آز، لب: چون محنت، آج: چون اندوه و محنت.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ که.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بخوردی.

(۵). آو، بم، آج، لب: در آمد.

(۶). مل: مدهوش.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: عرض کرد.

(۸). آو، بم، آج، لب: دیدم.

(۹). قم: می خوردی.

(۱۰). قم: به دانایان.

(۱۱). قم: او.

ای یوسف ای راستگیر «۱» فتوی کن ما را در هفت گاو «۲» فربه که می خورد «۳» ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و دیگر خشک تا مگر من باز شوم «۴» با مردمان تا مگر ایشان بدانند.

گفت: بکاری هفت سال پیوسته آنچه بدروی رها کنی در خوشه آلا اندکی از آنچه «۵» بخوری.

پس آید از آن پس «۶» هفت سال سخت بخورند «۷» آنچه از پیش «۸» نهاده باشی «۹» آن را آلا اندکی از آنچه نگاه داری.

پس آید از پس آن سالی که در او فریاد رسند مردمان را و در او انگور فشارند.

گفت پادشاه: بیاریدش به من، چون آمد به او رسول، گفت: باز گرد با خداوندت بپرس از او «۱۰» که چه بود آن زنان را که ببریدند دستهایشان «۱۱» که خدای من به کید ایشان داناست!

گفت: چه کار بود شما را چون مطالبت کردی یوسف را از تن او «۱۲»؟

گفتند: پرگست باد «۱۳»! ندانیم بر او هیچ بدی «۱۴». گفت زن عزیز: اکنون پیدا شد «۱۵» حق

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: راستگوی.

(۲). قم: گاوان.

(۳). قم: می خورند، آو، بم، آج، لب: بخوردند.

(۴). بم، آج، لب: گردم.

(۵). بم: که از آن.

(۶). قم، آو، بم، آج، لب: از پس آن.

(۷). آج، لب: بخورد.

(۸). آج، لب: از پس.

(۹). بم: باشند.

(۱۰). آو، بم: او را.

(۱۱). قم: دستهای خود را، آو، بم، آج، لب: دستها.

(۱۲). آو، بم، آج، لب: نفس او.

(۱۳). قم: پرگست بادا، آو، آج، لب: باز دارد، بم: یاد دارد.

(۱۴). قم، آو، بم، آج، لب: بر او از بدی.

(۱۵). آو، بم، آج، لب: شود.

ص: ۸۵

من مطالبت کردم او را از تن او، و او از جمله راستیگران «۱» است.

آن تا بداند «۲» که من خیانت نکردم «۳» با او «۴» در غیبت و خدای ره نماید «۵» کید خیانت کنندگان را.

بری نمی‌کنم تن «۶» خود را که تن «۷» فرمایند است به بدی آلا آنچه ببخشاید خدای من که خدای من آمرزنده و بخشاینده است.

گفت پادشاه «۸» بیارید «۹» او را به من تا برگزینم «۱۰» او را برای خود. چون سخن گفت با او، گفت: تو امروز بنزدیک ما ممکن «۱۱» و استواری.

گفت: کن مرا بر خزینه‌های «۱۲» زمین که من نگاه دار «۱۳» و دانام.

هم چونین «۱۴» تمکین کردیم یوسف را در زمین تا مقام کند از آن، آن جا که خواهد برسانیم رحمت ما به آن که خواهیم و ضایع نکنیم مزد نکوکاران.

و مزد سرای پسین «۱۵» بهتر است آنان را که ایمان آرند «۱۶» و ترس کار باشند «۱۷».

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: راستگویان.

(۲). آو، بم، آج، لب: بدانند.

(۳). آج، لب: کردم.

(۴). قم: او را.

(۵). لب: به راه ننماید.

(۶). آج، لب: نفس.

(۷). آو، بم، آج، لب: نفیس

(۸). آو، بم، آج، لب: ملک.

(۹). آو، بم: بیاری، که با استعمال متن هم سازگارتر می‌نماید.

(۱۰). آو، بم، آج، لب: برگزینیم.

(۱۱). قم: مکین، بم، آج، لب: با تمکین.

(۱۲). اساس، قم، آو، آج، لب: خزینها، بم: خزاینها.

(۱۳). آو، بم، آج، لب: نگاه‌داری.

(۱۴). قم، آو، بم، آج، لب: همچین.

(۱۵). قم: باز پسین، آو، بم، آج، لب: آخرت.

(۱۶). قم: آوردند.

(۱۷). قم: و بودند که پرهیزگاری می‌کردند.

ص: ۸۶

قوله تعالی: **وَ قَالَ الْمَلِكُ «۱»**، گفت ریّان بن ولید، یعنی ملک مصر که من در خواب دیدمی «۲» هفت گاو فربه که ایشان را هفت گاو لاغر می‌خوردندی «۳» و هفت خوشه گندم سبز و هفت «۴» دیگر خشک که این خشک آن تر را بخوردی و نیست کردی. فتوی کنی «۵» مرا در خواب من، اگر شما تعبیر خواب می‌دانی «۶». **إِنِّي أَرَى، مِنَ الرَّؤْيَا. سَبْعَ بَقَرَاتٍ،** برای آن «سبع» گفت بی «ها» که معدود مؤنث است و بقرات جمع بقره باشد، جمع سلامت، و اصل او از «بقر» باشد و آن شقّ بود.

سمان، جمع سمین باشد و فعال در جمع فعیل به معنی فاعل «۷» قیاسی مطّرد باشد، نحو: طویل و طوال، و قصیر و قصار، و عریض و عراض، و کریم و کرام. **يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ،** جمع عجیف. **وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ،** «واو» عطف است علی «اری»، ای

واری سبع سنبلات خضر، جمع سنبله خضراء، و فعل «أ» فی جمع افعال صفة و فعلاء للمؤنث قیاسی است مطرد نحو: احمر و حمراء و حمر، و أصفر و صفراء و صفر. وَ أُخْرَ، ای سبع سنبلات اخر، جمع اخر و اخری، و او لا ینصرف است و علّت منع صرف او صفت است و عدل چه او صفت سنبلات محذوف است، و معدول است از اخیاریات.

آنکه ایشان را گفت: **يا أَيُّهَا الْمَلَأُ**، ای جماعت معروفان! **أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ**، فتوی کنی مرا در خواب من، اگر شما تعبیر خواب می‌کنی.

قَالُوا، ایشان گفتند: **أَضْغَاتُ أَحْلَامٍ**، جمع ضغث، و ضغث دسته گندم «۹» باشد و

(۱). قم + ایتونی به، چون مدت محنت یوسف - علیه السلام - به سر آمد و از ره فرح بر سبیل بشارت خبر آمد، حق تعالی سبب ساخت تا ملک دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردندی و هفت خوشه سبز دیدی که هفت خوشه خشک گرد آن درآمدی و آن را نیست کردی، او از خواب در آمد ترسیده و مذکور کس فرستاد و سحره و کهنه و قیافان را بخواند و خواب بر ایشان عرضه کرد، پس گفت، یعنی ملک مصر.

(۲). همه نسخه بدلها: دیدم.

(۳). قم، آب: بخوردی، آو، بم، آز، آج، لب: می‌خوردی.

(۴). قم: که هفت خوشه.

(۵). آب، آز، آج، لب: کنید.

(۶). قم + قوله.

(۷). قم + بود.

(۸). آج، لب: فعلیل.

(۹). بم: جمع ضغث دسته گندم.

ص: ۸۷

رفع او بر خبر مبتدای محذوف است، ای رؤیایک اضغاث احلام، و ما ذکرتم اضغاث احلام، و ما تأویل خواب ندانیم. عند آن حال ساقی را یاد آمد که در زندان مردی هست «۱» که او علم تعبیر «۲» نیک داند، و ذلک قوله: **وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا**، گفت آن کس که برسته بود از ایشان، یعنی از آن دو صاحب سجن: **وَ ادَّكَّرَ بَعْدَ أُمَّةٍ**، افتعل من الذکر. و اصله اذتکر، «تا» را

«ذال» کردند لقب المخرج، آنگه «ذال» را «دال» کردند هم برای این علت، آنگه ادغام کردند، و یاد آمد او را از پس مدّتی. و «أمت» این جا به معنی «حین» است و در شاذّ خواندند: بعد آمد، ای بعد نسیان «۳».

أَنَا أُبْتِكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ، من خبر دهم شما را به تأویل آن، مرا بفرستی پس از این. در کلام حذفی و اختصاری هست، و التّقدیر: فارسلوه فلما وصل الی السجّن.

قال لیوسف: **يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ**، او را بفرستادند چون به زندان رسید، یوسف را گفت: ای یوسف! و حرف ندا بیفگند «۴» لدلالة الكلام عليه و التّقدیر، یا یوسف، ای صدیق راستیگر «۵» در آنچه گویی از تعبیر خواب. و فعیل بنای مبالغت باشد کخمیر و سکر و شریب. **أَفْتِنَا**، فتوی کن ما را. رمانی گفت: فتوی و فتیا دو لغت است، و حدّ او جواب باشد از حکم معنی «۶»، گفت: برای آن که جواب از نفس معنی آن را فتوی نخوانند، یقال: استفتیته فافتانی «۷»، در هفت گاف فربه که ایشان را می خورد هفت گاف لاغر، و در هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا بین مردم «۸» شوم و ایشان را «۹» خبر دهم تا بدانند.

یوسف - علیه السّلام - گفت: تعبیر این خواب آن است و تدبیر این کار «۱۰» که در این هفت سال تخمی که کاری «۱۱» آنچه حاصل آید از «۱۲» دخل [۲۰-ر] در خوشه رها

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: است.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: که او تعبیر خواب.

(۳). آج: ای نسیان.

(۴). قم: بینداخت.

(۵). همه نسخه بدالها بجز قم: راستگوی.

(۶). آج، لب: یعنی.

(۷). آو، بم: و افتانی.

(۸). قم، مل: تا با مردم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: تا بر مردمان.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بایشان.

(۱۰). قم، آب، آز+ آن.

(۱۱). مل، آب، آز: کاربرد.

(۱۲). آج، لب: از او.

ص: ۸۸

کنی تا بماند «۱»، اَلَا اندکی که برای قوت به کار باید «۲». آنگه از پس آن هفت سال قحط آید قحطی سخت که هر چه در این هفت سال نهاده باشی «۳» ذخیره، همه خرج شود و خورده شود «۴» جز اندکی از آنچه نگاه داری. آنچه پس از آن سالی آید سال فراخی و خصب «۵»، سالی که در او فریاد مردمان رسند و در او عصر «۶» کنند و انگور فشارند و آنچه در او آبی و «۷» روغنی باشد.

قوله: قَالَ تَزْرَعُونَ، زرع هم «۸» کشتن باشد، يقال: زرعت «۹» البذر، و هم رویانیدن. يقال: زرعه الله، ای اُنبتته، و الزرع، التّبات. قال الله تعالى: كَزْرَعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ «۱۰».

دَابَّأ، ای، عادة، قال الله تعالى: كَدَّأَبِ آلِ فِرْعَوْنَ «۱۱» ... ای كعادة آل فرعون.

و دأب، استمرار عادت باشد من قولهم: هو دایبا «۱۲» يفعل «۱۳» کذا، ای دایما مستمراً.

و الدَّأَبِ «۱۴»، التَّعب، و جمله قرأ به اسکان همزه خواندند مگر حفص که او به فتح همزه خواند. و قال: همالغتان، کشمع و شمع «۱۵» و شعر و شعر و نهر و نهر. و جمله قرأ به همز «۱۶» خواندند «۱۷» مگر ابو عمرو که او تخفیف «۱۸» همز «۱۹» کرد. فَمَا حَصَدْتُمْ، حصد و حصاد، قطع زرع باشد، و برای آن فرمود که در سنبل رها کنی تا سوس و شیشه «۲۰» در او نیفتد و مدّتی دراز «۲۱» بماند.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ، ای سبع سنين. شِدَادٌ، جمع شدید. و قوله:

(۱). آو، بم: نماند.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: آید.

(۳). آب، آز: باشید.

(۴). قم: خورده آید.

(۵). آو، بم، آب، آج، لب: خصیب.

(۶). قم، بم، آب، آز، آج، لب: عصیر.

(۷). آب، آز: یا.

(۸). بم، آب، آز، آج، لب+ تخم.

(۹). آز: ذرعت.

(۱۰). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

(۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱ و سوره انفال (۸) آیهای ۵۲ و ۵۴.

(۱۲). آو، بم، آب، آز: دابنا.

(۱۳). آز: نفعل.

(۱۴). آز: والدّواب.

(۱۵). آو، بم، آب، آز، آج: سمع.

(۱۶-۱۹). همه نسخه بدلها: همزه.

(۱۷). آج: خواند.

(۱۸). آج، لب: به تخفیف.

(۲۰). کذا در اساس و قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: شیشه.

(۲۱). آز: در آن.

ص: ۸۹

يَاكُلْنَ، یعنی یفنین «۱»، بخورند این سالهای قحط آنچه نهاده باشی «۲» در سالهای پیشین.

و این بر دو وجه بود: یکی آن که «اکل» به معنی افنا «۳» باشد چون سال قحط بود و تخم نرویانند و مدد نباشد و خرج «۴» بود پنداری «۵» سال قحط آن را به فانی کرد. آنگه آن افنا و اهلاک «۶» را کل خواند. و وجه دوم «۷» آن که مراد آن

است: تأکلون «۸» فيها، که شما در این سالها بخوری. آنگه سالها را به اکل وصف کرد، لوقوع الاکل فيها، كما يقال: نهار صایم و لیل قایم، و كما قال الشاعر:

و عیشک یا مغرور عیش البهائم

نهارک بطل و لیلک نایم

و شدت در وصف سال، کنایت است از قحط. و گفته‌اند: شدت در هفت جای استعمال کنند: در کرت «۹» و در مدّ و زمان «۱۰» و خشم و الم و شراب و تن. و الاحسان، الاحراز، و الجعل فی الحصن.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ، العام، السنّة، و اشتقاقه «۱۱» من عام فی الماء يعوم عوما، اذا سبّح «۱۲» فيه، برای سیرش «۱۳» را. و «الف» او منقلب است از «واو» بدلالة «۱۴» قولهم فی الجمع اعوام، و الحول «۱۵»، السنّة لحوله و دوره «۱۶» علی الناس.

يُغَاثُ النَّاسُ، غوث نفعی باشد بر سر شدتی و سختی. و غوث، فریاد رسیدن باشد، و اغاثه، مصدر او باشد. و استغاثه، فریاد خواستن باشد، و غیث بارانی باشد که در وقت حاجت بارد. و آن گیاه که به آن باران روید آن را «غیث» خوانند. وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ، جمله قرآ به «یا» خوانند خبرا عن الغایب. و حمزه و کسائی به «تا» ی خطاب خوانند و مراد به «عصر»، هر چیزی که از او شرابی بگیرند چون: انگور و

(۱). آز: یفتین.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بنهاده باشی.

(۳). آج: فنا.

(۴). آو، بم، آب، آز: خروج.

(۵). همه نسخه بدلها: بنداری.

(۶). قم، آب، آز: هلاک.

(۷). آج، لب: دگر.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج: یأکلون.

(۹). آو، بم، کر، آب، آز: کوه.

(۱۰). آو، بم، زبان، آج: زبان.

(۱۱). قم: و استعامه.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: سیح، مل: شح.

(۱۳). آو، بم، آب، آز: شیرش.

(۱۴). قم: بدلا عن.

(۱۵). آو، بم: الحوال.

(۱۶). بم، آج، لب: لدوره.

ص: ۹۰

سیب و بهی و هر چی «۱» که از او روغنی بگیرند، چون: کنجید «۲» و زیتون و جز آن «۳».

یعنی چنان که در سالها خصب بودی، «۴» هم چنان «۵» شود.

و روایتی کردند «۶» از عبد الله عباس که او گفت: مراد به عصر «۷»، حلب است، یعنی شیر بسیار دوشی از گاف «۸» و گوسپند «۹» و شتر برای آن که چون گیاه بسیار باشد ایشان را شیر بسیار باشد «۱۰». معنی سهام «۱۱»، [۲۰-پ] ابو عبیده و زجاج گفتند:

تعصرون، ای تنجون، نجات المعتمر، ای الملتجی، و العصرة، الملجأ، و الاعتصار «۱۲»، الالتجاء. قال عدی بن زید:

كنت كالغصان بالماء اعتصاري «۱۵»

لو بغیر «۱۳» الماء حلقى «۱۴» شرق

و قال ابو زبید «۱۶» الطائي:

و لقد كان عصرة المنجود

صاديا يستغيث «۱۷» غير معان

و اصل این هم «۱۸» از «عصر» است برای آن که تشنه چون اعتصار کند به آب، اندک اندک می‌خورد او بمثابة عاصر باشد، فی عصر الماء فی فیه. و نیز آن کس «۱۹» که التجا کند به کسی یا به جایی بمنزلت آن باشد که: يتخلّص من مضيق الی سعة کالمایع «۲۰» المعصور. و روایت کرده‌اند از بعضی قرأ: يعصرون، علی الفعل المجہول، ای یمطرون و یغاثون. ابو القاسم بلخی گفت: آیت دلیل بطلان قول آنان می‌کند که گویند: الحکم للمعبر الاوّل، حکم آن را باشد که اوّل خواب را تعبیر کند، برای آن که ایشان گفتند: «اضغاث احلام» آنگه از پس آن یوسف آن را تعبیر کرد و حکم

(۱). قم: چیز، آو، آب، بم، مل، آج، لب: هر چه، آز: هر جا.

(۲). همه نسخه بدلها: کنجد.

(۳). قم: غیر آن.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بود.

(۵). همه نسخه بدلها: همچنان.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب: روایت کردند.

(۷). قم: عصیر.

(۸). همه نسخه بدلها: گاو.

(۹). آب، مل، آج، لب، آز، گوسفند.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز آب: بود، قم + و.

(۱۱). آب، آز: سیوم.

(۱۲). آو، بم، آب، آز: الاعصار.

(۱۳). آو: یغیر.

(۱۴). آب، آب: خلقی.

(۱۵). آو، بم، آج، لب: اعصاری.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم: ابو زید.

(۱۷). قم، لب: تستغیث، دیگر نسخه بدلها: مستغیث.

(۱۸). مل: این همه.

(۱۹). آو، بم، آب، آز: و هر آن کس.

(۲۰). مل: کالمانع.

ص: ۹۱

تعبیر او را بود. و ممکن باشد که از این جواب «۱» گویند که: ایشان تعبیر نکردند، ایشان دفع تعبیر کردند «۲» که تعبیر ندانستند. گفتند: این نه خوابی است که آن را تعبیر کنند. پس از این در «۳» کلام حذفی هست و اختصاری، و تقدیر آن است که: فرجع الّذی نجا منهما الی الملک و اخبره بما قال یوسف.

وَقَالَ «۴» الْمَلِكُ اُنْتَوْنِي بِهِ، چون «۵» مرد باز آمد و ملک را خبر داد به آنچه یوسف علیه السّلام - گفته بود، گفت: این حدیث به پیغام راست نیاید او را بر من آری. این جا حذفی دگر هست و تقدیر آن که: فلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ وَقَالَ لَهُ اجِب «۶» الملک، قال:

ارجع الی ربّک، رسول بیامد و گفت: ملک تو را می‌خواند اجابت کن تا تعبیر این خواب چنان که با من بگفتی با او بگویی. گفت: برو باز پس شو و ملک را بگو «۷» تا آن زنان را حاضر کند و ببرد تا چرا دست بپسندند «۸». و این «۹» برای آن کرد تا ملک را و جز او را روشن شود که او را بی‌گناه باز داشته‌اند.

عبد الله عبّاس گفت: اگر یوسف - علیه السّلام - چون ملک او را بخواند «۱۰» بیرون آمدی «۱۱» و استکشاف نکردی، ملک هر گه که «۱۲» او را دیدی با خویشتن گفتی: این آن مرد است که با زن عزیز خیانت کرد.

و رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت: عجب می‌دارم از یوسف و کرم او و صبر او. و الله یغفر له، و خدای بیامزد او را، آنکه که رسول آمد و او را پرسید که:

تأویل خواب ملک چیست، بگفت و امتناع نکرد. و اگر به جای او من بودمی «۱۳»، گفتمی: تا مرا از زندان «۱۴» برون نیاری نگویم. و عجب دیگر از صبر او! چون رسول باز

(۱). قم، بم، آج: خواب.

(۲). مل: دفع کردند.

(۳). مل + این.

(۴). اساس و همه نسخه بدلها: فقال، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). مل: چو.

(۶). آو، بم، آج: و قال اجب.

(۷). قم: بگوی.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بریدند.

(۹). آو، بم، آز: آن.

(۱۰). مل: بخواندی.

(۱۱). آو، بم: برون آمدی.

(۱۲). مل: هر گاه که ملک.

(۱۳). آب، آز، آج، لب: بودی.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: تا از زندانم.

ص: ۹۲

آمد و گفت: بیرون آیی «۱»؟- با مدّت «۲» دراز که او در زندان بمانده بود- گفت: برو ملک را بگو تا احوال من از آن زنان پیرسد تا ایشان چرا دست ببریدند «۳». و اگر به جای او من بودمی، شتاب کردمی تا بیرون آمدمی. او سخت حلیم و ساکن بوده است.

رسول برگشت و با پیش «۴» ملک شد و گفت، یوسف می‌گوید: من بیرون نیایم تا تو بندانی «۵» که مرا به ظلم باز داشته‌اند، بی گناهی، بفرمای تا آن زنان را بیارند و بپرسند از ایشان تا چرا دست ببریدند. ملک کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت:

ما حَطْبُكُنَّ، و الخطب، الامر العظيم. و البال، الحال، يقال: ما بالك، ای ما حالک.

و ما خطبک و ما شأنک بمعنی واحد. گفت: چه حال بود شما را با یوسف، چون او را مرادت کردی و مطالبت از نفس او، و او شما را مرادت کرد یا نه؟ گفتند: حاشَ لِلَّهِ، برگست «۶» بادا! که ما از او آلا خیر و صلاح ندانیم و بر او هیچ بدی و تهمتی ندیدیم. [۲۱-ر] عند آن حال زلیخا «۷» مقرر آمد و گفت: أَلَا نَحْصَحَّصَ الْحَقُّ، ای بان و ظهر.

عبد الله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: حصص الامر، اذا حصل علی «۸» أمکن وجوهه، و کلمت از مضاعف رباعی است، و أصله من حصّ شره اذا استأصله بالقطع، و منه الحصّة، القطعة من الشیء، فمعنی حصص، انقطع، بظهوره «۹» عن غیره. و مثله:

کبکبوا و کبّوا و کفّ الدّمع و کفکفه، و ردّه و ردّده. و يقال: حصص البعیر بثفناته فی الارض، اذا حکّه بها «۱۰» فیستبین آثارها «۱۱» فیها. و قال حمید بن ثور الهالی:

و حصص فی صمّ «۱۲» الحصی ثفناته
و رام القیام ساعة ثمّ صمّا «۱۳»

(۱). همه نسخه بدلها بجز مل: آی.

(۲). بم، آج، لب: مدتی.

(۳). آو، بم، آز، آج: دستها بریدند.

(۴). آز: باز پیش.

(۵). آز، آج: بدانی.

(۶). آج: ندارد، دیگر نسخه بدلها: برگشت.

(۷). مل + نیز.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ما.

(۹). اساس: و ظهوره، با توجه به آب تصحیح شد.

(۱۰). آز: بما.

(۱۱). آو، بم، آج: مستنیرا نارها، مل: فیسیر لنارها، آب، آز: فتبیر آثارها.

(۱۲). قم: ضمیر، آو، بم، مل، آب، آز، آج: ضم.

(۱۳). قم، مل، آب، آز، آج: ضمما.

ص: ۹۳

و انحص «۱» الویر «۲» عن جنب البعیر و انحت «۳» اذا انحسر. اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ، مراودت و مطالبت من کردم او را از نفس او و یوسف در آنچه می گوید راستیگر است «۴».

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ، این برای آن است تا بداند که من با او در غیبت «۵» خیانت نکردم. خلاف کردند در آن که این «۶» کلام کیست. بعضی مفسران گفتند چون حسن و مجاهد و قتاده و ضحاک که: این حکایت کلام «۷» یوسف است، گفت: این استکشاف برای آن کردم تا عزیز بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم در حق زلیخا. وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ، و خدای تعالی کید خیانت کنندگان را هدایت نکند و رها نکند که بر کار شود و پوشیده ماند.

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي، آنکه گفت: من نفس خود را مبراً نمی‌کنم که نفس مردمان را به بدی فرماید. و این کلام بر سبیل خضوع و خشوع و کسر نفس گفت و انقطاع با خدای تعالی. و بعضی دگر گفتند: این از کلام زلیخاست برای آن که به کلام او متصل است و بر این تأویل «۸» کلام از نسق خود بنمی رود «۹»، و معنی آن بود که تا یوسف بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم و چون مرا پرسیدند از حدیث او، راستی بگفتم «۱۰» و خدای هدایت نکند کید خاینان را، پس برای این خیانت نکردم با یوسف - آنکه گفت: وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي، و من خویشتن را مبراً نخواهم کرد از بدی تا دیگران متهم شوند که نفس مردم را کار بد فرماید و مردم به آن مسرع باشند «۱۱» که نفس فرماید از بدی. إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي، اَلَا أَنِجَ خدای رحمت کند، یعنی اگر بعضی مردمان از آفت «۱۲» نفس اماره به معصیت سلامت یابند به لطف و رحمت خدای بود، و

(۱). قم: و الحص.

(۲). مل: الوتر.

(۳). مل: و الحب.

(۴). قم، مل، راست می‌گویید، آو، بم، آز، آج، لب: راست گوی است.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: من در غیبت او، مل: من در غیبت با او.

(۶). آو، بم، مل، آز+از.

(۷). آو، بم، آز: این از کلام، آج، لب: از کلام.

(۸). آب، آز: تقدیر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: نمی‌رود.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج، لب: او را راست بگفتم.

(۱۱). قم، مل: باشد.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: ندارد.

ص: ۹۴

آن لطف آن است که آن را عصمت می‌خوانند، و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است.

و در خبر است که: چون یوسف - علیه السّلام - خواست تا از زندان بیرون آید، اهل زندان جزع کردند از مفارقت او و گفتند: ما را وجود تو این جا انس بود و راحت و فواید، اکنون می‌بروی ما چه کنیم و که باشد ما را که غمگسار ما بود؟ یوسف - علیه السّلام - ایشان را دعا کرد و گفت:

اللّهمّ اعطف علیهم بقلوب الاخیار و لا تعم «۱» علیهم الاخیار،

بار خدایا دل‌های ولات و نیکان بر اینان مشفق گردان و اخبار بر اینان پوشیده مدار برای «۲» این در همه شهرها خبر «۳» شهر ایشان بهتر دانند. چون بیرون آمد «۴» بر در زندان بنوشت:

هذا قبر «۵» الاحیاء و بیت الاحزان و تجربه الاصدقاء و شماته الاعداء،

این گور زندگان است و خانه اندوهان است و تجریت دوستان است و شماتت «۶» دشمنان «۷» است. آنکه به گرماوه «۸» رفت و غسل کرد و خویشتن پاکیزه کرد از درن و وسخ زندان [۲۱-پ] و خلعت ملک در پوشید. چون به در سرای ملک رسید بر در سرای بایستاد و گفت:

حسبی ربی من دنیای «۹» و حسبی ربی من خلقه عزّ جاره «۱۰» و جلّ ثناؤه «۱۱» و لا اله غیره «۱۲»،

چون در پیش ملک رفت، گفت:

اللّهمّ انّی أَسْئَلُکَ بخیرک من خیره و أَعُوذُ بِکَ من شرّه و شرّ غیره.

چون چشمش بر ملک افتاد، سلام کرد بر ملک و او را تحیّت کرد به زبان عرب. ملک او را گفت: این چه زبان است؟

گفت: زبان عمّم اسماعیل. آنگه در میانه زبان بگردانید و او را به عبرانی دعایی گفت «۱۳»، ملک گفت: این چه زبان است؟
گفت: زبان پدران من است.

وهب منّیه گفت: ملک هفتاد زبان دانست به هر زبان که با یوسف سخن گفت، یوسف جواب داد و به آن لغت «۱۴» سخن گفت. ملک به عجب فرو ماند از او - و.

(۱). آد: لا یعم، آب، آز، آج، لب: لا تکتّم.

(۲). قم: از برای.

(۳). قم: ندارد.

(۴). آو، بم: برون آمد.

(۵). همه نسخه بدلها: قبور.

(۶). آب، آز: شاد کامی.

(۷). آو، بم: اعداء.

(۸). قم، آب، آز، آج، لب: گرمابه.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج: زیبایی.

(۱۰). قم: جازک.

(۱۱). قم: ثناءک.

(۱۲). قم: غیرک.

(۱۳). قم: بگفت.

(۱۴). آج، لب: ندارد.

ص: ۹۵

یوسف را آن روز سی سال بود- ملک در جمال او می‌نگرید و حادثه سنّ او و غزارت علم او. با ندیمان خود نگرید، گفت: این آن است که تأویل خواب من بگفت، و کس ندانست. آنگه او را گفت: یا یوسف من می‌خواهم تا تأویل این خواب از زبان تو بشنوم، یوسف- علیه السّلام- گفت «۱»: «اول «۲» خواب تو به تفصیل بگویم که تو چه دیدی و چگونه دیدی؟ گفت «۳»: «روا باشد. گفت: ای ملک! تو هفت کاف «۴» دیدی فربه نیکو سپید روشن دیم «۵»، که رود نیل بشکافت و ایشان از آن جا برآمدند پستانها پر شیر. تو در ایشان می‌نگریدی و از حسن ایشان متعجب می‌بودی که نگاه کردی آب نیل به زمین فرو شد و زمین پدید آمد و از میان گل و خرّ «۶» او هفت گاف «۷» بر آمدند لاغر و گرد گن موی، «۸» خاک رنگ، شکمها با پس «۹» شده، بی پستان و بی شیر، دندان و پنجه «۱۰» داشتند چون دست و پنجه سگان و خرطومها داشتند چون خرطومهای «۱۱» سباع با آن گاوان دیگر آمیخته شدند و ایشان را بدریدند و بخوردند و استخوانهای «۱۲» ایشان بشکستند و مغز استخوانهای «۱۳» ایشان بمکیدند و تو در آن «۱۴» می‌نگریدی و متعجب می‌بودی. از آن پس هفت خوشه گندم از زمین بر آمد سبز و هفت دیگر سیاه خشک در یک جایگاه «۱۵»، تو به تعجب با خود می‌گفتی که این خوشه‌های گندم عجب است در یک جای رسته «۱۶» هفت سبز سیر آب، و هفت سیاه خشک بی بر «۱۷». در این میانه بادی بر آمد و آن خوشه‌های سیاه خشک را بر آن خوشه‌های سبزتر زد «۱۸» و آتش در آن زد و آن را بسوخت. این آخر «۱۹» خواب تو است. آنگه از خواب درآمدی ترسیده «۲۰» مذکور. ملک از آن

(۱). در اساس دو بار تکرار شده است.

(۲). آو، بم، آب، آز: به اوّل.

(۳). آو، بم: گفتند.

(۴). همه نسخه بدلها: گاو.

(۵). کذا در اساس و مل، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۶). قم: ندارد، آو، بم، آب، آز، آج: حمأ.

(۷). همه نسخه بدلها: گاو.

(۸). قم، مل، آب، آز، آج، لب: گر کن موی، یا گرگن موی، آو: گروکن موی، که روی واو با قلم مشابه متن خط کشیده شده است.

(۹). آب، آز: باز پس.

(۱۰). مل، آب، آز: پنجه‌ای.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، لب: خرطوم.

(۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها: استخوانهای.

(۱۴). مل: در ایشان.

(۱۵). آو، بم، آب، آز: جای.

(۱۶). قم: برسته.

(۱۷). قم: بی برد.

(۱۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بر زد.

(۱۹). آو، بم، آج+ جواب.

(۲۰). آو، بم، آب، آز، آج، لب: می‌ترسیدی و.

ص: ۹۶

به تعجب فروماند و گفت: این گفت «۱» تو عجب تر از خواب من است تا پنداری که این خواب تو دیدی «۲»، و به خدای که هیچ خلل نکردی و هیچ خطا نگفتی. اکنون ای صدیق روزگار! چه رای است تو را در این خواب که من دیده‌ام؟ گفت:

مصلحت در آن است که بفرمایی تا گندم و جو بسیار چندان که به دست آید بیارند و بکارند و هر چه تو را در خزینه است همه خرج کنی بر تخم کار و عمارت زمین «۳»، چه اضعاف اضعاف آن بازیابی. چون به بر آید «۴» و برسد، بفرمایی تا بدروند و در خوشه رها کنند تا به زیان نیاید و آفت وسوس به او راه نبرد و نیز تا دانه او قوت آدمیان باشد و گاه او علف چهار پای «۵» بود. و از این طعامی که حاصل آید خمسی برداری برای قوت سال و أربعة أحماس در انبارها بنهی، در این

هفت سال چنین کنی. چون این سالها «۶» برود، هفت سال آید سالهای قحط و قحطی عام باشد و به اطراف عالم برسد از اقصای جهان «۷» بیایند و از تو طعام خواهند و بخرند. تو آنچه در این سالها نهاده باشی به حکم و مراد خود بفروشی از آن جا خزینه‌هایی «۸» نهی و گنجهایی که کس ندیده است و نشنیده «۹». ملک گفت: به این کار که قیام کند و این که داند کردن که تو گفتی؟ یوسف - علیه السلام - [۲۲- ر] عند آن گفت:

اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ، ای کاتب حاسب، من نویسنده و محاسبم به کتابت «۱۰» و حساب نگاه دارم و این علم مرا حاصل است. و گفتند: من حفیظم آن را که به من سپاری و عالمم به احوال سالهای قحط.

عبد الله عباس گفت، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت:

رحم الله اخي يوسف لو لم يقل اجعلني على خزائن الأرض اني حفيظ عليم

، اگر نگفتی مرا به عامل خزاین کن، هم در حال عمل به او خواست دادن «۱۱». چون استدعا کرد، یک سال با پس «۱۲» افتاد تا یک سال نرفت عمل به او نداد. و رسول - علیه السلام - گفت:

أَنَا لَا

(۱). مل: گفتار.

(۲). مل: خود تو دیده‌ای، بم، آب، آز، آج: دیده‌ای.

(۳). آج، لب: ندارد.

(۴). آب، آز: چون بر آید.

(۵). همه نسخه بدلها بجز مل: چهار پایان.

(۶). قم، آج، لب: این هفت سال.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: جهان.

(۸). قم: خزانه‌هایی.

(۹). آو، بم، مل، آب، آز، آج، لب: ندیده باشد.

(۱۰). لب + کردن.

(۱۱). آو، آب، آز، آج، لب: داد.

(۱۲). آو، بم، مل، آب، آج، لب: باز پس.

ص: ۹۷

نستعمل علی عملنا من اراده

، ما عمل به آن ندهیم که او خواهد. یوسف - علیه السلام - یک سال پیش او می بود و با او مجالست «۱» می کرد و او از او علوم و آدابی می دید «۲»، در او «۳» متعجب می بود. یک روز یوسف را گفت: مرا با تو به هر نوعی می باید تا «۴» اختلاط کنم، جز آن است که مرا استنکاف می باشد از آن که با تو طعام خورم.

یوسف - علیه السلام - گفت: من اولیتر «۵» که استنکاف کنم از این «۶». من پسر یعقوبم، اسرایل الله، پسر اسحاق، ذبیح الله، پسر ابراهیم، خلیل الله. گفت: راست گفتمی و از آن پس با او مؤاکله و مشاربه کرد.

عبد الله عباس گفت: چون یک سال برآمد، ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر او نهاد و شمشیر خاص خود حمایل کرد او را «۷» و او را بر سریری نشانند از زر مرصع به در و یاقوت و کله ای استبرق بر بالای آن بزد. طول آن سریر سی گز بود و عرضش ده گز. بر او سی بستر اوگنده بود و شست «۸» مقرمه کرده «۹» و او را بر آن سریر نشانند و ملوک را و امرا را در فرمان او کرد و ملک در خانه بنشست و پادشاهی به دست یوسف «۱۰» داد و کار مصر با او گذاشت «۱۱» و قاطر «۱۲» را از آن عمل که داشت معزول بکرد و عمل او نیز به یوسف داد. قاطر «۱۳» روزکی چند بماند آنگه بمرد. ملک زلیخا را به یوسف داد. چون یوسف در نزدیک زلیخا شد و با او بنشست، او را گفت: این بهتر است یا آنچه تو مرا به آن استدعا می کردی؟ زلیخا گفت: ای صدیق! تو مرا بر آن ملامت مکن که من زنی بودم جوان، در نعمت، با جمال و مال چنان که تو دیدی. و شوهر مرا شهوت به زنان نبود و پیرامن «۱۴» نگشتی و آنگه تو نکوترین اهل روزگار بودی.

من از محبت تو مبتلا شدم به امری که مانند آن کس را نبود. چون یوسف دست به او یازید او را بکر یافت، دانست که او راست گفت. و یوسف را از او دو فرزند آمد: یکی

(۱). مل: محاسبه.

(۲). قم، مل، لب + که.

(۳). مل + بود.

(۴). قم: که.

(۵). همه نسخه بدلها: اولی ترم.

(۶). آو، بم، مل، آب، آز، لب+ که.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: حمایل او کرد.

(۸). همه نسخه بدلها: بجز قم: شصت.

(۹). مل، آب، آز+ بود.

(۱۰). لب: به یوسف.

(۱۱). آو، بم: گزاشت.

(۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها: قطفیر.

(۱۴). همه نسخه بدلها+ من.

ص: ۹۸

افراییم «۱» و یکی میشا «۲»، و ملک مصر بر یوسف راست گشت «۳»، در میان رعیت عدل آشکارا کرد و همه زنان و مردان «۴» مصر او را دوست گفتند و شکر گفتند، فذلک قوله تعالی: **وَ قَالَ الْمَلِکُ اُتُونِی بِهٖ اَسْتَخْلِصُهٗ لِنَفْسِی - الی قوله: وَ کَانُوا یَتَّقُوْنَ، و قَالَ الْبَحْتَرِیَّ:**

لمثلک محبوبسا علی الظلم و الافک

اما فی رسول الله [یوسف «۵»] اسوة

فآل «۶» به الصبر الجمیل الی «۷» الملك

اقام جمیل الصبر فی السجن برهة

و کتب بعضهم الی صدیق له:

وراء مضیق الخوف متسع الأمان

و اول مفروح «۸» به آخر الحزن

فلا تیأسن فالله ملک یوسفا

خزائنه بعد الخروج من السّجن

قوله: **وَ قَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي [به] «۹» أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي**، ملک گفت: این مرد را که علم «۱۰» چنین داند، او را در زندان رها نکنند، او را به من آری تا من او را بخاصه و خالصه خود کنم. او سزای «۱۱» آن باشد که «۱۲» وزارت من کند، چه جای آن است که او در زندان با زندانیان عمر می‌گذارد؟ [۲۲-پ] و الاستخلاص، استفعال من الخلاص و من الخلوص ایضا، و هر دو معنی را محتمل است، بیاری او را از بند و زندان برهانم برای خود تا او را بخالص و خاصه خود کنم از همه جهان، و این قریب «۱۳» تر است. **فَلَمَّا كَلَّمَهُ**، در کلام حذفی و اختصاری هست، و التّقدیر فأتوا به فلما جاءه کلمه، او را بیاوردند. چون بیامد و ملک با او سخن گفت و او را در سخن بیازمود، بدانست که بیش از آن است که گفته‌اند، چنان که «۱۴» گفت:

(۱). لب: افرایم.

(۲). بم، آج: مشا.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: شد.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: همه مردمان.

(۵). آو، بم، آج، لب: البحری، آب، آز+ شعر.

(۶). اساس: ندارد؟ از قم، افزوده شد.

(۷). قم: علی.

(۸). بم، آب، آز، آج، لب: مفروح.

(۹). اساس و آز، ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید افزوده شد.

(۱۰). مل + علم خواب داند.

(۱۱). مل: سزاوار.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب + او.

(۱۳). آب: قرین.

(۱۴). آج، لب + شاعر.

ص: ۹۹

فلما التقینا صغر «۲» الخیر الخیر

و استکبر «۱» الاخبار قبل لقائه

تا می شنید روا داشت «۳» که چنان است «۴» یا نه چنان است، چون بدید او را و بدیدن او را شناخت تا با او سخن گفت و از او سخن شنید. و تکلم، خطاب باشد، فرقی نبود میان کلمه و خاطبه، چون استنطاق کرد او را و او به سخن در آمد، از سخن او مایه علم او بشناخت و از مایه علم او پایه قدر او بدانست. و از این جا گفت امیر المؤمنین «۵» - علیه السلام:

المرء مخبوء «۶» تحت لسانه

، مرد در زیر زبان پنهان است.

و هم او گفت - علیه السلام:

لسان المرء ترجمان عقله

، زبان مرد ترجمان عقل او بود «۷». صورت عقل از روی مثل به حاسه سمع بینند، تا نگوید «۸» ندانند که داناست یا نادان، چون به گفتار در آید اگر چه غرض او خبر از غیر باشد نهاد کلام اول از مقدار عقل او و اندازه علم او خبر می دهد، اگر نیک گوید ثمره این باشد که:

فلما التقینا صغر الخیر الخیر و اگر بد آید و بد گوید «۹»، بر او این مثل زنند که «۱۰»:

و ان لسان المرء ما لم تكن «۱۱» له

حصاة علی عوراته لدلیل

و از این جا گفت امیر المؤمنین «۱۲» علیه السلام:

لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال،

گفت: به گوینده منگر که کیست؟ به سخن او نگر که او را از سخن او بشناسی. و شاعر «۱۳» پارسیان هم این معنی گفت
«۱۴»:

سخن آرای هر چه بر دارد

مایه خویش «۱۵» از او «۱۶» پدید آرد

بنماید به خلق پایه خویش «۱۷» «

آگهیشان دهد ز مایه خویش «۱۸»

(۱). قم، آو، بم، آج: و استکثر.

(۲). آو، بم، آب، آج، لب: استصغر.

(۳). قم، بم، آب، آز، آج، لب: می داشت، آو: می داشتم.

(۴). همه نسخه بدالها بجز مل: بود.

(۵). آو، بم، آب، آز + علی، مل، آج، لب + علی بن ابی طالب.

(۶). آز، مل: مخبوء.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: اوست.

(۸). قم، آج: نگویند.

(۹). آج، لب: بد گوید و بد آید.

(۱۰). آب، آز، آج، لب+ شعر.

(۱۱). همه نسخه بدلهای: یکن.

(۱۲). آج، لب: علی علیه الصلوة و السلام.

(۱۳). آز: شاعران، آو، بم، آب، لب: شاعر پارسیان گوید.

(۱۴). آب، آز+ بیت، آج، لب+ نظم.

(۱۵-۱۷-۱۸). آو، بم: خوش.

(۱۶). آج، لب: آن.

ص: ۱۰۰

در معانی سخن گذار «۱» بود

گر چه مردی بزرگوار بود

خیره و عمر «۲» سار «۳» خوانندش

تا نگوید سخن ندانندش

سایر است این مثل به گرد جهان

مرد زیر زیان بود پنهان

چون از سخن او مایه او بدید، در خور آن او را پایه «۴» نهاد، گفت: **إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ**، تو امروز بنزدیک ما مکین و امینی. عذر آن خواست که پیش از این تو را نشناختم، چون تو را امروز شناختم «۵» لا جرم به قدر امانتت «۶» پایه مکانتت «۷» نهادیم.

اگر آن کس که او خوابی را تعبیر بگفت مستحقّ وزارت ملک «۸» شد بل «۹» ملک مصر به او دادند و بر سریر ملکش «۱۰» بنشانند و تاج مملکت «۱۱» بر سرش نهادند و نگین ملک در انگشت او کردند. آن که توریت و انجیل و زبور و قرآن «۱۲» را تفسیر و تأویل بگفت سزاوار وزارت و خلافت نباشد؟ او در هفت گاف «۱۳» سخن گفت و راست گفت، از آن گفت «۱۴» پادشاهی صد هزار هزار مرد یافت. آن کس که او حکم هر «۱۵» آدمی صورت گاف «۱۶» سیرت بشناخت آن بر پادشاه حاکم شد کم از آن که او بر این گاف «۱۷» سیرتان خر بصیرتان حاکم شود. گفت چون امینی است در خویشتن از قبل ما مکین باید که نیکو نباشد در عدل پادشاه مرد مؤتمن و از قبل او نا ممکن، نکو گفت امام زمخشری «۱۸»:

ثمّ استشاروه بعد ما امتحنوا

امتحنوه فکان مؤتمنا

للملک و المستشار مؤتمن

ثمّ دعوه لذاک «۱۹» مؤتمنا

(۱). کذا در اساس، آب، آز، آج، لب، دیگر نسخه بدلهای: گزار.

(۲). قم، آو، از، غمر.

(۳). آز: ساز، آج: سای.

(۴). آب، آز: مقام.

(۵). آو: بشناختیم.

(۶). آب، آز: امانت.

(۷). آب، آز: مکانت.

(۸). آج: ملک.

(۹). مل: بل که.

(۱۰). آج: لب: مملکتش.

(۱۱). آج، لب: ملک.

(۱۲). آب، آز: فرقان.

(۱۷-۱۶-۱۳). گاف / گاو، همه نسخه بدلها: گاو.

(۱۴). مل: گفّت خود.

(۱۵). مل: هزار.

(۱۸). آب، آز+ شعر.

(۱۹). آو، بم، آج، لب: لذک.

ص: ۱۰۱

یوسف - علیه السلام - چون آن تمکین دید، درآمد و گفت: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ. اگر گویند: شاید تا او از قبل ظالم و از دست او ولایت خواهد، گوئیم:

ولایت به صورت، ملک مصر را بود، به معنی یوسف را بود، جز که ممکن نبود [۲۳-ر] او که خواست حقّ خود خواست و آن را که حقّی بود او را به هر وجه که تواند بود که توصل «۱» کند به آن، آنکه آن خواست از پادشاه که قوام ملک به آن باشد و آن خزانه است «۲»، گفت: مرا به سر خزانه زمین موکل کن و کار خزانه به من مفوض کن، آنکه چون کسی نبود که آن جا او را شناختی و تزکیه او کردی او خود تزکیه «۳» خود کرد، گفت: إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ، من نگاه دارم و ضایع نکنم و عالمم به وجوه دخل و خرج آن به علم حاصل کنم و به حفظ نگاه دارم و ضایع نکنم و چون وقت خرج باشد، به جای خود بنهم، چه عالمم به مصالح آن و حافظم آن را از نا اهل.

آنکه حقّ تعالی گفت: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا، اگر چه ملک می گفت تو نزد ما مکینی، حقّ تعالی می گفت تو از جهت من با تمکینی، تمکین تو من کنم و مکان و مکانت تو من دهم که تو را به حقیقت من شناسم، لا جرم او را در زمین تمکین کرد، يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ، تا جای سازد آن جا که خواهد، يقال: تَبَوَّأَ الْمَوْضِعَ إِذَا اتَّخَذْتَهُ «۴» منزلاً و مأوى، و اصله من «باء» «۵»، اذا رجع، و منه البواء في الدّم لانه يرجع اليه في القصاص. آنکه بیان فضل خود گفت که عامّ است با همه کس، گفت:

نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ، برسانیم به رحمت خود آن را که خواهیم. وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، و مزد نکوکاران ضایع نکنیم، و قوله: مَكَّنَّا لِيُوسُفَ، این «لام» صله است و زیاده، كقوله: رَدِفَ لَكُمْ «۶» ...، و قوله: إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ «۷»، برای آن که تمکین به نفس خود متعدّدی است، يقال: مَكَّنْتَهُ، و لا يقال: مَكَّنْتُ لَهُ، كقوله:

مَكَانَهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَانَكُمْ فِيهِ «٨» ...، و قوله: يَتَّبِعُوا مِنْهَا، فى موضع النَّصْب، على الحال.

(١). آو، بم، آب، آز، آج، لب: توسّل.

(٢). آو، بم، آب، آز، آج، لب: خواست.

(٣). قم، آج: تركيت.

(٤). همه نسخه بدلها بجز مل، منه.

(٥). همه نسخه بدلها: با.

(٦). سوره نحل (٢٧) آيه ٧٢.

(٧). سوره يوسف (١٢) آيه ٤٣.

(٨). سوره احقاف (٤٦) آيه ٢٦.

ص: ١٠٢

قوله: وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا، آنكه گفت: مزد آخرت كه ثواب است به از اين ملك مصر باشد «١» كه به يوسف داديم آنان را كه ايمان دارند و متقى باشند مجتنب از معاصى.

[سوره يوسف (١٢): آيات ٥٨ تا ٨٠]

وَ جَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (٥٨) وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِ بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَمْ لَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (٥٩) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُون (٦٠) قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ (٦١) وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٦٢)

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَ نَكْتَلُ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ (٦٣) قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمُنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (٦٤) وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَ جَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ آخَانَ وَ نَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (٦٥) قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (٦٦) وَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (٦٧)

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَعْتُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٦٨) وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٦٩) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدِّنٌ أُيْتَهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (٧٠) قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ (٧١) قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (٧٢)

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (٧٣) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (٧٤) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (٧٥) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (٧٦) قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (٧٧)

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (٧٨) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ (٧٩) فَلَمَّا اسْتَبَأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (٨٠)

[ترجمه]

قوله - عز و علا «٢»:

آمدند برادران یوسف و در «٣» شدند بر او، بشناخت ایشان را و ایشان او را نشناختند «٤».

«٥»

چون بیچاره «٦» ایشان را سازشان، گفت به من آری برادری را از «٧» شما از پدرتان، نمی بینی که من تمام می دهم بيمودن «٨» و من بهترین فرود آرنندگانم.

اگر «٩» نیاری به من او را، کیل «١٠» نیست شما را بنزدیک من و پیرامن [من] «١١» مگردی.

گفتند: بخوایم «١٢» از او پدرش را و ما بکنیم این کار.

و گفت غلامانش «١٣» را: کنی بضاعت ایشان «١٤» دربارشان تا همانا ایشان بشناسند آن را، چون باز گردند با اهل خود یا باشد که باز آیند «١٥».

(١). مل: است.

(٢). آو، بم، آج، لب: قوله تعالی، آب، آز: قوله: تبارک تعالی، مل: قوله تعالی و تقدس.

(۳). قم: پس درآمدند.

(۴). قم: نمی شناختند، آب: نشناسند.

(۵). اساس، آب، آز: فلماً، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). قم: بساخت، آب: آماده کرد.

(۷). قم + آن.

(۸). قم، آب، پیمانه را.

(۹). قم: پس اگر.

(۱۰). آب: پیمانه.

(۱۱). ساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۱۲). آو، آب، آج، لب: بخواهش.

(۱۳). قم: مر غلامش.

(۱۴). قم، آب + را.

(۱۵). قم: تا مگر ایشان باز گردند.

ص: ۱۰۳

چون بازگشتند با پدرشان «۱»، گفتند: ای پدر ما! باز داشتند از ما پیمودن «۲»، بفرست با ما برادر ما را تا ببیماییم و ما او را نگاه داریم.

گفت: ایمن باشم «۳» از شما بر او مگر چنان که ایمن بودم از شما بر برادرش از پیش این؟ خدای بهتر است نگاهبان «۴» و او بخشاینده تر بخشایندهگان «۵» است.

چون بگشادند بارشان، یافتند بضاعتشان داده بودند «۶» با ایشان، گفتند: ای پدر ما! چه جوییم؟ این بضاعت ماست «۷»، باز دادند با ما و طعام آریم اهل ما را و نگاه داریم برادرمان و بیفزاییم پیمودن شتری، آن پیمودنی اندک است.

گفت: نفرستم او را با شما تا بدهی مرا استواری «۸» از خدای که به من آری او را مگر گرد در آیند به شما، چون بدادند «۹» به او عهدشان، گفت: خدای بر آنچه ما می‌گوییم و کیل است.

گفت: ای پسران من! مشوی «۱۰» از یک در و در شوی از درهای پراکنده و بنگزیرانم «۱۱» از شما از خدای از چیزی «۱۲» نیست حکم و آلا «۱۳» خدای را، بر او توکل کردم و بر او باید تا توکل کنند «۱۴» توکل‌کنندگان.

(۱). آو، بم: وا پدرشان.

(۲). قم: پیمانہ را.

(۳). قم: ای آمن باشم.

(۴). قم: نگاه داشتن را.

(۵). قم: مهربانان، آو، بم، آب: رحمت‌کنندگان.

(۶). قم: که باز داده بودند.

(۷). قم: این است بضاعت ما.

(۸). قم، آو، بم: استواری.

(۹). قم: پس چون دادند.

(۱۰). قم، آو، بم: در مشوی.

(۱۱). قم: بنه گزیرانم، آج، لب: بنگزیرانیدن.

(۱۲). قم + که.

(۱۳). قم: مگر.

(۱۴). قم: کنندا.

چون در شدند از آن جا که فرمودشان «۱» پدرشان بنگزیرانید «۲» از ایشان از خدای از چیزی «۳» مگر حاجتی در تن یعقوب که روا کرد آن را و او خداوند علم است به آنچه ما او را آموختیم و لکن بیشترین مردمان ندانند.

چون شدند «۴» بر یوسف، باز گرفت با او «۵» برادرش را گفت: من برادر توام، در سختی مباش به آنچه ایشان می «۶» کنند.

چون بیچاره «۷» ایشان را به سازشان، کرد آنچه به آن آب خوردی «۸» ملک دربار برادرش، پس بانگ کرد کننده‌ای «۹» که ای کاروان «۱۰» شما دزدانی.

گفتند و روی کردند «۱۱» بر ایشان، چه «۱۲» گم کرده‌ای؟

گفتند: گم کرده‌ایم صاع پادشاه و آن را «۱۳» که بیارد آن «۱۴»، بار شتری است و من به آن پایندانم.

گفتند: به خدا که دانی شما که ما نیامدیم تا فساد کنیم در زمین و ما نبودیم دزد «۱۵».

گفتند: چه پاداشت بود او را «۱۶» اگر دروغزن

(۱). قم: فرمودند ایشان را.

(۲). قم: نبود که بگزیراند، آو، بم، آج، لب: بنگزیرانیدن، آب: مستغنی نکرد.

(۳). آو، بم: چیزی.

(۴). قم، آو: و چون در شدند.

(۵). قم: خود.

(۶). قم: بودند که.

(۷). قم: بساخت.

(۸). قم، آو، بم: خوردند.

(۹). قم، آو، بم: بانگ کننده‌ای.

(۱۰). قم + بدرستی که.

(۱۱). قم: روی فرا کردند.

(۱۲). قم: چه چیز.

(۱۳). قم: راست.

(۱۴). قم+ را.

(۱۵). قم، آو، بم: دزدان.

(۱۶). قم: چیست پاداش او.

ص: ۱۰۵

باشی «۱»؟

گفتند:

جزای «۲» او آن بود که هر که را یابند «۳» دربار او، آن بود جزایش «۴»، همچنین پاداشت دهیم بیدادگران را.

ابتدا بکرد به جوالها «۵» ایشان پیش جوال «۶» برادرش، پس بیرون آورد آن را از جوال «۷» برادرش، همچونین کید کردیم برای «۸» یوسف نگرفتی «۹» برادرش را در طریقت پادشاه آلا آنکه «۱۰» که خواست خدای، برداریم، پایها آن کس که خواهیم و بالای «۱۱» هر خداوند علمی، دانایی «۱۲» هست.

گفتند: اگر دزدی کرد او، دزدی کرد برادری او را «۱۳» از پیش این پنهان داشت «۱۴» یوسف در نفس «۱۵» خود و نکرد آشکارا برایشان، گفت: شما بدی «۱۶» به جایگاه و خدای عالمتر است به آنچه می‌گویید «۱۷».

[۲۴-ر]

گفتند: ای عزیز! او را پدری هست پیر، بزرگ، بگیر یکی «۱۸» از ما به جای او که ما می‌بینیم تو را از جمله نکوکاران.

گفت:

(۱). قم: اگر باشی شما دروغزنان.

(۲). قم: پاداش، آو، بم: پاداشت.

(۳). آو، آن که یافت شود، بم: آن که یافته شود.

(۴). قم: پاداشت او.

(۵). قم: به باردانهای.

(۶-۷). قم: باردان.

(۸). قم: از بهر.

(۹). قم: نبود که بگیرد.

(۱۰). قم: مگر که.

(۱۱). آو، بم: زور، آج، لب: زبر.

(۱۲). قم: داناست.

(۱۳). قم: پس بدرستی که دزدی کرد برادر او.

(۱۴). قم + آن را.

(۱۵). قم: تن.

(۱۶). قم، آو، بم: بتر.

(۱۷). قم: وصف کنی.

(۱۸). قم: فرا گیر یکی را.

ص: ۱۰۶

پناه دهیم به خدای که نگیریم «۱» الا آن را که یافتیم متاع ما بنزدیک «۲» او که ما بس «۳» بیدادگر باشیم.

چون نومید شدند از او، تنها برفتند رازگویان، گفت مهتر «۴» ایشان: نمی دانی «۵» که پدرتان ها گرفت «۶» بر شما عهدی از خدای و از پیش آنچه تقصیر کردی د «۷» یوسف، نروم «۸» از این زمین تا دستوری دهد مرا پدرم یا حکم کند خدا «۹»، و او بهترین حکم کنندگان است.

قوله تعالی: **وَ جَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ**، چون یوسف - علیه السّلام - ممکن گشت و بر سیبل نیابت ملک بر سریر ملک بنشست و تدبیر و ترتیب سیاست می‌کرد تا سالهای خصب و فراخی بگذشت و سال جدب «۱۰» آغاز کرد، شبی از شبها بفرمود تا برای ملک در میانه شب طعام ساختند. طبّاخان و اصحاب طعام گفتند: ملک عادت ندارد که باین وقت طعام خورد. یوسف گفت: شما ندانی، طعام بسازی، بساختند.

نیم شب ملک از خواب درآمد و گفت: طعامی بیاری، هر چه باشد که مرا گرسنگی غالب شد و می‌گفت: الجوع الجوع. یوسف - علیه السّلام - بفرمود تا طعامها که ساخته بودند بیاوردند. او گفت: این طعام کی ساختی؟ گفتند: درین شب.

گفت: چه دانستی که مرا طعام خواهد بایست؟ گفتند: ما را یوسف فرمود. او را گفت: تو چه دانستی؟ گفت: من دانستم که امشب اوّل سالها قحط است و از اسباب قحط، یکی آن بود که خدای تعالی شهوت طعام بیشتر آفریند، من دانستم که تو را بر خلاف عادت، در میان شب طعام باید. بفرمودم تا بساختند. ملک بتعجب فرو

(۱). قم، آو، بم: فرا گیریم.

(۲). قم: متاع خود را نزدیک.

(۳). قم، آو، بم: آنگاه.

(۴). قم: میهین، آو، بم، آج، لب: بزرگشان.

(۵). قم: ای نمی‌دانی.

(۶). قم، آو، بم: فرا گرفت.

(۷). قم، آو، بم: در.

(۸). قم: پس فراتر نروم، بم: نرویم.

(۹). قم، آو، بم + مرا.

(۱۰). آو، بم، آب، آز + و قحط.

ماند از علم او در هر کاری. چون سال قحط در آمد و آن سال دخیلی نبود و بارانی نیامد و نباتی نرست، مردم در آن سال آن ذخیره‌ای که داشتند بخوردند و آنان که ذخیره نداشتند آمدند «۱» و از یوسف طعام خریدند به زر و سیم. سال اولشان به زر و درم بفروخت به نرخی که مقرر بود، و سال دوم به حلی و جواهر. سال سهام «۲» به چهار پای از اسب و ستر «۳» و شتر «۴» و گاف «۵» و گوسپند، سال چهارم به بنده و پرستار و ممالیک که داشتند، و سال پنجم به ضیاع و عقار و سراپها و املاک، تا با اهل مصر هیچ چیز «۶» از مال نماند، سال ششم چیزی نداشتند، فرزندان را بیاوردند و به او فروختند و طعام بستند، سال هفتم هیچ نماند ایشان را، خود را به یوسف فروختند و همه مردان و زنان «۷» بنده او شدند و او ایشان را بخرد و طعام بدادشان تا یوسف را ملکی حاصل شد که کس را نبوده بود، و خزانه‌ای بنهاد که کس چنان ندیده بود. ملک را گفت:

چگونه دیدی صنع خدای و نعمت او؟ ملک گفت: رأی ما تبع رأی تو است.

و در خیر آورده‌اند که: در این سالهای قحط، یوسف - علیه السلام - طعام سیر بنخوردی. گفتند: چرا چنین کنی؟ گفت: تا گرسنگان را فراموش نکنم. آنکه طبّاخان ملک را گفت: در شبان روز «۸» یک بار طعام سازی برای ملک، نماز پیشین تا نماز پیشین. ملک گفت: من گرسنه می‌باشم، چرا بر عادت دو بار طعام نمی‌فرمای «۹» ما را؟ گفت: تا تو نیز طعم گرسنگی بیایی «۱۰»، درویشان و گرسنگان را فراموش نکنی. گفت نکو رأی دیده‌ای، همچنین باید کردن «۱۱»، از آنکه عادت شد که ملوک یک بار خوان نهند در شبان روز «۱۲»، و چون قحط عام شد، در دیار و اقطار و نواحی زمین به کنعان نیز برسد و یعقوب را [۲۴- پ] و فرزندان او را رنج عظیم رسید. چون شنیدند که در همه ولایات «۱۳» طعام جایی نمی‌توان یافتن «۱۴» الا بنزدیک عزیز مصر،

(۱). قم: بیامدند.

(۲). قم: سوّم، آو، بم: سیّم.

(۳). آو، بم، آب: استر.

(۴). قم: آو، بم: اشتر.

(۵). همه نسخه بدالها: گاو.

(۶). قم: هیچیز.

(۷). آو، بم: آب + جمله.

(۸). قم: شباروز، آو، بم، آب: شبانه روزی.

(۹). آو، بم، آب، آج، لب: نفرمایی.

(۱۰). آج، لب+و.

(۱۱). قم: همچین کن، آو، بم، آب: همچین باید کرد.

(۱۲). قم: شباروز، آو، بم، آب، آز، شبانه روزی.

(۱۳). قم: ولایت.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: یافت.

ص: ۱۰۸

پسران را گفت: لا بد است شما را از آن که به مصر روی و چیزی که «۱» میسر شود از بضاعت ببری و پاره‌ای طعام بیاری. ایشان را گسیل کرد و بنیامین «۲» را- برادر یوسف را- از مادر نزد خود باز گرفت که او غم یوسف به او گساردی «۳» و ده پسر را گسیل کرد و منزل ایشان به عنرات «۴» بود از زمین فلسطین به غور شام، و «۵» بدوی بودند و چهار پای داشتند و یوسف- علیه السلام- منتظر می‌بود مقدم ایشان را. ایشان چیزیکی بساختند که آلت شبانان باشد از ماستینه «۶» و ترف و گلیمی چند و پاره‌ای پشم رنگ- کرده، برگرفتند و روی به مصر نهادند.

عبد الله عباس گفت: بضاعت ایشان ادیم بود و نعلها «۷». قتاده گفت: درم داشتند دربار «۸» تعبیه کرده، و ذلک قوله تعالی: **وَ جَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ، آمَدَنَ بَرَادِرَانَ یُوسُفَ.** گفتند: «اخوة»، برادران نسب باشند، و «اخوان» برادران مودت. **فَدَخَلُوا عَلَیْهِ،** در پیش او شدند. **فَعَرَفَهُمْ،** یوسف- علیه السلام- ایشان را بشناخت و ایشان او را نشناختند.

عبد الله عباس گفت: میان آن که ایشان یوسف را به چاه افگندند «۹» و تا این روز که با پیش یوسف رفتند «۱۰» به مصر، چهل سال بود، برای آن باز نشناختند او را. و گفتند: برای آن او را نشناختند که او را کودکی «۱۱» طفل رها کرده بودند، چوئش بدیدند «۱۲»، پادشاهی را دیدند بر سریر ملک بر مرتبت «۱۳» پادشاهی در زی پادشاهان مصر، جامه‌های «۱۴» گرنامه پوشیده و تاج زر مرصع به انواع جواهر بر سر نهاده، طوقی زرین در گردن کرده.

(۱). همه نسخه بدلها: چیزی که.

(۲). قم: ابن یامین.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: گذاری.

(۴). قم: بعزناق، آو، بم: بعزیات، آب، آن، بغزیات، مل: عرفات، آج: بعیر باب.

(۵). قم + ایشان.

(۶). آج: ماسینه.

(۷). قم: نعال.

(۸). آو، بم: پای، آج: درباری، لب: در بادی.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: انداختند.

(۱۰). قم: شدند.

(۱۱). قم: کودک.

(۱۲). قم: چون بدیدندش، آو، بم، آج: چون بدیدند.

(۱۳). همه نسخه بدلها: مرتبه.

(۱۴). قم: جامه.

ص: ۱۰۹

و گفته‌اند: برای آن نشناختند او را که او برقع به رو «۱» فرو گذاشته بود. و گفتند:

برای طول عهد که میان ایشان شست «۲» سال بود. و بعضی حکما گفتند: برای آن او را نشناختند که، معصیت، نکره بار آرد و دیده شناخت را تاریک کند. چون یوسف در ایشان نگرید و با ایشان سخن گفت، و ایشان به زبان عبرانی با او سخن گفتند، یوسف - علیه السلام - چنان نمود که شما را نمی‌شناسم، گفت: شما چه مردمانی؟

گفتند: ما جماعتی شبانانیم، ولایت ما را قحط رسیده است و ما آمده‌ایم تا ما را طعامی فروشی. یوسف گفت: نباید تا «۳» شما جاسوس باشی، آمده‌ای تا ملک من بنگری و عورات ولایت من نشان کنی؟ گفتند: لا و الله! که ما جاسوس نه‌ایم، و لکن ما برادرانیم و ما را پدری پیر هست پیغامبری از پیغامبران خدای یعقوب گویند او را. گفت: شما چند برادر بودی؟ گفتند: ما دوازده برادر بودیم. گفت: اکنون چندی؟ گفتند: ما یازده مانده‌ایم. گفت: آن یکی کجا رفت؟ گفتند: روزی با ما به بیابان آمد، آن جا هلاک شد. گفت: آن دیگر کجاست؟ گفتند: پدر ما آن برادر را از همه دوست‌تر «۴» داشتی، چون او غایب گشت از پدر، این برادر را بیادگار او از چشم فرو نگذارد برای آن که برادر او بود «۵» از مادر. یوسف گفت: کیست که گوای «۶»

دهد برای شما که چنین است که شما می‌گوی؟ گفتند: ایها الملک! ما درین شهر غریبیم و کس ما را نشناسد. یوسف - علیه السلام - گفت: من آنکه دانم که شما راست می‌گوی که آن برادر را که گفتی بر پدر است از این نوبت او را با خود بیاری.

و ذلک قوله: **وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ**. «جهاز» متاع فاخر باشد که از شهری به شهری برند، و مرد «۷» مجاهز از این جا «۸» گویند، و منه جهاز المرأة. حق تعالی گفت: چون ساز برادران بکرد و طعام بداد ایشان را، چون

(۱). قم، بم، آج، لب: به روی، آو، آب، آز: بر روی، مل: که معصیت نکرده او را که او برقع به روی.

(۲). آو، بم، آب، آز، مل، آج، لب: شصت.

(۳). قم: که.

(۴). همه نسخه بدلها: دوستر.

(۵). قم: هم از آن مادر بود.

(۶). آو: گواهی، بم، آب، آز، مل، آج، لب: گواهی.

(۷). آج، لب+ را.

(۸). آج: آن جا.

ص: ۱۱۰

بخواستند آمدن، گفت: آن برادر را که گفتی، با خود «۱» بیاری تا من کیل شما تمامتر بدهم. **وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ**، ای، المضيفین، و شما می‌دانی که من بهترین مهمان دارانم.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ، اگر او را نیاری، شما را بنزدیک من کیل نیست [۲۵- ر] و روی طعام دادن نیست و نیز پیرامن «۲» مگردی.

ایشان جواب دادند: **سُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ**، بکوشیم و چاره سازیم تا او را از پدر بخواهیم و آنچه توانیم در این معنی به جای آریم.

وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ، اهل کوفه «لفتیانه» خواندند و باقی قرآء: «لفتیته» و هما جمعان، کالاحوة و الاخوان. و تفسیر «بضاعت» بگفتیم. و «رحال»، جمع رحل باشد.

آنکه غلامان خود را فرمود و عاملان را که: آن چیزی که ایشان آورده‌اند در میان بار ایشان کنی تا چون با خانه شوند متاع خود بشناسند، ایشان را به باز آمدن داعی قویتر باشد که دانند که طعام رایگان داده‌اند ایشان را. و گفته‌اند: برای آن فرمود که متاع ایشان در میان بار ایشان کنند «۳» که گفت: نباید که به علت آن که چیزی ندارند باز مانند «۴»، اگر خواهند تا ببینند نتوانند. گفت: بضاعت ایشان با ایشان دهی پوشیده، و برای آن «لعل» در دو جایگاه بگفت که، هر یک از آن «۵» مجوز بود غیر مقطوع علیه، پس حرف ترجی و اشفاق در او برد.

و بعضی دگر گفتند: برای آن بضاعت ایشان رد کرد با ایشان تا بدانند که استدعای برادر نه برای طمع است در مال ایشان. بعضی دگر گفتند: برای آن رد کرد که روا نداشت که پدر را و برادران را طعام ببها دهد، و خزاین زمین در دست او.

بعضی دگر گفتند: برای آن کرد که، دانست که دیانت یعقوب او را رها نکند که آن بضاعت آن جا باز گیرد، ایشان را باز پس فرستد تا بضاعت باز پس برند.

ایشان از آن جا برفتند، چون به خانه رسیدند، پدر گفت: چون بودی و احوالتان چون بود؟ گفتند: ای پدر! ما از بر مردی می‌آییم که فضل و کرم او را وصف ندانیم

(۱). قم: خویشتن.

(۲). آو، آج، لب: پرامن، همه نسخه بدلها + من.

(۳). قم: کنی، آو، بم، آز، آج، لب: نهند.

(۴). آج، لب + و.

(۵). قم: ایشان.

ص: ۱۱۱

کردن، و با ما آن کرد از انعام و اکرام که اگر یکی بودی از فرزندان یعقوب همانا بیش از آن نکردی! گفت: پس برادران کجاست شمعون که با شما نیست؟ گفتند:

ملک مصر او را بگرو دارد تا ما باز پس شویم و بنیامین «۱» را از این نوبت با خود ببریم. گفت: او چه داند که شما را برادری هست؟ گفتند: ما گفتیم. گفت:

چرا گفتی؟ گفتند: برای آن که ما را به جاسوسی متهم کردند، چون ما شرح حال خود بگفتیم و او می‌پرسید، ما حدیث برادر کردیم. گفت: اگر راست می‌گویی، در این نوبت دیگر او را با خود بیاری و آن قصه که آن جا رفت با پدر بگفتند، آنکه پدر را در آن «۲» گرفتند که بنیامین «۳» را با ما بفرست.

و ذلک قوله: فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ، ای پدر منع کردند کیل از ما- و گفته‌اند: این برای آن گفتند تا تحریض کنند پدر را بر فرستادن برادر با ایشان. اکنون برادر ما را با ما بفرست، نَكْتَلُ، تا کیل تمام بیاریم. جمله قرآ «نکتل» خواندند به «نون» خبرا عن انفسهم، و حمزه و كسائی، «یکتل» خواندند به «یا» خبرا عن أخیهم. و کال الطعم و اکتال، فعل و افتعل گفتند: به یک معنی باشد، و گفتند: کال لغیره و اکتال لنفسه، کما یقال: خبز و اختبز «۴»، و شوی و اشتوی، یعنی تا او نیز به نصیب خود کیلی بیارد. وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ، و ما او را نگاه داریم، برای آن گفتند که ایشان به کار یوسف متهم بودند، گفتند: ما او را نگاه داریم و آنچه در کار یوسف تقصیر کردیم، در کار او و حفظ او و مراعات او به جای آریم.

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ - الاية: یعقوب گفت - علیه السلام: ایمن باشم بر او! صورت، استفهام است و مراد نفی، یعنی ایمن «۵» نباشم مگر چندان که «۶» بر یوسف. و این بر سبیل توییح گفت، آنکه گفت: فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا، علی تقدیر فالله خیرکم حافظا. و نصب او بر حال است، و حمزه و كسائی و حفص، علی خلاف عنه حافظا خواندند، و باقی قرآ، حفظا بی «الف»، و نصب او علی التمییز «۷» باشد. وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، حق تعالی گفت: یوسف را به برادران سپردی، ضایع کردند او را

(۳- ۱). قم: ابن یامین.

(۲). قم: در میان.

(۴). آو، بم، آب، آز: اخبر و اختر، آج: خبر و اختر.

(۵). قم: آمن.

(۶). همه نسخه بدلهای: چنان که.

(۷). آو، بم، مل، آج، لب: تمیز.

ص: ۱۱۲

[۲۵- پ] و بنیامین را به من سپردی فی قولک: فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا، یوسف بر سری با او «۱» با تو دادم تا بدانی که من خدایی‌ام که آنچه به من سپارند ضایع نشود، وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، و او رحیمتر از همه رحیمان است.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ، آنگه چون متاع و بار خود بگشادند، متاع خود دیدند برمت که «۲» در میان بار بود، و قوله: رُدَّتْ إِلَيْهِمْ، در جای نصب است، بگونه مفعول الثانی لوجدوا، ای مردوده الیهم. قَالُوا يَا أَبَانَا، گفتند: ای پدر ما! ما نَبِغِي، ما چه جوییم و چه خواهیم پس از این که این مرد کرد؟ از کرمش ما را طعام بداده است و متاع ما با ما داده، و این برای آن گفتند تا دل پدر نرم کنند بر آن که بنیامین را با ایشان بفرستد. و «ما» استفهامی است و معنی او جحد، یعنی چیزی دگر نماند که کار ما بر آن موقوف باشد و ما از تو چیزی دگر نمی‌خواهیم، چه ما را برای «۳» این نوبت این که داریم کفایت است. هَذِهِ بَضَاعُنَا، این بضاعت ماست که با ما داده‌اند. وَ نَمِيرُ أَهْلُنَا، و برای اهل خود طعام آریم، يقال: ما رهم یمیرهم میرا اذا اتاهم بالطعام من بلد غیر بلده و غارهم یغیرهم «۴» ایضا، و الغيرة «۵» و الميرة، الطّعام، و امتار یمتار امتیارا، مثله قال الشاعر:

بعثتک ما یرا فذهبت حولا
متی یأتی «۶» غیاثک من تغیث «۷»

و قال آخر:

أتی قرية فیها کثیرا طعامها
کعفر «۸» التراب کل شیء یمیرها

و برای اهل خود طعام آریم. وَ نَحْفَظُ أَخَانَا، برادر بنیامین را نگاه داریم، وَ نَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ، و کیل یک شتر وار بیفزاییم به نصیب او که این کیلی اندک است، و این جمله بر سبیل مرادوت می‌گفتند، و مرادوت ایشان این بود که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان در این آیت.

قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ، یعقوب - علیه السّلام - گفت: نفرستم او را با شما تا مرا

(۱). آب، آز: بر سر او، آج، لب: با او.

(۲). مل: همچنان، آج: پر هست.

(۳). قم: در این.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: یعیرهم.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: العیره.

(۶). آب، آز: تأتی.

(۷). قم، آو، بم، آج، لب: یغیث.

(۸). بم، آب، آز، آج، لب: کعقر.

ص: ۱۱۳

وثیقتی بندهی «۱» از عهد و پیمان و سوگند به خدای که او را با نزدیک من آری، آنکه استثنا کرد، گفت: **إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ**، آلا که گرد شما درآیند، و این کنایتی است از آن که الای که خدای تعالی شما را فرو گیرد به هلاکی، چنان که گفت:

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ «۲»، یا جز خدای تعالی، و معنی آن که: به اختیار خود او را رها نکنی و ضایع نکنی جز که کار از دست شما بشود. این قرار بدادند و این شرط بکردند. و در کلام حذفی هست، و التقدیر: فاجابوه الی ما التمسه من ایتاء الموثق.

فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَتَهُمْ، چون سوگند بخوردند و آنچه او خواست بکردند از عهد و پیمان و سوگند به خدای، او دگر باره - اعی یعقوب - بر سری خدای را گواه کرد و گفت:

وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ، و خدای بر آنچه ما می‌گوییم وکیل ای شاهد و حفیظ، گواه است و نگاهدار. و بعضی دگر گفتند: کفیل، پایندان است.

عبد الله عباس گفت، این وثیقه و سوگند که بر سری ایشان را داد، آن بود که گفت: بگوی «۳» به حق محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله «۴» - که خیانت نکنی «۵».

ایشان به حق محمد سوگند بخوردند.

آنکه چون خواستند تا «۶» بیایند، ایشان را وصایت کرد و گفت: **يَا بَنِي،** ای پسران من! چون به مصر رسی همه به یک بار بجمع به یک دروازه در شهر مروی. **وَ ادْخُلُوا مِنْ اَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ،** و از درهای پراکنده در شوی. گفتند: برای آن گفت که ایشان یازده برادر بودند، نکو روی، تمام قامت، مردان نیک. گفت تا چشم بد در ایشان نرسد.

آنکه گفت: نه آن که اگر خدای خواهد که شما را چیزی رساند این که من گفتم سود دارد و غنا کند، و قوله: **مِنَ اللّٰهِ،** «من» تبیین راست «۷»، و قوله: **مِنَ شَيْءٍ،** «من» زیادت است مؤکد نفی. **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّٰهِ،** «ان» به معنی «ما» ی نفی است، حکم نیست مگر خدای را - جل جلاله [۲۶- ر]، بر او توکل کردم و توکل

(۱). قم: ندهی، آب، آز: بندهید.

(۲). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰.

(۳). آب، آج، لب: بگویند.

(۴). قم، آز: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، آو، بم: عَلَيْهِ السَّلَام.

(۵). آب، آز: نکنیم.

(۶). قم: که.

(۷). قم: تبیینی است.

ص: ۱۱۴

کنندگان بر او توکل کنند.

و مصر را چهار دروازه بود، ایشان پراکنده شدند و به هر چهار دروازه در مصر شدند، چنان که یعقوب فرموده بود. **مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**، از خدای تعالی هیچ غنا نکرد آن دخول ایشان از درهای پراکنده مگر حاجتی که در دل یعقوب بود که آن حاجت روا شد، و آن شفقت پدران بود بر فرزندان و ترس و اندیشه او از چشم بد.

آنکه یعقوب را وصف کرد به علم، گفت: او عالم بود به آنچه ما او را آموختیم، و گفتند: حافظ بود آن علم را که ما آموختیم او را، و گفتند: عامل بود بر آنچه عالم بود به آن، یعنی بر علم عمل کردی و لکن بیشتر مردمان ندانند این حال.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ، چون برادران به مصر رسیدند و در نزدیک یوسف شدند و گفتند: **إِنَّا الْعَزِيزُ** آن چنان که فرمودی بکردیم و آن برادر را که خواستی بیاوردیم. گفت: نکو کردی و صواب کردی و پاداشت این از من بیایی.

آنکه بفرمود تا ایشان را جایی فرود آوردند و اکرام کردند و مهمانداری فرمود ایشان را، و بفرمود تا برای هر دو برادر خوانی بیاوردند «۱» در پیش ایشان بنهادند، بنیامین تنها بماند، گفت: اگر برادر من یوسف بر جای بودی، با من بنشستی و من تنها نبودم. این می‌گفت و می‌گریست. یوسف - علیه السلام - گفت: خواهی تا من برادر تو باشم؟ گفت: تو خود پادشاهی و عزیز مصری، و لکن مرا به جای او کس نباشد. گفت: اکنون تا تنها نباشی، خیز بر من آیی «۲» و با من نان بخور، و او را بر سریر برد و با خود بنشانند تا با او طعام خورد. چون شب را «۳» به طعام بنشستند، هم چنین کرد. چون وقت خفتن بود برای هر دو برادر از ایشان بستری بگسترده، بنیامین «۴» تنها ماند، گفت «۵»: با من به جامه من در آی، و او را با خود بخوابانید. بر دگر روز گفت:

ای فرزندان یعقوب! من شما را جفت می‌بینم و همه را با یکدیگر الف «۶» می‌بینم «۷».

(۱). بم، آب، آز، آج + و.

(۲). همه نسخه بدلها: آی.

(۳). قم: در آمد.

(۴). قم: ابن یامین.

(۵). همه نسخه بدلها + تو.

(۶). آز، لب: الفتی.

(۷). قم: می یابم.

ص: ۱۱۵

جز این فرد «۱» را که او تنهاست و یار ندارد، من او را با خود گرفتم تا پیش من می‌باشد. و ایشان را جایی باز کرد «۲» و اجرا بفرمود ایشان را «۳»، و بنیامین را با خود گرفت، و ذلک قوله: **آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ**، يقال: اویته الی نفسی، ای ضممته الیّ فاوی ای انضمّ. چون به خلوت با او بنشست، گفت: نام تو چیست؟ گفت: ابن یامین.

گفت: ابن یامین چه باشد؟ گفت: ابن المثکل، پسر مرد مصیبت رسیده. گفت: چرا چنین نام نهاد پدر «۴» تو را؟ گفت: برای آن که چون من بزادم، مادرم با پیش خدای شد. گفت: مادرت که بود؟ گفت: راحیل بنت لیان بن ناحور. گفت: هیچ فرزند داری؟ گفت: ده پسر دارم. گفت: چه نام است ایشان را؟ گفت: یکی را «بالعا» «۵» نام است و یکی را «اخیرا» «۶» و یکی را «اشکل» و یکی را «احیا» «۷» و یکی را «خیر» و یکی را «نعمان» و یکی را «ارد» و یکی را «ارس» و یکی را «حبتم» و یکی را «میتم». گفت: این چه نامهاست؟ گفت: اشتقاق این نامها از احوال برادرم یوسف گرفته‌ام:

اما «بالعا» «۸»، از آن جا گرفتم که او ناپیدا شد، کان الارض ابتلعتنه، پنداشتی زمین او را فرو برد.

و اما «اخیر» «۹» را برای آن که او بکر فرزندان مادرم بود، یعنی اوّل فرزند بود او را.

و اما «اشکل»، برای آن که همشکل «۱۰» بود و از مادر و پدر من بود و همسن من بود.

و اما «خیر» «۱۱»، برای آن که او بهینه ما بود هر کجا بودیم.

و اما «نعمان»، برای آن که او متنعم و با ناز بود بنزدیک مادر و پدر.

و اما «ارد»، برای آن که او در میان [۲۶-پ] ما چون ورد بود، یعنی گل.

(۱). همه نسخه بدلها: مرد.

(۲). قم: راست کرد.

(۳). قم: فرمودشان.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نهادند.

(۵-۸). آو، بم، آب، آز: بلعا.

(۶). قم: اخیرا.

(۷). قم، آو، آب: اخیا.

(۹). قم: احیرا، آو، بم، آب، آز، آج، لب: اخیرا.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ من.

(۱۱). آب+ و اما احیا.

ص: ۱۱۶

و اما «ارس» «۱»، برای آن که بمنزلت رأس بود و سر بر تن.

و اما «حیتم» «۲»، برای آن که گمان ما و امید ما آن است که او حی است و زنده.

و اما «میتم» «۳»، برای آن که اگر او را باز بینم خورمی «۴» من آنکه تمام شود.

یوسف - علیه السلام - گفت: خواهی تا من برادر تو باشم به بدل برادرت؟ گفت:

یا عزیز! چون تو برادر که را باشد؟ و لکن اگر تو برادر من شوی «۵»، چگونه برادر من باشی، و تو را یعقوب و راحیل زاده‌اند؟ عند آن یوسف - علیه السلام - بگریست و برقع از روی دور کرد و گفت: **إِنِّي أَنَا أَخُوكَ**، من یوسفم برادر تو و تو با ایشان هیچ مگوی و پوشیده‌دار. **فَلَا تَبْتَسِسْ**، ای لا تکن فی بؤس و شدّة و حزن، دل‌تنگ مباش و بر تو سخت مباد آنچه برادران با تو و برادرت کردند.

وهب منبه گفت: او آنکه اعلام نکرد او را که من یوسفم و پیش از این بگفت که: **أَنَا أُخُوكَ**، من تو را برادرم، یعنی به جای برادرم، و قول اول درست تر است.

آنکه بفرمود تا ساز ایشان بکردند و برگشان بساختند و برای هر برادری شتر واری گندم بفرمود، و برای ابن یامین همچونین شتر واری گندم بفرمود، آنکه بفرمود تا سقایه در رحل ابن یامین نهادند، و ذلک قوله: **فَلَمَّا «۶» جَهَّزَهُمْ بِجِهَازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ.**

مفسران خلاف کردند در آن که بنیامین «۷» دانست از آن یا ندانست. سدی گفت و وهب که: بنیامین «۸» خبر نداشت از آن حال، و کعب الاحبار گفت: به علم و آگاهی او بود و آن چنان بود که چون یوسف - علیه السلام - بنیامین «۹» را گفت: **أَنَا أُخُوكَ**، من برادر توام، ابن یامین سخت شادمانه «۱۰» شد به دیدار او و خدای را شکر گزارد «۱۱»، و یوسف را گفت: من به هیچ وجه از تو مفارقت نکنم. گفت: پس چگونه

(۱). بم، مل، آج: آرس.

(۲). بم، آب، آز، آج: حیثم.

(۳). آب، آز، میثم: میثم.

(۴). همه نسخه بدلها: خرّمی.

(۵). مل + هیچ مگو و پوشیده و تو را یعقوب و راحیل.

(۶). اساس: و لّمّا، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۷ - ۸ - ۹). قم: ابن یامین.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج، لب: شاد.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: کرد.

ص: ۱۱۷

باشد احوال پدر که او را تسلی از من به دیدار تو بود؟ تو نیز این جا باز ایستی؟ گفت:

فرج او نیز نزدیک است. گفت: این میسر نشود الا به تهمتی که آن بر تو نیکو نباشد، و آن تهمت دزدی باشد. گفت: همه رنجی تحمل کنم اندی «۱» که از تو جدا نشوم. و این قول بعید نیست برای آن که بر این وجه سؤال سایل ساقط شود که گوید: چگونه روا باشد که او برادر را متهم کند به دزدی از وجهی که او نداند و غم و دلتنگی بر او «۲» راه دهد؟ و چون بر این جمله «۳» باشد، این سؤال لازم نیاید.

اما سؤال که گویند: چگونه روا باشد که او غم پدر بیفزاید با آن که داند که تسلّی پدر به دیدار ابن یامین است او را باز گیرد تا پدر رنجورتر شود؟ جواب از این، آن است که گوئیم: یوسف - علیه السلام - این به فرمان خدای «۴» کرد، نه از خویشتن، و خدای تعالی خواست که کار یعقوب و محنت او بنهایت رسد تا برسد که هر چیز که آن بغایت رسد، برسد، چنان که شاعر گفت:

توقّع زوالا اذا قبیل تمّ

اذا تمّ امر دنا نقصه

و دیگری گفت «۵»:

و کادت لهنّ تذوب «۶» المهج

اذا الحادثات بلغن المدی

و عند «۷» التناهی یکون الفرّج

و حلّ البلاء و قلّ العزا

و منه

قوله - علیه السلام: اشتدّی ازمة تنفرجی

، سخت شوای سختی تا بشوی، وای تنگی تا گشاده شوی.

اما: «صواع» و «صاع» و «سقایت» «۸»، اشتباهند و مفسران در او خلاف کردند:

بهری «۹» گفتند، شکل سغراقی «۱۰» بود که او به آن آب خوردی، زرین «۱۱» - این قول ابن زید

(۱). آج، لب: آن دمی.

(۲). قم: به او.

(۳). آج: حمل.

(۴). همه نسخه بدالها + تعالی.

(۵). آب، آز، آج، لب + شعر.

(۶). آو، بم: یذوب، آز: یتذوب.

(۷). قم، آب، آز: فعند.

(۸). مل: سقا.

(۹). آج، لب: بعضی.

(۱۰). آب، آز، مل، لب: سقراقی، قم، در حاشیه افزوده: یعنی مشربه بود.

(۱۱). مل: ذرین، آز: زترین.

ص: ۱۱۸

است. و گفتند: سیمین بود. و گفتند «۱»: شکل چهار یکی «۲» بود سیمین. و بعضی دگر گفتند: شکل کاسی بود زرین «۳»، جوهری گرنامه در میان او. ملک به آن آب خوردی چون طعام عزیز شد برای عزت طعام و حرمت او به این سقاییت می‌پیمودند.

[۲۷- ر] و «رحل»، متاع مسافر باشد و بنگاه او. **ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ**، ای نادی مناد، پس منادی ندا کرد، **لَلأَيِّدَانِ** «۴»، و هو الاعلام و الالقاء فی الاذن، پس منادی ندا کرد که: ای کاروانیان! شما دزدانی و دزد آن باشد که چیزی از حرزی بر گیرد که نه او را باشد بر خفیه «۵» و پوشیدگی، **أَمَّا** «۶» در شرع تا به مقداری معلوم نرسد، بر فاعلش «۷» قطع واجب نبود- و بیان این رفته است در سورة المائدة.

أَمَّا، **جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ**، تعریض برادر نباشد به دزدی برای آن که وجود «صاع» در رحل او محتمل بود وجوه را حمل کردن بر دزدی بی دلیلی وجه ندارد، و گناه آن کس را بود که این حمل کند.

و اما ندای منادی بی اذن و دستوری او بود، و اگر چه **جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ** به فرمان و علم او بود، در او چند قول گفتند:

یکی آن که: منادیی ایشان را نشناخته «۸»، چون صواع بر جای ندید «۹»، گفت: شما دزدی، بر سبیل خبر «۱۰»، و گفتند: مراد استفهام است، و حرف استفهام برای آن بیفکنند که حال بر او دلیل کرد، برای آن که ایشان را نیز قطعی نبود، و آن جا که قطع «۱۱» نباشد استفهام نیکو بود.

و گفتند، مراد آن است که: انکم تشبهون السراق، شما با دزدان مانی «۱۲»، و معنی آن که: همانا شما دزدیده باشی این صواع. و گفتند، مراد آن بود که: شما دزدانی که یوسف را از پدر بدزدیدی، و این قول بعید است برای آن که لایق این حال نیست، و بدین جای در خور نیست.

(۱). آو، بم، آو، آز، آج + بر.

(۲). بم، آج: خارکی، لب: چارکی، آز: چادرکی.

(۳). آو: رزین، مل، آز: ذرین.

(۴). قم: نادى مناد، من الايدان.

(۵). مل: به حقيقت.

(۶). آب، بم: و لها.

(۷). آو، بم، آج، لب: فاعلين.

(۸). همه نسخه بدلها: شناخت.

(۹). آب، آز: بدید.

(۱۰). آب، آز: خیر.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: قطعی.

(۱۲). آب، آز، مل، آج، لب: مانید.

ایشان گفتند: ما ذا تَفْقِدُونَ، چرا چنین می‌گوی و چه مفقود کرده‌ای؟ و ذلک قوله: قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ، گفتند: یعنی برادران یوسف. وَ أَقْبَلُوا، «واو» حال است.

عَلَيْهِمْ، علی اصحاب یوسف در آن حال که روی در ایشان نهادند و گفتند: چه گم کرده‌ای، ایشان گفتند: نَفَقِدُ صُوعَ [الْمَلِكِ] «۱»، ما صواع ملک نمی‌یابیم، وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ، و آن را که آن با میان آرد شترواری گندم بدهیم، وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ، و من به آن پایندانم «۲». این منادی گفت که او مهتر آن کیلان و کسانی بود که تولای آن کار می‌کردند. و الزَّعِيم، و الضَّمین و الکفیل و القبیل، واحد، قال الشاعر «۳»:

و لکنی علی نفسی زعیم

فلست بآمر فیها بسلم «۴»

و «زعیم» «۵»، رئیس قوم باشد برای آن که او ضامن جریره «۶» ایشان باشد، چنان که لیلی اخیلیه «۷» گفت:

یوم اللّقاء علی الخمیس زعیما «۸»

حتّی اذا برز اللّواء رأیته

و مصدره: الزَّعامة، و اصله: الزَّعم و الزَّعم، الّذی هو القول لأنّ الزَّعیم هو التّقایل عنهم و الذّاب عن حریمهم.

ایشان در این معنی سوگند خوردند و از این حال تبراً کردند، بقولهم: تَاللّهِ، به خدای سوگند خوردند، و اصل این «با» است، آنگه «واو»، آنگه «تا»، یقال:

حلفت باللّهِ و تالّله لأفعلنّ کذا، آنگه «واو» از «تا» بدل کنند و فعل با او بیفکنند، یقال: و اللّهِ لأفعلنّ، آنگه «تا» از او بدل کنند، و «با» «۹» عامتر است برای آن که در ظاهر و مضمّر شود «۱۰»، یقال باللّهِ و بحیاتک و بک و به. اما «واو» در ظاهر شود، در مضمّر نشود، یقال: و اللّهِ، و لا یقال: وک، و وه «۱۱»، آنگه «تا» از همه خاصتر است برای آن که در یک اسم شود و آن «اللّهِ» است، یقال: تالّله، و لا یقال: تا الرّحمن و لا تربّ

(۱). اساس ندارد، با توجه دیگر نسخه‌ها و معنی عبارت آورده شد.

(۲). آج: یا بنده‌ایم.

(۳). مل + شعر.

(۴). قم: بلم، آو، بم، آز، آج، لب: مسلم، مل: مسلم.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، مل + قوم.

(۶). آج: جریده.

(۷). بم، آز: احلیه، آج: اصله.

(۸). اساس: زعیماها، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آو، بم، آب، آز: تا.

(۱۰). قم در مظهر و در مضمهر شود.

(۱۱). قم، آو، بم: وه، آب، آز: وه.

ص: ۱۲۰

الکعبه. گفتند: به خدای که شما دانی که ما نه به آن «۱» آمده‌ایم تا در زمین فساد کنیم، یعنی راه زنیم، لقوله: **وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا** «۲» ...، **وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ**، و ما دزد نبوده‌ایم.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ، گفتند: چه جزا و پاداشت بود آن را، یعنی آن دزدی را [۲۷-پ] یا آن کار که ذکر آن می‌رفت اگر دروغ گوی؟

ایشان گفتند: **جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ**، و تقدیر آن است که:

جَزَاؤُهُ استرقاق من وجد فی رحله فهذا الجزاء. **جَزَاؤُهُ**، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه لوضوح «۳» الکلام و دلالة الحال علیه، گفت «۴»: جزای او آن بود که آن را که این صاع «۵» در رحل او بیابند، بندگی کند خداوند صاع «۶» را، این جزای چونین «۷» جزای او باشد.

و وجهی دگر گفتند، و آن آن است که: **جَزَاؤُهُ** مبتدا باشد، **مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ** مبتدای دوم باشد، **فَهُوَ جَزَاؤُهُ**، ای الاسترقاق جَزَاؤُهُ - و این جمله در جای خبر مبتدای دوم باشد. و از استرقاق بهو کنایت برای آن کرد که حال بر او دلیل کرد.

و وجهی دگر آن است که: **جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ** عندنا فهو كجزائه عندكم، گفت: جزای آن کس که در رحل او یابند این صاع، آن است که او را بنده آن کنند که خداوند صاع «۸» است، همچنان که بنزدیک شما هست، یعنی در این حکم از میان ما و شما خلاف نیست. و قوله: **مَنْ وَجِدَ، «من»** محتمل است دو وجه را: یکی آن که موصوله باشد، و یکی آن که مجازات را باشد، نبینی «۹» که در جواب او «فا» می‌آید فی قوله: **فَهُوَ جَزَاؤُهُ. كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ**، چنین جزا دهیم ستمکاران را. این حکایت قول ایشان است که گفتند: ما جزای هر ظالمی چنین کنیم «۱۰» و در تأویل آیت دو وجه گفتند: یکی آن که این حکم، اعنی استرقاق السارق

(۱). آو، بم، آج: برای.

(۲). سوره مائده (۵) آیه ۶۴.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: لوضع.

(۴). قم، مل: گفتند.

(۵-۶). آو، آج: متاع.

(۷). همه نسخه بدلها: چنین.

(۸). آب، آز: متاع.

(۹). مل: نمی‌بینی.

(۱۰). مل: دهیم.

ص: ۱۲۱

در شرع پیغامبری بود از پیغامبران، و گفتند: عادت ملوک ایشان بود بر سبیل عقوبت، لقوله: **ما كان لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ**، ای فی عادة الملک.

آنکه بفرمود تا بارهای ایشان جستن گرفتند و ابتدا به باردان «۱» برادرانش بکردند پیش از وعاء ابن یامین «۲»، آنکه چون به وعاء او رسید، از وعاء او بیرون آوردند، و ذلک قوله: **ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا**، و برای آن به لفظ تأنیث گفت - با آن که صواع مذکر است - که رد کرد با معنی و آن سقایت است. و زجاج گفت: صواع یدکر و یونث. و از این جا گفت: **وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ،** و لم يقل: بها، و مثله قوله: **الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** «۳»، ای فی الجنة، ذهب الی المعنی، و قوله: **وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أَلِی**

قوله: فَارزُقُوهُمْ مِنْهُ «٤» ...، و «وعاء» و ظرف، باردان باشد، و يقال: اوعيت المتاع اذا جعلته فى الوعاء و وعيت العلم اذا حفظته.

و قوله «٥»: كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ، دليل آن مى‌کند که آن به امر خداى بود. گفت:

همچونين «٦» ما کيد کرديم، يعنى تدبير ساختيم براى يوسف. عبد الله عباس گفت:

صنعنا. ربيع گفت: الهمنا. ابن الانبارى گفت: اردنا. ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ، «ما» نفى است و «لام»، مؤكّد نفى است، كقوله تعالى: ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ «٧» ...، و ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ «٨» ...، و ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ «٩» ...، و نظاير ذلك كثيرة. و دين الملك، عادته، قال الشاعر:

اهذا دينه ابداء و دينى

يقول و قد درأت «١٠» لها و ضينى

گفت: يوسف برادر را بر عادت ملك نگرفتى و نتوانستى گرفتن آلا به مشييت و خواست خداى، يعنى اگر نه اعلام خداى بودى و هدايت او يوسف را به اين معنى، يوسف ندانستى که چه بايد کردن «١١».

(١). مل: به بار، آج، لب: بار آن.

(٢). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بن يامين.

(٣). سوره مؤمنون (٢٣) آيه ١١.

(٤). سوره نساء (١٤) آيه ٨، اساس: فارزقوهم فيه، که با توجه به ضبط قرآن مجيد تصحيح شد.

(٥). اساس + و.

(٦). قم، آو، بم: چنين.

(٧-٩). سوره آل عمران (٣) آيه ١٧٩.

(٨). سوره انفال (٨) آيه ٣٣.

(١٠). مل، آج: دارت.

(۱۱). قم: کرد.

ص: ۱۲۲

عبد الله عباس گفت: **فِي دِينَ الْمَلِكِ**، ای فی سلطانه، و قیل: فی طاعة الملك. و برای آن گفت **فِي دِينَ الْمَلِكِ**، که عادت ملک آن بود که دزد را اند «۱» تازیانه بزدی «۲» و دو «۳» ضعف آنچه دزدیده بودی گرامت کردی «۴». و گفتند: عادت او آن بود که دزد را برکشیدی «۵» و چشمها به مسمار بدوختی، پس کید خدای آن بود که بر زبان برادران براند، تا گفتند: جزای دزد [۲۸-ر] بنزدیک ما آن باشد که او را به بندگی به صاحب متاع دهند، و این مراد یوسف بود، فذلک معنی قوله: **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ**، ای کدنا اخوته ما **كَانَ لِيَأْخُذَ** «۶» **أَخَاهُ فِي دِينَ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، یعنی آن که یوسف بر طریقه و عادت ملک کار نکرد یعنی ملک مصر، نبود الا به خواست خدای، چه حکم استرقاق به امر خدای بود و امر به ارادت و مشیت امیر «۷» باشد و این وجهی قریب است.

آنکه گفت: **نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نِّسَاءٍ**، یعقوب خواند: یرفع، به «یا» کنایت عن اسم الله، یعنی خدای رفع کند «۸» درجات آن کس که او خواهد. و کوفیان، «درجات» به تنوین خواندند، و باقی قرآء به اضافت. بر قراءت اول معنی آن بود که: رفیع گردانیم آن را که خواهیم به درجاتی و پایه‌هایی «۹». و نصب او بر ظرف بود و «من» در محلّ نصب بود، علی أنه مفعول «۱۰» لیرفع. و بر قراءت دوم، «درجات» مفعول به «۱۱» باشد، یعنی رفیع گردانیم درجات آن کس که ما خواهیم. **وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ**، و از بالای هر عالمی، عالمی هست. یعنی، عالمان متفاوت الدرجات اند، از بالای هر یکی دیگری باشد که از او عالتر بود.

در خبر هست که: برادران یوسف چون در مصر آمدند، دهنهای چهار پایان بسته بودند تا زرع کسی نخورند. چون حدیث «صاع» رفت، گفتند: ما کی روا داریم این

(۱). آز: اندک.

(۲). آج، لب: بزندی.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم، لب: دزد را.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: کردند.

(۵). قم: پی کشیدی، مل: پی برکشیدی.

(۶). اساس: یاخذ، که با توجه به متن قرآن مجید و سایر نسخ تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: آمر، قم: ندارد.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: رفیع کند.

(۹). همه نسخه بدلها: پایها/ پایه‌ها.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مفعول به.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: مفعول.

ص: ۱۲۳

که می‌گوی «۱»؟ و گفتند: آن صاعی بود که آن را جام گیتی نمای گویند «۲»، و آن جامی بودی که ایشان به آن کهنانت کردند و ملک در او نگریدی و به آن کهنانت کردی، این مرد که این صاع به او سپرده بودند، بیامد و گفت: ای قوم! اگر این صاع گم شود و با دید نیاید، خون من در این برود، این صاع کهنانت ملک اکبر است، و آن کس که این با من آرد شترواری گندم از خاص خود به او دهم، و من ضامن و کفیلیم به این که می‌گویم: گفتند: معاذ الله که ما دزدی کنیم و روا داریم! و اینک بارهای ما پیش تو است، بجوی اگر خواهی. مرد بایستاد و هر گه که باریکی بجستی و نیافتی، استغفار کردی و تشویر خوردی تا همه بجست و چیزی نیافت. چون به بار ابن یامین رسید، رها کرد و گفت: به هر حال این جا نباشد که او از این معنی دورتر است و از او نیاید. ایشان گفتند «۳»: نه، ممکن نیست که رها کنیم تا بار او نیز بنگری «۴» تا تو را براءت ساحت ما معلوم شود و دل تو و دل ما خوشتر باشد. چون بار او بگشادند، صاع دربار او بود. ایشان خجل شدند و روی در او نهادند و گفتند: یابن یامین! این چیست که بجای ما کردی؟ روی ما سیاه کردی و حرمت ما برداشتی. این چه محنت است که ما را از پسران راحیل پیش آمد! این صاع کی برگرفتی؟ ابن یامین گفت: لا، بل بالای شما همیشه بر پسران راحیل می‌باشد، برادری را از آن من ببردی و در بیابان هلاک کردی و اکنون می‌خواهی تا مرا تهمت دزدی نهی. گفتند: آخر این صاع در بار تو چه می‌کند؟ گفت: این صاع دربار من هم آن کس نهاد که درم و بضاعت دربار شما نهاد، نه شما از آن بی‌خبر بودی و تا با خانه نشدی از آن خبر نداشتی! آنکه روی به یوسف کردند و گفتند: **إِنْ يَسْرِقْ**، اگر او دزدی کرد- یعنی ابن یامین. **فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ**، او را برادری بود پیش از این او نیز دزدی کرد- یوسف را گفتند و او را خواستند. و این، آن مثل است که گویند: عذره شر من جرمة، عذرش از گناه بتر است.

(۱). آو، بم، آج، لب: می‌گویی، آب، آز: می‌گویند، مل: می‌گویند:

(۲). قم: گفتندی، آو، بم، آب، آز، آج، لب: خوانند.

(۳). در اساس، عبارت «ایشان گفتند» تکرار شده است.

(۴). مل: بنگرید.

ص: ۱۲۴

مفسران خلاف کردند در آن سرقت که ایشان بر یوسف حوالت کردند.

سعید جبیر گفت و قتاده: او را پدر «۱» مادری بود، او صنمی داشت زرین. یوسف - علیه السلام - از آن که از کودکی بت را و بت پرست را دشمن داشتی، آن بت از او بدزدید و بشکست و بر راه بیفگند.

ابن جریر گفت: مادرش فرمود که بتی از آن خال او - برادر مادرش - بدزدید و بشکست.

مجاهد گفت: سائلی روزی سؤال می کرد و یوسف کودک بود، خایه مرغی بدزدید و به آن سایل داد.

وهب منبه گفت: او را عادت بود «۲» که چون خوان بنهادندی، طعام پنهان برگرفتی و بنهادی برای سایلان.

ضحاک و جماعتی دیگر [۲۸-پ] گفتند «۳»: اوّل محنت که یوسف را بود، آن بود که مادرش فرمان یافت و او کوچک بود، یعقوب او را به خواهر خود داد - دختر اسحاق - تا او را تربیت کند، او را بستند و می داشت و اسحاق را کمری بود «۴» که بمیراث فرزندان مهین «۵» ابراهیم داشتند. به حکم آن که این خواهر، مهین «۶» فرزندان بود، کمر او بر گرفت. چون یوسف بزرگ شد، یعقوب پیامد و گفت: ای خواهر! یوسف را به من ده. گفت: ندهم که من از او نشکیم. گفت: من اولیترم، و الحاح کرد. عمه یوسف گفت: اگر لا بدّ است رها کن تا یک دو روز دیگر این جا باشد تا من او را «۷» ببینم، آنگه ببر او را اگر خواهی. و شبی یوسف خفته بود، او پیامد و آن کمر اسحاق بر میان او بست و او بی خبر. چون یعقوب آمد که یوسف را باز خواهد، گفت: آن کمر من دزدیده اند و من به طلب آن دل مشغولم. یعقوب نیز دلتنگ شد، آنگه او در سرای می جست، آنگه گفت آنان را که در این سرای اند: برهنه باید شدن! یک یک را برهنه می کردند تا به یوسف رسید، کمر بر میان او بود و از دین ابراهیم استرقاق السارق بود. یعقوب گفت: اکنون بر تو می باشد چندان که تو خواهی. تا زنده بود،

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: پدری.

(۲). قم: بودی.

(۳). قم + که:

(۴). قم + از آن ابراهیم - علیهما السلام.

(۵-۶). قم: مهین.

(۷). همه نسخه بدلها + نیک.

ص: ۱۲۵

یوسف بر او بود بعلت کمر، فهذا معنى قولهم: **إِنْ يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ**.

فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي «۱» نَفْسِهِ، یوسف - علیه السلام - این حدیث در دل پوشیده داشت و اظهار نکرد و نگفت «۲» آن برادر منم و من آن دزدی نکردم، و در خویشتن گفت: **أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا**، و نصب او بر تمیز است بعد تمام الاسم، اما بظاهر التّوین، او بتقدیر الاضافة، ای انتم شرّ الناس مکانا و منزلة، شما بترین «۳» مردمانی به پایه و منزلت. و قوله: **فَأَسْرَهَا**، برای آن به کنایت تأنیث گفت که کلمت خواست یا مقالت. و گفتند: سرقه خواست، و گفتند: آن حالت خواست.

آنکه در آن کلمت خلاف کردند: بعضی گفتند این بود که: **أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا**، این در دل گفت «۴»، به زبان نگفت. بعضی دگر گفتند: آن حالت و حکایت و حوالت که ایشان کردند از سرقه بر یوسف. و برای آن گفت که: **أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا** که آن حدیث اگر راست بودی، سعایت بود و غیبت، و اگر دروغ بود، بهتان بود، آن حدیث در آن جا مهم نبود گفتن و ایشان را به آن حاجت نبود. **وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ «۵»**، و خدای تعالی گفت: خدای عالمتر است به آنچه ایشان گفتند و وصف کردند. وصف و صفت بنزدیک اهل لغت قول واصف باشد و بنزدیک بعضی متکلمان نیز، يقال: وصف «۶» الشیء یصفه وصفا و صفة، و هو «۷» واصف، و بنزدیک محققان ما علیه الذات باشد.

برادران یوسف چون بدیدند که یوسف ابن یامین را باز خواهد گرفتن بعلت سرقه‌ای «۸»، یوسف را گفتند: **أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا** - الایة. در خبر می‌آید که: چون صاع پیش یوسف بردند، یوسف - علیه السلام - در صاع نگرید «۹» و انگشت بر صاع زد و آوازی بیامد از او، روی به برادران کرد و گفت بر طریق تعریض: دانی تا

(۱). اساس: عن، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). قم: این سخن پوشیده داشت در دل و اظهار نکرد و گفت.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بدترین.

(۴). قم: گرفت.

(۵). اساس و قم: یصفون، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). اساس: اوصف، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد، مل: ما اوصف.

(۷). قم: فهو.

(۸). همه نسخه بدلها: سرقه.

(۹). قم: نگریست.

ص: ۱۲۶

این صاع من چه می گوید؟ گفتند: نه. گفت: می گوید، شما دوازده برادر بودی، یکی را ببردی و بفروختی. ابن یامین چون این شنید، برخاست و گفت: ایها الملک! برای خدای از این صاع پیرس تا برادر من زنده هست؟ یوسف - علیه السلام - صاع بزد، گفت:

می گوید زنده است و تو او را بینی. گفت: اکنون هر چه خواهی می کن که چون او حال من بداند مرا برهاند. یوسف - علیه السلام - برخاست و وضو تازه کرد و باز آمد.

ابن یامین گفت: ایها الملک! از این صاع پیرس تا او را دربار من که نهاد؟ گفت:

صاع من خشمگین است از این پس «۱» نگوید، و فرزندان یعقوب چون خشم گرفتندی کس طاقت ایشان نداشتی. روییل گفت: ایها الملک [۲۹- ر] رها کن ما را و آلا نعره ای زخم که هیچ آبستن نماند و آلا بچه بیفگند - و موی بر اندام او برخاست و از پیراهن «۲» او برون آمد، و خدای تعالی عادت چنان رانده بودی که چون یکی از ایشان خشم گرفتی، یکی از آن نژاد ایشان «۳» دست بر او نهادی خشم او ساکن شدی.

یوسف - علیه السلام - پسرش را گفت: برو و دست بر روییل نه. کودک از پس پشت او درآمد و دست بر او نهاد، خشم او ساکن شد، گفت: از فرزندان یعقوب کسی این جاست؟ یوسف گفت: یعقوب که باشد؟ گفت: یعقوب اسرایل «۴» الله بن ذبیح الله بن خلیل الله. یوسف گفت: این سخن راست است «۵»، چون به حکم برادران چنان آمد که بنیامین «۶» بر یوسف باشد «۷»، یوسف گفت: بروی و برادر را این جا رها کنی به حکم شرع شما.

گفتند: یا ایها العزیز، ای عزیز این شهر! إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا، او پدری دارد پیر، و مردی بزرگوار است، اگر هیچ ممکن باشد یکی را از ما به جای او باز گیر که ما تو را از جمله محسنان و نکوکاران «۸» می بینیم، و احسان تو عام است با ما و با دیگران.

ابن اسحاق گفت، معنی آن است که: اگر این بکنی از جمله محسنان باشی.

یوسف گفت: مَعَاذَ اللَّهِ، پناه با خدای می دهم که آن را که متاع ما بنزدیک او

(۱). مل: بیش.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و آز: پرهن.

(۳). قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: کسی، مل: یکی.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: اسرائیل.

(۵). قم + پس.

(۶). قم، مل: ابن یامین.

(۷). قم: شد.

(۸). همه نسخه بدلها: نیکوکاران.

ص: ۱۲۷

بود رها کنیم و آن را گیریم که متاع ما بنزدیک او نبود. **إِنَّا إِذَا لَطَالُمُونَ**، اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم. و بیان کردیم که **مَعَاذَ اللَّهِ**، نصب «۱» او بر مصدر است، ای نعوذ بالله معاذاً فحذف الفعل ثمّ اضافة المصدر الى المفعول، و مثله: سبحان الله و ربّما يضاف المصدر الى الفاعل، نحو وعد الله و صبغة الله، ای وعد الله وعدا و صبغ الله صبغة «۲».

فَلَمَّا اسْتَبَيَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا، چون نومید شدند از آن که یوسف اجابت ایشان خواهد کردن، برفتند و با یکدیگر به خلوت بنشستند و به راز با هم سخن گفتند، و قوله: **اسْتَبَيَسُوا**، استفعلوا، من اليأس. و قوله: **خَلَصُوا**، ای صاروا الى جانب بحيث لم يكن معهم من لم يكن منهم فكانوا بمثابة الشيء الخالص، و قوله:

نَجِيًّا، ای متناجین «۳»، و نصب او بر حال است از فاعل. **خَلَصُوا**، از خلوص است و «نجی»، مصدر است واحد را و جمع را و تشبیه و مؤنث و مذکر «۴» را به یک لفظ باشد کعدل و زود «۵». و اصل «نجی» من النجوة باشد، و هو الارض المرتفع، و این از جمله آیات مشار الیهاست در فصاحت، برای آن که معانی بسیار در لفظ اندک بیاورد با جزالت لفظ و حسن نظم. و این آیت و چند آیت چونین «۶» عمده آنان است که وجه اعجاز، فرط فصاحت گویند. **قَالَ كَبِيرُهُمْ**، ای اکبرهم، برادر مهترین از ایشان گفت. قتاده و ابن اسحاق گفتند: روئیل بود- و او پسر خاله یوسف بود و به سال از ایشان مه بود و او آن بود که رها نکرد ایشان را که یوسف را بکشند.

کلبی و وهب گفتند: یهودا بود- و او عاقلترین ایشان بود، بعضی دگر گفتند: لاوی بود. گفت: نمی دانی که پدر بر شما عهد گرفته است، عهد خدای و سوگند به خدای و پیش از این آن تقصیر که کردی در حق یوسف، **وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ**، در موضع «ما» خلاف کردند: بعضی گفتند: در محلّ نصب است بوقوع العلم «۷» علیه، یعنی الم تعلموا ما فرطتم فی یوسف من قبل هذا؟ و بعضی گفتند: محلّ او رفع است

(۱). قم: نصبی.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: صیغ صبغة.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و لب: مناجین.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تذکیر و تأنیث.

(۵). کذا در اساس و قم، آو، آب، آز، آج، لب: زور، مل: روز.

(۶). همه نسخه بدلها: چنین.

(۷). آو، بم، آب، آج، لب: الفعل.

ص: ۱۲۸

به ابتداء و خبر او **مِنْ قَبْلُ** است مقدّم بر او، یعنی، و من قبل هذا تفریطکم فی یوسف.

و «ما» بر این هر دو وجه مصدری باشد. و وجه سهام «۱» در او آن است که «ما» زیادت است [۲۹-پ] و او را محلّی نیست از اعراب. **فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ**، من از این زمین بنشوم «۲» تا پدر دستوری ندهد «۳» یا خدای تعالی حکم کند «۴» برای من، و او «۵» بهترین حاکمان است. و گفتند، در میانه آن مشاورت «۶» گفتند: اگر «۷» جنگ باید کردن ما را تا برادر را باز ستانیم، اختیار کنیم و اگر چه کشته شویم این جا. دگر باره گفتند: رنج پدر در این بیشتر باشد. پس یک معنی این گفتند: او یحکم الله لنا بالمحاربة و ردّ أخینا. و بعضی دگر گفتند: او یحکم الله لنا بالانصراف و ترک الاخ ها هنا «۸»، تا «۹» خدای حکم کند ما را برویم و برادر را رها کنیم یا حکم کند که کالزار «۱۰» کنیم و باز ستانیم او را.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۱ تا ۱۰۱]

ارْجِعُوا إِلَىٰ أَيْبِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱) وَ سَأَلَ الْقُرَيْهَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْغَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲) قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ أَيْبَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوْا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)

قال إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَبَيَّسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْيَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ (۸۷) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸) قال هلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ

جاهلون (۸۹) قالوا أإنك لآنت يوسف قال أنا يوسف وهذا أخي قد من الله علينا إنه من يتق ويصبر فإن الله لا يضيع أجر
المحسنين (۹۰)

قالوا تالله لقد آتراك الله علينا وإن كنا لخاطئين (۹۱) قال لا تنريب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو أرحم الراحمين (۹۲)
أذهبوا بقميصي هذا فالقوه على وجه أبي يأت بصيراً وأتوني بأهلكم أجمعين (۹۳) ولما فصلت العير قال أبوهم إنني لأجد ريح
يوسف لو لا أن تفندون (۹۴) قالوا تالله إنك لفي ضلالك القديم (۹۵)

فلما أن جاء البشير ألقاه على وجهه فارتد بصيراً قال ألم أقل لكم إني أعلم من الله ما لا تعلمون (۹۶) قالوا يا أبانا استغفر لنا
ذنوبنا إنا كنا خاطئين (۹۷) قال سوف استغفر لكم ربّي إنه هو الغفور الرحيم (۹۸) فلما دخلوا على يوسف آوى إليه أبويه و
قال ادخلوا مصر إن شاء الله آمنين (۹۹) ورفع أبويه على العرش وخروا له سجداً وقال يا أبت هذا تأويل رؤياي من قبل قد
جعلها ربّي حقاً وقد أحسن بي إذ أخرجني من السجن وجاء بكم من البدو من بعد أن نزغ الشيطان بيني وبين إخوتي إن
ربّي لطيف لما يشاء إنه هو العليم الحكيم (۱۰۰)

ربّ قد آتيتني من الملك وعلمتني من تأويل الأحاديث فاطر السماوات والأرض أنت وليّ في الدنيا والآخرة توفني مسلماً
والأحقني بالصالحين (۱۰۱)

[ترجمه]

قوله تعالى:

باز شوی «۱۱» با پدرتان، بگوی: ای پدر ما! پسرت دزدی کرد و ما گواهی «۱۲» ندادیم الا به آنچه دانستیم و نبودیم ما غیب
را نگاه دارنده.

پیرس از این شهر که ما در آن جا بودیم و آن کاروان که آمدیم در او، و ما راستیگرانیم «۱۳».

گفت: بیاراست برای شما «۱۴» هوای شما کاری، صبری نیکو باید کرد تو را، باشد که خدا بیارد همه را «۱۵» به هم که او
دانا و محکم کار است.

(۱). قم: سوم، آو، بم، مل: سیم، آب، آز، لب: سیوم.

(۲). قم، مل: بنه شوم.

(۳). آز، آب: بندهد.

(۴). آو، بم، آب، آز: نکند.

(۵). او، بم، آب، آز: که او.

(۶). او، بم: در میان مشورت.

(۷). او، بم، آب، آز، لب+چه.

(۸). او، بم، آب، آز، لب: ههنا، مل: ههنا.

(۹). آب، آز، لب: یا.

(۱۰). همه نسخه بدلهای: کارزار.

(۱۱). قم: بازگردی، آب: بازگردید.

(۱۲). قم، او، بم، آب، آز، لب: گواهی.

(۱۳). همه نسخه بدلهای: راستگویانیم.

(۱۴). قم: مر شما را.

(۱۵). قم: ایشان را، آز، لب: مرا.

ص: ۱۲۹

برگردید از ایشان و گفت: ای اندها «۱» بر یوسف! و سپید «۲» شد چشمهای «۳» او از غم «۴» و خشم فرو می‌برد «۵».

گفتند: به خدا که تو پیوسته یاد کنی یوسف را تا باشی بیمار و لاغر یا «۶» باشی از هلاک شدگان.

گفت:

شکایت می‌کنم غم و اندوهم با خدا و می‌دانم از خدای آنچه شما نمی‌دانی.

ای پسران من بروی و خبر پژوهی «۷» از یوسف و برادرش و نومید مشوی از راحت خدای که نومید نشود از راحت خدای مگر گروه کافران.

چون در شدند بر او، گفتند: ای عزیز! به ما رسید و به «۸» اهل ما سختی، و آورده‌ایم «۹» بضاعتی اندک، تمام بده ما را کیل «۱۰» و صدقه کن بر ما که خدای جزا دهد صدقه دهندگان را.

گفت: دانی «۱۱» که چه کردی به یوسف و برادرش آنگه که نادان بودی.

(۱). قم، آو، بم، آب: اندوها، آج، لب: اندها.

(۲). لب: سفید.

(۳). همه نسخه بدلها: دو چشم، مل: ترجمه آیات را ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لب: اندوه، لب: ای اندوه.

(۵). قم: خشم فرو خورنده، آو، بم، آب، آج، لب: فرو می خورد.

(۶). آو، بم، آج: تا.

(۷). آب: برسید.

(۸). آو، بم، آب، آج، لب: با.

(۹). آو، بم، آب، آج، لب: آوردیم.

(۱۰). قم: پیمانہ.

(۱۱). قم: ای دانی.

ص: ۱۳۰

گفتند: تو که توی یوسفی «۱»؟ گفت:

من یوسفم و این برادر من است «۲»، منت نهاد خدای بر ما هر که پرهیزگار باشد «۳» و صبر کند، خدای ضایع نکند رنج نکوکاران «۴».

گفت «۵»: به خدای که برگزید تو را خدای بر ما، و ما خطا کردیم.

گفت:

سرزنش «۶» نیست بر شما امروز، پیامرزا خدای شما را «۷»، رحیمتر رحمت کنندگان است.

بیری پیره‌ن «۸» من این برافگنی بر روی پدرم تا باز بینا شود و به من آری اهلتان را جمله [۳۰-ر].

چون بازگشت کاروان، گفت پدرشان که: من می‌یابم بوی یوسف اگر نه آنستی که مرا ملامت کنی «۹».

گفتند: به خدای که تو در محبت «۱۰» قدیم دیرینه‌ای.

چون آمد مزده دهنده بر انداخت «۱۱» آن را بر روی او، بازگشت «۱۲» بینا، گفت: نگفتم «۱۳» شما را که من دانم از خدای آنچه شما ندانی!

گفتند: ای پدر ما! آمرزش

(۱). قم: ای تو تو، آب: آیا تو توی.

(۲). قم + بدرستی که.

(۳). آو، بم، آب: پیره‌یزد.

(۴). قم، آب: مزد نیکوکاران.

(۵). همه نسخه بدلها: گفتند.

(۶). آو، بم، آب، آج، لب: سرزنشی.

(۷). همه نسخه بدلها + واو.

(۸). قم: پیراهن، آو، بم، لب: پره‌ن.

(۹). قم: به خرفی منسوب کنی مرا، که مناسبتر می‌نماید.

(۱۰). آب، آج، لب: محنت.

(۱۱). قم: بیفگند، آو، بم، آب، آج، لب: بر افگند.

(۱۲). قم: پس گشت.

(۱۳). قم: ای نگفتم.

خواه برای ما گناه «۱» ما را که ما خطا کردیم.

گفت «۲»: آمرزش خواهم برای شما از خدایم که او آمرزنده و بخشاینده است.

چون در شدند بر یوسف [باز گرفت با خود مادر و پدرش را] «۳» و گفت در شوی در مصر اگر خواهد خدای ایمن «۴».

برداشت پدر مادرش به سریر، به رو در افتادند برای او به سجده و گفت: ای پدر! این تعبیر «۵» خواب من است از پیش بگرد آن را خدای من درست و نیکوی کرد با من چون بیرون آورد مرا از زندان و آورد شما را از بیابان از پس آن که تباه کرد دیو میان من و میان برادران من، خدای لطف کننده است آن را که خواهد و او دانا و محکم کار است.

بار خدایا! بدادی مرا از پادشاهی و پیاموختی مرا از تعبیر خواب «۶» ای آفریننده آسمانها و زمین! تو خداوند «۷» منی در دنیا و آخرت، جان بردار مرا مسلمان «۸»، و در رسان مرا به نیکان «۹».

قوله تعالی: **ارْجِعُوا إِلَيَّ** - الایه، این حکایت قول بعضی برادران است که

(۱). همه نسخه بدلها: گناهان.

(۲). قم، آو+ زود بود، آب، آج+ زود باشد.

(۳). اساس: ناخواناست، از قم، افزوده شد.

(۴). قم: آمان.

(۵). آو، بم، آب: تفسیر.

(۶). قم: خوابها.

(۷). آو، بم، آب: خدای.

(۸). آب: جان مرا بردار به مسلمانی.

(۹). قم: به نیکمردان.

با یکدیگر گفتند عند آن که رای می‌زدند و مناجات می‌کردند، یکی از ایشان گفت:

چون حال چنین است، باز گردی و با نزدیک پدر شوی و بگوی که پسر - یعنی ابن یامین - دزدی کرد، یعنی صاع ملک بدزدید.

و عبد الله عباس و ضحاک، در شاذ خواندند: سرق، به تشدید «را» علی الفعل المجهول، ای نسب «۱» الی السرقة، او را دزد کردند و بر او تهمت دزدی نهادند. و از بعضی قرآء شاذ روایت کردند که او خواند: ان ابنک سرق، علی الفعل المجهول و التّخفیف، پسرت را بدزدیدند. و ما شهدنا إلا بما علمنا، و ما گوی «۲» ندادیم الا به آنچه دانستیم، یعنی ما گوی «۳» نمی‌دهیم الا بردانسته، و «الا» «۴» قول محمد بن اسحاق است.

ابن زید گفت، پدر ایشان را گفت: ایشان چه دانستند که دزد را به بندگی باید گرفتن؟ گفتند: و ما شهدنا إلا [بما] «۵» علمنا، این ما گفتیم و لکن در این گفتن گوی «۶» ندادیم الا به آنچه دانستیم من استرقاق السارق، و ما كنا للغيب حافظين، و ما غیب یاد نداریم «۷» که باید گفتن که او دزدی کرد یا به دروغ باید گفتن که حکم دزد آن است که او را به بنده گیرند. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که ما این گوی «۸» بر ظاهر حال می‌دهیم، و غیب خدای داند، ما حافظ غیب نه‌ایم.

قولی دگر از عبد الله عباس آن است که مراد به «غیب»، شب است، یعنی مگر شب «۹» کرده باشد و ما ندیدیم. و «غیب» به لغت «حمیر»، شب باشد. قتاده و مجاهد گفتند: ما ندانستیم که کاری چونین «۱۰» پیش خواهد آمدن، و آنچه گفتیم:

و نحفظ أمانا «۱۱» ... آن خواستیم که او را نگاه داریم از آنچه به ما تعلق دارد و جهد کنیم و شفقت به جای آریم «۱۲». اما از آنچه در دست ما نباشد، چه توانیم کردن! قولی دگر آن است [۳۰-پ] که: ما ندانستیم که توبه این پسر نیز مصاب

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نسبت.

(۲-۳-۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: گواهی.

(۴). همه نسخه بدلها: این.

(۵). اساس: ندارد، از قرآن مجید آورده شد.

(۷). آو، آب، آز، آج، لب: یاد نداشتیم.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و آو: گواهی.

(۹). همه نسخه بدلها: به شب.

(۱۰). همه نسخه بدلهای: چنین.

(۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۶۵.

(۱۲). آو، بم، آب، آج، لب: شفقت بریم.

ص: ۱۳۳

خواهی شدن، چنان که به یوسف. و گوی «۱»، خبر باشد از مشاهده اقراری یا حالی یا معلومی از دلیل، چون گوی «۲» ما بر الهیت خدای و توحید و عدل او.

و حسن و مجاهد و قتاده گفتند: معنی آن است که ما ندانستیم که پسر دزدی خواهد کرد. در کلام حذفی و اختصاری هست، و آن آن است: فخرجوا من مصر و رجعوا الی ایهم و اخبروه «۳» بامر ابن یامین و السرقة فانکر علیهم، فقالوا: ما شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا. ایشان از آن جا برفتند و با نزدیک پدر شدند و پدر را خبر دادند «۴» به قصه ابن یامین و صاع و آنچه رفته بود. پدر گفت: همانا نه چنین باشد. ایشان گفتند: ما گوی «۵» از علم دادیم و ما غیب ندانیم و ندانستیم.

آنکه به شاهد قول خود و صحّت خبر خود گفتند: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا، پیرس از این دیه «۶» که ما آن جا بودیم، یعنی اهل مصر، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، و لکن این طریقت هر جای مطرد نبود مگر آن جا که در کلام دلیل بود و لیبی و شبیهی نباشد و نه هر جای توان گفتن تا «۷» اگر گوی جاعنی زید، و آنکه دعوی کنی که من غلام زید خواستم، محال باشد. وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا، و نیز از اهل این کاروان پیرس که ما با ایشان بودیم. وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ، و ما راستیگریم «۸» در آنچه می گوییم، و به اتفاق مفسران، مراد به «قریت» این جا مصر است، و قریه هر جای باشد مشتمل بر سراها «۹» و خانه‌ها، و اشتقاق او من قریت الماء فی الحوض باشد اذا «۱۰» جمعته.

یعقوب- علیه السلام- ایشان را باور نداشت از آنچه با یوسف کرده بودند و دروغها گفته و خیانت ایشان ظاهر شده، گفت: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ، نه چنین است همانا، بَلْ سَوَّلَتْ. قتاده گفت: زینت، و دیگران گفتند: سهلت، بیاراست یا آسان کرد بر شما نفس شما کاری، یعنی گمان چنان است که این کاری است که

(۱). همه نسخه بدلهای، بجز قم: گواهی.

(۲). آب، آز، آج، لب: گواهی.

(۳). قم: اخبروا له.

(۴). آج، لب: خبر کردند.

(۵). مل، آب، آز، آج، لب: گواهی.

(۶). قم، بم، آج، لب: ده.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: یا.

(۸). آز، بم، آب، آج: راست گوئیم.

(۹). قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: سرایها.

(۱۰). همه نسخه بدلهای: اذ.

ص: ۱۳۴

شما انداخته‌ای با خود و نفس شما، شما را به این دعوت کرده‌است و این کار مزین بکرده در چشم شما، و لکن من چه توانم کردن و چاره من چه باشد مگر صبری نیکو، ای شائی و امری صبر جمیل، کار من و تدبیر من جز صبری نکو نیست، یعنی صبری که در خلال آن جزع نبود. آنگه اندیشه کرد و اندیشه بس صواب آمد، گفت: همانا غم من بغایت رسیده چون بغایت رسید نهایتش باشد. **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا**، باشد، و امید است که خدای تعالی همه را با من آرد. و برای آن به جمع گفت که، یوسف را خواست و بنیامین «۱» را و روبیل «۲» که او نیز آن جا مقام کرد تا پدر چه فرماید، حیث قال: **فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ «۳»** ...، یعنی ارض مصر، من از این شهر بروم «۴» تا پدر مرا دستوری ندهد، **حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي «۵»** - الایه.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ، از ایشان برگشت و روی در گردانید از ایشان، یعنی یعقوب - علیه السلام - سخن ایشان در برید و روی از ایشان بگردانید و گفت: **یا أَسْفَى**، ای اندوها! و «اسف»، گفته‌اند: خشم باشد و اندوه، و گفته‌اند: سخت‌تر اندوهی باشد، و این کلمت و مانند این، نحو: **یا اسفا**، و یا عجبا، و یا ویلی، و یا حسرتی، همه آن است که این چیزها را ندا می‌کند و می‌گوید: **«۶»** که این حال، حال آن است که تو بیایی «۷» و جای تو است، و این کنایت باشد از شدت حال، پنداری «۸» که او اندوه را ندا می‌کند و می‌گوید: **بیا** که این جای تو است و وقت تو است، یقال:

اسف، یأسف، اسفا و تأسفا، تأسفا. و قوله: **وَإَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ**، و سپید شد چشمهای «۹» او از اندوه.

آنگه در معنی او خلاف کردند، بیشتر مفسران گفتند: معنی آن است که از غم و اندوه و گریه نابینا شد، [۳۱- ر] و گروهی گفتند: این کنایت است از طول انتظار، چه نشاید که پیغامبر نابینا باشد، و قول اول درست‌تر است برای آن که با آن کلام بر ظاهر خود است و بر حقیقت خود. فاما امتناع از آن که پیغامبر نابینا باشد اگر

(۱). قم، مل: ابن یامین.

(۲). همه نسخه بدلها + را.

(۳-۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۰.

(۴). قم: بته روم.

(۶). قم: و از.

(۷). قم: همه نسخه بدلها: بیای.

(۸). همه نسخه بدلها: پنداری.

(۹). قم: چشمهاش.

ص: ۱۳۵

ممتنع بود «۱»، برای آن بود که منفر باشد، و مرجع در آنچه منفر باشد یا نباشد، با عادت است، ممتنع نبود که در آن روزگار نایبای منفر نبوده باشد، پس منع کردن از این وجهی ندارد. **فَهُوَ كَظِيمٌ**، او غم در دل می‌داشت و فرو می‌خورد و اظهار نمی‌کرد، و منه قوله: **وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ «۲»** ... خشم فرو می‌بردند «۳» و انفاذ نمی‌کردند با قدرت بر آن.

عطا گفت: «کظیم»، ای حزین. مجاهد گفت: مکبود، یعنی جگر را آفت رسیده از غم. **ضَحَاكٌ** گفت: کمید من الکمد «۴» و هو الحزن. قتاده گفت: معنی آن است که غم در دل می‌داشت و به زبان هیچ نمی‌گفت. عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت. هیچ امت را این ندادند که امت مرا از استرجاع و گفتن: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ «۵»**، عند مصیبتی که برسد. نبینی که یعقوب - علیه السلام - عند این حال گفت استرجاع نکرد، و گفت: **يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ**.

حسن بصری گفت: میان آن که یوسف از پدر غایب شد تا آن روز که او را دید، هشتاد سال بود که در این هشتاد سال چشم او از گریه نیاسود و اجفان او خشک نشد و بر همه روی زمین از او گرامیتر بر خدای تعالی نبود.

فرزندان یعقوب عند آن حال گفتند: **تَاللَّهِ**، به خدای **تَفْتَوًا تَذْكُرُ يُوسُفَ**، ای لا تزال **تَذْكُرُ يُوسُفَ**، حرف نفی مضمراست، برای آن که قسم را لا بد جواب باید «۶»، جواب او یا نفی باشد یا اثبات، اگر اثبات بود، در او «لام» باشد یا ان، و از این خالی نشاید که باشد، نحو قولهم: **وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا** و الله ان زيدا منطلق، و نفی را لا بد باشد از حرف نفی، نحو: **وَاللَّهِ لَا أُخْرِجُ** و **وَاللَّهِ لَنْ أَفْعَلَ كَذَا**، و **وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ**.

چون جواب او از «لام» و «ان» خالی بود در آیت لا محال گفتند: باید تا حرف نفی مقدر باشد، و نیز معنی چنین راه می‌دهد و دلیل می‌کند و مانند این در اشعار عرب بسیار است، قال امرؤ القیس:

(۱). قم: نبود، دیگر نسخه بدلها: باشد.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۴.

(۳). قم: فرو می‌برند، آج: می‌خورند.

(۴). اساس: العمده، خوانده می‌شود، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

(۶). قم + و.

ص: ۱۳۶

و لو قطعوا رأسی لدیك و أوصالی

فقلت یمین الله ابرح قاعدا

ای، لا ابرح، و قال آخر:

ابدا فینظر عینه فی مالها

الیت اتقف منهم ذالجبة

ای، لا اتقف، و قولهم: ما فتی، ای ما زال، و یقال: فتأ «۱» یفتأ فتأ «۲» و فتوؤا، و قال أوس بن حجر:

و یلحق منها لاحق و تقطع «۳»

فما فتئت خیل تنوب و تدعی

سرادق یوم ذی ریح ترفع

فما فتئت حتی کأن غبارها

و او، از اخوات «کان» باشد و عمل او عمل «کان» بود، من رفع الاسم و نصب الخبر، و قوله: تَذَكُّرُ يُوسُفَ، در جای خبر اوست، و التَّقْدِيرُ: لا تزال ذاکرا یوسف، حَتَّى تَكُونَ «۴» حَرَضاً، ای «۵» مریضا، بیمار.

عبد الله عَبَّاس گفت: دنفا، لاغر. مجاهد گفت: مشرفا علی الهلاک، به مرگ نزدیک شده. قتاده گفت: هرما، پیر گشته. ربیع بن انس گفت: پوست بر استخوان «۶» خشک شده. ضحاک گفت: بالیا «۷» مدبرا، از لاغری پوسیده گشته. کسائی گفت:

الحرَضُ، الَّذی لا خیر فیهِ. اخفش گفت: ذاهبا. مؤرِّج گفت: ذایبا «۸». فراء گفت:

ضعيفا لا حراک به «۹». حسن گفت: کالشیء المدقوق المکسور «۱۰»، کوفته و شکسته، گداخته گشته. قتیبی گفت: ساقطا، او فتاده «۱۱»، و این اقوال متقارب است از روی معنی. و اصل «حرَض» فساد الجسم و العقل [۳۱-پ] باشد از حزن یا از عشق، قال العرجی:

أنی امرؤ لیج بی حبّ «۱۲» فاحرضنی
حتی بلیت و حتی شفنی السقم

و قال امرؤ القیس:

(۱). اساس: فتی، با توجه به منابع لغت تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: فتی.

(۳). مل: یقطع.

(۴). اساس: یکون، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). بم: او.

(۶). همه نسخه بدلها: استخوان.

(۷). آب، آز: باکیا.

(۸). قم، مل، آز: ذاهبا.

(۹). قم، مل، آب: فیه.

(۱۰). قم: و المكسور.

(۱۱). همه نسخه بدلاها، بجز قم و مل: ازین افتاده، قم، مل: افتاده.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: حزن.

ص: ۱۳۷

كاحراض بكر في الديار مريض

اری المرء ذا الازواد «۱» یصبح محرضاً

و این لفظ را تشبیه و جمع و تأنیث نکنند، لآنکه مصدر وضع موضع الاسم. حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا، تا خود را به حدّ هلاک رسانی و مرگ، یا خود هلاک شوی.

یعقوب - علیه السّلام - عند این حال گفت: مرا این «۲» با شما نیست و من از شما با شما شکایت نمی‌کنم، چه شکایت با شما به منزلت، شکوی الجریح الی الغربان و الرحم باشد، بل شکایت با خدای می‌کنم. و گفتند: سبب این آن بود که، یک روز همسایه‌ای در نزدیک او شد، او را گفت: یا یعقوب! بس شکسته و درهم افتاده می‌بینم تو را، و تو به آن سنّ «۳» نه‌ای که چونین «۴» شوی، گفت: آنچه خدای مرا به آن مبتلا کرد از غم یوسف مرا به این حد رسانید. خدای تعالی جبریل را فرستاد و گفت:

یا یعقوب! تشکونی الی خلقی

، شکایت من با بندگان من می‌کنی! گفت: بار خدایا خطا کردم و توبه کردم. از آن پس هر که او را «۵» پرسیدی که تو را چون است؟ «۶» گفتی:

أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ.

و در خبر آورده‌اند که: در این مدّت یعقوب - علیه السّلام - خانه‌ای ساخت و آن را بیت الاحزان نام نهاد «۷» و در آن جا رفت و با کس نگفت و نخورد و نیاسود. و گفتند:

چشم او را آفت نبود، او چشم بر هم نهاد، گفت: نیز نخواهم تا پس از یوسف کس «۸» را بینم و جهان بینم.

در خبر می‌آید که، روزی مردی یعقوب را گفت: چشم تو به چه آفت چنین شد؟ گفت: به گریه یوسف «۹». گفت: پشتت چرا دو تا شد؟ گفت: به غم یوسف.

گفت: چرا چونین «۱۰» در هم افتاده‌ای و ضعیف شده؟ گفت: به فراق یوسف.

خدای تعالی وحی کرد به او، گفت: اُتشکونی الی خلقی، شکایت من با بندگان من می‌کنی! بعزّت و جلال من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا بنخوانی عند آن

(۱). آب: اراد.

(۲). بم، لب: از این.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: پیری.

(۴). همه نسخه بدلها: چنین.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: از او.

(۶). مل: چیست.

(۷). همه نسخه بدلها: نام کرد.

(۸). آب، آز، آج، لب: کسی.

(۹). قم، مل، آز، آج، لب: بر یوسف.

(۱۰). قم: چنین.

ص: ۱۳۸

یعقوب - علیه السلام - گفت:

اشکو بئی و حزنی الی الله

، خدای تعالی وحی کرد و گفت: بعزت من که اگر مرده بودندی این فرزندان تو، من ایشان را زنده کردمی و با تو دادمی. و سبب این امتحان آن بود که، روزی گوسپندی در سرای تو بکشتند، درویشی آمد و چیزی خواست، چیزش «۱» ندادند، و من از همه خلقان، پیغامبران را دوست تر دارم. پس درویشان را اکنون طعامی بساز و درویشان را بخوان تا بخورند.

یعقوب - علیه السلام - طعامی بساخت و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که: هر که امروز روزه دار است باید تا «۲» به خانه یعقوب روزه گشاید. جماعتی حاضر آمدند و طعام بخوردند، خدای تعالی کشف آن محنت کرد.

وهب منبه و سدی روایت کردند «۳» که: چون یوسف - علیه السلام - در زندان بود، جبریل بنزدیک او آمد و او را گفت: ایها الصّدیق! مرا می شناسی؟ گفت: نه، جز که روی نکو می بینم و بوی خوش می یابم، گفت: «۴» روح الامین و رسول ربّ العالمین ام.

یوسف گفت: چون آمدی به این جای گناهکاران، و أنت اَطیب الاطیبین و رأس المقربین و رسول ربّ العالمین؟ جبریل گفت: یا یوسف! تو نمی دانی که خدای تعالی جایها «۵» به مردان پاک بکند، و هر آن زمین که شما در آن جا باشی بهترین زمینها باشد، و خدای تعالی این زندان و پیرامن او پاک بکرد به حصول تو در وی «۶»، ای سید پاکیزگان و پسر صالحان و مخلصان! یوسف گفت: یا جبریل! مرا چگونه به نام صدیقان می خوانی و از جمله مخلصان و پاکان می شماری؟ و من در جای گناهکاران گرفتارم و به قهر مفسدان در زندانم؟ گفت: برای آن که تو مخالفت هوای نفس کردی [۳۲- ر] و فرمان آن که تو را با معصیت خواند نکردی، برای آن نام تو در صدیقان بنوشتند و تو را از جمله مخلصان شمردند و درجه پدرانیت ارزانی داشتند. گفت: ای روح الامین! خبر یعقوب چه داری؟ گفت: خدای او را صبر نکو «۷» داد بر مفارقت تو، و او را ابتلا کرده است به حزن و اندوه تو، فَهُوَ كَظِيمٌ،

(۱). بم، آب، آز، آج، لب: به چیزیش.

(۲). بم، مل: که.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: گفتند.

(۴). قم + آنا، آو، بم، آب، آز، آج، لب + من.

(۵). قم: خانها.

(۶). آب: آن، لب: درون.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: صبری نیکو.

او دلی غمگین دارد «۱». گفت: ای جبریل! حزن او چه قدر «۲» است؟ گفت: هفتاد چندان که مادری را باشد که فرزندش بمیرد. گفت: یا جبریل! چه مزد است او را؟

گفت: مزد صد شهید. گفت: مرا ملاقات خواهد بودن؟ گفت: آری! یوسف - علیه السلام - گفت: لا ابالی بعد ذلک بما یصیبنی، پس از این بار باز نگیرم «۳» به هر چه به من رسد، و دل خوش شد.

قوله: **إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي**، شکایت و شکوی، وصف آن باشد که آدمی یابد از بلیت، و «بثّ»، حزنی و اندوهی باشد که خداوندش بر کتمان او «۴» صبر ندارد تا آن را باز نگوید «۵» و نپراگند «۶». و اصل «بثّ»، تفریق «۷» باشد، یقال: بثّ الشیء اذا فرقه بیته بثّا. آنگه نام «بثّ» که تفریق است بر این حزن «۸» نهادند تا گفتند: ابته در جای احزنه، کما قال ذو الرّمّة:

فما زلت ابکی عنده و اخاطبه

وقفت «۹» علی ربع لمیة «۱۰» ناقتی

تکلّمنی «۱۱» احجاره و ملاحه

و اسقیه حتّی کاد ممّا ابته

حسن بصری گفت: «بثی»، ای حاجتی، حاجت من. محمّد بن جریر گفت:

یعنی آنچه من در وی ام. **وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**، و من از خدای آن دانم که شما ندانی. عبد الله عباس گفت، معنی آن است که گفت: من دانم که خواب یوسف درست است، و بس بر نیاید تا من و شما او را سجده بکنیم. بعضی دگر گفتند: مراد آن بود که، من دانسته‌ام که یوسف زنده است. آنگه خلاف کردند که از کجا گفت، بعضی گفتند: بالهام الله، خدای در دل او افکند «۱۲»، و بعضی دگر گفتند: خدای اعلام کرد او را، و بعضی دگر گفتند: او ملک الموت را در خواب دید، گفت: جان یوسف برداشتی؟ گفت: لا والله! و هو فی الاحیاء، لا والله او زنده است. بعضی دگر گفتند: از آن جا گفت که روزی گرگی بیامد و بر او سلام کرد و

(۱). همه نسخه بدلها: دلی دارد غمگین.

(۲). او، بم، آب، آز، آج، لب: به چه حدّ.

(۳). قم، مل: باک ندارم.

(۴). قم: آن.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: گوید.

(۶). قم: تیراً نکند، آو، بم، آب، آز، آج: بپراگند.

(۷). آج: نفرین.

(۸). قم: بر حزن.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب: وقعت.

(۱۰). قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: لبثه.

(۱۱). آو، آز، مل، آج: یکلمنی.

(۱۲). آج، لب: انداخت.

ص: ۱۴۰

با او سخن گفت، یعقوب او را گفت: شما آنی «۱» که قرّة العین مرا و میوه دل مرا بخوردی؟ گرگ گفت: لا و الله! ای یعقوب تو ندانسته‌ای که گوشت پیغامبران و پیغامبرزادگان بر ما حرام است.

اما سؤال سایل «۲» که: شاید که یعقوب - علیه السلام - این جزع و تهالک کند و ترک صبر و تماسک «۳» کند؟ و از شأن «۴» انبیا - علیه السلام - آن است که، صبر کنند و جزع نکنند، چه جزع کار سخیفان باشد. گوئیم: یعقوب را - علیه السلام - در کار یوسف - علیه السلام - واقعه‌ای «۵» عجب افتاد و محنتی غریب اول آن که خدای تعالی او را از یوسف فرزندی «۶» داد، من احسن الناس و اجملهم خلقا و خلقا و اكملهم فضلا و علما و ادبا و عفافا. در این جمله خصال یگانه روزگار بود. آنچه او را مصیبتی افتاد عجبت مصیبتی «۷»، و آن، آن بود که: او را از پیش او بردند و حوالت کردند که مانده نیست، او ندانست که او زنده است تا امید «۸» دارد، و ندانست که مرده است تا نومید شود و طمع بردارد، و این صعبتر حالی باشد که آدمی را بود، و یکی از ما قادر نباشد بر دفع غم و حزن. و از این جا منهی نیست از آن، بل منهی از نوحه کردن و جامه دریدن و روی خراشیدن و تینجه «۹» بر روی زدن باشد، و آن که بر زبان چیزی «۱۰» گوید که روا نباشد. و از این جا گفت رسول - صلی الله علیه و علی آله - چون پسرش ابراهیم با جوار [۳۲- پ] رحمت ایزدی شد - و او می‌گریست، و می‌گفت:

العین تدمع و القلب یخشع «۱۱» و لا تقول «۱۲» ما نسخط «۱۳» الربّ

، با آن که یعقوب - علیه السّلام - اندکی پیدا کرد از بسیاری که در دل داشت و اظهار نکرد. دگر آن که: صبر کردن بر مصیبت، و حزن پنهان داشتن از مندوبات است، واجب نیست. و پیغامبران

(۱). آز: آنید.

(۲). مل: سایی.

(۳). آج: متماسک.

(۴). آج، لب: نشان.

(۵). آو، بم: واقع.

(۶). قم: او را چنو فرزندی آو، بم، آب، مل، آز، آج، لب: او را چون فرزندی.

(۷). آو، بم، آب، آز: مصیبتها.

(۸). مل + می.

(۹). آج، لب: طپانچه، مل: تپانچه.

(۱۰). مل: کبایری.

(۱۱). آو، بم، مل: یخشع.

(۱۲). قم، لب: نقول.

(۱۳). قم: تسخط، آب، آز: یسقط.

ص: ۱۴۱

- علیهم السّلام - از مندوبات بسیار به جای آرند و بسیاری رها کنند و بر ایشان لومی و ذمی و عقابی نبود.

آنکه یعقوب - علیه السلام - پسران را گفت: **يا بَنِي اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ**، ای پسران من! بروی و خبر یوسف و برادرش بجوی و بپرسی و تفحص کنی و «تحسس»، تفعل باشد از «حس»، يقال: تجسس و تحسس و تبحت و تفحص، اذا تطلبت «۱»، پس تحسس، طلب چیزی باشد به حاسه، و این لفظ برای مبالغت باشد در طلب. **وَ لَا تَيَّاسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ**، نوید مشوی از رحمت خدای و راحت او. و «الروح»، الفرج «۲»، و آن نفعی باشد مقرون به لذت و اصل و اشتقاق او من الريح التي فيها الراحة، از بادی باشد که در او راحت «۳» بود. **اِنَّهُ لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُونَ**، چه آیس و نوید نشود از رحمت خدای آلا گروه کافران. و این آیت دلیل می‌کند بر آن که فاسق از رحمت خدای نوید نباشد، و آلا آیت از فایده بشود.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ، در کلام حذفی هست و اختصاری و آن، آن است «۴»: **فامثلوا امره و خرجوا الى مصر قاصدين ليوسف**، آنچه پدر گفت به جای آوردند و روی به مصر نهادند به بر یوسف. چون در پیش او شدند، او را خطاب چنین کردند که: **يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ**، ای عزیز مصر! **مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ**، ما را و اهل ما را سختی و تنگی رسیده است. و «ضر»، لفظی است مستعمل در جای رنج و بیماری و قحط و درویشی. و الضر، خلاف النفع، و الضرّ خلاف النعمة. **وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ**، و بضاعتی آورده‌ایم اندک بد «۵»، و اصل مزجات، مفعله باشد من الازجاء، و هو السوق.

قال الله تعالى: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا** «۶»...، ای يسوق، قال الشاعر:

و هبّت الرّيح من تلقاء ذی ارک «۷»
ترجی مع اللیل من صرّادها صرما

و قال آخر:

و حاجة غير مزجاة من الحاج

(۱). آو، آج، لب: تطلب.

(۲). آو، بم، آز، آج، آب: الفرج.

(۳). آج، لب: راحتی.

(۴). آو، بم، آب، آج، لب+که.

(۵). قم: و بد.

(۶). سوره نور (۲۴) آیه ۴۳.

(۷). قم: ارل.

ص: ۱۴۲

و معنی آن است که: بضاعتی مردود منفی «۱» که به دست آن کس که دهند بیندازد و دور کند و براند از خویشان.

مفسران چند قول گفتند در آن که چه بود؟ عبد الله عباس گفت و سعید جبیر:

درم بد بود که کس نستدی مگر به نقصان. حسن و مجاهد و ابراهیم و قتاده و ابن زید گفتند: یعنی اندک. کلبی و مقاتل گفتند: صنوبر بود و حبة الخضراء. حسن بصری گفت: ماستینه بود، و گفتند: نعل و ادیم بود، و گفتند: پست مقل بود. ضحاک گفت: یعنی کاسد که روان نباشد، و گفته‌اند: متاعی از آنچه بدویان را باشد و شبانان را از روغن گاف «۲» و پشم و موی، و این «۳» در جنب آنچه مردمان داشتند و به آن طعام می‌خریدند چون ناچیزی بود. فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلُ، تمام بده ما را کیل، «ایفاء» تمام بدادن باشد، آنکه دانستند که به استحقاق نرسد، گفتند: وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، صدقه کن بر ما که خدای تعالی مکافات کند صدقه دهندگان را. حق تعالی در این آیت ما را حاجت خواستن بیاموخت تا اگر از خدای خواهیم و اگر از مخلوقان، این شرط ادب به جای آریم، اول، مدح و ثنای مسؤل، فی قوله: أَيُّهَا الْعَزِيزُ، آنکه شرح حال خود و حکایت ضعف حال، فی قوله: مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضَّرُّ، و ذم «۴» آنچه هدیه برده باشند [۳۳- ر] از طاعتی و عملی، بقوله: وَ جِنْنَا بِيضَاعَةَ مُزْجَاةٍ، آنکه بنمود که: از کریمان حاجت در خور ایشان باید خواستن، چنان که لایق کرم ایشان باشد، بقوله:

فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلُ، آنکه بیان کرد که اعتراف باید دادن که آن بر سبیل تفضل باشد دون استحقاق، بقوله: وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، آنکه بر سبیل ترغیب و تقریب به نجح حاجت ایشان گفتند: إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.

و قوله: وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، در او دو قول گفتند: یکی آن که نقصان سعر خواستند برای آن که صدقه بر ایشان حرام بود، و این قول سعید جبیر است و سفیان عیینه گفت: در شرع ایشان صدقه حلال بود پیغامبران را. مجاهد گفت، نشاید گفتن:

اللَّهُمَّ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، برای آن که بر صدقه توقع ثواب باشد، و درست آن است که بر حقیقت نشاید گفتن، بر سبیل توسع و مجاز شاید گفتن، بمعنی التفضل. و بعضی

(۱). قم: و منفی.

(۲). آب، آز، آج، لب: گاو.

(۳). بم: از این.

(۴). بم، آب، آز، لب: و دوم تحقیر، مل: و دوم.

ص: ۱۴۳

دگر گفتند: معنی آن است که: صدقه کن بر ما به آن که برادر ما را ابن یامین را با من «۱» دهی. و گفتند: برای آن بر عموم گفتند: **يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ**، و نگفتند: ان الله يجزيك، که ندانستند که او مؤمن است و جزا بر عمل گوید.

قوله: **قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**، چون کار به این جای رسید، یوسف - علیه السلام - خویشتن بر برادران اظهار کرد و گفت ایشان را: **هَلْ عَلِمْتُمْ**، شما دانی تا چه کردی با یوسف و برادرش آنکه که جاهل بودی! خلاف کردند در آن که سبب چه بود که یوسف - علیه السلام - اظهار کرد خود را بر برادران، محمد بن اسحاق گفت: سبب آن بود که چون برادران شرح حال خود دادند و ذکر بر بی برگی و سختی حال خود و آن پدر کردند، او را رقت آمد و دلش تنگ شد و گفت: از پس این خویشتن را پوشیده داشتن معنی «۲» ندارد، ایشان را گفت: **هَلْ عَلِمْتُمْ**، شما دانی که با یوسف و برادرش چه کردی! کلبی گفت:

سبب آن بود که یوسف گفت با ایشان که، مالک بن الذعر «۳» گفت: من در فلان سال غلامی را یافتم در چاهی به این صفت و این صفت، او را به چند درم بخریدم از قومش. ایشان گفتند: ایها الملک! آن غلام را ما فروختیم. یوسف - علیه السلام - از آن به خشم آمد و گفت: اینان را ببری و گردن بزنی. چون خواستند تا ایشان را بکشند، یهودا گفت: ایها الملک! یعقوب را فرزندی بود نام او یوسف، از او غایب شد. امروز چند سال است تا او از گریه بیاسوده نیست «۴»، چندان بگریست که چشمهایش تباه شد. در بیت الاحزان رفته است و روی به دیوار کرده، با کس نگوید و کس بر او نشود، و با کس انس نباشد او را، به فقد یک فرزند آن کرد، چگونه باشد چون خبر قتل ده فرزند به او رسد او چه کند؟ همانا خویشتن هلاک کند. آنکه گفتند: ایها الملک! اگر لا بد ما را بخواهی کشتن، این متاعک ما پیش پدر ما فرست که او فلان جای است. عند آن حال او را رحمت آمد و دلش رقیق شد و بگریست و ایشان را گفت: **هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ**.

بعضی دگر گفتند: سبب آن بود که، چون یوسف - علیه السلام - ابن یامین را باز

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آز: با ما.

(۲). همه نسخه بدلها: معنی.

(۳). آب، آز، آج، لب: مالک زعر.

(۴). همه نسخه بدلها: نیاسوده است.

گرفت و برادران با پیش پدر شدند- و او با ایشان نبود- او یک بارگی رنجور شد. چون خواستند تا باز گردند و با پیش «۱» او شوند، او نامه‌ای نوشت به او: من یعقوب اسرائیل اللّٰه بن اسحاق ذبیح اللّٰه بن ابراهیم «۲» خلیل اللّٰه، بدان ای ملک که ما اهل البیتی‌ایم که بلا موکل است به ما. اما جدّ ما را- ابراهیم «۳» را- نمرود دست و پای بیست و به آتش انداخت، خدای تعالی آتش را بر او «برد و سلام «۴» کرد. و اما پدر مرا دست و پای بیستند تا برای خدای قربان کنند و کارد بر گلوی او نهادند، خدای تعالی [۳۳-پ] او را فدا کرد به کیش. و اما من، مرا فرزندی بود من احسن خلق اللّٰه و احبّ اولادی الی، از همه جهان نیکوتر و از همه فرزندان بنزدیک من دوست‌تر، «۵» او «۶» را از پیش من ببرند بامداد. نماز شام آمدند و پیرهنی «۷» خونالود «۸»، پیش من آوردند و گفتند: او را گرگ بخورد. من در محنت او بماندم و بر او چندان بگریستم که چشمهام «۹» برفت. او را برادری بود از مادر او، من او را بر خویشتن باز گرفته بودم و غم آن فرزند به او می‌گساردم، هم برادران او را از پیش من ببرند و باز آمدند و گفتند: او دزدی کرد و تو او را از من باز گرفتی، و ما اهل البیتی‌ایم که در میان ما دزد نباشد و از فرزندان ما دزدی نباید. اگر این فرزندک مرا با من فرستی و الا تو را دعا می‌کنم «۱۰» که به هفتم بطن از فرزندان تو برسد. چون یوسف- علیه السّلام- نامه بر خواند، خویشتن بر جای نتوانست داشتن تا بسیار گریست، عند آن خویشتن آشکارا کرد.

بعضی دگر گفتند: این برای آن کرد که او بنیامین «۱۱» را گفت: هیچ فرزند داری؟ گفت: سه پسر دارم. گفت: چه نام کرده‌ای ایشان را؟ گفت: فرزند مهین «۱۲» را یوسف نام کرده‌ام. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که مرا برادری بود یوسف نام، برادران او را ببرند و هلاک کردند. از دوستی او فرزند را یوسف نام کردم و دیگر «۱۳» را «گرگ» نام کردم. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که حوالت کردند که او را

(۱). آب، آ، آز، آج، لب: مصر.

(۲-۳). اساس: ابراهیم.

(۴). اشاره است به سوره انبیا (۲۱) آیه ۶۹.

(۵). همه نسخه بدلها+ برادران.

(۶). قم+ او.

(۷). قم: پیراهنی، آو، بم، آب: پیرهنی.

(۸). همه نسخه بدلها: خون آلود.

(۹). قم: چشمها، بم، آب، آز، آج، لب: چشمهای من.

(۱۰). قم: گویم.

(۱۱). قم، مل: ابن یامین.

(۱۲). همه نسخه بدلهها، بجز مل: مهتر.

(۱۳). آج، لب: دیگری.

ص: ۱۴۵

گرگ بخورد. و سهام «۱» را «خون» نام کردم. گفت: چرا؟ گفت:

برای آن که ایشان پیرهن «۲» خونالود «۳» آوردند، چون حوالت خون او بر گرگ کردند. عند آن، آن حال گفت اگر دگر باره اینان باز آیند من بیش از این ایشان را ور «۴» بند ندارم، جز که خویشتن اظهار کنم. چون برادران باز آمدند و گفتند: **أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ،** او گفت: **هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَ أَخِيهِ،** گفت:

شما دانی که با یوسف و برادرش چه کردی در وقتی که جاهل بودی. بعضی گفتند:

یعنی جاهل بودی و ندانستی که کار او به کجا رسد! و بعضی دگر گفتند: آنکه که گناهکار بودی که گناهکار همه جاهل باشد برای آن که کار جاهلان کند. عبد الله عباس گفت: یعنی آنکه که شما کودک بودی که کودک جاهل باشد. حسن گفت: آنکه که برنا بودی و برنا جاهل بود،

لقوله - عليه السلام -: الشَّبَابُ شَعْبَةٌ مِنَ الْجَنُونَ

، برنای «۵» شاخی «۶» دیوانگی است، و آنچه درست است، آن است که او به فرمان خدای «۷» پوشیده داشت و به فرمان خدای خود را اظهار کرد، چه پیغامبران مانند این به فرمان خدای کنند.

اگر گویند: چگونه گفت: **يُّوسُفَ وَ أَخِيهِ،** چه کردی با یوسف و برادرش؟ و ایشان با برادر یوسف هیچ نکردند، آنچه کردند با یوسف کردند، گوئیم: از این چند جواب است:

یکی آن که چون یوسف را از بر پدر ببرند، پدر را و برادر را به فراق او ممتحن کردند که از برادران فقد «۸» یوسف ابن یامین را سخت آمد، دیگران شادمانه بودند به آن.

جواب دیگر آن که: چون حدیث صاع افتاد، و صاع دربار بنیامین «۹» یافتند، زبان دراز کردند و او را دشنام دادند و سفاهت کردند و گفتند: ای بنی راحیل! ما را از

(۱). قم: سوم، آو، آب، لب: سیوم، آج: سئوم، بم، مل: سیم.

(۲). قم، از، آج، لب: پیرهن، مل: پرهن، آو، آب، بم: پراهن.

(۳). همه نسخه بدلها: خون آلود.

(۴). همه نسخه بدلها: در.

(۵). آو، بم، آب: برنایی، آز: برنایی.

(۶). قم+ است از، مل، آو، بم، آب، آج، لب+ از.

(۷). همه نسخه بدلها+ خود را.

(۸). آج، لب: فرقت.

(۹). قم، مل، آج، لب: ابن یامین.

ص: ۱۴۶

شما چند محنت خواهد بودن! جواب دیگر آن است که: چون ایشان برفتند، یوسف ابن یامین را گفت: اینان با تو چه کردند و چگونه بودند؟ گفت: همچنان دشمنی و معادات که با تو کردندی با من هم از آن کردند و پیوسته مرا جفا کردند و دشنام دادند، و اگر تمکین یافتندی از من، با من همان کردندی که با تو.

چون یوسف - علیه السلام - این بگفت، ایشان گفتند: أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ، ابن کثیر خواند: إِنَّكَ لَأَنْتَ، علی الخبر، به یک «الف» بر وجه خبر، و باقی به دو «الف» خواندند بر وجه استفهام.

خلاف کردند در آن که برادران عند این حال او را چگونه بشناختند: ضحاک گفت از عبد الله عباس [۳۴- ر] که: یوسف - علیه السلام - مبرقع بودی چون بیرون آمدی، از فرط جمال و صیانت و سیاست ملک. چون این بگفت، برقع از روی بر گرفت، ایشان در نگریدند او را بشناختند.

بعضی دگر گفتند: یوسف - علیه السّلام - چون بخندیدی از برق دندانهای او نوری پیدا شدی، این بگفت و باز خندید، به برق دندان «۱» او را بشناختند.

روایتی دگر «۲» از عبد الله عباس آن است که، یوسف - علیه السّلام - بر سر علامتی داشت، و یعقوب همچونین و اسحاق همچونین «۳» و ساره همچونین «۴». یوسف - علیه السّلام - این بگفت و تاج از سر بنهاد. ایشان در نگریدند آن علامت دیدند، او را به آن بشناختند، گفتند: **أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ**، تو یوسفی؟ گفت: من یوسفم، و این برادر من است - ابن یامین. **قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا**، خدای منت نهاد بر ما به آن که جمع کرد میان ما از آن پس که شما تفریق کردی. و اصل المنة، القَطْع من قوله تعالى: **لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ** «۵»، ای غیر مقطوع، و من الله علیه، ای انعم علیه نعمة «۶» قطعته عن الشدة، و من فلان علی فلان بصنعته، ای قطعه عن شکرها. و المنون، الموت لأنه يقطع الحي عن تصرف الاحياء. **إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ**، «ها»، ضمیر شأن

(۱). آو، بم، آج، لب: دندانها.

(۲). قم، آو، بم، مل، آب: دیگر.

(۳). همه نسخه بدلها: همچین.

(۴-۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۸، و سوره انشراق (۸۴) آیه ۲۵.

(۶). قم: نعمته.

ص: ۱۴۷

و کار است، یعنی شأن و کار چنین آمد که هر کس که او متقی باشد و از معاصی بپرخیزد «۱» و واجبات بگزارد و صبر کند از محارم، **فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**، خدای تعالی رنج نکوکاران ضایع نکند و مزد ایشان بدهد. اگر گویند نه چون جزاء شرط جمله آید، لابد باید که در او ضمیری باشد عاید با جمله شرطی؟ گوییم: لابد باید اما به لفظ و اما به معنی. و این جا اگر چه در لفظ نیست، در معنی هست، و معنی آن است که: **إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ**، فانه محسن و الله لا يضيع أجر المحسنين، او، **إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**، لأنه محسن.

ایشان چون این حال دیدند و این شنیدند، از دست در افتادند و گفتند: **تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا**، به خدای که خدای تو را برگزید بر ما به انواع خصال خیر از «۲» علم و عقل و فضل و حلم و حسن و ملک. **وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ**، و ما مخطی و خطا کننده بوده‌ایم، «ان» مخفّفه است «۳» از ثقیله «۴»، و این «لام» ملازم باشد با خیر او. و تقدیر آن است که: و انا کنا خاطئین. و کوفیان گفتند: «ان»، به معنی «ما» ینفی است و «لام» به معنی آا، و تقدیر آن است که: و ما کنا آا خاطئین. يقال:

خطأ، يخطأ، خطأ و خطأ، و أخطأ، يخطئ، اخطاء به معنى «۵» و بعضی اهل لغت فرق کردند، گفتند: اخطأ، اذا لم يتعمد، و خطيء، اذا تعمّد، قال الشاعر:

غداتئذ لقد خطئنا و خابا «۶»

و ان مهاجرين تكنفاه

و عبد الله عباس را گفتند، چرا گفتند ایشان: **وَ اِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ**، و ایشان آن به قصد کردند؟ گفت: اخطاؤا الحق و ان تعمّدوا، اگر چه فعل به قصد کردند، از حق تخطی و تجاوز کردند، و هر کس او گناهی کند ره صواب و صلاح خطا کرده باشد.

یوسف - علیه السلام - حلم کار بست و گفت: **لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ اَلْيَوْمَ**، امروز بر شما سرزنش نیست و آن گناه با روی شما نمی آرم من. و «تثريب» سرزنش و ملامت باشد و این لغت اهل حجاز است، و از این جاست قول رسول - علیه السلام:

(۱). همه نسخه بدلها: بیرهیزد.

(۲). قم: و.

(۳). قم: مخفف است.

(۴). آج، لب: مثقله.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بمعنی واحدا.

(۶). اساس و دیگر نسخه بدلها، بجز آج: خانا، به قیاس نسخه آج تصحیح شد.

ص: ۱۴۸

اذا زنت امة احدكم فليجلدها و لا يثرها

، ای لا یعیرها «۱»، گفت: چون پرستار یکی از شما زنا کند، باید تا به تازیانه اش بزند و سرزنش نکند. **يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ**، آنگاه به این رها نکرد تا دعا کرد ایشان را، و گفت: خدا بیامرزاد شما را. لفظ خبر است و معنی دعا. **وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ**، و او رحیم تر از همه رحیمان است. عطا روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: روز فتح مکه حلقه در خانه به دست گرفت و مردم مکه پناه با خانه [۳۴- پ] داده بودند. رسول - علیه السلام - گفت:

الحمد لله الذي صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده

، آنکه گفت: ای اهل مکه که مرا رنجانیده‌ای و تکذیب کرده و از زاد و بود خود بیرون کرده! چه گمان می‌بری به من که با شما خواهم کردن؟ گفتند: گمان خیر می‌بریم به تو، اخ کریم و ابن اخ کریم، تو برادری کریمی و پسر برادری کریم، و امروز قادری و مالکی، دست قدرت تو راست. رسول - علیه السلام - گفت: من امروز همان خواهم کرد «۲» که برادرم یوسف کرد، و گفت: لا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

سدی گفت، چون یوسف - علیه السلام - خویشتن بر ایشان اظهار کرد، اول حدیث این کرد که گفت: پدرم چون است؟ گفتند: چشمهایش برفته است. پیرهن از تن بر کشید و گفت: اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا، پیرهن من ببری و بر روی پدرم افگنی تا بینا شود. و آنان که گفتند: یعقوب - علیه السلام - نابینا نشد، و آن کنایت است از طول انتظار، گفت: يَأْتِ بِصِيرًا، معنی آن است که: يرجع قریر العین تا پس از آن که سخین العین بود قریر العین شود، چشمش به امید دیدار او روشن شود. و آنان که و اَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ بر عمی حمل کردند، گفتند: يَأْتِ بِصِيرًا، معنی آن است که: بعد بصیرا، بینا «۳» شود.

ضحاک گفت آن پیرهن از جامه بهشت بود. مجاهد گفت: یوسف - علیه السلام - دانست که پیرهن چشم رفته باز ندهد، و لکن آن پیرهن از بهشت آورد جبریل - علیه السلام - آن روز که ابراهیم را به آتش انداختند پیرهن از او بر کشیدند و او را بند و غل نهادند. چون خدای تعالی آتش بر او «برد و سلام» «۴» کرد، جبریل آمد

(۱). لب: یعیرها.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز بم: کردن.

(۳). آج: بعد بصیر و بینا.

(۴). اشاره است به سوره انبیا (۲۱) آیه ۶۹.

ص: ۱۴۹

و او را از بهشت آن پیرهن آورد. ابراهیم «۱» به اسحاق رها کرد و اسحاق به یعقوب و یعقوب در میان تعویذی نهاد و بر گردن یوسف بست. چون برادران او را به چاه انداختند، پیرهن از او بر کشیدند و به خون ملطخ کردند و او را برهنه به چاه افگندند.

جبریل آمد و آن تعویذ بشکافت و آن پیرهن «۲» بگرفت و در یوسف پوشانید. چون یوسف خواست که پدر را بشارت دهد، جبریل گفت: این پیرهن به او فرست «۳» و گفتند، برای آن گفت: اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا، که سبب محنت یعقوب اول از پیرهن

بود، آنگه پیره‌ن خون آلود «۴» آوردند، یعقوب را گفت تا راحت هم از آن جا باشد که محنت بود. وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ، و اهل خود را جمله به من آری. و اجمعین، نصب او بر حال است.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ، چون کاروان برگرفت. و «فصل»، قطع باشد و او خلاف وصل بود، یعنی، و لَمَّا فارقت و خرجت من مصر. چون کاروان بگسست از آن جا، حق تعالی باد شمال را فرمود- اعنی فریشتگان باد را: تا بوی پیره‌ن «۵» در ربودند «۶» و به شام «۷» یعقوب رسانیدند.

در خبر است که چون کاروان از مصر بیرون آمد، برادران یوسف پیره‌ن «۸» بر افلاختند «۹»، باد در آمد و بوی پیره‌ن «۱۰» بر بود و به یعقوب رسانید.

آنگه خلاف کردند که یوسف را بوی مخصوص بود «۱۱»، بعضی گفتند: یوسف را بوی بود مخصوص، و این بعید است برای آن که بسیاری مردمان متنعم باشند که اندام ایشان را بوی مخصوص بود که همه کس بیابد «۱۲»، و بهری دگر گفتند: یوسف را بوی بود و لکن جز یعقوب نشناختی. مجاهد گفت: بوی بهشت می‌آمد از پیره‌ن «۱۳»، و یعقوب- علیه السلام- چون آن بوی بیافت، بدانست که بوی پیره‌ن «۱۴» یوسف است،

(۱). قم+ به میراث.

(۲). قم+: از او.

(۳). قم+ که از او بوی بهشت می‌آید، بر هیچ بیمار مبتلا و ممتحن نیاید الا که شفا یابد.

(۴). اساس: خونالود/ خون آلود.

(۵). قم+ یوسف.

(۶). آو، بم، آب: بر ربودند، آج، آز، لب: بربودند.

(۷). همه نسخه بدله‌ها: به مشام.

(۸-۱۰-۱۳-۱۴). قم: پیراهن، آو، بم: پره‌ن.

(۹). قم: می‌آوردند، مل: بر افراختند، دبگر نسخه بدله‌ها: بیفشاندند.

(۱۱). قم+ و اگر نه.

(۱۲). آو، بم، مل، آج: نیابند.

ص: ۱۵۰

برای آن که در آن وقت بوی بهشت جز از آن پیرهن «۱» نبود. عبد الله عباس گفت:

میان ایشان هشت روزه راه بود، به روایتی دیگر هم از عبد الله عباس که او گفت:

میان یوسف و یعقوب چندان بود که میان کوفه و بصره، حسن گفت: میان ایشان هشتاد فرسنگ راه بود، برای آن که یعقوب به وادی کنعان بود از زمین فلسطین.

[۳۵- ر] و گفته‌اند: به زمین جزیره بود و یوسف به مصر بود. یعقوب راست که بوی پیرهن «۲» یوسف [بیافت] «۳» مضطرب شد، گفت بوی آشنایان می‌شوم «۴». گفتند: چه بوی می‌شنوی «۵»؟ گفت: بویی که اگر بگویم مرا ملامت کنی. گفتند: آخر [بگوی] «۶» گفت: بوی یوسف می‌یابم. **لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ**، اگر نه آنستی که شما مرا ملامت کنی.

مجاهد گفت: اگر نه آنستی که مرا سفیه خوانی. عبد الله عباس گفت: مرا جاهل خوانی. ابن جریج گفت: گوی «۷» عقلت برفته است. سعید جبیر و سدّی و ضحاک گفتند: مرا به دروغ داری. ضحاک گفت: مرا گوی «۸» خرف گشته است. ابو عمرو بن العلاء گفت: بر من زشت «۹» کنی «۱۰». کسائی گفت: مرا عاجز خوانی. اخفش گفت: مرا ملامت کنی. و اصل «فند»، فساد باشد، من قول الشاعر:

ألا سليمان إذ «۱۱» قال المليك له

قم في البرية فاحدها عن الفند

ای امنعها من الفساد، و قال الشاعر في معنى التفنيد، بمعنى اللوم «۱۲»:

يا صاحبي دعا لومي و تفنيدى

فليس ما فات من امر بمردود

و قال جرير بن عطية «۱۳»:

يا عاذلي دعا الملام و اقصرأ

طال الهوى و اطلتما التفنيدا

و يقال: افنده الدهر اذا افسده، و قال ابن مقبل «١٤»:

دع الدهر يفعل «١٥» ما اراد فانه
اذا كلف الإفناد بالناس افندا

(١-٢). آو، بم، آب: پرهن، آج، لب: پیراهن.

(٣-٤). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(٤). قم: می یابم.

(٥). قم: می یابی.

(٧-٨). گوی / گویی / گوید.

(٩). آو، بم، آب، لب: زشتی.

(١٠). قم: گوی / گویی.

(١١). اساس: اذا، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(١٢-١٣-١٤). آب+ شعر.

(١٥). همه نسخه بدلها، بجز قم و لب: تفعل.

ص: ١٥١

حاضران چون این شنیدند، گفتند: **تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ**، گفتند:

ضلال در آیت به معنی محبت «١» است، یعنی تو هنوز در آن محبت «٢» قدیمی. و گفته اند:

مراد به ضلال، خروج است از ره صواب، و ایشان چنان اعتقاد کرده بودند که آن افراط «۳» محبت، به منزلت ضلال است برای افراط را، و این قول قناده است. و گفتند: این مقالت، پسران او گفتند و پیرهن جماعتی دگر آوردند در وقتی که فرزندان یعقوب به کنعان بودند. و هر متقدم الوجودی را، علی التوسّع و التشبیه، عرب قدیم خواند، و در عرف متکلمان عبارت باشد از ذاتی که در ازل موجود بود. حسن گفت: این برای آن گفتند که پنداشتند که یوسف مانده نیست، آنکه او آنچه می‌گوید نه از سر بصیرت می‌گوید.

بس بر نیامد که مبشر در آمد. و «بشیر»، فعیل باشد به معنی فاعل. و «تبشیر»، تکثیر فعل را باشد، مژده دهنده در آمد و آن پیرهن «۴» بر روی یعقوب افگند، خدای تعالی چشم با یعقوب داد. عبد الله عباس گفت: آن بشیر، یهودا بن یعقوب بود، یهودا گفت: آن پیرهن «۵» خونالود که سبب محنت یعقوب بود، من بردم پیش او و آن خبر گرگ خوردن من دادم، اکنون این خبر هم من برم و این بشارت، و مزدگان «۶» هم من دهم.

عبد الله عباس گفت: یهودا چون پیرهن بستد، سر برهنه کرد و پای برهنه کرد و بتاختن پیاده بیامد و کاروان را بازگذاشت «۷» و از زاد هفت نان داشت هنوز تمام نخورده بود که به «۸» یعقوب رسیده بود و بشارت داده. جویر گفت از ضحاک از عبد الله عباس که: آن مبشر مالک زعر «۹» بود، در آمد و آن پیرهن بر روی یعقوب افگند «۱۰»، یعقوب - علیه السلام - بینا شد و چشم بر کرد «۱۱» و آن ملامت کنندگان را گفت: **أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**، نه من گفتم شما را که من از خدای آن

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: و الله، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: محنت.

(۳). قم: فرط.

(۴). آو، بم، آب: پیرهن.

(۵). بم: پیرهن، آب، آز: پیراهن.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: مزدگانی.

(۷). آو، بم: باز گزاشت.

(۸). آز، آب: با.

(۹). آب، آز، آج، لب: زعر.

(۱۰). او، آج: پیش یعقوب انداخت.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: باز کرد.

ص: ۱۵۲

دانم که شما ندانی؟ چه خوش باشد مرد متردد را، بین الیأس و الطّمع معلّقا بین الباب و الدّار، که نزدیک آن باشد که یأسش بر امید غالب شود همی نابیوسانی برید بشارت به سرعت ملاقات محبوب اشارت کند، اگر چشم رفته باز آید چه عجب! «۱»

فمئنت من قول البشیر سرورا

جاء البشیر مبشّرا بقدومه

اذا «۲» عاد من شمّ القمیص بصیرا

فکانتی یعقوب من فرح به

اعطیته و رأیت ذاک یسیرا [۳۵-پ]

و اللّٰه لو قنع البشیر بمهجّتی

یحیی بن سلیم روایت کرد که: یعقوب - علیه السّلام - من اکرم خلق اللّٰه بود بر ملک الموت، و ملک الموت دستوری خواست از خدای تعالی تا به زیارت یعقوب شود «۳»، دستوری یافت. چون بیامد، یعقوب او را گفت: یا ملک الموت! به آن خدای که تو را آفرید که بگوی تا جان یوسف در میان جانها قبض کردی؟ گفت: نه.

گفت: من رنجور از آنم که هیچ خبر «۴» او نمی‌دارم «۵». ملک الموت - علیه السّلام - گفت: تو را کلماتی بیاموزم که به برکات آن ممکن بود که میان شما ملاقات بود، گفت، بگو «۶»:

یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ایدا و لا یحصیه غیرک.

یعقوب - علیه السّلام - آن شب این کلمات بگفت. صبح بر آمده نبود «۷» که مبشّر آمد و پیرهن بر روی او «۸» افکند و او بینا شد. ضحاک گفت: چشمش باز آمد پس از آن که نابینا بود و قوتش باز آمد پس از آن که ضعیف شده بود، و جوان شد

پس از آن که پیر «۹» شده بود، و شادمانه شد پس از آن که دل‌تنگ بود. روی در ایشان نهاد و گفت: **أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.**

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ، عند آن حال، فرزندان تضرع کردند و گفتند: ای پدر ما! برای ما استغفار کن و آمرزش خواه که ما خطا کردیم.

يعقوب - عليه السلام - ایشان را وعده استغفار داد و گفت: استغفار کنم برای شما و

(۱). آب + شعر.

(۲). قم، آب، مل، آز: از.

(۳). قم، مل: رود، آو، بم، آب، آز، آج، لب: رود.

(۴). بم، خبری از، آو، آب، مل، آز، آج، لب: خبر از.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: نمی‌دانم.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم + گفت.

(۷). قم: بر نیامد، آج، لب: بر نیامده بود.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: بروی.

(۹). آب، آو: پر.

ص: ۱۵۳

آمرزش خواهم از خدای - جلّ جلاله.

اگر گویند چرا چون از یعقوب استغفار خواستند، وعده داد «۱» و توقّف نمود، و یوسف - علیه السلام - که صاحب واقعه بود توقّف نکرد و گفت: **لا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ،** گوئیم: از این دو جواب گفتند، یکی آن که: از کار جوانان تعجیل باشد و از کار پیران تائی. جواب دیگر آن که گفتند: برای آن تأخیر کرد تا وقت سحر در آید برای آن که وقت سحر، وقت استغفار باشد، نبینی که حق تعالی چند جای در قرآن استغفار به وقت سحر باز بست، فی قوله: **وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** «۲»، و فی قوله:

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ «۳». چون وقت سحر در آمد، یعقوب - علیه السّلام - ورد خود بگزارد «۴»، چون فارغ شد، دست برداشت و گفت: بار خدایا! مرا بیمارز [به] «۵» جزعی که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بیمارز به اسائتی که با یوسف کردند. خدای تعالی وحی کرد باو «۶» که: من تو را و ایشان را بیمارزیدم.

راوی خبر گوید: به مسجد رسول می‌رفتم به حجره عبد الله مسعود بگذشتم، او می‌گفت: اللهم انک دعوتی فاجبت و امرتی فاطعت و هذا سحر فاغفر لی. او را گفتم: یا بن مسعود! سحر را چه تخصیص است؟ گفت: وقت اجابت دعا باشد.

نبینی که یعقوب - علیه السّلام - پسرانش را وعده به سحر داد، فی قوله: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي؟ عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه الصّلاة و السّلام - که او گفت: وعده ایشان به شب آدینه داد «۷». وهب گفت: بیست و اند سال هر شب آدینه‌ای برای ایشان آمرزش می‌خواست. عطاء الخراسانی گفت: حاجت از جوانان خواستن اولیتر باشد که از پیران، نبینی که یوسف به اوّل وهلت برادران را گفت: لا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ، و یعقوب گفت: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي. و شعبی گفت: برای آن

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم و مل + و گفت استغفار کنم، او، آب، آز + برای شما.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۸.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷.

(۴). آب: بگذارد.

(۵). از قم افزوده شد.

(۶). بم: با او.

(۷). قم: بود.

ص: ۱۵۴

توقف کرد تا بداند که یوسف از ایشان راضی شده است «۱» یا نه.

در خبر است که چون مبشّر بشارت داد، یعقوب را به حیات یوسف، یعقوب گفت: چون است او؟ گفت: ملک مصر است. گفت: ملک را چه خواهم کردن! بر چه دین است؟ گفت: بر دین اسلام. گفت: نعمت تمام آن است. یوسف - علیه السّلام - بر دست مبشّر هر ساز و عدّت که ایشان را به کار بایست بفرستاد، و دویست راحله بچارده و پیغام فرستاد به یعقوب که: بیای، و اهلت را بیار. یعقوب برگ «۲» بکرد و روی به مصر نهاد با جمله اهل البیت خود [۳۶- ر]. چون بنزدیک رسیدند،

یوسف - علیه السّلام - «۳» پادشاه را که یوسف نایب او بود، گفت: مرا پدری است که او پیغامبر خداست، و پیغامبر زاده است و پدران من پیغامبرانند، و او از کنعان به دیدار من می‌آید، توقّع آن است که به استقبال او آیی. ملک با چهار هزار مرد از خواصّ خود بر نشست و یوسف با اهل مصر جمله به استقبال یعقوب رفتند.

یعقوب - علیه السّلام - پیاده می‌رفت، چون نگاه کرد، یوسف را دید با لشکر جهان، و اهل مصر در زیّ ملوک. یعقوب یهودا را گفت: این فرعون مصر است. گفت: این پسر تو است یوسف. چون به یکدیگر رسیدند، یوسف خواست تا سلام کند بر یعقوب، یعقوب سبق برد و گفت:

السّلام علیک یا مذهب الاحزان،

سلام بر تو باد ای ببرنده «۴» اندوهان! اگر گویند: چرا یعقوب را گفتند بر یوسف رو، و یعقوب پدر بود و پیر بود، اولیتر آن بودی که یوسف بر یعقوب رفتی؟ جواب گفتند: اگر یوسف بر یعقوب رفتی، بیت الاحزان دیدی و درویشی و دست تنگی و بی‌نوایی، یوسف نیز از راحت به رنج افتادی و دلتنگ شدی. یعقوب را گفتند تو دیر است که در بند و رنجی، بر یوسف رو تا مملکت و ولایت بینی که کودکی طفل را از «۵» تو بردند، امروز پادشاه مصرش با تو خواهم دادن.

در خبر است که: چون خبر منتشر شد به آمدن یعقوب و استقبال یوسف او را،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: راضی هست.

(۲). مل: ترک.

(۳). آب + آن.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: برنده.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب + بر، مل + پیش.

ص: ۱۵۵

زلیخا پیر «۱» شده «۲» بود و نایبنا شده بود و درویش شده بود و از یوسف جدا مانده و در غم یوسف چونین «۳» شده، کسی را شفاعت کرد تا دست او گرفت و او را به راه یوسف برد و بنشانند «۴». هر گه که کوکبه لشکر بر آمدی، قاید او گفتی: بر خیز که یوسف آمد، او گفتی: این نه یوسف است، گفتی: تو چه دانی؟ گفتی: من بوی او شناسم، تا چند فوج بگذشت «۵» راست که آن کوکبه پدید آمد که یوسف در آن میان بود، آواز داد و گفت: بوی یوسف می‌شنوم، *إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ*، مرا پیش بر، او را پیش بردند، یوسف - علیه السّلام - بنگرید، از دور زلیخا را بشناخت. از روی حرمت اسپ باز داشت و او را

گفت: زلیخا! چونت است «۶»؟ گفت: چنین که می بینی. گفت: که آن مالیت کجا شد؟ گفت: رفت و تلف شد. گفت: جمالت کجا شد؟ گفت: در فراق تو نیست شد. گفت: چشم «۷» را چه کردی؟ گفت: از گریه تباه شد. گفت: ملک نماوند و مال نماوند و جمال نماوند، آن معنی که می گفتم از محبت هیچ مانده هست؟ گفت: هر چه روز می آید زیادت است. آنکه گفت:

سبحان من جعل العبيد ملوكا بطاعته و جعل الملوك عبيدا بمعصيته،

سبحان آن خدای که به طاعت بندگان را پادشاه گرداند و به معصیت پادشاهان را بنده گرداند. یوسف - علیه السلام - گفت: چه خواهی و چه آرزو کنی؟

گفت: آن که خدای را دعا کنی تا چشم با من دهد «۸» تا یک باری «۹» جمال تو باز بینم. یوسف - علیه السلام - دعا کرد تا خدای تعالی جوانی و جمال و چشم با او داد و او را به نکاح به زنی کرد و از او دو فرزندش آمد نرینه «۱۰».

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيَّهُ، حق تعالی حکایت ملاقات ایشان کرد، گفت: چون در پیش یوسف شدند، پدر و مادر را با خویشان گرفت، ای ضم، و مراد به مادر باتفاق خاله است، چه مادرش در این وقت بر جای نبود. و عرب، عم را پدر خواند و خاله را مادر. وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ، اگر گویند، چگونه

(۱). آو، آب: پر.

(۲). قم: گشته.

(۳). همه نسخه بدلها: چنین.

(۴). قم: آورد و بایستاد.

(۵). آو: بگزشت.

(۶). آج، لب: چونی.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: چشمت.

(۸). قم، مل: باز دهد.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم، آو، بم: یک بار دیگر.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم و لب: پسینه.

گفت ایشان را پس از آن که در مصر رفته بودند: **ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ**، بعد قوله تعالی: **فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ**، و چگونه استننا به مشیت درآورد، بقوله: **إِن شَاءَ اللَّهُ**، و آن در مستقبل شود، دون ماضی؟ گوییم، از این چند جواب گفتند:

یکی آن که، این سخن آنکه گفت که هنوز بیرون بودند و او به استقبال رفته بود و آن را دخول خواند، و معنی ملاقات.

و بعضی دگر مفسران گفتند: [۳۶-پ] استننا به مشیت از استغفار است. و در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن است: «قال سوف استغفر لكم ربی، ان شاء الله انه هو الغفور الرحيم، فلما دخلوا على يوسف اوى اليه ابويه و قال ادخلوا مصر امنين.» بعضی دگر گفتند: استننا به مشیت واقع است از «امن» «۱» نه بر دخول.

گفت: در مصر شوی و اگر خدای خواهد ایمن باشی. عبد الله عباس گفت برای آن گفت **آمِنِينَ**، که ایشان پیش از آن از ملوک مصر خایف بودند و در مصر نیارستندی شدن آلا به جواز. و قوله: **أَبُوِيَه**، محمد بن اسحاق گفت: مادرش بود و پدرش، و دیگر مفسران گفتند: مادر «۲»، خاله بود- چنان که گفتیم- چه مادر او راحیل بود و او به نفاس ابن یامین فرمان یافت و او را ابن المشکل خواندند، و یعقوب پس از او خواهر او را- لیا را- به زنی کرد و خدای تعالی این جا خاله را مادر خواند، چنان که عم را پدر خواند، فی قوله: **قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ** «۳» ... و حسن بصری گفت: خدای تعالی راحیل را زنده کرد تا یوسف را سجده کرد، تصدیقا للرؤیا.

و رَفَعَ أَبُوِيَه عَلَى الْعَرْشِ، یوسف- علیه السلام- بر سریر ملک بنشست و پدر را و خاله را با خود بر سریر بنشانند. راست چون ایشان بر سریر بنشستند و گفتند سریر به میدان برده بودند و جمله اهل مصر از مردان و زنان حاضر بودند- آلا ما شاء الله- چون ایشان بر سریر بنشستند، جمله زنان و مردان اهل مصر پیش او به سجده شدند و برادران پیش سریر او بر پای ایستاده بودند به سجده شدند. پدر و مادر چون چنان

(۱). قم، مل: آمِنِينَ.

(۲). قم: مراد به مادر، بم، آب، آج، لب: پدر و، مل مادر و.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۳.

دیدند، ایشان نیز به سجده شدند، و ذلک قوله تعالی: **وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا**، خرور «۱»، به روی در آمدن باشد، السَّقُوطُ عَلَى الْوَجْهِ، قال الله تعالی: **فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ** «۲»، و سجد، جمع ساجد باشد، و نصب او بر حال است. و اصل سجود، خضوع باشد در لغت. قال الشاعر «۳»:

یوسف - علیه السّلام - گفت: **هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا**، گفت: این تأویل آن خواب است که من دیدم پیش از این خدای تعالی به درست کرد. یعقوب - علیه السّلام - گفت: یا یوسف! اینان که‌اند که تو را سجده کردند؟

گفت: اینان همه بندگان و پرستاران من‌اند، همه را بخریده‌ام به طعام در ایّام قحط «۴»، امروز از کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم.

در خبر است که: جبریل - علیه السّلام - این قصّه با رسول می‌گفت. رسول را عجب آمد از کرم یوسف. جبریل برفت و باز آمد، گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید: عجب می‌داری! به عزّ عزّت من که فردا قیامت «۵» چندانی شفاعت دهم «۶» که تو می‌گویی: حسبی حسبی، مرا بس، مرا بس، و ذلک قوله: **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى** «۷».

خلاف کردند در وجه سجده ایشان یوسف را. بهری «۸» گفتند: سجده خدای را بود و یوسف جهت بود، کجّهة القبلة. و وجهی دگر آن که سجده یوسف را بود، و له کنایت است از یوسف، و لکن سجده تعظیم بود نه سجده عبادت چون سجده فریشتگان آدم را. و این قول درست‌تر است برای آن که ردّ «۹» کنایت در له با یوسف کردن اولیتر است برای آن که کنایات جمله راجع است با او. و دگر آن که له سجّدا گفت، الیه نگفت. و گفته‌اند: در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیّت سجده کردند،

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: خرّوا.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶.

(۳). آب + شعر.

(۴). قم: گذشته.

(۵). قم، مل، آز، آج، لب: فردای قیامت، آب: فردا قیامت / در قیامت.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم + تو را.

(۷). سوره ضحی (۹۳) آیه ۵.

(۸). بم، آب، آز، آج، لب: بعضی.

(۹). آو، مل: در.

ص: ۱۵۸

چنان که شاعر گفت «۱»:

سجدنا له و رفعنا العمادا

فلما اتانا بعید الکری

وَقَالَ يَا أَبَتِ، يوسف - عليه السلام - عند آن حال گفت: يَا أَبَتِ، در اصل یا ابه [بود] «۲» به «های» ی استراحت «۳». آنکه در حال وصل با «تا» کردند، آنکه آن را به «تا» ی تأنیث «۴» تشبیه کردند، آنکه به «یا» اضافة الی المتکلم یا ایتی کردند، آنکه «یا» بیفگندند و کسره «۵» رها کردند تا دلیل کند بر «یا».

گفت: پدر را «۶» این تأویل آن خواب است [۳۷-ر] که من پیش از این دیدم. و آن، آن بود که: إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا «۷»- الآیه. یازده ستاره، یازده برادر بودند و آفتاب و ماه، مادر و پدر.

اگر گویند: چرا یعقوب - علیه السلام - متسللی نشد از حزن و اندوه به خواب یوسف، و خواب پیغامبران لا محال راست باشد؟ گوییم: از این دو جواب است، یکی آن که: یوسف - علیه السلام - در آن حال «۸» که آن خواب دید، کودک بود و هنوز پیغامبر نبود، برای آن اعتماد نداشت. و جواب دیگر آن است که: یعقوب دانست که ملاقات خواهد بودن ایشان را و لکن از آن که ندانست که کی خواهد بودن، از طول مدت اندوهناک بود. چنان که انبیا و اولیا متیقن باشند به ملاقات در قیامت، با آن که اندوهناک باشند بر وفات اعزّه از فرزندان و برادران. قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا، خدای - عزّ و جلّ - آن را درست کرد، وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ، و با من احسان کرد چون مرا از زندان بیرون آورد.

در خبر است که چون یعقوب را با یوسف ملاقات افتاد، گفت: یا یوسف! بگو تا برادران با تو چه کردند؟ گفت پدر «۹»: از من چه پرسی که برادران با من چه کردند، از من آن پرس که خدای با من چه کرد. گفت: چه کرد؟ گفت: وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ

(۱). آب + شعر.

(۲). از قم افزوده شد.

(۳). بم، آب: استراحة باید، آو، بم، مل، آز، آج + باید.

(۴). بهم، آب، آز: به تأنیث.

(۵). آو، آب: به کسره.

(۶). آج، لب+ که.

(۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم، آو، مل: وقت.

(۹). پدر/ پدر را، با ادغام دو حرف همجنس که در این نسخه‌ها نمونه‌های بسیار دارد.

ص: ۱۵۹

أُخْرِجَنِي مِنَ السَّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ، با من نکویی کرد چون مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از بیابان بنزدیک من آورد.

اهل اشارت گفتند، یوسف - علیه السلام - گفت: **إِذْ أُخْرِجَنِي مِنَ السَّجْنِ** و لم يقل: من الجب «۱» من کرمه، از کرم گفت: مرا «۲» از زندان بدر آورد، و نگفت مرا از چاه بر آورد تا تذکیر گناه برادران نباشد و تعبیر ایشان، پس از آن که ایشان را عفو کرده بود، بقوله: **لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ**. و برای آن گفت: **وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ**، که یعقوب و فرزندانش بدوی بودند و اهل بادیه و گوسپندار و طالب آب و گیاه. **مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي**، پس از آن که شیطان میان من و برادرانم وحشت و فرقت افگند و دوستی تباہ کرد. و **النَّزْعُ**، التحریش بین الاثنین و افساد ما بینهما، و منه قوله: **وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ** «۳» ...

إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ، یعنی لطیف تدبیر است و لطف کننده. و لطف آن بود که مکلف را به فعل واجب نزدیک گرداند و از قبیح دور کند، و عالم است و محکم کار.

مفسران خلاف کردند در مدّت غیبت یوسف از یعقوب. کلبی گفت: بیست دو سال بود. سلمان پارسی و عبد الله شداد گفتند: چهل سال بود. حسن بصری گفت:

هشتاد سال بود. محمد بن اسحاق گفت: هژده «۴» سال بود، و عمر یوسف - علیه السلام - صد و بیست سال بود و از زلیخا او را سه فرزند آمد: افرایم و میثا، دو پسر، و دختری نام او رجمه «۵» که زن ایوب پیغامبر بود - علیه السلام.

وهب منبه گفت: یعقوب - علیه السلام - و فرزندان او که در «۶» مصر آمدند، هفتاد و دو کس بودند، و آنکه که با موسی از مصر بیرون شدند «۷»، شصد «۸» هزار

(۱). اشاره است به آیات ۱۰ و ۱۵ سوره یوسف (۱۲)

(۲). در اساس تکرار شده است.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ و سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۶.

(۴). بم: هیژده، آج: هشتمه، لب: هیجده.

(۵). کذا در اساس، قم: دخمه، آو، بم، آب، آز، آج، لب: رحمه، مل: دو رحمه.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: به.

(۷). آب، آز: آمدند.

(۸). کذا، در اساس، آو، بم، قم، آب، آز، آج، لب: ششصد، مل: سیصد، ضبط اساس به دو وجه قابل قراءت و توجیه است: شصد/ شصت (با تبدیل «د» به «تا»)، یا: شصد/ شصت (با ادغام دو حرف قریب المخرج)

ص: ۱۶۰

و پانصد و هفتاد و اند مرد مقاتل بودند، جز زنان و کودکان و پیران و بازماندگان و ممتحنان. و اینان که بازمانده بودند از کودکان و زنان، هزار هزار و دویست هزار بودند، جز آنان که گفتیم که مقاتلان بودند.

اهل تاریخ گفتند: یعقوب پس از آن که با مصر آمد و اهل را با مصر آورد، بیست [۳۷- پ] و چهار سال بماند در راحت و آسایش و غبطت حال و هناءت عیش. و به مصر فرمان یافت و چون وفاتش نزدیک رسید، وصایت کرد یوسف را که: مرا بنزدیک «۱» پدرم بر اسحاق، به شام و آن جا دفن کن. یوسف - علیه السلام - همچنان کرد، او را ببرد و آن جا دفن کرد و با مصر آمد.

سعید جبیر گفت: یعقوب را - علیه السلام - در تابوتی از ساج نقل کردند با «۲» بیت المقدس، و چون یعقوب را از مصر به بیت المقدس آوردند، هم آن روز «۳» باتفاق برادرش عیص فرمان یافته بود، هر دو را در یک گور نهادند و هر دو بهم زاده بودند و عمرشان صد و چهل و هفت سال بود. گفتند: چون خدای تعالی یوسف را آنچه مراد و آرزوی او بود بداد و شمل ایشان «۴» جمع کرد و ملک و نعمت دنیا بر او تمام کرد اندیشه کرد دانست که آن بنماند و لا بدّ از آن مفارقت باید کردن. تمنای بهشت کرد و اندیشه آن گرفت او را نفسش آرزومند بهشت شد، تمنای مرگ کرد، و هیچ پیغامبر پیش از او و پس از او تمنای مرگ نکردند «۵».

گفت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ، «من»، تبعیض راست این جا، بار خدایا مرا بدادی از ملک بهره‌ای تمام. برای آن که همه ملک به او نداد خدای - عز و جل - وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، و مرا بیاموختی از تأویل خواب، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ [ای] «۶» یا فاطر، ای آفریننده آسمانها و زمین! أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، تو خداوند منی و به من اولیتری در دنیا و آخرت، تَوَفَّنِي مُسْلِمًا، جان من بردار بر مسلمانی. و اگر آنان که گفتند که یوسف تمنای مرگ کرد از این آیت گفتند در آیت این نیست. برای آن که تَوَفَّنِي مُسْلِمًا دعا نیست به طلب مرگ،

(۱). آب: با نزدیک.

(۲). بم، آج، لب: تا.

(۳). قم، آج، لب: همان روز.

(۴). آب: ایشا/ایشان.

(۵). قم، بم: نکرد.

(۶). از قم افزوده شد، آب + تقدیره.

ص: ۱۶۱

دعاست به استدامت لطف و توفیق که او با آن برایمان بایستد تا مرگ به او رسیدن «۱»، تَوَفَّنِي مُسْلِمًا، یعنی بار خدایا آن الطاف «۲» که من با آن برایمان بمانم با من پیاپی دار. و مُسْلِمًا، نصب بر حال است از مفعول، وَالْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ، و مرا به «۳» صالحان و نیکان در رسان، یعنی مرا با پدران خود حشر کن و به پایه و درجات ایشان برسان. خدای تعالی او را به مصر وفات داد و او را در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام، و سبب آن بود که چون فرمان خدای به او رسید مردمان مصر در او مشاقت «۴» کردند و گفتند هر کس: که به محله ما «۵» دفن کنیم او را تاخیر و برکه او با ما «۶» باشد. در این معنی گفتاگوی «۷» بسیار کردند تا کار به آن جا انجامید که خواستند تا کالزار «۸» کنند به این سبب آخر قرار دادند که او را در رود نیل دفن کنند آن جا که بخشش آب نیل بود تا آب بر او می‌رود و به هر محله‌ای می‌شود و برکت و خیر او «۹» آن جا می‌رساند تا مردم در این معنی راست باشند - بر این قرار دادند و هم چونین «۱۰» کردند.

انس مالک روایت کرد که: چون کار یوسف و یعقوب و برادران یوسف به مصر منتظم شد و شمل ایشان مجتمع، مدتی بودند آنکه برادران یک روز گفتند با یکدیگر که: ما می‌دانیم که چه کارها کرده‌ایم و چه گناهان کبایر ارتکاب کرده‌ایم! گفتند: همچونین است، و اگر چه یوسف ما را عفو کرد و پدر دل خوش کرد، ما ندانیم که خدای ما را عفو کرده هست «۱۱» یا نه؟ بیایی تا طلب عفو خدای کنیم. آنکه پیامدند به یک بار پیش پدر آمدند و یوسف - علیهما السلام - در پهلوی پدر نشسته بود،

و گفتند «۱۲»: ای پدر! ما را کاری افتاده است که از آن سخت تر «۱۳» نباشد. گفت: و آن چه کار است؟ گفتند: آنچه ما با تو و با برادر «۱۴» کرده ایم و اگر چه شما عفو کرده ای

(۱). قم: تا رسیدن مرگ به او.

(۲). آب: لطف.

(۳). آب: با.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: مناقشه، مل: مشاجره.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: خویش.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: به ما، مل: ما به او.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: گفت و گوی.

(۸). همه نسخه بدلها بجز آو: کار زار.

(۹). آو، بم، آب+ با.

(۱۰). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۱۱). همه نسخه بدلها: کرده است.

(۱۲). قم: گفت.

(۱۳). آو، بم، آب، مل، آز: سخت.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: با تو و برادر.

ص: ۱۶۲

ما را [۳۸- ر] و لکن ما را عفو شما سود ندارد، اگر خدای تعالی ما را عفو نکند از خدای در خواهی تا ما را عفو کند، و چون عفو کرده باشد به وحی معلوم شما کند تا چشم ما روشن شود و دل ما بیارامد. یعقوب- علیه السلام- برخاست و یوسف «۱»، و در محراب ایستادند و فرزندان دیگر در قفای ایشان استادند تا یعقوب دعا کرد و ایشان آمین کردند، اجابت

نیامد تا بیست سال دعا کرد «۲»، صالح المرّی گفت: تا بیست سال بر آمد دعای ایشان را اجابت آمد و ایشان دلخوش «۳» شدند- این طرفی است از قصّه یوسف که به آیات متعلّق بود «۴».

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱]

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَ مَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ مَا تَسْتَلْهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)

أَفَأْمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أ فَلَا تَعْقُلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

[ترجمه]

قوله «۵»:

آن از خبرهای غیب است وحی می‌کنیم به تو و نبودی تو بنزدیک ایشان چون عزم کردند بر کار خود و ایشان مکر می‌کردند.

و نیستند بیشترین مردمان و اگر چه تو حریص باشی به مؤمن «۶».

نمی‌خواهی از ایشان بر او هیچ «۷» مزدی، نیست آن آلا یاد کردی «۸» جهانیان را.

و بس دلیلی «۹» که هست در آسمانها و زمین، می‌گذرند «۱۰» بر آن و ایشان از آن عدول می‌کنند.

ایمان نمی‌آرند بیشترین «۱۱» ایشان به خدای، آلا و ایشان مشرکند.

(۱). قم: یعقوب و یوسف برخاستند، آج، لب: برخاست با یوسف.

(۲). همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: کردند.

(۳). قم: خوش دل.

(۴). آو، بم، آج، لب: است، قم + علیه السّلام.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم + تعالی.

(۶). قم: به مومنان.

(۷). قم، آو، بم: از.

(۸). قم، آو، بم، آب: یاد کردنی.

(۹). قم: چندا از دلیلی.

(۱۰). آو، بم: می‌گزرند.

(۱۱). قم، آو، بم، آب، آج، لب: بیشتر.

ص: ۱۶۳

یشعرون، ایمن «۱» شده‌اند از آن که آید به ایشان پوششی از عذاب خدای یا به ایشان آید قیامت بناگاه و ایشان ندانند؟

بگو این راه من است، می‌خوانم با خدای بر علم و بینایی من و آنان که پسرو منند «۲»، و منزّه است خدای و نیستم من از جمله مشرکان.

نفرستادیم ما از پیش تو مگر مردانی را که وحی کردند به ایشان از اهل شهرها، «۳» نمی‌روند اینان در زمین تا بنگرند که چون بوده است آخر کار آنان که از پیش ایشان بودند؟ و سرای باز پسین بهتر است آنان را که پرهیزگار باشند، «۴» خرد نداری شما؟

تا آن که نومید شوند «۵» پیغامبران و بدانند که ایشان را دروغ خواهند داشتن، آمد به ایشان یاری ما، برهانیم آنان را که ما خواهیم و باز ندارند عذاب ما از گروه گناهکاران.

بود در قصّه‌های ایشان عبرتی خداوندان عقلها را، نبود حدیثی که فرو «۶» بافند و لکن راستی آنچه از پیش اوست و تفصیل هر چیزی و بیانی و بخشایشی گروهی را که ایمان آرند.

قوله «۷»: ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ - الايه، ذَلِكْ، اشارت است به آنچه رفت از

(۱). قم: ای ایمن.

(۲). قم: پسروی کرد مرا.

(۳). قم + ای.

(۴). قم، آو، آب، آز: کذبوا.

(۵). قم، آو، آب، بم، آج، لب: شدند.

(۶). قم، آو، بم، آب، آج، لب: فرا.

(۷). همه نسخه بدلهای، بجز قم + تعالی.

ص: ۱۶۴

حدیث یوسف و یعقوب و برادران یوسف، یعنی آنچه رفت از اخبار غیب است و «من» تبعیض را «۱» و «أنباء»، اخبار باشد، واحدها «نبأ». نُوحِيهِ إِلَيْكَ، که به تو وحی می‌کنیم و القا می‌کنیم بر تو. و «غیب»، ذهاب چیز «۲» باشد از حس «۳»، یعنی اخبار غایبات بر تو وحی می‌کنیم بر زبان جبریل. آنچه گفت: **وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ**، و تو بنزدیک ایشان نبودی، چون ایشان اجماع کردند و عزم درست کردند و سازکار جمع کردند و با یوسف - علیه السلام - مکر کردند به آن که «۴» او را در چاه افگندند، یعنی این خبر که تو اهل کتاب را بگویی. و مخبر بر وجه خبر باشد و تو ایشان را ندیده و حاضر نابوده و کتب ناخوانده و از کسی نشنیده و نگرفته دلیل آن کند که این از وحی گفتی که بر تو کرده‌اند «۵» تا دلیل صدق تو کند در نبوتت [۳۸- پ].

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ، یعنی تو این ابلاء «۶» جهد و افراغ و سع در دعوت برای آن می‌کنی بر «۷» اظهار معجزات، تا اینان ایمان آرند، و حریصی بر ایمان اینان، و احوال ایشان ندانی و آنچه در دلها و ضمائر ایشان است و آنچه مآل کار ایشان با آن شود تو را خبر می‌دهم به آن تا دل عزیز تو در بند نباشد و دل به ایشان رنجور نداری که بیشترین «۸» ایشان ایمان نخواهند آوردن، و اگر چه تو حریصی بر ایمان ایشان. و گفته‌اند: اشتقاق «ناس»، از نوس است، و هو الحركة، و حرص طلب چیز «۹» باشد بغایت اجتهاد.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، و تو ای محمد از ایشان مزدی نمی‌خواهی بر ادای این رسالت تا ایشان را صارف باشد از اجابت دعوت. و سؤال، قول القایل لمن هو فوقه افعال او اسئلک «۱۰» ان تفعل. و اگر سؤال استخبار باشد، طلب خبر بود، و «اجر»، جزای عمل بود به خیر. و «ذکر»، حضور المعنی للنفس باشد، این یاد کردی «۱۱» است برای جهانیان که تا جهان باشد این بخوانند و بدانند و باز گویند.

(۱). قم، بم، مل، آج، لب + است.

(۲). آب، آز: چیزی.

(۳). آو، بم، آج، لب: چشم.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: تا آن که.

(۵). آو، بم، آب، آز، از وجهی گفتی که بر تو وحی کرده‌اند، آج، لب: از وجه گفتی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: ابلاغ.

(۷). همه نسخه بدلها: و.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بیشتر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز، آو، مل: چیزی.

(۱۰). مل: يسأل.

(۱۱). مل: يا ذكرى.

ص: ۱۶۵

آنکه صفت غفلت و جهالت ایشان گفت، اعنی کافران: گفت. وَ كَأَيِّنُ اِی كَم، مِنْ اَیَّةٍ، بس آیت و دلیل و حجّت. و «کم» و «کاین» با «من» استعمال کنند بیشتر، و این «من» زیادت باشد. فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، که در آسمانها و زمین هست «۱» که این کافران به آن می‌گذرند «۲» و از آن اعراض و عدول می‌کنند و در آن اندیشه نمی‌کنند آیات آسمان آفتاب و ماه و ستاره و سیر و دور ایشان است، علی و تیره لا یختلف «۳» الحال فیها. و آیات زمین انواع حیوان و نبات و اشجار و انوار و ازهار «۴» و ثمار هر چیزی در وقت و اوان «۵» خود.

حسن بصری گفت: مراد به آیات، اهلاک امم ماضی «۶» است که ایشان از اندیشه در آن اعراض می‌کنند، چنان که گفت: وَ اِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ، وَ بِاللَّيْلِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ «۷».

وَ مَا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ، و بیشترین «۸» ایشان به خدای ایمان نیارند، اَلَّا و ایشان مشرک باشند.

عبد الله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: مراد به آیت مشرکانند که ایشان را چون «۹» گفتندی: مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ «۱۰»، آسمانها و زمین که آفرید؟ گفتندی:

خدای. و چون گفتند «۱۱»: مَنْ خَلَقَهُمْ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ «۱۲» ...، شما را که آفرید؟ گفتندی «۱۳»:

خدای، آنکه با این اقرار که به زبان می‌گفتند، بت می‌پرستیدند و می‌گفتند: اینان انبازان خدای‌اند و شفیعان مانند بنزدیک خدای، هَوْلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ «۱۴» و می‌گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى «۱۵» ...، ما اینان را برای تقرّب به خدای می‌پرستیم.

(۱). آو، بم، آب، مل، آج، لب: زمینهاست.

(۲). آو، بم: می‌گزرند، مل: می‌گذارند و می‌گذرند.

(۳). آج، لب: لا تختلف.

(۴). مل: انها.

(۵). آب، مل، آز: وقت اوان.

(۶). آز، بم، آب، آز، آج، لب: ماضیه.

(۷). سوره صافات (۳۷) آیات ۱۳۷ و ۱۳۸.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بیشتر.

(۹). هیچ یک از نسخه بدلها، ندارد.

(۱۰). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵ و سوره زمر (۳۹) آیه ۳۸.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: گفتندی.

(۱۲). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۷.

(۱۳). آب، مل، آز، آج، لب: گفتند.

(۱۴). سوره یونس ۱۰ آیه ۱۸.

(۱۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

ص: ۱۶۶

حسن بصری گفت: مراد اهل کتابند که گفتند: ما به خدای می‌گوییم «۱»، آنگه با او «۲» شرک آوردند. جهودان گفتند: عَزِيزُ اِبْنُ اللّٰهِ «۳»... و ترسایان گفتند: الْمَسِيحُ اِبْنُ اللّٰهِ «۴»...

عبد الله عباس گفت: مراد به آیت شرک ایشان است در تلبیه که مشرکان عرب در تلبیه گفتندی: لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ اَلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمَلِكُهُ وَ مَا مَلِكٌ. قَبِيلَهُ غَطَفَانَ فِي تَلْبِيهِ كَمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ:

بنی غفار و هم یلونک

تَاللّٰهِ لَوْ لَا اَنْ بَكَرَا دُونَكَ

ما «۵» رَالَ مَنَا غَنَجَا «۶» يَا تُونَك

و يَتْرِكُ النَّاسَ وَ يَفْجُرُونَكَ

و لَبَّيْكَ جَرَهْمَ چنين بودی:

النَّاسَ طَرْفَ وَ هَمَّ تَلَادَكَ «۷»

لَبَّيْكَ اَنْ جَرَهْمَا عِبَادَكَ

وَ قَدْ تَعَادَوْا [] فَيَكُ مِنْ يِعَادَكَ

وَ هَمَّ قَدِيمَا عَمَرُوا بِلَادَكَ

و قَرِيْشَ فِي لَبَّيْكَ كَمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ:

لَبَّيْكَ حَقًّا حَقًّا تَعْبَدَا «۸» وَ رَقَا

وَلَيْبِكِ غَسَّانٌ وَهَمْدَانٌ وَغُفْفَانٌ چنين بودی، و نیز لَبَّيْكَ قِضَاعَهُ وَ جِذَامٌ وَ بَلْقَيْنٌ «۹» و بهراء:

أَنَا نَحَجُّ ثَانِي

نحن عبادك اليماني

على غد نغادي «۱۱»

على التوق «۱۰» التاجي

جئنا اليك غادي

خدای تعالی، در لَبَّيْكَ زدن «۱۲» ایشان، این آیت فرستاد [۳۹- ر]: وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ، یعنی فی التَّلْبِيَةِ. و گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان چون آنچه پیش این آیت است بشنیدند، گفتند: ما ایمان داریم که

(۱). آو، بم: می گویم، آج، لب: می گرویم.

(۲). قم، بم، مل، آز: باو.

(۳-۴). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۵). مل: ممّا.

(۶). کذا در اساس و قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: عجا، مل: نجیحا.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز لب: بلادک.

(۸). مل: بعیدا.

(۹). آو، بم، آج، تلقین.

(۱۰). قم: التوق، مل: الریق.

(۱۱). آو، بم: یغادی.

(۱۲). آب، آز، و ردّ.

ص: ۱۶۷

خدای آفریننده این چیزهاست، و لکن گوئیم او را «۱» شریکانند.

عطا گفت: آیت در دعا آمد که ایشان در حال رخا «۲» و امن وسعت و صحّت، خدای را فراموش کردند، چون ایشان را رنجی و تنگی «۳» و بیماری پدید آمدی «۴»، در دعا آویختندی و در دعا گرفتندی، چنان که گفت: وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ - «۵» الایه، و کفوله: وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ «۶» ...، قوله: وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ «۷» - الایه و قوله: وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ «۸». و بعضی اهل معانی گفتند: در آیت «کان» مقدر است، و تقدیر آن که: و ما یؤمن اکثرهم بالسَّلهِ لآ و قد کانوا مشرکین من قبل، بیشترین ایشان ایمان «۹» نمی آرند و الا پیش از آن مشرک بوده‌اند. و گفتند: آیت در قصه دخان آمد، و آن، آن بود که در ایام قحط در مکه دودی پدید آمد، ایشان جزع کردند و گفتند: رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ «۱۰»، این ایمانشان بود، چون خدای تعالی کشف کرد «۱۱» با سر کفر شدند، بیان قوله قال: إِنَّكُمْ عَائِدُونَ «۱۲». و چون چنین باشد، لفظ ایمان در آیت مجاز بود و مراد اظهار ایمان بود، چنان که گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ «۱۳» ... چون بر این جمله بود، آیت در منافقان باشد، و آنچه رمانی گفت در آیت، دلیل است بر آن که کفر و ایمان شاید تا مجتمع باشند «۱۴» در یک شخص در یک حال تا یک تن مؤمن بود از وجهی و کافر بود از وجهی دگر.

چنان که اهل کتاب مؤمن بدند «۱۵» به موسی و کافر بودند به محمد، چنان که گفت:

فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ «۱۶» ... درست نیست بنزدیک ما، برای آن که ایمان بنزدیک ما عبارت است از مجموع علومی که تا مجتمع نشود ایمانش نخوانند،

(۱). آو، بم، آج: و لکن او را.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: در رخا.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نکبتی.

(۴). مل: رسیدی.

(۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲.

(۶). سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۲.

(۷). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۲.

(۸). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۱.

(۹). آب: ایما/ایمان، آز: ایمانی آرند.

(۱۰). سوره دخان (۴۴) آیه ۱۲.

(۱۱). آب، آز: کردند.

(۱۲). سوره دخان (۴۴) آیه ۱۵.

(۱۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۶.

(۱۴). او، بم، آب، آز، آج، لب: باشد.

(۱۵). همه نسخه بدلها: بودند.

(۱۶). سوره بقره (۲) آیه ۸۵.

ص: ۱۶۸

چون عقل که عبارت است از مجموع علومی که تا مجتمع نشود، عقلش نخوانند، چه اگر نه چنین باشد، هم مستحقّ ثواب ابد باشند «۱» و هم مستحقّ عقاب ابد، و جمع بین الاستحقاقین علی وجه التّأیید محال باشد. پس مراد در آیت به ایمان اظهار ایمان است.

آنکه حق تعالی تخویف و تهدید کرد این کافران را، گفت: **أَفَأَمِنُوا**، ایمن شده‌اند اینان که به ایشان آید پوششی؟ یعنی عذابی «۲» عام، عذاب استیصال که به ایشان برسد «۳» و جمله ایشان را باز پوشاند. و مراد به «غشبان» «۴»، اصابت است، و قوله: **مِنْ عَذَابِ اللَّهِ**، «من» تبیین راست. **أَوْ تَأْتِيهِمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً**، ای فجأة، یا «۵» قیامت به ایشان آید ناگاه. نصب او بر حال است، و بغتة و فلتنة و فجأة، ناگاه باشد، و قال الشّاعر:

و لكنهم بانوا «۶» و لم ادر بغتة

و افطع «۷» شیء حین یفجؤک «۸» البغت

و حق تعالی، قیامت را برای آن، ساعت نام نهاد، و ساعت آن وقت باشد که تو در وی «۹» باشی و نیز عبارت بود از مدّتی اندک از زمان، کساعات «۱۰» اللیل و النهار، یا عبارتی باشد منبئی از قرب و سرعت او و تعجیل او در آمدن، چنان که گفت: ... وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ «۱۱».

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا [إِلَى] اللَّهِ، خطاب است با رسول - علیه السّلام - و امر است او را به آن که: بگوی که، این راه من است، یعنی این دین مسلمانی راه من است که من با آن دعوت می‌کنم شما را بر بصیرت و علم و یقین. سَبِيلِي، ابن زید گفت: سنّتی و منهاجی. ربیع گفت: دعوتی. ضحاک گفت: دعوای. مقاتل گفت: دینی. نظیره قوله: ادْعُ إِلَى [۳۹- پ] سَبِيلِ رَبِّكَ «۱۲» ... ای، الی دینه.

(۱). آو، آب، آج، لب، آز: بود.

(۲). آو، بم، آب، آج، آز، لب: عذاب.

(۳). قم: نرسد.

(۴). مل: غشا.

(۵). مل، آج، لب: تا.

(۶). مل، آج، لب: یأتوا.

(۷). اساس: اقطع، خوانده می‌شود، با توجه به برخی نسخه بدلها و منابع بیت تصحیح شد.

(۸). آز، آج: یفجرک.

(۹). قم، بم، آب، آز، آج، لب: درو.

(۱۰). آج، لب: کساعة.

(۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۷.

(۱۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي، یعنی دعوت با این دین من می‌کنم و آنان که بر دین و ملت من اند، همچونین «۱» دعوت با این دین کنند، این قول کلبی است و ابن زید. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که من بر هدایت و بصیرتم و اتباع من نیز همچونین «۲». عبد الله عباس گفت: مراد صحابه رسولند که ایشان بر نکوتر طریقتی اند و فاضلتر هدایتی، و معدن علم بودند و کنز ایمان و لشکر خدای رحمان. وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَنْزَهُ است خدای از آن که به او «۳» شرک آرند. آنکه گفت: وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، اگر شما مشرکی «۴»، من نیستم از جمله ایشان.

آنکه حق تعالی به ردّ بر آنان که گفتند: خدای چرا پیغامبر از بشر «۵» فرستاد و چرا پیغامبران او فریشتگان نبودند؟ و نشاید که خدای تعالی رسالت دهد «۶» آدمی را، گفت: بگو این محمد که: وَ مَا أَرْسَلْنَا، ما نفرستادیم از پیش تو، إِلَّا رِجَالًا، الّا مردانی را از جمله آدمیان، دون فریشتگان، مِنْ أَهْلِ الْقُرَى، از اهل شهرها دون اهل بادیه، که مردمان شهرها عاقلتر و رحیمتر «۷» و مجربتر باشند. أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، این کافران جاچدان در زمین نمی‌روند و سفر نمی‌کنند تا بنگرند عاقبت آنان که پیش «۸» ایشان بودند؟ و همان کردند که ایشان می‌کنند از کفر و تکذیب که ما با ایشان چه کردیم از عذاب استیصال به انواع عذاب، و به آن «۹» اعتبار بگیرند! وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ، و سرای باز پسین که سرای ثواب است بهتر باشد متقیان را که ادای واجبات کنند و از معاصی اجتناب «۱۰» کنند، أَ فَلَا تَعْقِلُونَ «۱۱»، خرد ندارند اینان، یا خرد کار نمی‌بندند؟ اَمَا قَوْلُهُ: وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ، اضافه کرد دار را با آخرت، لاختلاف اللفظین، کقوله تعالی: إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ «۱۲»، و قولهم «۱۳»: عام الاول و بارحة الاولی و یوم الخمیس و ربیع الاخر، و این جمله بمنزلت اضافه الشیء الی نفسه

(۱-۲). همه نسخه بدلها: همچین.

(۳). قم: مل: با او.

(۴). مل: مشرکانید.

(۵). مل: از پس.

(۶). مل + جز.

(۷). همه نسخه بدلها: حلیمتر.

(۸). مل + از.

(۹). مل: تا به آن.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز آج: احتراز.

(۱۱). اساس و بسیاری از نسخه بدلها: يعقلون، ترجمه و تفسيرهم با توجه به همین ضبط صورت گرفته است.

(۱۲). سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۵.

(۱۳). مل: قوله.

ص: ۱۷۰

است، جز که برای اختلاف لفظ روا داشتند «۱»، و مثله قول الشاعر:

و لو اوقت عليك دبار عيس «۲»
عرفت الذل عرفان اليقين

این قول ضعیف است، مذهب درست آن است که بصریان گفتند به هیچ وجه اضافه الشیء الى نفسه روا نباشد «۳»، و لا اضافه الموصوف الى صفته. و این چیزها و امثال این بر تأویل حذف الموصوف و اقامة الصفة مقامه باشد، و كذلك يوم الجمعة و بارحة الأولى و جانب الغربی و دار الاخرة و صلاة الاولى و مسجد الجامع و بقلة الحمقاء، و انما هو على تأویل يوم صلاة الجمعة و بارحة الساعة الأولى و جانب المكان الغربی و دار الحیوة الاخرة و صلاة الساعة الاولى و مسجد الوقت الجامع و بقلة الحبة الحمقاء، و همچونین «۴» اضافه صفت با موصوفش نشاید، فاما قولهم، عليه سحق «۵» «عمامة و مجرد قطیفة» «۶»، و اخلاق «۷» ثياب، و هل عندك جانية خیر «۸» بر تأویل انفصال «۹» اضافه به معنی «من» و التقدير: سحق من عمامة و مجرد من قطیفة و اخلاق «۱۰» من ثياب، كقولك: خاتم فضة و باب ساج، ای من فضة و من ساج.

حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ، تا نومید شدند رسولان و پیغامبران از ایمان ایشان.

وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا، و گمان بردند که ایشان را تکذیب خواهند کردن و به دروغ داشتن. و ابو جعفر المدنی خواند به تخفیف: کذبوا، که با ایشان دروغ خواهند گفتن، یعنی در خبر دادن از خویشان به ایمان، و ایمان ندارند، بل منافق باشند. و قولى دگر گفتند که: وَ ظَنُّوا، یعنی ائمان پیغامبران گمان بردند که پیغامبران با ایشان دروغ گفتند در آنچه وعده دادند ایشان را، و گفتند: از نزول «۱۱» عذاب به ایشان، و این قول سعید بن جبیر است [۴۰-ر] و عبد الله عباس گفت به روایت ابن ابی ملیکه که معنی آن است: فظنوا، یعنی ائمان پیغامبران گمان بردند که آنچه ایشان را وعده دادند از نصر و فتح دروغ است و با ایشان دروغ گفته‌اند، و مثله قوله:

(۱). بم: دانستند.

(۲). آو، بم، مل، آج: عیش.

(۳). قم: درست نباشد.

(۴). همه نسخه بدلها: همچین.

(۷-۵). آب، آج، لب + من.

(۶). قم: قطنه، آب: قطیعت.

(۸). مل: خبیر.

(۹). همه نسخه بدلها + بود.

(۱۰). بم: اختلاف.

(۱۱). آو، آب، آز، آج: زوال.

ص: ۱۷۱

حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ «۱» ...، این معانی بر قول آن کس است که به تخفیف خواند، اما بر قراءت جمله قراء که به تشدید خواندند، معنی آن است «۲»: وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا، و رسولان را گمان چنان بود «۳» که ایشان را دروغ دارند و تصدیق نکنند در آنچه می‌گویند، و چنین گفتند که قراءت به تخفیف، قراءت امیر المؤمنین علی است و زین العابدین و باقر و صادق - علیهم السلام - و زید بن علی و محمد بن عبد الله بن الحسن و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و ابو عبد الرحمن السلمی و عکرمه و ضحاک و علقمه و مسروق و نخعی و محمد بن کعب القرظی و اعمش و طلحة بن مصرف. جاءَهُمْ، به ایشان آمد نصرُنَا، نصرت ما. و سیاق آیت دلیل قراءت به تشدید می‌کند «۴»، و بر قراءت به تشدید، ظن، به معنی علم باشد چون با پیغامبران مسند خواهد بودن، و یأس با علم اولیتر بود، و این قول قتاده است. و بعضی دگر گفتند، معنی آیت آن است بر تشدید قراءت تا رسولان نومید شدند از کافران قوم خود و گمان بردند که آنان که بگرویده‌اند نیز بر خواهند گشتن «۵». از استبطاء نصرت و ظفر. و مجاهد خواند: و ظنوا انهم قد كذبوا، یعنی ظننت الامم انّ الرّسل قد كذبوا، به فتح الكاف و الذّال و التّخفیف. و وجهی دگر این قراءت را حتی اذا استیأس الرّسل من ایمان قومهم و ظننت الرّسل ان قومهم قد كذبوا «۶» و افتروا علی الله. و بر این قول، «ظن»، به معنی علم باشد. جاءَهُمْ نصرُنَا، یعنی عند یأس و نومیدی از نصرت، نصرت به ایشان آمد، چنان که یعقوب را - علیه السلام - عند اشرافه علی الیأس، اشارت آمد به حیات یوسف و آن که ایشان را ملاقات خواهد بودن. فَجِئَ مَنْ نَشَأُ، برهانیم آن را که خواهیم.

عاصم و ابن عامر خواندند: فنجی، به ضمّ «نون» و فتح الیا، علی وزن فَعَلَ بر بنای ماضی علی ما لم یسمّ فاعله، برهانیدند آن را که ما خواستیم. و باقی قراء

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۴.

(۲). بم، آو: آو.

(۳). آب، آز: بردند.

(۴). بم، آب، مل، آز، آج، لب+ **وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ**، و عذاب ما بر نگردانند از گروه مجرمان گناهکاران.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گشت.

(۶). آب، مل، آج، لب+ که.

ص: ۱۷۲

خواندند: فنجی «۱»، برهانیم آن را که خواهیم از آنان که مستحق نجات باشند به ایمان. **وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا**، و عذاب ما کس
بنتواند «۲» گردانیدن از گروه کافران و گناهکاران.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، در قصه‌های این پیغامبران گذشته عبرتی و پندی و عظمتی هست خداوندان عقل را که
عقل کار بندند و اختیار خیر کنند. و گفتند: ضمیر راجع است با یعقوب و فرزندان او از یوسف و جز او. **مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى**،
این حدیثی نبوده است که فرا بافته‌اند و دروغ بر نهاده، و لکن این تصدیق و باور دارنده «۳» آن است که پیش از این بود از
کتابها و در این کتاب تفصیل و گزارش هر چیز که مردمان را به آن حاجت باشد هست با آن که در او نیز هدی است، و این
بر دو وجه محمول بود: لطف و بیان و رحمتی است. نیز گروهی را که ایمان آرند. و تخصیص کرد مؤمنان را با آن که قرآن
لطف است و بیان کافر را و مؤمن را، برای آن که مؤمنان منتفع شدند به آن دون کافران.

(۱). آو، آب، آج: فنجی.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم: نتواند.

(۳). مل: یاد دارنده.

ص: ۱۷۳

سورة الرعد

بدان که این سورت مکی است بر قول بیشتر مفسران. و قتاده گفت: مدنی است، مگر یک آیت که مکی است و آن این است: «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ ﴿١﴾ ... و در او ناسخ [۴۰-پ] و منسوخ نیست، و چهل و سه آیت است به عدد کوفیان، و چهل و چهار به عدد مدنیان، و پنج به عدد بصریان، و هشتصد و پنجاه و پنج کلمت است و سه هزار و پانصد و شش حرف است.

و روایت است از سعید جبیر از عبد الله عباس از ابی کعب، که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که او [سورة] «۲» الرعد بخواند، خدای تعالی او را به وزن هر ابری که آمد و خواهد آمدن، ده حسنتش «۳» بنویسد و روز قیامت از جمله وفاداران «۴» به عهد باشد.

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۱۴]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱) اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲) وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجِينَ مِثْلَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳) وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَاتٌ مِنْ أُغْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۴)

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۵) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّبِئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (۶) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷) اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْتَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹)

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلِ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰) لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَال (۱۱) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲) وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دَعَا الْكَاْفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴)

[ترجمه]

این آیتها «۵» قرآن است و آنچه فرو فرستادند به تو از خدای تو حق است و لکن بیشتر مردمان ایمان نمی آرند.

(۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۱.

(۲). از قم، افزوده شد با توجه به اتفاق نسخه بدلها.

(۳). قم، آو، بم، آب، آز: حسنه، مل: حسنه‌اش، آج، لب: در نامه اعمال او ده حسنه.

(۴). آج، لب+ اَمّت پیغمبر.

(۵). بم، آج، لب: آیات.

ص: ۱۷۴

خدای آن است که برداشت آسمانها را بی ستونی که می‌بینی آن را، آنگه مستولی شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را، همه می‌روند «۱» برای وقتی نام زد «۲»، تدبیر می‌کند کار را، گزارش می‌دهد آیتها را تا همانا شما به ثواب خدایتان به یقین شوی.

او آن خداست که بکشید زمین را و کرد «۳» در آن کوهها و جویها و از همه میوها کرد در آن جا دو جفت، می‌پوشاند شب را به روز، در این دلیلهایی هست گروهی را که اندیشه کنند.

و در زمین پاره‌هاست پیوسته به یکدیگر و بستانهایی از انگور و کشتزار و درختان خرما همتا و ناهمتا «۴»، آب می‌دهند آن را به یک آب و فزونی می‌دهیم بهری را بر بهری در میوه. در آن دلالاتی هست گروهی را که خرد دارند.

و اگر بشگفت می‌باشی، شگفت سخن ایشان است که چون ما خاک شویم، ما در آفرینشی نو خواهیم بودن؟ ایشان آناند که کافرنند به خدایشان و ایشان را غلها در گردن باشد و ایشان اهل دوزخ‌اند، ایشان همیشه آن جا بمانند.

تعجیل می‌کنند بر توبه بدی «۵» پیش نیکی و گذشت «۶» از پیش ایشان عقوبتها و خدای تو خداوند آمرزش است «۷»

(۱). آو، بم، آج، لب: می‌رود.

(۲). قم: نام برده، آو: نام زده.

(۳). آو، بم، آج، لب: بکرد.

(۴). قم: نه همتا، آج، لب: غیر همتا.

(۵). آو، بم، آج، لب: به تو بدی را.

(۶). آو، بم: بگزشت.

(۷). قم + مر.

ص: ۱۷۵

مردمان را بر بیدادشان، و خدای تو سخت عقوبت است.

و می‌گویند آنان که کافر شدند، چرا نفرستادند بر او دلیلی از خدایش؟ تو ترساننده‌ای و هر گروهی را رهنمای باشد «۱».

خدای داند آنچه بار بردارد هر ماده‌ای و آنچه بکاهاند «۲» رحمها و آنچه بیفزاید و هر چیزی بنزدیک او به اندازه است.

دانای «۳» نهان و آشکار است، بزرگوار است و افراشته «۴».

راست باشد «۵» از شما آن که پنهان کند سخن، و آن که آشکارا گوید و آن که او پوشیده بود به شب و رونده «۶» بود به روز.

او را بندگانی «۷» هستند بر پی یکدیگر از پیش او و از پس او که نگاه می‌دارند او را از فرمان خدای، خدای بنگرداند آنچه به قومی باشد تا بنگرداند «۸» ایشان آنچه به ایشان باشد، و چون خواهد خدای به گروهی بدیی، ردّ نباشد «۹» آن را، و نیست ایشان را از فرود او از خداوندی.

او آن است که با شما می‌نماید بخنوه «۱۰» را به ترس و امید و می‌آفریند ابرها گران.

(۱). قم: راهنمایی است.

(۲). آو، بم، آج، لب: بکاهد.

(۳). قم: داننده.

(۴). قم: برتر از همه چیزها.

(۵). قم: یکسان است.

(۶). آو، بم، آج، لب: دزدیده.

(۷). آو، بم، آج، لب: آیندگان.

(۸). آو، بم، آج، لب: بگردانند.

(۹). قم: بازگردانیدن نبود.

(۱۰). آج، لب: برق.

ص: ۱۷۶

تسبیح می‌کند رعد به شکر او، و فریشتگان از ترس او و فرو فرستد صاعقه‌ها، برساند به آن، آن را که خواهد، ایشان جدل می‌کنند در خدا، و او سخت عذاب است.

او راست خواندن حق و آنان که می‌خوانند جز او را «۱» اجابت نکنند ایشان را به چیزی الا چون گسترده‌ای دستهایش را به آب تا برسد به دهنش و آن نرسد، و نیست دعای کافران مگر گمراهی «۲».

قوله «۳»: المر، هیچ کس این را آیتی نشمرد، و کوفیان طه و حم را آیت شمردند، برای آن که بروزان «۴» سرهای آیت است، کلام در حروف مقطّع در اول سورة البقرة باستقصا برفت.

و عبد الله عَبَّاس گفت در این سورة، که معنی المر آن است: انا الله اعلم و اری، من آن خدایم که احوال شما می‌دانم و می‌بینم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ، در او دو قول گفتند: یکی آن که، تلک، به معنی هذه است، و مراد به کتاب، قرآن است، یعنی این آیات که می‌بینی و می‌خوانی آیتهای کتاب قرآن است. و قولی دگر آن است که، این اخبار و قصّه‌ها که رفت، آیات کتاب اوایل است از توریت و انجیل.

وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ، و این قرآن که بر تو فرستاده‌اند «۵» از خدای تو، حقّ است و درست است و صدق است، وَالَّذِي در محلّ رفع است بر ابتدا، و الْحَقُّ خبر اوست، یعنی بر آن کار کن و به آن تمسّک کن و آن را دست آویز خود کن، این معنی قول مجاهد و قتاده است. و بعضی دگر گفتند: وَالَّذِي در محلّ جرّ است، عطفاً علی قوله: الْكِتَابِ، یعنی، و آیات الّذی أنزل الیک، و الحق مرفوع باشد، خبر

(۱). قم: از فرود او.

(۲). د گمراهی / در گمراهی.

(۳). همه نسخه بدلها+ تعالی.

(۴). کذا در اساس و مل، قم: ما بعد آن، آو: بر وزن آن، بم، آب، آج، لب، آز: بر وزن.

(۵). همه نسخه بدلها بجز، قم و مل: فرستاده آمد.

ص: ۱۷۷

ابتدای «۱» محذوف، و التقدیر: ذلك الحقّ، او هو الحقّ. و فرأء گفت: روا بود که گویی محلّ او جرّ است علی صفة الكتاب و اگر چه «واو» در اوست، چنان که گوی: اخذت هذا الحديث عن ابی الحسن و ابی تراب، و امیر المؤمنین، و مراد علی بن ابی طالب باشد، و مثله قول الشاعر:

الی الملك القرم و ابن الهمام
و لیث الکتیبة فی المزدحم

و این عطف الشئی علی نفسه نباشد، بل اختلاف صفات را جاری مجرای اختلاف موصوفان کرد، و این وجه «۲» ضعیف است، و وجه اول درست «۳» است و ظاهر بر آن دلیل می‌کند، **و لکن أكثر الناس لا یؤمنون**، آنکه گفت: با آن که حق است و درست است، بیشترین مردمان آن را تصدیق نمی‌کنند و باور نمی‌دارند. [مقاتل گفت: آیت در مشرکان مکّه آمد، چون گفتند: محمد این قرآن از بر خود می‌گوید] «۴» و آیات الکتاب، چنان است که گفتیم: مسجد الجامع و یوم الخمیس. و کتاب، صحیفه‌ای باشد که در او چیزی نوشته بود. و مصدر «کتبت» باشد و «انزال»، نقل باشد من علو الی سفلی.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ، او آن خداست که این هفت آسمان معلق در هوا بداشت بی عمادی که از زیر او هست یا علاقه‌ای که از بالای او هست.

گفتند: این آیت از جمله صد و هشتاد آیت است که به جواب مشرکان کرد خدای تعالی، چون گفتند رسول را که خدای تو چه کرد و چه صنع «۵» است او را؟

عمد گفتند، جمع عمود باشد، مثل: ادیم و ادم، و عمد همچونین «۶» جمع اوست، کرسول [و رسل] «۷» و گفتند: عمد، جمع عماد باشد، [۴۱-پ] کاهاب و اهب، قال النّابغة «۸»:

و خیس الجنّ «۹» انی قد اذنت لهم
بینون «۱۰» تدمر بالصّحاح و العمد

(۱). قم، آب: به خبر مبتدای.

(۲). اساس: دو وجه، که با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز، قم و آو، درست تر.

(۴). اساس، ندارد، از قم، آورده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: فعل.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: همچنین.

(۷). از قم، افزوده شد.

(۸). آب + شعر.

(۹). آب، بم، آج: جیش الحق.

(۱۰). آب، آز: تبون.

ص: ۱۷۸

قوله: **بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَنَهَا**، در او دو قول گفتند: قولى آن که، آسمان برداشت بی عمادی که شما می بینی، یعنی عمادی هست آسمان را و لکن شما نمی بینی «۱».

اثبات عماد کردند «۲» و نفی رؤیت.

فراء گفت: این تأویل بر مذهبی باشد که عرب را هست که تقدیم حرف جحد کنند از آخر کلمت به اول، چنان که شاعر گفت:

تحدث لی نكبة و تنكأها

و لا أراها تزال «۳» ظالمة

اراد و أراها، لا تزال «۴» ظالمة. و بر این قول تقدیر آیت چنین باشد که: رفع السّموات بعمد لا ترونها.

ایاس «۵» بن معاویه گفت: آسمان بر مثال قبه‌ای بر سر زمین نهاده است «۶»، و گروهی بسیار از اوایلیان و مسلمانان گفتند: آسمان محیط است از جمله جوانب به زمین، و زمین بر سبیل کره‌ای است گویی «۷» در میان آسمان نهاده و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان او چون نقطه دایره است، جز که مسلمانان گفتند: آسمان و زمین به خدای بر پای است، و اوایلیان - علیهم لعائن الله «۸» - گفتند: زمین به دور فلک «۹» ساکن است به اعتمادات متکافی «۱۰». و فلک به اعتماد فلکی دگر که بالای آن است تا به فلک نهم که آن را «فلک الافلاک» می‌گویند و فلک اثیر می‌گویند «۱۱»، و بر این قاعده ما لا یتناهی از افلاک به کار باید تا هر یکی آن دیگر را نگاه می‌دارد، و آن خباطی است که ایشان گفتند. و نیز قول آن کس که اثبات عماد کرد و نفی رؤیت، قولی رکیک است، و درست آن است که مراد به نفی رؤیت عماد، نفی عماد است برای آن که اگر عمادی بودی دیدندی، برای آن

(۱). بم، آب، آز، آج، لب: ما نمی‌بینیم.

(۲). آب، آز: کرد.

(۳). آو، بم، مل، آج: یزال.

(۴). مل، آز: لا یزال.

(۵). آب، آز: ایناس.

(۶). آو، آب، آز، آج، لب: قبه است بر سرزمین نهاده.

(۷). این عبارت در نسخه بدلها به صورتهای گوناگون و نا موافق ضبط شده است بدین ترتیب، قم: و زمان و مثال کره است گویی، آو، بم، آب، مل، آز، لب: و زمین بر مثال کره است که، آج: و زمین بر مثال کوره است که.

(۸). مل: علیهم اللعنه.

(۹). آز: به دو فلک.

(۱۰). مل: ساکن به اعتماد ذات متکافی.

(۱۱). آو، بم: و فلک را تأثیر می‌گویند، آب، آز: و فلک را تأثیر اثیر می‌گویند.

که عمادی که هفت آسمان را بدارد به کنافت در خور آن باشد و محال باشد که آن باشد «۱» و نبینند. پس نفی رؤیت، نفی عماد است، و مثله قول الشاعر:

علی لا حب لا یهتد [ی «۲»] [بمناره

ای، لا منار هناک فیهتدی به، پس نفی اهتداء به عبارت کرد از نفی منار، چه اگر مناری بودی آن جا اهتدا کردندی به او، و قوله:

مثل الزّجاجة لم تکحل من «۳» الرمد

ای لا رمد بها فتکحل «۴» لاجله، مراد به نفی کحل، نفی رمد است، چه اگر رمد بودی، کحل بایستی. و این را نظایر بسیار است و کلام در این معنی برفته است. **ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**، ای استولی «۵» علیه و اقتدر و لم یعجزه خلقه و لا ضبطه «۶»، و کلام در این برفت. **وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ**، و آفتاب و ماه را مسخر بکرد و مدلل تا به فرمان او می‌روند، چنان که او خواهد. **كُلُّ يَجْرِي**، هر یکی از ایشان می‌روند به وقتی مسمی، معین. در او دو قول گفتند: یکی آن که به برجی «۷» و منازلی معین مسمی می‌رود، آفتاب به یک سال این دوازده برج ببرد، و ماه به یک ماه، و هر یکی هر روز به مطلعی «۸» دگر بر آیند و به مغربی دگر فرو شوند. و قولی دگر آن است که، تا به وقتی مسمی یعنی، تا به روز قیامت که آفتاب منکسف شود و ماه منخسف و ستارگان منکدر. **يُدْبِرُ الْأَمْرَ**، کار جهان را تدبیر می‌کند به خلق و موت و ارزاق و آجال، گروهی را از کتم عدم به وجود می‌آرد و گروهی را از اصلاب آبا به ارحام امهات می‌رساند و گروهی را از شکم مادران به پشت زمین می‌کرد و گروهی را از پشت زمین به شکم زمین «۹» می‌برد به تدبیر و تقدیر بر وفق حکمت و صلاح. **يُفَصِّلُ «۱۰» الْآيَاتِ**، آیات و علامات و دلالات را تفصیل می‌دهد و شرح و بیان می‌کند و لبس

(۱). قم، آب، مل، آز: محال است که آن باشد، آو، بم، آج، لب: محال است که باشد.

(۲). به قرینه قم و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مل: عن.

(۴). آو، بم، آب، مل، آز، آج: فیکحل.

(۵). مل: استوی.

(۶). اساس: خبطه، با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: بر وجی.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب: از مطلعی.

(۹). قم: خاک.

(۱۰). اساس، قم، آج، لب: نفضل، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

ص: ۱۸۰

و اشکال از او می‌بردard [۴۲-ر] و این همه «۱» برای چه، **لَعَلَّكُمْ**، تا همانا باشد که شما به ایمان نزدیک شوی و ایمان آری، و «لعل» برای آن گفت که این دلالات موجب نیست برای آن که علم عند او «۲» موقوف است بر نظر، و نظر از فعل تو است، و فعل تو موقوف بر قصد و داعی «۳» تو باشد، بود که کنی و باشد که نکنی. و مراد به «لقاء» این جا ثواب است، برای آن که لعلّ ترجی را باشد، و رجاء، در ثواب و منافع شود، و اگر حمل کنند «لقاء» را علی لقاء الجزاء، شامل باشد ثواب و عقاب را.

و مراد به یقین، تحقیق است، یعنی بدانی بر وجهی که از شک دورتر باشد «۴» و از این کار یقین را در نقیض شک نهند «۵».

قوله: **وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ**، او آن خداست که بکشید زمین را، یعنی بگسترده و بسط کرد، و حق تعالی در بدایت خلق زمین «۶» بیافرید بر جای کعبه، و آنکه بفرمود تا جمله زمین از زیر کعبه بیرون آوردند چنان که جامه نوشته، لا از زیر لا «۷» بیرون آرند، فهذا معنی قوله: **مَدَّ الْأَرْضَ**. آنکه زمین بر متن آب بود به مانند آن که کشتی باشد بر سر آب، می‌جنبید و آرام نمی‌گرفت، حق تعالی کوهها را بیافرید و به مثقاله زمین کرد و به مثبت سنگهای گران که بر کنارهای «۸» بساط بنهند تا باد در نوردد آن را، یا به منزلت میخ که آن را بدوزد به زمین «۹». و قوله: **رَوَّاسِي**، ای ثوابت، من قوله:

وَالْجِبَالِ أَرْسَاهَا «۱۰»، ای اُتْبَتْهَا، يقال: رسا اذا ثبت، و ارساه الله، ای اُتْبَتْهَا. رواسی جمع راسیه باشد، ای ثابت، صفت موصوفی محذوف است، ای جبالا رواسی. و **فِيهَا**، ای فی الارض. **وَأَنْهَارًا**، ای و جعل فیها انهارا. و همچونین در زمین جویها ساخت از آب روان، جمع نهر، و اشتقاق او از فراخی باشد، و منه النَّهَارُ لِاتِّسَاعِ الضَّوِّءِ فِيهِ، يقال: انهر الفتق ای وسَّعه و استنهر، ای اتَّسع. **وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ**، ای و جعل، بمعنی خلق، بیافرید از هر نوعی از میوهها، **زُوجِينَ اثْنَيْنِ**، دو جفت، یعنی دو صنف

(۱). آج، لب+از.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: عند آن.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: دواعی.

(۴). آو، بم، آب، آج: دور باشد.

(۵). قم: آرند.

(۶). قم + را.

(۷). آو، بم، آج، لب: تواز زیر تو.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب: کناره.

(۹). قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: بر زمین.

(۱۰). سوره نازعات (۷۹) آیه ۳۲.

ص: ۱۸۱

و دو نوع. قتیبی گفت: دو لون خواست: ترش و شیرین. حسن بصری گفت: یعنی دولون از هر نبات که خدای آفرید، و زوج گفتند یکی باشد و دو باشد، يقول العرب.

عندی زوجان من الحمام، مراد ایشان به این، نر و ماده باشد. و کلّ واحد من القرینین زوج لصاحبه و زوج المرأة بعلها و زوج الرجل عرسه و زوج النعل قرینته. **يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ**، شب را در روز می پوشاند، یعنی شب به سر روز می درآرد «۱»، یعنی یکی را می آرد و یکی می برد، و مثله قوله: **يُكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ** «۲»...، آنکه بیان کرد که در این چیزها آیاتی و علاماتی و ادله ای «۳» هست آنان را که تفکر کنند و اندیشه کنند.

وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ، آنکه گفت: و در زمین پاره‌هایی هست متقارب متدانی بهری به بهری نزدیک همسایه یکدیگر به شکل و صورت و مسافت به هم نزدیکند، و لکن در تفاضل «۴» مختلف‌اند، بهری خوش است و بهری شوره است و بهری نبات رویاند و بهری نرویند، **وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ**، و بستانهایی هست از انگور، و **زَّرْعٌ**، و کشتزار، و **وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ**، این کثیر و اهل بصره و حفص خواندند: و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان، به رفع [عظفا] «۵» علی قوله: **قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ**، و التقدير: و فی الارض أيضا زرع و نخیل. و باقی قراء به جر خواندند عظفا علی قوله:

مِنْ أَعْنَابٍ، گفت: در زمین نیز درختان خرماند، **صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ**، از یک بنه «۶» بر آمده و بعضی دگر نه از آن اصل [۴۲- پ] **يُسْقَى** «۷» بماء واحد، همه را به یک آب «۸»، آب می دهند. **وَ نَفْضُلٌ بَعْضُهَا**، آنکه گفت: بهری را بر بهری در میوه

تفضیل می‌دهیم. و حق تعالی ما را در این آیت وجه استدلال باز آموخت «۹» بر ملحدان و دهریان و طبایعیان و هر که او اثبات صانعی حکیم نکند. گفت: اگر چنانستی که از زمین بودی یا از آب یا از هوا، بایستی تا چون آب و هوا و زمین هر سه یکی بودی،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پس روز می‌دارد.

(۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۵.

(۳). آج، لب: دلالاتی.

(۴). قم، آب، مل، آز، لب: تفصیل.

(۵). با توجه به اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آب، آز: تنه.

(۷). اساس: تسقی، با توجه به قرآن مجید و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مل: به یک بار.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب: پیاموخت.

ص: ۱۸۲

از او یک نوع میوه بیشتر نیاوردی، نه آن که از یک آب و یک زمین و یک هوا هزار نوع نبات و گیاه و درخت و میوه پدید آرد «۱»! اگر طبع بودی یا امری موجب این قضیه «۲» در او محال بودی، چون بر این جمله می‌باشد، دلیل کند که این را صانعی و مدبری هست قادر «۳»، مختار که به حسب اختیار و ارادت خود چنان که می‌خواهد می‌آرد و می‌آفریند. و عاصم خواند و ابن عامر: یسقی بماء واحد، به «یا» خواندند، علی معنی یسقی ذلک کله بماء واحد، و باقی قرآء، تسقی خواندند، ای تلک الجنات و النخیل تسقی، و این اختیار ابو عبید است. و گفت: دلیل آن که مؤنث است و تأنیث وجه است «۴»، قوله تعالی: بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، و نگفت بعضه. و جابر عبد الله انصاری گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که علی را گفت:

النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ اَنَا وَ اَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ

، آنگه بخواند: وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ - الی قوله:

نسقی «۵» بِمَاءٍ وَاحِدٍ، به «نون» مضموم، ما را به یک آب آب می‌دهند. قوله: وَ نَفَضْلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ. ابو هریره گفت، رسول - علیه السلام - گفت:

مراد تفاضل است از میان انواع خرما و میوه چون: ناری «۶» و دقل و ترش و شیرین.

مجاهد گفت: در میوه‌ها همچنان تفاضل نهاد که در بنی آدم همه از یک پدر و مادرند و آنگه این همه اختلاف در ایشان: یکی دراز و یکی کوتاه، و یکی سیاه و یکی سپید، و یکی سرخ و یکی زرد، و یکی مستوی الخلق و یکی متفاوت الخلق، و یکی خوشخوی و یک بد خوی، و یکی عاقل و یکی ابله، و یکی سعید و یکی شقی، و یکی سازنده «۷» و یکی ناساز، الی غیر ذلك من الاختلاف.

حسن بصری گفت: این مثلی است که خدای تعالی بزد برای دل‌های ما. زمین

(۱). بم: پدیدار آورد.

(۲). قم: قصه.

(۳). همه نسخه‌ها بجز، قم و بم: قادری.

(۴). قم: و وجه تأنیث او، که از ضبط متن و اتفاق دیگر نسخه بدلها روشن تر می‌نماید.

(۵). کذا، در اساس و همه نسخه بدلها، متن قرآن مجید: یُسْقَى.

(۶). کذا، در اساس و قم، آو: فارسی، که با قلمی بعدی به «بارسی» تصحیح شده است، بم، آب، آز، آج:

انار ملبسی، لب: چیز دیگری بوده که با خطی بعدی به «انار ملبسی» تصحیح شده است. در لهجه سبزوار «پرسی» به معنی نوعی زردآلو و در فرهنگ آندراج «بارسین» و در زبان امروز شمال افغانستان «پارسی» به معنی «کدوی تلخ» رایج است. کلمه مورد بحث می‌تواند «نارسی / نارس» و یا «پارسی» باشد.

(۷). آز، آج، لب: سازمند، آو، بم: نیازمند.

ص: ۱۸۳

در اصل یکی «۱» گل بود، خدای تعالی بگسترده آن را و آن را پاره‌های متجاور ساخت متقارب، پس «۲» باران بر او بارانید، بهری نبات رویانید و بهری رویانید، اگر آب باران بهری خوش بودی و بهری شور «۳»، گفتندی: این اختلاف زمین در انبات نبات از آب آمد همچونین «۴» دل‌های بنی آدم، حق تعالی ما را از یک پدر آفرید و یک مادر، آنگه از آسمان بر

ایشان کتاب فرستاد و با ایشان الطاف کرد، بعضی را دل رقیق شد ایمان آوردند و بهری «۵» را دل قاسی بود بر کفر اصرار کردند، آنکه گفت: و الله که هیچ کس نباشد که جلیس و همنشین او قرآن باشد و الا چون برخیزد با زیادتی برخیزد یا با «۶» نقصانی. قال الله تعالی: وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا «۷». ابو عبیده گفت: «صنوان»، درختانی باشد که از یک اصل برآید «۸»، واحد او «صنو» باشد، و مثله: قنو و قنوان، و از این جا برادر مرد را «صنوه» گویند و عمش را صنو ابیه، برای آن که با او از یک اصل زاده و رسته باشد، و منه «۹» قول الشاعری:

الا ابلغا خلتی راشدا
و صنوی قدیما اذا ما اتصل «۱۰»

و میان تنبیه و جمع این لفظ آن باشد که «نون» او در حال تنبیه مکسور باشد بی تنوین، و در حال جمع منون باشد بر اعراب خود، یقال: هذا صنو و هما صنوان و هذه صنوان، و رأیت صنوانا و مررت بصنوان [۴۳-ر] إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، در این جمله که بر شمرد، آیاتی و دلالتی و علاماتی هست آنان را که عاقل باشند و عقل کار بندند در نظر و تفکر.

قوله: وَ إِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ، آنکه حق تعالی خطاب کرد با رسولش و گفت: یا محمد! اگر تو را عجب می آید از این کافران که با این همه ادله و براهین و حجج و آیات و علامات کفر می آرند و بر کفر اصرار می کنند و چیزهایی می پرستند از

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: یک.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + از آن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + و ناخوش.

(۴). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۵). همه نسخه بدلها: بعضی.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج: بی.

(۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۲.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: برآیند.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مثله.

(۱۰). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: لسان العرب: ما تصل.

ص: ۱۸۴

جمادات که هیچ نفعی و ضرری نتواند کردن، نیز عجب دار از گفتارشان که می‌گویند: **أِذَا كُنَّا تُرَاباً أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ**، که ما چون خاک شده باشیم و در زیر خاک پوسیده گشته و خاک‌وار شده، ما را دگر باره خلقی نو باز خواهند آفریدن؟

ابن عامر و ابو جعفر خواندند: اذا به یک همزه و باقی قرأ به دو همزه خواندند، یکی برای استفهام. و کوفیان بر دو همزه محقق **«۱»** کردند و روح نیز همچنین کرد. و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و رویس به تحقیق **«۲»** اول و تلبین دوم خواندند، و نافع میان هر دو همزه فصل کرد به الفی تا مدی حاصل شد: **أُذَا**، و قوله: **إِنَّا**، نافع و کسانی و یعقوب به یک همزه خواندند علی الخبر، و باقی به دو همزه خواندند علی الاستفهام.

آنکه ابن عامر و عاصم و حمزه و خلف، هر دو همزه محقق **«۳»** کردند، و هشام میان هر دو فرق کرد به الفی، و ابن کثیر و ابو جعفر و ابو عمرو به تحقیق **«۴»** اول و تلبین دوم خواندند، و ابو عمرو و ابو جعفر فصل کردند به «الف» و ابن کثیر نکرد. **أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ**، آنکه گفت: اینان آنان‌اند. که به خدای کافر شدند، و **أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ**، و ایشان آنان‌اند که فردا قیامت در گردنهای ایشان غلها باشد، و **الَّذِينَ**، مقدر است این جا، و **التَّقْدِيرُ**: و **أُولَئِكَ الَّذِينَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ**، برای آن که در جمله اول بیاورد، در دوم اکتفا کرد به ذکر او در اول و اگر این تقدیر نکنند **«۵»** روا باشد، چه **أُولَئِكَ** اول مبتدا باشد و **الَّذِينَ** خبر او باشد، الصلّة مع الموصول: و **أُولَئِكَ** دوم مبتدا باشد و **الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ** جمله‌ای مبتدا و خبر باشد در جای خبر او، **أُولَئِكَ** سهام **«۶»** مبتدا باشد و **أَصْحَابُ النَّارِ** خبر او، و **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** مبتدا و خبری دیگر. و **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**، و ایشان اهل دوزخ‌اند و همیشه آن جا باشند مخلّد مؤبّد عقوبة علی کفرهم.

قوله: **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ**، حق تعالی در این آیت گفت این مشرکان استعجال می‌کنند به عذاب پیش احسان و نعمت، و آن آن بود که ایشان بر

(۱). قم، آو، مل، آج، لب: مخفف.

(۲). قم، آو، بم، مل، آج، لب: به تخفیف.

(۳). قم، آو، آج، لب: مخفف.

(۴). قم، آو، مل، آج، لب: به تخفیف.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: تا اگر تقدیر کنند.

(۶). قم: سوم، آو، بم، آب، آز: سیم، آج، لب: سیوم.

ص: ۱۸۵

سبیل استهزا گفتند «۱»: اگر این عذاب که ما را وعده می‌دهی «۲» آن را اصلی هست بیار، چنان که حکایت کرد از ایشان: وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ «۳» فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْنًا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۴».

وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ، و از پیش ایشان بر امتان گذشته عقوبتها رفت از انواع عذاب. و واحد مثلات، مثله باشد بفتح المیم و ضمّ الثاء، و مثله: صدقه و صدقات. و بنو تمیم گفتند: مثلات به دو ضمّه، و واحدش مثله باشد. مثل: غرفة و غرفات، و فعل او مثلت به مثلاً کضربته ضرباً، آید. وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ، و خدای تو ای محمد! خداوند آمرزش است مردمان را بر ظلمشان، و این از جمله آیاتی است که به او استدلال کردند بر اصحاب وعید برای آن که خدای تعالی بر اطلاق گفت: من بیامرمز مردمان ظالم را، و توبه شرط نکرد، آنکه بر عادت خود وعید با این وعد «۵» مقرون کرد و گفت: خدای سخت عقوبت است تا بدانند که هر دو باوست «۶» و متعلق به مشیت و ارادت اوست.

سعید بن المسيّب گفت، چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - گفت: اگر نه عفو خدای بودی و تجاوز او، هیچ آدمی را عیش خوش نبودی [۴۳- پ] و اگر نه وعید و عقاب او بودی، همه آدمیان پشت با عفو «۷» او گذاشتندی «۸».

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ، حق تعالی گفت، کافران می‌گویند:

لَوْ لَا أُنزِلَ، و المعنی، هلاً انزل، و این کلمت تحضیض است. این حکایت قول ایشان است که گفتند بر سبیل طعن: چرا آیتی و دلالتی از خدای فرو نمی‌آید بر او اگر پیغامبر است تا حجّت نبوّت او باشد و دلیل صحّت قول او باشد؟ حق تعالی برای او جواب داد، گفت: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ، تو پیغامبری و ترساننده‌ای، آنچه به تو تعلّق دارد ادای رسالت و اعدار و انذار است، نه انزال آیات، چه آن به خدای تعلّق دارد و به حسب مصلحت انزال کند. وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، و هر گروهی را رهنمایی و دعوت

(۱). همه نسخه بدلها: می‌گفتند.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: می‌دهند.

(۳). اساس: عندنا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: وعده.

(۶). مل، آج، لب: با اوست.

(۷). آج، لب: به عفو.

(۸). آو، بم: گزاشتندی.

ص: ۱۸۶

کننده‌ای باشد و امامی که به او اقتدا کنند.

کلبی گفت: داع يدعوهم الى الضلال او الى الحق، و این نیک نیست برای آن که داعی با ضلالت را هادی نخوانند. سعید جبیر گفت: مراد به هادی، خداست - جلّ جلاله. عکرمه و ابو الضحی گفتند: مراد رسول خداست - محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله. امیر المؤمنین علی «۱» - علیه السلام - گفت که، رسول - علیه السلام - گفت «۲»: هادی مردی است از بنی هاشم، و اشارت به خود کرد، گفت: رسول مرا «۳» خواست. عبد الله عباس گفت: چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - دست بر سینه خود نهاد، گفت:

انا المنذر

، و دست بر دوش علی نهاد و گفت:

انت الهادی یا علیّ بک یهتدی «۴» المهتدون من بعدی.

و حذیفه بن الیمان «۵» روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: اگر این کار، یعنی کار خلافت با «۶» علی فگنی «۷» او هادی «۸» مهدی «۹» است. این جا اشارتی است و در آن اشارت تو را بشارتی است، و آن آن است که: چون امام اولت هادی است و امام آخرت مهدی، دلیل نجات و خلاص تو آن است «۱۰».

لقوله - علیه السلام: لن یهلك «۱۱» الرعیّة و ان كانت ظالمة مسیئة اذا كانت الولاة هادیة مهدیة

، نبینی که شاعر چگونه می گوید «۱۲»:

ثولاء مخرفة و ذئب اطلس

تلقی الامان علی حیاض محمد

تهدی «۱۴» الرعیّة ما استقام «۱۵» الریس

لاذی تخاف «۱۳» و لا لذلك جرأة

وثاقت به این هدایت که را باشد، جز آن که امامش معصوم باشد.

(۱). مل، آج، لب+ بن ابی طالب.

(۲). مل: از رسول- علیه السّلام- شنیدم، آج، لب: رسول- علیه السّلام- فرمود که.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + خدا.

(۴). قم: تهتدی.

(۵). آز، آج، لب: الیمانی.

(۶). آج، لب+ امیر المؤمنین.

(۷). قم، مل: افگنی، آب، آز، آج، لب: فگنید.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم، مل + و.

(۹). بم: مهتدی، مل + تو.

(۱۰). همه نسخه بدلها: تو است.

(۱۱). ساس و قم نقطه ندارد، با توجّه به دیگر نسخه بدلها ضبط کامل شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفت، آب آز+ شعر.

(۱۳). آو، بم، آب، آز، لب: یخاف.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، لب: یهدی.

(۱۵). آو، بم، آب، آز، لب: ما استدام.

ص: ۱۸۷

آنکه حق تعالی از کمال قدرت خود و کمال عالمی «۱» خود خبر داد، گفت: **اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى**، خدای داند که هر ماده‌ای از حیوانات چه بار برگیرد و کی بار برگیرد، یعنی حملی که در شکم دارد، نر است یا ماده، تمام است یا نا تمام، نیک

است یا بد، سعید است یا شقی، نیز عالم است به آنچه در رحم او حاصل آید از نطفه، آنگه علقه شود، آنگه مضغه شود، آنگه استخوان «۲» در او پیدا شود، آنگه گوشت بر او پوشند، آنگه حیات در او آفرینند. قدیم - جلّ جلاله - به اوقات و مقادیر این و کمیّت و کیفیت این عالم است که چند گاه نطفه بود و چند گاه علقه و چند گاه مضغه بوده **وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ**، و آنچه بکاهاند «۳» رحمها و حمل، به فتح «حا»، بار آستن بود در شکم، و آنچه مردم بر سر گیرد و «۴» پشت از بار، حمل باشد به کسر «حا»، و آنچه بر سر درخت بود، آن را نیز حمل گویند به فتح «حا»، و امرأة حامل و حامله اذا كانت «۵» حبلی فاذا حملت شيئاً على ظهرها او رأسها فهي حامله لا غير فاذا بنيت على «حملت» قلت حامله فيهما «۶» اعني في الحمل و الحبل، قال «۷»:

اني و كلّ حامله تمام

تمخضت المنون له بيوم

و قوله: **وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ**، در او سه قول گفتند: یکی آن که گفتند معنی آن است که: آنچه از مدّت حمل بکاهد از نه ماه تا شش ماه و از نه ماه بیفزاید تا به یک سال و دو سال و بیشتر علی خلاف فيه بین الفقهاء، این قول ضحاک است.

قول دوم حسن بصری گفت: داند آنچه بکاهد به سقط و بی وقت از شکم بیفتد یا بیفزاید بر مدّت نقصان تا بتمامی «۸» نه ماه رسد [۴۴-ر]. قول سهام «۹» آن است که ابن زید گفت: **مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ**، آنچه رحم بکاهاند از نطفه به ظهور خون حیض آن مدّت که در او خون بیند معدود نباشد در ایام حمل.

و اصحاب شافعی به این آیت استدلال کردند بر آن که، زن آستن حیض بیند و

(۱). آج، لب: علم.

(۲). همه نسخه بدلها: استخوان.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بکاهد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم + بر.

(۵). اساس، آو، بم، آب، آز، آج، لب: کان، به قیاس با قم تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم + جمیعا.

(۷). آب، آز + الشاعر شعر.

(۸). همه نسخه بدلها: بتمام.

(۹). بم، آب، مل: سیم.

ص: ۱۸۸

در آیت این دلیل نیست برای آن که در آیت بیشتر از زیاده و نقصان نیست، اما آن که به حیض باشد یا بجز حیض در آیت نیست، اما مدت حمل بنزدیک ما کمتر از شش ماه نباشد و بیشتر از نه ماه نباشد و به یک روایت یک سال.

و مذهب ابو حنیفه و جماعتی آن است که: بیشتر مدت حمل دو سال باشد، و مذهب شافعی آن است که: چهار سال باشد و چنین گفت که، حماد بن سلمه گفت هرم بن حیّان به چهار سال بزاد، و چون بزاد دندانهایش تمام بر آمده بود.

و در خیر است که در عهد عمر خطاب زنی را پیش او آوردند که به شش ماه بار بنهاده بود و بر او دعوی کرد شوهر که کودک نه مراسم «۱» به علت آن که به شش ماه وضع افتاده بود. عمر «۲» بفرمود تا زن را رجم کنند. امیر المؤمنین علی گفت - علیه السلام: ان خاصمتک بکتاب اللّٰه خصمتک، اگر این زن به کتاب خدای با تو خصومت کند تو را غلبه کند. گفت: چگونه؟ گفت: قال اللّٰه تعالی: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا «۳» ...، و قال: وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ «۴» - الایه، چون مدت رضاع به دو سال بنهند «۵» چنان که خدای تعالی نهاد «۶» دو سال تمام بیست و چهار ماه باشد تا به سی ماه، شش ماه ماند که مدت حمل بوده باشد. عمر گفت:

راست گفتمی «۷» و بفرمود تا زن را رها کردند.

قوله: وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ، ای ما تنقص، و الغیض، النقصان، يقال: غاض الماء یغیض غیضا [، و منه الحدیث: لا تقوم السّاعة حتّٰی یكون الولد غیظا «۸» و المطر قیظا و یغیض الکرّام] «۹» و تفیض اللّٰثم فیضا، و قال «۱۰» تعالی: وَ غِيضَ الْمَاءِ «۱۱» ...، ای نقص، و «غاض» هم لازم است و هم متعدی، چنان که «نقص»، هم لازم است و هم متعدی، يقال: غاض الماء و غضته انا. وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ، و هر چیزی بنزدیک خدای - جلّ جلاله - به اندازه باشد. در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: از من نیست.

(۲). قم + رضی اللّٰه عنه.

(۳). سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: دو سال باشد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفت.

(۷). آو، بم + راست گفتمی، آج، لب: فرمودی.

(۸). دیگر نسخه بدلها: غیضا.

(۹). اساس، افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل + الله.

(۱۱). سوره هود (۱۱) آیه ۴۴.

ص: ۱۸۹

هر چه خدای تعالی کند به مقدار آن کند که حکمت اقتضا کند بی زیادت و نقصان.

قول دیگر قتاده گفت: آجال و ارزاق بنزدیک او مقدر است به مقداری معلوم، و المقدار، مفعال من القدر و هو مثال یقدر به غیره.

آنکه بیان کرد که: او عالم است به غیب، یعنی به کارهای پوشیده و نهانی، وَ الشَّهَادَةِ، و آنچه آشکارا و مشاهد بود. غیب آن بود که چیز «۱» آن جا بود که غایب بود از حسّ و «شهادت»، مصدر شهد اذا حضر باشد، و در آیت مراد حصول الشیء بحیث یظهر للحسّ، یعنی معدوم و موجود داند. و گفتند: نهان و آشکارا داند، الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ، و او خداوندی بزرگوار است که همه چیزی در منزلت و مرتبت دون او باشد، قاهر و مستعلی بر همه چیز و متعالی از آنچه مشرکان گفتند و نادانان در حقّ او.

ابن کثیر خواند: المتعالی به «یا» در حال وصل و وقف، و یعقوب همچونین «۲»، و دیگران بی «یا» در حال وصل و وقف. ابو علی گفت: قیاس آن است که «یا» بیارند در حال وصل و وقف، و گفت: حکم اسمی که در او «الف» باشد، به خلاف اسمی است که در او «لام» نباشد، نحو: قاض و غاز. سیبویه گفت: چون اسم فاعل نه در جای تنوین باشد، نحو: القاضی و الدّاعی، بالالف و اللّام، اثبات «یا» اولیتر باشد از حذفش در وقف، و کذلک نحو: العمی فی قولک عم، امّا چون «الف» و «لام» نباشد در او و اسم در جای تنوین باشد، «یا» بیفکنند در وصل، و چون در وصل بیفکنند در وقف اولیتر، و علّت حذف التّقاء ساکنین باشد «نون» تنوین و «یا». امّا آن جا که «الف» و «لام» باشد، ضرورت نیست، پس قیاس آن بودی [۴۴- پ] که نکردندی و لکن لرأس الایة، برای آن که سر آیتها چون فواصل بود.

قوله: **سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرََّ**، آنکه خواست تا بیان کند و بند زند و تأکید کند آن آیت گذشته را در باب عالمی، گفت: **سَوَاءٌ**، راست است بنزدیک او آن کس که سخن پنهان گوید از شما و آن که آشکارا گوید و آن که او به شب پوشیده باشد در تاریکی شب، و الاستخفاء، طلب الاخفاء، **وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ**، ای ظاهر، و آن که به

(۱). آو، بم، آج، لب: جز، آز: خیر، مل: خیر.

(۲). همه نسخه بدالها: همچنین.

ص: ۱۹۰

روز پیدا باشد.

ابو عبید «۱» گفت: **سَارِبٌ بِالنَّهَارِ** «۲»، ای سالک فی سربه، ای فی طریقه، يقال: خلّ سربه بالفتح، ای طریقه. قال قیس بن الخطیم «۳»:

و تقرّب الاحلام غیر قریب

انی سربت و کنت غیر سروب

قتیبی گفت: سارب متصرف «۴» فی حوائج، آن که او به روز به حاجتهای خود می‌رود و تصرف می‌کند، و قال «۵»:

و نحن خلعنا قیده فهو سارب

اری کل قوم قاربوا قید فحلهم

زجاج گفت معنی آیت آن است که: نهان و آشکارا و پوشیده و ظاهر و آن که در تاریکی شب باشد و یا در روشنایی روز در علم و معلوم او «۶» یکی است، به بعضی عالتر نیست از آن که به بعضی، و چون درست شد که عالمی، قدیم را تعالی صفت ذات است، صفت ذات متزاید نباشد.

عبد الله عباس گفت، مراد آن است که: من عالم به آن کس که او به شب در تاریکی و پوشیدگی به ریبتی و تهمتی رود، و آنکه به روز نماید که من از آن تهمت بریام و اظهار حسن سمت کند. و بر این تفسیر آیت بر وجه وعید و تهدید باشد آنان را که این معنی کنند، و بر این معنی گفت شاعر:

و لاح ضوء هلال «۷» کاد یفضحه

مثل القلامه قد قصت من الظفر

و بعضی دگر از مفسران گفتند: مستخف باللیل، ای ظاهر و بارز من خفیت الشیء، اذا اظهرته، و سارِبٌ، ای متوار داخل فی السَّرب، و این بر عکس معنی اوّل باشد، یعنی آن که به شب بیرون آید و به روز در جای پوشیده شود.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ، او را، یعنی خدای را - جلّ جلاله - فریشتگانی هستند متعاقب در شب و روز که چون جماعتی بروند به عقب ایشان جماعتی دیگر بیایند و ایشان

(۱). همه نسخه بدلها: ابو عبیده.

(۲). آب، مل، آز+ ای ظاهر و انک.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: الحطیم، با توجه به ضبط اسم در کتب عربی مربوط تصحیح شد.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج: منصرف.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ الشاعر.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب: مرا.

(۷). آو، بم، آز، آج، لب: هلالی.

ص: ۱۹۱

فریشتگان شب و روز باشند که چون فریشتگان روز بشوند، از آن شب بیایند و چون فریشتگان شب بروند، فریشتگان «۱» روز بیایند به عقب یکدیگر، برای آن معقبات «۲» خواند ایشان را. و تعقیب، چیزی به عقب دیگر آوردن باشد، و منه التّعقیب فی الصّلاة، و برای آن به لفظ تأنیث گفت که، معقبات جمع معقبه باشد و معقبه جمع معقب، پس این لفظ جمع جمع است و گفتند: این مبالغت در جمع باشد، کرجالات و بیوتات. **مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**، از پیش او، و ضمیر، راجع است با هر یکی از مستخفی

«۳» به شب و سارِب به روز، وَ مِنْ خَلْفِهِ، و از پس او، يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، او را نگاه می‌دارند به فرمان خدای. گفتند: «من» به معنی «با» است، و کوفیان گفتند: عرب حروف صفات بعضی به جای بعضی بنهد، منها قوله تعالی:

وَأَلْصَقْنَاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ «۴» ... ای علی جدوعها، و قوله: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ «۵» ... ای منها، و این قول بنزدیک بصریان درست نیست، ایشان گفتند:

«من» تعلق به معقبات دارد، یعنی این تعقیب از فرمان خدای می‌کنند لا من قبل انفسهم، و قولی دگر گفتند که: «من» به فعلی محذوف تعلق دارد، کانه قال:

معقبات صادرات من امر الله.

در خبر می‌آید که خدای را تعالی فریشتگان اند موکل به حفظ ما، تا شیاطین از جسمهای ما همچنان باز می‌رانند که یکی از ما مگس از انگبین براند [۴۵- ر].

عبد الله عباس گفت: این فریشتگان بنده را از آفات و عاهات نگاه می‌دارند، چون قضای خدا در آید، رهاس کنند و با قضا بس نباشند. و بعضی دگر گفتند: مراد فریشتگان اند که اعمال ما نگاه می‌دارند، و ایشان کراما کاتبین «۶» اند.

و در خبر است که یکی از جمله بزرگان صحابه از رسول - علیه السلام - پرسید که بر ما چند فریشته موکل اند؟ گفت: دو فریشته، یکی بر چپ و یکی بر راست. و آن که بر راست است امیر است بر آن که بر چپ است. چون بنده حسنتی بکند، آن فریشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئتی بکند، فریشته دست چپ

(۱). قم: آن، آو، بم، آب، آج، لب: از آن.

(۲). همه نسخه‌ها بجز قم و مل: متعاقب.

(۳). قم: مستحف.

(۴). سوره طه (۲۰)، آیه ۷۱.

(۵). سوره انسان (۷۶) آیه ۶.

(۶). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: کرام الکاتبین.

گوید: بنویسم؟ گوید: توقف کن، باشد که پشیمانش «۱» شود یا استغفاری کند یا توبه کند. تا سه بار مراجعت کند اگر بنده استغفار کند یا توبه کند، هیچ بر او ننویسند، و اگر نکند از پس آن گوید: بنویس که خدای ما را از این برهاناد که بدترین است ما را این که جانب خدای را مراقبت نکند و از ما شرم ندارد، و ذلک قوله: ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ «۲»، و دو فرشته دیگرند خدای را در پیش و پس ما که ما را نگاه می‌دارند، و ذلک قوله تعالی: لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، و فرشته‌ای دیگر هست موی پیشانی توبه دست اوست، یعنی مسلط است بر تو. چون تو تواضع کنی تو را رفیع کند، چون تکبر کنی تو را فرو شکند، و دو فرشته دیگر که بر لب تو موکل‌اند، هیچ چیز نگاه ندارند جز صلات «۳» تو بر محمد و آل محمد، و فرشته‌ای دیگر بر دهن تو موکل است رها نمی‌کند که مار در دهن تو شود، و دو فرشته بر چشمهات موکل‌اند. این ده فرشته‌اند موکل بر هر آدمی. به شب ده دیگر بیایند و دهگانه روز بروند، فرشتگان شب بروند ده دیگر برای روز بیایند، جمله بیست فرشته‌اند ده به روز و ده به شب، و ابلیس به روز متعرض و سوسه آدمیان باشد و فرزندانش به شب.

قتاده و ابن جریح گفتند: این فرشتگانی‌اند متعاقب که به شب و روز به آدمیان آیند و در نماز بامداد و نماز شام جمله مجتمع شوند و به هم حاضر آیند.

همام بن منبه روایت کند از ابو هریره که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت:

خدای را فرشتگانی هستند برای شب بر ما موکل و فرشتگانی برای روز بر ما موکل، به نماز دیگر و نماز بامداد مجتمع شوند چون با آسمان شوند. فرشتگان شب، خدای تعالی گوید ایشان را: بنده مرا چگونه رها کردی؟ گویند: بار خدایا! تو عالمتر «۴»، در نمازش رها کردیم. این دیگر فرشتگان را گوید: بنده مرا چگونه دیدی؟ گویند: بار خدایا! «۵» که آمدیم در نمازش یافتیم «۶».

سعید جبیر گفت: از عبد الله عباس که: مراد بقوله: لَهُ، پادشاهی است که او را

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: پشیمان.

(۲). سوره ق (۵۰) آیه ۱۸.

(۳). بم، آز، آج، لب: صلوات.

(۴). قم، آو، بم، آب، آج، مل: عالمتری.

(۵). بم، آز، آب، آج، لب+ما.

(۶). بم، آج، لب: دیدیم.

نگاهبانان و حرس باشند، به شب و روز. عکرمه گفت: مراد «۱» امراند. ضحاک گفت: مراد پادشاهان کافراند «۲» که گمان برند که حرس ایشان را از خدای نگاه توانند داشتن، و بر این قولها، مِنْ بر ظاهر خود باشد و تعلق به حفظ دارد. آنگاه مورد آیت تهکم باشد و خبر از قَلت غنای ایشان از او با قضای مقدر.

لیث روایت کرد از مجاهد که: هیچ بنده یا پرستاری نبود آلا و بر او فریشته‌ای موکل باشد که او را در خواب و بیداری نگاه می‌دارد و جن و انس و هوامّ زمین را از او دور می‌کند. اگر چیزی آید که «۳» او را برنجاند، این فریشته گوید: بازگرد از او، آلا چیزی که به فرمان خدای آید که آن به او رسد.

و کعب الاحبار گفت: [۴۵-پ] اگر نه آنستی که خدای - عزّ و جلّ - فریشتگانی را برگماشته است به نگاه داشتن شما در وقت طعام خوردن و شراب خوردن و قضاء حاجت کردن، که شیاطین را از شما باز می‌رانند، جنیان شما را بربودندی.

بدان که آنچه خدای تعالی بر بنده قضا کرده باشد از افعال او، چون: مرگ و بیماری و آنچه مختصّ است «۴» به قدیم تعالی، آن بر دو ضرب باشد: بعضی آن که حتم «۵» بود بر او، آن لا بد برسد و آن را مردی نبود، و ذلک قوله تعالی: **وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ**، و ضربی دگر آن بود که مشروط بود حصول آن به امری چنان که در معلوم چنان بود که اگر دعایی کند یا طاعتی کند یا صدقه‌ای بدهد آن مکروه از او بگردد، و اگر چه در لوح بر او نوشته باشند بسترند و به بدل آن دیگری بنویسند، و ذلک قوله: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ** «۶» ...، و

قوله - عليه السلام: الصدقة تردّ البلاء و الدعاء يردّ البلاء.

ابن جریر گفت، معنی آن است که: یحفظون علیه من امر الله، یعنی اعماله. بعضی دگر گفتند: «ها» راجع است با رسول - علیه السلام - یعنی او را از خدای تعالی نگاهبانانی هستند که او را نگاه می‌دارند از شرّ جنیان و از طوارق شب و

(۱). بم، آب، آز، آج، لب + حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلاة و السلام با.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پادشاهان کافر.

(۳). مل: چیزی اندک.

(۴). آز + عظیم.

(۵). مل: حکم.

(۶). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹.

روز، و این قول ضحاک است از عبد الله عباس.

ابن زید گفت: آیت در قصه عامر بن الطفیل آمد و اربد بن «۱» ربیعه. و قصه ایشان آن بود که کلبی روایت کرد از ضحاک از عبد الله عباس که او گفت: عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه از قبیله عامر بودند، بیامدند به قصد رسول - علیه السلام - و رسول - علیه السلام - در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه. ایشان در مسجد آمدند، مردم همه سر برداشتند و در عامر نگاه می‌کردند از جمال او، چه او مردی نکو روی بود بغایت حسن، و یک چشم بود. مردی از جمله اصحاب گفت: یا رسول الله! این عامر بن الطفیل است که به تو می‌آید. گفت: رها کن تا بیاید اگر خدای به او خیری می‌خواهد مهتدی شود. بیامد و پیش رسول بایستاد و گفت: یا محمد! اگر من اسلام آرم مرا چه باشد؟ گفت: آنچه دگر مسلمانان را، و آنچه بر ایشان باشد بر تو باشد.

گفت: خلافت از پس تو به من دهی؟ گفت: آن به من تعلق ندارد، آن به خدای تعلق دارد آن جا نهد که او خواهد. گفت: مرا به امیر «۲» اهل بدو کنی تا من امیر اهل و بر باشم و تو امیر اهل مدر؟ گفت: نه. گفت: مرا چه پایه نهی؟ گفت: عنان اسپان در دست تو نهم تا بر آن غزا کنی. گفت: خود عنان خیل نه به دست من است! امروز به تو چه حاجت است، و لکن بر خیز تا با من سخن گویی و مناظره کنی.

رسول - علیه السلام - برخاست با او برفت و جایی بنشستند و مناظره می‌کردند و عامر بن الطفیل اربد را گفته بود چون من با او در خصومت «۳» گیرم و آواز من بلند شود، تو برخیز و از پس او در آی و تیغی بزن و او را بکش. بر این اتفاق کرده بودند. چون عامر در خصومت گرفت با رسول و مناظره میان ایشان سخت شد، اربد برخاست و با پس پشت رسول رفت و خواست تا تیغ بر کشد، بیشتر از بدستی تیغ از نیام بر نیامد، دگر چندان که جهد کرد تیغ بر نیامد، حق تعالی منع کرد و اربد جهد می‌کرد و عامر اشارت می‌کرد به او. رسول - علیه السلام - باز نگرید اربد را دید که با تیغ در افتاده بود و معالجه «۴» می‌کرد. رسول - علیه السلام - گفت:

اللهم اكفنيهما بما شئت،

بار خدایا کفایت کن مرا کار اینان به هر چه خواهی. خدای تعالی صاعقه‌ای فرستاد از آسمان

(۱). آب، از: زید بن.

(۲). قم، مل: مرا امیر، لب: مرا با امیر.

(۳). قم: با او خصومت.

(۴). بم، آب، آج، آز، لب: معاجله.

ص: ۱۹۵

روزی پاکیزه که هیچ ابری نبود و آفتاب بود در روزی تابستانی، و اربد را بسوخت و عامر بگریخت و می‌گفت: یا محمد! خدایت را بخواندی تا اربد را بکشت، و الله که من [۴۶-ر] این شهر بر تو یر از لشکر باز کنم. رسول- علیه السلام- گفت: خدای کفایت کند. و او بیامد و به سرای زنی سلولی فرود آمد «۱» و این بیتها بگفت:

تخیر ایبت اللّٰعن ان شئت ودنا
و ان شئت حربا ذات باس مصدق

و ان شئت فتیاننا بکفی امرهم
یکون کبس «۲» العارض المتألق

آنکه بامداد برخاست «۳» و سلاح در پوشید و می‌گفت:

لعمری و ما عمری علیّ بهین
لقد شان حرّ الوجه طعنه مسهر

و قد علم المرنوق أنّی اکره
علی جمعهم کرّ المنیح المشهر «۴»

اذا ازورّ من وقع السنّان زجرته
و اخبرته أنّی امر، غیر مقصر «۵»

و اخبرته أنّ الفرار خزایه
علی المرء ما لم یبیل «۶» عذرا فیعدّر

لقد علمت عليا هوازن أنني

انا «٧» الفارس الحامي حقيقة جعفر

آنکه از مدینه برون رفت و در صحرا می « ۸ » تاخت و می « ۹ » گفت: یا ملک الموت! در میدان آبی تا طعن و ضرب مردان « ۱۰ » بینی، و این بیتها بگفت:

لتعريض يوم شره غير خامد

الا قرب « ۱۱ » المرنوق اذ جد « ۱۲ » ما اری

اذا قرب المرنوق بين الصفايد

الا قرباه ان غاية حربنا

اجابوا و لبى « ۱۳ » كل ابيض ماجد

بنو عامر قومی اذا ما دعوتهم

و می گفت: به حق لات و عزى اگر محمد با من به صحرا برون آید و صاحبش، یعنی ملک الموت، هر دو را به نیزه بدوزم. خدای تعالی فریشته‌ای را بفرستاد تا یک پر بزد او را و بینداختش و در حال غده‌ای از زانوی او بر آمد بزرگ « ۱۴ »، او با خانه آن زن سلولی آمد و می گفت: غده کغده البعیر و موت فی بیت سلولیه. آنکه اسب بخواست و

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نزول کرد.

(۲). چاپ شعرانی (۶ / ۴۶۹): کب.

(۳). بم، آب، آز، لب: برخواست.

(۴). آز: المستر.

(۵). قم: مقصر، آو، بم، آب، آج، آز: مقعر.

(۶). قم، آو، لم تیل.

(۷). آز، آب، آج: انّ.

(۸-۹). همه نسخه‌ها بجز قم و مل: همی.

(۱۰). آب، آز: میدان.

(۱۱). قم: فرّت.

(۱۲). لب: اوجد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: لرأی.

(۱۴). آج، لب: و بزرگ شد.

ص: ۱۹۶

بر نشست و خواست تا با قبیله خود شود، در راه بر پشت ستور «۱» بمرد و به دوزخ رفت، و خدای تعالی دعای رسول «۲» اجابت کرد در هر دو: عامر را به ضرب فریشته بکشت و اربد را به صاعقه.

ولید بن ربیعہ چند مرثیہ گفت برادرش را اربد را، از جمله آن این بیتهاست «۳»:

و الحقّ باسرتک الکرام الغیب

قضی اللبّانة لا انالک فاذهبنی «۴»

و بقیت فی خلف کجلد الاجرب

ذهب الّذین یعاش فی اکنافهم

و یعاب قائلهم «۵» و ان لم یشغب

یتلذّون لذّاة و مجانة

فتعدّ عن هذا و قل فى غيره

و اذكر شمايل من اخ لك معجب «٦»

ان الرزّيّة لا رزّيّة مثلها

فقدان كلّ اخ كضوء الكوكب «٧»

من معشر سنّت لهم آباّتهم

و العزّ لا يأتى بغير تطلّب

يا اربد الخير الكريم جدوده

افردتنى امشى بقرن اعضب «٨»

و از جمله مرأى او مرا [ر] بد را اين بيتهاست:

ما ان يبقّى «٩» المنون من احد

لا والد مشفق و لا ولد

اخشى «١٠» على اربد الحنوف «١١» و لا

ارهب نوء السّماك و الاسد

عينى هلا بكيت اربد اذ

قمنا و قام الخصوم فى كبد

فجّعنى الرّعد و الصّواعق بال

فارس يوم الكريهة النّجد

خدای تعالی این آیات در این قصه بفرستاد، من قوله تعالی: **سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، اِلَى قَوْلِهِ: وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ.**

قوله: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ،** آنکه حق تعالی باز نمود که خدای حال بر هیچ کس بنگرداند تا او حال بر خود بنگرداند، یعنی تا ایشان بر استقامت باشند خدای با ایشان بر سر فضل و رحمت باشد، چون نیت بگردانند،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: اسپ.

(۲). همه نسخه بدلها+ را.

(۳). قم: این بیتها از جمله آن است.

(۴). قم: فاذهبی، دیگر نسخه بدلها: فاذهبن.

(۵). همه نسخه بدلها غیر از قم و مل: قاتلهم.

(۶). آو، بم، آب، آج، آز: محجب.

(۷). آب، آز: الكواكب.

(۸). قم: اعصب، آو، بم، آب، آز، آج: اغضب، لب: اغصب.

(۹). آب، آز: تبقی.

(۱۰). قم: اخش، آو، آب، آج: اخنی.

(۱۱). آو، بم، آج: الحتوق.

ص: ۱۹۷

خدای تعالی حال بگرداند، و اگر بر سر ناقوامی و ناراستی باشد «۱» و نیت نیکو کند «۲» خدای تعالی حال با او «۳» بگرداند.

در خبر است که: چون آیت تحریم خمر آمد و تحریم خمر مؤکد شد، رسول - علیه السّلام - زجر می فرمود آن را که خمر می خورد، و هر کجا می یافتند می ریختند.

یک روز - رسول - علیه السّلام - در کوی از کویهای «۴» [۴۶- پ] مدینه می رفت، برنایی انصاری از آن سو می آمد قرابه ای خمر بر سر گرفته چون رسول را بدید بترسید و متغیر شد و مفری طلب کرد تا بگیرد یا راه بگرداند، راه نبود. در دل نیت با خدای تعالی راست کرد و گفت: بار خدایا اگر این یک بار دیگر پرده فروگذاری «۵»، دگر با سر این خطا نروم. آنکه ترسان و لرزان می آمد تا به رسول رسید، سلام کرد، رسول - علیه السّلام - گفت: ای فلان! چیست این که داری؟ نیارست گفتن که خمر است، گفت: پاره ای سرکه است یا رسول الله! رسول - علیه السّلام - گفت: مرا ده. او قرابه از سر بگرفت «۶» و با دلی خایف و دستی لرزان پاره ای بر دست رسول ریخت. راوی خبر گوید که: سرکه صافی پاکیزه بود. رسول - علیه السّلام - از آن بچشیت «۷» و یاران بچشیتند «۸». مرد متعجب فرو ماند و گفت: یا رسول الله! به آن خدای که تو را بحق به خلقان فرستاد که من خمر در این قرابه کردم. گفت: راست می گویی «۹»، و لکن چون مرا دیدی در دل چه نیت کردی؟ گفت: توبه نصح کردم و گفتم: بار خدایا! اگر این یک بار دیگر مرا رسوا نکنی، با سر مانند این نروم. گفت: لا جرم چون خدای تعالی از نیت تو صدق شناخت حال بگردانید و خمر در قرابه سرکه کرد، آنکه این آیت برخواند: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.**

مفسران گفتند: لا یغیر ما بقوم، من النعمة والعافية، حتی یغیروا ما بانفسهم، من حسن النیة، تا توبه عصیان حال بگردانی، حق تعالی نعمت به نعمت بدل نکند و

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: باشند.

(۲). آب، آج، لب: کنند.

(۳). بم، آج، لب: حال ایشان را.

(۴). مل: در کوچهای از کوچهای.

(۵). آو: گزاری.

(۶). مل: برگرفت: دیگر نسخه بدلها بجز قم: فرو گرفت.

(۷). همه نسخه بدلها: بچشید.

(۸). همه نسخه بدلها: بچشیدند.

(۹). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: گفتی.

ص: ۱۹۸

عافیت به بلیت. و این آیت دلیل است بر فساد قول مجبّره که گفتند: خدای تعالی نامستحق را عقوبت کند و ثواب و عقاب نامعلّل باشد، اگر خدای تعالی در دنیا نعمت و عافیت بر بنده بنمی‌گرداند «۱» تا او حال بر خود بنگرداند اولیتر که ثواب ابد و عقاب مخلّد نامستحق را «۲» نامعلّل نباشد. و «ما»، موصوله است در هر دو جایگاه. **وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا،** مراد به این «سوء»، «۳» هلاک است و عذاب، چون خدای تعالی به قومی بدیی خواهد از عذابی و هلاکی و قحطی و مانند این، **فَلَا مَرَدَّ لَهُ،** آن را مردّی و مدفعی نباشد. و **السُّوءِ،** خلاف الحسن «۴»، و **السُّوَى،** خلاف الحسنی، و **السُّوءِ،** البرص فی قوله: **تَخْرُجُ بَيِّضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ** «۵»...، **وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ،** و ایشان را بدون خدای والیی نباشد که آن بلا بگرداند از ایشان و حمایت کند ایشان را. و «والی»، ولیّ بود، کعالم و علیم من ولیّ کذا یلیّ ولایة.

قوله: **هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا،** آنکه گفت: او آن خدای است که برق از ابر در مقدّمه باران با شما می‌نماید که «۶» هم خوف است و هم طمع. و نصب او بر مفعول له است، و اراءت از قدیم تعالی به دو چیز بود: یکی آن که بیننده را چنان کند که دیدنی ببیند از آن که او را حیات دهد و حاسّه درست و «۷» مدرک بیافریند و موانع زایل گرداند «۸»، یقال: رأیته اراه رؤیة، و اریته کذا اریه اراءة. و «برق»، آتشی بود که از ابر پدید آید، و جمعش بروق بود، و فعل از او برقت السّماء تبرق برقا. و «برق»، هم است باشد و هم مصدر. و «الخوف»، انزعاج النّفس لتوهم وقوع الضّرر، تقول «۹»: خافه یخافه خوفًا، فهو خائف و ذاک مخوف. و «الطمع»، تقدیر النّفس لوقوع ما یتوهم من المحبوب، و مثله: الرّجاء و الامل. و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که: **خوفًا من الصّواعق و طمعًا فی** «۱۰» الغیث. به ترس از صاعقه آتش و به طمع در باران که قحط را ببرد.

(۱). آو، آب، بم، آز، آج، لب: بنگرداند، مل: همی گرداند.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم: و.

(۳). قم + در ایت آیت.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: الخیر.

(۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۲ و سوره قصص (۲۸) آیه ۳۲.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم و مل + در او.

(۷). قم + دیگر آن که.

(۸). مل: ذیل کند.

(۹). قم: یقال، آو، آب، بم، آز: یقول.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج: من.

ص: ۱۹۹

قتاده گفت: خوفا للمسافر من اذاه «۱»، مسافر خایف باشد از آن که رنج بود او را از بارانش، و طمع بود مقیم را در روزی. وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ [۴۷-ر]، و بیافرید «۲» مبتدا «۳» و مخترع ابرهای گران را به باران، و ابر را برای آن سحاب خوانند که خویشتن در هوا می‌کشد، و «ثقال»، جمع ثقیل «۴»، کشراف و شریف و کرام و کریم، و «ثقل»، اعتمادی باشد لازم از جهت سفل.

وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ، و رعد به حمد و شکر [۱] و تسبیح می‌کند، «تسبیح»، تنزیه خدای تعالی باشد از آنچه بر او روا نبود.

و در «رعد»، چند قول گفتند: یکی آن که رعد تسبیح کند، یعنی یدلّ علی خالق «۵» له مستحقّ للتسبیح، کقوله تعالی: وَ إِن مِّن شَیْءٍ إِلَّا لَآ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ «۶» ... و مثله قوله: وَ لِلّٰهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ «۷» ...، ای یدلّ علی خالق له مستحقّ للسجود، یعنی وجود رعد دلیل می‌کند بر آن که او را خالق و آفریدگاری هست مستحقّ تسبیح چنان که آسمان و زمین دلیل می‌کند بر آن که او را خالق هست مستحقّ سجود. آنگه چون حامل و باعث و راه نماینده بر تسبیح او بود، گفت: او خود مسبح است.

قولی دگر آن که: آواز او را بر سبیل توسّع «تسبیح» خواند، چنان که آواز مرغان را و صفر ایشان را «منطق» خواند.

و قول سهام «۸»، آن است که: «رعد»، نام فریشته‌ای است موکل بر ابر.

سعید جبیر روایت کند از عبد الله عباس که، جماعتی جهودان بنزدیک رسول آمدند، و او را گفتند: ای محمّد! ما آمده‌ایم تا تو را بپرسیم از مسایلی، اگر جواب دهی و جواب به صواب دهی ایمان آریم. رسول - علیه السلام - با ایشان عهد کرد که خلاف نکنند «۹»، و گفت: اللّٰهُ عَلٰی مَا نَقُولُ وَكَلِیْلٌ «۱۰». گفتند: اخبرنا

(۱). قم: من اذی و طمعا للمقیم فی الرزق.

(۲). همه نسخه بدلها: بیافریند.

(۳). مل: مبدأ.

(۴). قم + بود.

(۵). بم: خلق.

(۶). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۴.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۹.

(۸). او، بم، آمل: سیم، آب، آز، آج، لب: سیوم.

(۹). قم: نکند.

(۱۰). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۸.

ص: ۲۰۰

عن الرّعد، ما را خبر ده از رعد تا چیست؟ گفت: فریشته‌ای است موکل برابر، تازیانه‌ای به دست «۱» دارد که ابر را به آن می‌راند آن جا که خدای «۲» می‌فرماید. گفتند:

این آواز چیست که از او می‌شنویم؟ گفت: زجر اوست ابر را «۳» تا آن جا رود که او خواهد. گفتند: راست گفتی.

عطیه گفت: «رعد»، نام فریشته‌ای است و این صوت آواز اوست و تسبیح او، و برق تازیانه اوست که به آن ابر «۴» می‌راند او را رعد خوانند و آواز او را رعد خوانند.

و ابو هریره گفت: چون رعد آمدی، رسول - علیه السّلام - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - گفتی «۵»:

سبحان من يسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته «۶».

عکرمه گفت که عبد الله عباس چون رعد شنیدی، گفتی: سبحان من سبحت «۷» له، منزّه است آن خدای که تو او را تسبیح می‌کنی. و عبد الله عباس گفت: هر که او آواز رعد شنود، بگوید: سبحان الذي يسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته و هو على كل شيء قدير، اگر او را صاعقه‌ای رسد، دیت او بر من است.

گفتند: عبد الله زبیر چون آواز رعد شنیدی، گفتی: سبحان من يسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته، و آنگاه گفتی: این وعیدی است اهل زمین را سخت.

و سالم بن عبد الله روایت کرد که، رسول - علیه السّلام - چون آواز رعد شنیدی، گفتی:

اللَّهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَ لَا تَهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ وَ عَافِنَا مِنْ بَلَائِكَ.

قوله: وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ، و فریشتگان تسبیح کنند از ترس او. گفتند «۸»: مراد فریشتگان اند که موکل ابراند و اعوان رعدند، ایشان جمله خایف و خاضع اند و مطیع فرمان او را.

جویر «۹» روایت کرد «۱۰» از ضحاک، از عبد الله عباس که گفت: «رعد»، نام

(۱). مل: بر دست.

(۲). آو، بم، آز، آج، لب: چنان که خدای.

(۳). مل: برابر.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مل + را.

(۵). آز: بخواندی.

(۶). قسمت اخیر سخن پیامبر ناظر است بر آیه ۱۳ سوره رعد (۱۳)

(۷). آز + الرعد.

(۸). مل: گفت.

(۹). قم: جبیر، آو، بم، آب، آج: چونین جبیر، مل، لب: جوهر، آز: چون جبیر.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: کند.

ص: ۲۰۱

فریشته ای است که ابر می راند به آن جا که فرمایند او را، و او خدای را تسبیح می کند.

چون او تسبیح کند، هیچ فریشته در آسمان بنماند و آلا آواز بردارد «۱» به تسبیح، عند آن خدای تعالی باران فرستد. قوله: وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ، بفرستد صواعق، و آن جمع صاعقه باشد، و آن آتشی بود که از آسمان فرود آید، بر هر جای که آید بسوزد «۲» [۴۷- پ] و گفته اند: به زمین فرو شود. فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ، به آن رساند که خواهد.

باقر - علیه السّلام - گفت: صاعقه به مؤمن و کافر رسد، به ذاکر نرسد که ذکر خدای کند - جلّ جلاله. وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ، «واو» حال است، در آن حال که ایشان جدل می‌کنند. گفتند که: آیت در قصّه اربد آمد و عامر - چنان که برفت. و گفتند: در بعضی کفّار عرب آمد، و آن آن است که، اسحاق الحنظلی روایت کرد عن زیاد بن سعید الشّامی عن عبّاد بن منصور النّاجی که او گفت، از حسن بصری پرسیدم «۳» این آیت «۴»، گفت: مردی بود از طواغیت عرب. رسول - علیه السّلام - جماعتی را بر او فرستاد تا او را با اسلام دعوت کنند، برفتند و او را با خدای خواندند «۵» و با رسول او، گفت: مرا بگوی تا این خدای محمّد که شما مرا با او می‌خوانی چیست؟

از زر است یا از سیم یا از مس یا از آهن؟ ایشان گفتند: این چه سخن است! او خدایی است بی مثل و مانند، او را به هیچ چیز تشبیه نشاید کردن. او گفت: من ندانم تا شما چه می‌گوی. برگشتند و با نزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما از این کافرتر مرد ندیدیم، ما را چنین گفت. رسول - علیه السّلام - گفت: بروی و دگر باره او را دعوت کنی. برفتند و او را دعوت کردند، او گفت: من اجابت نکنم محمّد را تا خدای او را نبینم و ندانم که چیست. باز آمدند و رسول را خبر دادند. رسول - علیه السّلام - گفت: دگر باره بروی تا حجّت بر او متوجّه تر باشد، بیامدند و با او در دعوت و مناظره و مجادله گرفتند و او هم آن «۶» مقالت اوّل می‌گفت که: من تا خدای را نبینم اجابت نکنم دعوت کسی را با او این می‌گفت و جدل می‌کرد، ابری بر آمد و

(۱). همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: بردارند.

(۲). همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: بسوزاند.

(۳). قم + از.

(۴). مل + را.

(۵). همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: دعوت کردند.

(۶). قم، مل، آز: همان، او، بم: هم.

ص: ۲۰۲

رعدی پدید آمد و برقی، و یکی شرر از آن برق بیوفتاد و بر آن کافر آمد «۱» و او را بسوخت. یاران بازگشتند تا رسول را خبر دهند. در راه جماعتی صحابه پیش ایشان بر - افتادند «۲» و گفتند: چگونه سوخت صاحب شما به صاعقه؟ گفتند: شما چه دانی؟

گفتند: خدای تعالی آیت فرستاد که: **وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ،** یعنی آن کافر را، وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ. حسن را گفتند:

«شدید المحال»، چه باشد؟ گفت: شدید الحقد، سخت کینه است. امیر المؤمنین علی «۳» گفت: شدید الاخذ، سخت گرفتن است. مجاهد گفت: شدید القوة، سخت قوت است. ابو عبید «۴» گفت: سخت عقوبت است. و «محال»، ماحله «۵» بود، و آن ماکره و مغالبه باشد، و اصل او از سختی و قوت است، تقول العرب: محلنی علی فلان، ای قوتی علیه، و المحل، شدة القحط، و قال الاعشى:

د عزیز «۷» الندی شدید المحال فرع نبع بهتر «۶» فی غصن المچ...

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ، او راست، یعنی خدای را - جلّ و عزّ - دعوت حق و صدق و درستی و راستی. و اضافت دعوت با حق، چنان است که اضافت يوم الجمعة و مسجد الجامع، لاختلاف اللفظین. و روا بود که، معنی آن باشد که: له دعوة الى الحق، او را دعوتی است با حق، یعنی او دعوت می‌کند با حق و پیغامبران او به فرمان او.

امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: دعوت حق توحید است، و عبد الله عباس گفت: شهادة ان لا اله الا الله. وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ، و آنان را که ایشان می‌خوانند، - یعنی مشرکان - از این اصنام خود بدون خدای - عزّ و جلّ، لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ، اجابت نکنند ایشان را، یعنی داعیان را از خیری و نفعی و دفع مضرّتی، اِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ اِلَى الْمَاءِ لِيُبْلَغُ فَاهُ، اِلَّا چون کسی که دست به آب

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: افتاد.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: باز آمدند، مل: باز بودند.

(۳). آو، بم + علیه السلام.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ابو عبیده.

(۵). اساس: محاوله، که با توجه به اجماع نسخه بدلها و کتب لغت تصحیح شد.

(۶). آج: بهز.

(۷). کذا در اساس و نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۶/ ۴۷۵): غزیر.

گسترد تا به دهنش رسد، و نرسد. در معنی او خلاف کردند [۴۸-ر]، امیر المؤمنین علی گفت و عطا: یعنی مثال او چنان باشد که مرد تشنه بر کنار چاه نشسته، دست به چاه فرو می‌کند به آب نرسد و هیچ سود ندارد او را و هیچ غنا نکند، همچونین «۱» مرد بت پرست گمان برد که او را در عبادت اصنام سودی خواهد بود، و سودش هم چندان بود که این کس را که وصف کرد.

مجاهد گفت: یعنی عابد اصنام چنان باشد که آن کس که او آب را به دست به خویشتن خواند به اشارت تا به دهنش رسد، و نرسد، چه «۲» آب به دعوت او اجابت نکند او را و پیش او نیاید.

علی بن ابی طلحه «۳» گفت از عبد الله عباس که او گفت: این مثل مشرک است که با خدای انباز گیرد، او را مثل زد به مردی تشنه که او بر کنار آب بنشیند خیال خود در آب می‌بیند چندان که خواهد که او را به دست گیرد نتواند.

عطیه گفت از عبد الله عباس: مثل این اصنام که مشرکان می‌پرستند در عدم نفع و قلت خیر به عابدان خود، با تشنه‌ای مانند که دست او در آب باشد و او از تشنگی بر هلاک مشرف بود و آب به دهن او نرسد، دست او در آب، او را سود ندارد.

ضحاک گفت هم از عبد الله عباس که: مثال او چون کسی باشد که تشنه دست در میان آب نهد کفها گسترده «۴»، آب به دهن او نرسد آلا که دست چنان کند که آب در او بایستد و آنگه آب بر گیرد و غرف کند آنگه به دهن رساند و باز خورد تا سود دارد او را، و آلا مادام تا کف او مبسوط باشد، سود ندارد او را، همچونین «۵» اند اصنام در آن که نفع و ضرر نتوانند.

و اهل معانی گفتند: معنی آن است که: چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض گیرد، آب در دست او بنایستد. و این مثلی است عرب را معروف: فلان کالقباض علی الماء اذا طلب امرا مستحیلا. و گفته‌اند امیر المؤمنین علی - علیه السلام - به این بیت تمسک «۶» کردی:

(۱). همه نسخه بدلها: همچونین.

(۲). بم، آب، آز، آج، لب + آن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: علی بن طلحه.

(۴). قم: بگسترده.

(۵). همه نسخه بدلها: همچونین.

(۶). قم، آو، بم، تمثّل، آب، مل، آج، آز، لب: تمثیل.

على الماء خائنه فروج الاصابع

و من يصحب الدنيا يكن مثل قابض

و قال الشاعر في هذا المعنى:

كقابض ماء لم تسقه انامله

فأنى و اياكم و شوقا اليكم

و قال آخر:

من الودّ مثل القابض الماء باليد

فاصبحت ممّا كان بينى و بينها

و ما دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ، يعنى نيست خواندن كافران آن بتان را آلا در گمراهی، يعنى به ايشان نرسد و آن را اجابتی نباشد چون کسی که بر بی راهی می رود به مقصد نرسد.

و ضحاک گفت از عبد الله عباس که: مراد آن است که، دعای کافران خدای را نیست آلا در ضلال و گمراهی، به حکم آن که دعای ايشان محبوب باشد از خدای تعالی و آن را اجابت نبود.

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۳۰]

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸) أَمْ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۹)

الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَ لَا يُنْقِضُونَ الْمِيثَاقَ (٢٠) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (٢١) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (٢٢) جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (٢٣) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (٢٤)

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (٢٥) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَ فَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (٢٦) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنْ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (٢٧) الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (٢٨) الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا أَب (٢٩)

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتَابٍ (٣٠)

[ترجمه]

قوله تعالى: و خدای را سجده کند هر که در آسمانها «۱» و زمین است به اختیار و خواست و ناخواست «۲» و سایه‌های ایشان به بامداد و شب‌نگاه «۳».

بگو که کیست خدای آسمانها و زمین؟ بگو که خدای. بگو: بگرفتی «۴» فرود «۵» او خداوندانی که نتوانند برای خود سودی و نه زیانی؟ بگو راست باشد نابینا و بینا؟ یا راست باشد تاریکی «۶» و روشنای «۷»؟ یا کردند خدای را انبازان، آفریدند چون آفریدن او، پوشیده گشت آفرینش بر ایشان؟ بگو:

(۱). اساس: آسمان، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۲). قم: و غیر اختیار.

(۳). قم، آو، بم، آج، لب: شبانگاه.

(۴). قم، آو، بم، آج، لب: فرا گرفتی.

(۵). قم، آو، بم، آج، لب: از فرود.

(۶). قم، آو، بم، آج، لب: تاریکیها.

(۷). قم: روشنی.

خدای آفریدگار همه «۱» چیز است، و او یکی است قهر کننده.

«۲»

بفرستاد از آسمان آبی، روان گشت رودهای به اندازه خود، برگرفت رود کفی بر آمده و از آنچه می برافروزی «۳» بر او در آتش طلب آرایش «۴» را یا متاعی کفی مانند آن، همچونین «۵» بزند خدای درست و نادرست، اما کف برود به رود آورد «۶» و اما آنچه سود دارد مردمان را، بایستد در زمین، همچونین «۷» بزند خدای مثلها.

آنان را که پاسخ کنند خدای «۸» را نیکوتر باشد و آنان که اجابت نکنند او را اگر ایشان را بود هر چه در زمین هست جمله و مانند آن با آن «۹» فدا کنند به آن، ایشان آند که ایشان را بود بدی حساب «۱۰» و جای ایشان دوزخ بود و بد بستر «۱۱» است.

آن کس که داند که آنچه فرستادند به تو از خدایت، درست است، چنان باشد که ناپینا بود این اندیشه کند «۱۲» خداوندان خردها.

آنان که وفا کنند به عهد خدای و نشکافند «۱۳» پیمان.

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: آفریننده هر.

(۲). اساس و دیگر نسخه بدلها: توقدون، به قیاس با متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). آو، بم، آج، لب: بر می افروزند.

(۴). آو: جستن آرایشی.

(۵-۷). آو، بم، آج، لب: همچونین.

(۶). آو: بر آورد.

(۸). قم، آو، آج، لب+ خود.

(۹). آب: وا او، آج، لب: با او.

(۱۰). آو، آج، لب: شمار.

(۱۱). قم: جای، آو، آج، لب: جایگاه.

(۱۲). آو، آج، لب: کنند.

(۱۳). قم: بشکنند، آو، آج، لب: بشکنند.

ص: ۲۰۶

و آنان که بیبوندند آنچه فرمود خدای به آن که بیبوندند «۱» و ترسند از خدایشان و ترسند از بدی شمار.

و آنان که صبر کردند طلب روی «۲» خدایشان و به پای داشتند نماز و هزینه کردند از آنچه روزی دادیم ایشان را پنهان و آشکارا، و باز دارند به نیکی بدی را، ایشان را بود عاقبت سرای «۳».

بهشتهای مقام در او شوند «۴» و آنان که نیک باشند «۵» از پدر ایشان «۶» و زنانشان و فرزندانشان و فریشتگان در می‌شوند «۷» بر ایشان از هر دری.

سلام بر شما باد به آنچه صبر کردی که نیک عاقبت سراسر «۸».

و آنان که بشکافند عهد خدای از پس استواریش «۹»، و ببرند آنچه فرمود خدای که بیبوندند و تباهی کنند در زمین، ایشان را بود لعنت، و ایشان را بود بدی سرای.

خدای بگسترد «۱۰» روزی آن را که خواهد و تنگ کند «۱۱»، شادمانه شدند به زندگانی نزدیکتر، و نیست زندگانی نزدیکتر در آخرت مگر بر خورداری.

و می‌گویند آنان که کافر شدند: چرا نفرستادند بر او حجّتی از

(۱). قم، آو: بیبوندد.

(۲). آو، آج، لب: کردند رضای.

(۳). آج، لب: خانه.

(۴). قم: می‌شوند در آن جا، آو: می‌درآید در آن.

(۵). قم، آو، آج، لب: آن که نیک باشد.

(۶). قم، آو، آج، لب: پدرانشان.

(۷). آو، آج، لب: می‌درآیند.

(۸). آو، آج، لب: عاقبتی است این سرا.

(۹). قم: پیمان او.

(۱۰). قم: بگستراند.

(۱۱). آو، آج، لب: اندازه کند.

ص: ۲۰۷

خدایش، بگو که خدای گمراه بکند آن را که خواهد، و راه نماید به او آن را که با او شود.

آنان که بگروند «۱» و بیارامد دلهايشان به ذکر «۲» خدای، به ذکر «۳» خدای بیارامد دلها.

آنان که ایمان آرند «۴» و کار نکو کنند «۵»، خنک ایشان را و نیکو باز گشتگاه «۶».

همچنین بفرستادیم [تو را] «۷» در امتنی که بگذشتند از پیش ایشان جماعاتی تا بخوانی بر ایشان آنچه وحی کردیم به تو، و ایشان کافر شدند «۸» به خدای، بگو او خدای من است، نیست خدای مگر او، بر او توکل کردم و با اوست بازگشت من.

قوله تعالی: **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا** - الاية، حق تعالی در این آیت بیان کرد که: هر که هست از عقلا در آسمانها و زمین [۴۹- ر]، همه خدای را سجده می‌کنند اما بطوع و رغبت و اما بکراهت و جبر. و در او چند قول گفتند:

حسن بصری و قتاده و ابن زید گفتند: مؤمنان خدای را سجده می‌کنند بطوع و رغبت بی اکراه و اجباری، و کافران بر رغم و کراهت خود از بیم شمشیر. و عبد الله مبارک گفت از سفیان ثوری که: ربیع خثیم چون این آیت خواندی، گفتی: بل طوعا یا ربا، بل ما تو را سجده بطوع و رغبت می‌کنیم ای خدای.

قولی دگر آن است که: مؤمنان خدای را سجده کنند بطوع، و کافران از روی حاجت و افتقار به او و مذلت و انقیاد او را در حکم ساجدند، از آن جا که خاشع و

(۱). قم: ایمان آوردند، آو، آج، لب: بگرویدند.

(۲-۳). قم، آو، آج، لب: یاد کرد.

(۴). قم، آو، آج، لب: ایمان آوردند.

(۵). آو، آج، لب: کردند.

(۶). قم: بازگشتگاهی: آو، آج، لب: بازگشتن.

(۷). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۸). قم: می‌شوند، آو، آج، لب: شوند.

ص: ۲۰۸

ذلیل‌اند به احتیاج به او.

و قول سهام «۱» آن است که ابو علی گفت: سجود کره به تذلیل و تسخیر بود و تصریف از حال محبوب به حال مکروه، چنان که تندرست را بیمار کند و توانگر را درویش کند و زنده را بمیراند، کذّلة الاکم للحوافر، فی قول الشّاعر:

تری الاکم فیها سجّدا للحوافر

و زجاج گفت، معنی آن است که: بعضی مردمان آنند که ایشان را سجده کردن آسان بود، و بعضی آنند که بر ایشان سخت آید تا چون کارهی بود آن را، و مثله قوله: حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا «۲».

وَ ظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ، و سایه‌های ایشان به بامداد و شبانگاه.

عبد الله عباس گفت: مراد سایه‌های ساجدان است که چون ایشان سجده کنند سایه‌های مؤمنان چنان که ایشان طایع باشند بطوع سجده کنند، و آنان که کافر باشند و سجده بکره کنند، سایه‌های ایشان هم بطوع سجده کنند «۳». و کلبی هم این گفت.

و قولی دگر آن است که: مراد به سجده آن است که، سایه ایشان بر زمین افتاده باشد بر مثال ساجد که روی بر خاک نهد.

و قولی دگر آن است که: مراد به سجده سایه تصریف و تذلیل آن است در طول و قصر. و «ظلال»، جمع ظل باشد، و ظل، باز پوشیدن شخص باشد آن را که به برابر او بود از آفتاب یا از روشنایی. و آن را که بامداد تا نماز پیشین بود آن را ظلّ «۴» خوانند، و آنچه از نماز پیشین تا نماز شام بود آن را فیه خوانند، چنان که شاعر گفت:

فلا الظلّ من برد الضحی نستطيعه «۵»
و لا الفیه من برد العشیّ نذوق «۶»

و گفته‌اند: «ظلّ» «۷»، آن باشد که لازم باشد «۸» و برود و فیه آن باشد که گاهی برود و باز «۹» باز آید، و اشتقاقه من فاء، اذا رجع. و «آصال»، جمع اصل باشد، و اصل

(۱). قم: سوم، آب، آز، لب: سیوم.

(۲). سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

(۳). قم: کند.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج: ضلال.

(۵). قم، بم، آب: یستطیعہ، آج، لب: تستطیعہ.

(۶). قم، آو، بم، آب، آز، آج: یذوق.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: ظلال.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: بود.

(۹). مل: گاه.

ص: ۲۰۹

جمع اصیل، پس او جمع جمع است، و اصایل جمع اوست، فهو اذا جمع جمع الجمع، و آن از وقت نماز دیگر باشد تا به آفتاب فرو شدن، قال ابو ذؤیب:

قوله: **قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ**، حق تعالی در این آیت رسول خود را - محمد را - می‌فرماید که: بگو این کافران و مشرکان و جاحدان را بر سبیل حجاج و مجادله «۱» که: کیست خدای آسمانها و زمین؟ صورت استفهام است و مراد تقریر. آنکه گفت: اگر ایشان جواب ندهند و حق بنگویند، تو بگو که: خداست.

آنکه گفت: بگو: **أَفَاتَّخَذْتُمْ**، که شما بگرفته‌ای، **مِنْ دُونِهِ**، از جز او، و گفتند: از فرود او **أَوْلِيَاءَ؟** و آن جمع «ولی» باشد، و ولی آن بود که تولای کار کند و اولیتر او بود به آن. آنکه، باز نمود که: آن اولیا که شما گرفتی بدون او از بتان که می‌پرستی ایشان را، مالک نباشند برای خود و قادر نباشد بر هیچ نفعی «۲» [۴۹-پ] و ضرری و سودی و زیبایی و بدی و نیکی، و آن که او برای خود مالک خیر و شر و نفع و ضرر نباشد «۳»، برای دیگران هم نبود «۴». آنکه مثل زد برای ایشان، گفت، بگو ای محمد که: **هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ**، راست باشد بینا و نابینا، یا: راست باشد تاریکی و روشنایی؟ لفظ استفهام است و مراد نفی و جحد، یعنی راست نباشد. و غرض از این مثل زدن آن است که، مثل کافران به نابینا زد و تاریکی، و مثل مؤمنان به بینا زد و روشنایی، چه مؤمن چون بیناست در روشنایی که منتفع باشد به روشنایی چشم خود در روشنایی، و کافر منتفع نباشد به آن، از آن جا که بمنزلت کوری است در تاریکی شب. و اگر از دوگانه یکی بودی، این فایده حاصل بودی، و لکن هر دو جمع کرد تأکید و مبالغت را. و تلخیص معنی آن که: لا یستوی الکافر و المؤمن، کافر با مؤمن راست نباشد.

کوفیان خواندند، مگر حفص: یستوی الظلمات، به «یا» برای آن که فعل مقدم است و تأنیث غیر حقیقی. و باقی قرآء، به «تا» خواندند علی تأنیث اللفظ.

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: جدال و حجاج.

(۲). مل: چیزی از.

(۳). مل: برای خود قادر نباشد بر هیچ خیر و شر و نفع و ضرر، نیز قادر نباشد.

(۴). آو، بم، آب، آز: نباشند، آج، لب: نباشد.

(۵). قم: به بینای.

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ، یا این مشرکان با خدای انبازان بداشتند. آنکه بر سیبیل انکار بر ایشان گفت: خَلَقُوا كَخَلْقِهِ، این بتان شما چیزی آفریدند چون آفریده‌های او از آسمان و زمین و کوه و دریا و جماد و حیوان و اصناف خلق از جواهر و اعراض مخصوص «۱» که قدیم تعالی مختص است به قدرت بر آن که پس مشتبه شد خلق ایشان به خلق او. آنکه گفت، بگو که: خدای آفریدگار همه چیز است و مجبّره را به این «۲» تمسک نیست در اضافه فعل بندگان با خلق خدای، که این مخصوص است به افعالی «۳» که خدای تعالی به آن مستحقّ عبادت است و به آن اله است از قرینه آیت.

دگر آن که فحوای آیت دلیل می‌کند بر خلاف این، و آن آن است که: آیت وارد است مورد ذمّ و توبیخ بت پرستان «۴»، آنکه اگر خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ حمل کنند بر آن که خالق عبادت اصنام است، این عذری باشد ایشان را و ملامت کردن و عذر خواستن متناقض «۵» باشد. و در کلام خدای تعالی مناقضه روا نباشد، پس مراد آن افعال است که خدای تعالی متفرد «۶» است به آن، کالجواهر و الاعراض المخصوصة.

قوله: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، حق تعالی در این «۷» دو مثل زد حق و باطل را، یکی آن که گفت: خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی به اندازه، یعنی آب باران.

فَسَأَلَتْ أَوْدِيَّتَهُ بِقَدَرِهَا، برفت رودهایی به مقدار آن باران، یا به مقدار رودها «۸» در مسیل تنگ آب کم باشد به حسب انحدر آب و در مجرا و مسیل فراخ که سیل رود «۹» آن جا دارد، آب بسیار بود، فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا، آنکه سیل آن رود بر گرفته باشد کفی بر سر آمده. و قوله: رَابِيًا، ای عالیا، من قوله تعالی: اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ ... «۱۰» ای ارتفعت و زادت، و منه الرّبا. دگر آن که گفتند «۱۱»: مِمَّا يُوقِدُونَ «۱۲» عَلَيْهِ فِي النَّارِ. حمزه و کسائی خواندند: «بوقدون»، بالباء، و در شاذّ حمید و ابن محیص و ابن وثّاب و

(۱). قم: مخصوصه.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ آیت.

(۳). قم: باتفاق.

(۴). همه نسخه بدلها+ را.

(۵). قم: مناقض.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: منفرد.

(۷). همه نسخه بدلها+ آیت.

(۸). آو، بم، لب: رودهای.

(۹). مل: رودی، دیگر نسخه بدلها: روی.

(۱۰). سوره: حج (۲۲)، آیه ۵ و فصلت (۴۱) آیه ۳۹.

(۱۱). همه نسخه بدلها: گفت.

(۱۲). اساس و همه نسخه بدلها: توفدون، که با توجه به ضبط قرآن چایی تصحیح شد.

ص: ۲۱۱

اعمش، بر مغایه، لقوله: **وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ،** و لقوله: **أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ.** و باقی قرآء، به «تا» خواندند علی الخطاب لقوله: **قُلْ أَفَاتَخَذْتُمْ،** و از آنچه بر آن آتش می‌کنی از زر و سیم، **ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ،** طلب حلی را. و نصب او بر مفعول له است، **أَوْ مَتَاعٍ،** یا برای متاعی از اوانی که از برنج و رود «۱» و مس و ارزیز باشد، و التقدیر: او ابتغاء متاع. «زید»، کفی باشد آن را، یعنی این چیزها را که بگذارند آن را خبثی بود و صافی، چنان که آب رود را کفی باشد و صافی [۵۰-ر]، و رفع او بر ابتداست و خبر او فی قوله: **وَ مِمَّا يُوقِدُونَ «۲»،** و چون خبر مبتدا ظرفی مقدم باشد تنکیر او را بود، چنان که فی الکیس مال و **مِثْلُهُ،** ضمیر راجع است با زید آب، ای مثل زید الماء. **كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ،** خدای تعالی حق و باطل را مثل چنین زند «۳»، **فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً،** اما کف برود و باطل شود و نیست شود. و قیل: سریعا متفرقا، پراکنده شود. ابو عمرو گفت: من قولهم: اجفأت القدر و جفأت اذا غلت فالقت زبدها، چون دیگر بجوشد و کف بیندازد. و قتیبی گفت: جفاء، آن کف بود که به کناره‌های رود باز ایستد، چون رود کم شود، آن نیست شود. و «جفا»، از این جا باشد که تو کسی را از دوستی و خیر خود دور کنی. ابن الانباری گفت: **جُفَاءً،** ای بالیا متفرقا، من قولهم: جفأت الریح الغیم اذا فرقته، و این فعال، به معنی مفعول است، و مثله: القماش و الحطام و اللقاق و الغناء. **وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمَكْتُ فِي الْأَرْضِ،** و آنچه مردمان را سود دارد در زمین بایستد، معنی آیت آن است که، خدای تعالی حق و باطل را دو مثل زد: یکی، به آبی که از باران بیاید و سیل شود و در مسیل و مجرای خود کف برآرد. و نیز آن را مثل زد به چیزهای گداختنی که از معادن برون آید «۴» که از آن حلی و متاع سازند مردمان، چون: زر و سیم و رود «۵» و مس و برنج و ارزیز که چون بگذارند آن جا نیز کفی باشد و صافی.

آنچه کف آب و خبث آهن و مس و رود «۶» باشد، مثل باطل است، با باطل ماند که برود

(۱). آو، بم، لب، مل، لب: رود، آز، آج: رو.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها: توفدون، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). قم، مل، آج، لب: زد.

(۴). قم: آرند.

(۵-۶). آو، بم، آب، آز، لب، مل: رود.

ص: ۲۱۲

و پراگنده و ناچیز شود، و آنچه از آن آب صافی و زر و سیم صافی باشد و صافی از دگر اجناس آن مثل حق است که نافع بود مردمان را همچنان که این چیزها نافع است. **كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ**، چنین زند «۱» خدای تعالی مثلها برای مردمان تا در او تأمل کنند و فرق بشناسند میان حق و باطل. و کلام تمام شده است آن جا که گفت: **يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ**.. و بهری مفریان آیتی شمردند این را «۲».

آنگه ابتدا کرد، گفت: **لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى**، آنان را که خدای را اجابت کنند به آنچه ایشان را با آن خوانده است از اسلام و راه حق و قبول شرع و عمل به ارکان او، ایشان را چه باشد: **الْحُسْنَى**، و آن تأنیث احسن بود، نیکوتر «۳»، یعنی نیکوتر آنچه ایشان کرده باشند، چنان که گفت: **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ** «۴» ...

وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ، و آنانی که او را اجابت نکنند و بر کفر اصرار کنند، حال «۵» ایشان چه باشد، **لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا**، اگر ایشان را بود آنچه در همه زمین است، یعنی آن که ملک و ملک زمین است. **وَ مِثْلَهُ مَعَهُ**، و مانند آن با آن باشد، یعنی ملک زمین مضاعف «۶». و ضمیر راجع است با لفظ «ما». **لَأَفْتَدَوْا بِهِ**، ایشان خویشتن را به آن فدا کنند و خواهند تا باز خرند، و اگر در دست ایشان باشد، بدهند و فدیة کنند سود ندارد ایشان را. و این تهدیدی است که از این بلیغتر ممکن نباشد و یأسی و نومیدی مر کافران را از خلاص و نجات. آنگه گفت: **أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ**، ایشان آنند «۷» که ایشان را سوء الحساب باشد. و حساب و شمار بد کنند و مناقشت کنند و مسامحه نکنند و هیچ فرو نگذارند و محابا نکنند. **جَبَائِي** گفت: معنی آن است که حساب ایشان بر وجه توییح و تقریع کنند، **وَ مَا أَوَاهُمْ جَهَنَّمُ**، و جای ایشان دوزخ باشد، و آن بد بستری است و جایی «۸»، که جای مبیّت و

(۱). آج، لب: زد.

(۲). آز، آب: این را آیتی شمردند.

(۳). آو، بم، آب: نیکی تر.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: مثال.

(۶). آب، آرزو + گردد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: آنان‌اند.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بد بستری و جایی است که.

ص: ۲۱۳

مقام ایشان باشد. و مأوی [۵۰-پ] جایی باشد که مرد با او شود، و «مهاده»، فراش باشد.

آنکه هم بر طریق مثل گفت: **أَفَمَنْ يَعْلَمُ**، آن کس که او داند که آنچه خدای تعالی فرو فرستاد، و آنچه از قبل او به فرمان او فرود آوردند، حق است و صدق است و درست و راست است، چنان باشد که او نابینا بود، یعنی او کافر و جاهل و نادان. و عمی و کوری، کنایت است از این چیزها. و لفظ استفهام است و مراد جحد و تقریر، یعنی، این چونان «۱» نباشد. آنکه گفت: **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ**، این اندیشه و تفکر و تذکر خداوندان عقل کنند.

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ، محلّ الذّین، رفع است برای آن که صفت اولوا الالباب است، و صفت این عاقلان «۲» آن است که به عهد خدای وفا کنند و بر اوامر او کار کنند و از مناهی «۳» او اجتناب کنند و عهد و میثاق بنشکافند. و «میثاق»، مفعول باشد از وثیقت و استواری.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ، و نیز صفت ایشان آن بود که پیوندند به آنچه خدای فرمود که پیوند کنند. بعضی مفسران گفتند: مراد ایمان است به جمله پیغامبران و جمله کتابها، چنان که گفت: **لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ** «۴» ...، و در عکس این گفت: **نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ** «۵» ...، و بیشتر مفسران گفتند: مراد صلت رحم است، که رحم پیوندند و قطع نکنند.

ابو سلمه «۶» روایت کرد که: ابو الدرداء، بیمار شد. صحابه به پرسیدن او رفتند «۷»، حدیث صلت رحم بر آمد «۸» و آن که رسول گفته است:

صلاة الرَّحْمِ تَزِيدُ فِي الْعَمْرِ،

رحم پیوستن در عمر بیفزاید.

عبد الرحمن عوف گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت، خدای تعالی گفته است: من خدای رحمانم، رحم بیافریدم و نام آن از نام خود بشکافتم، هر که آن

(۱). همه نسخه بدلها: چنان.

(۲). او، بم، آب: علقا، مل: عقلا.

(۳). قم: نواهی.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰.

(۶). قم: ابو مسلم.

(۷). مل: شدند.

(۸). او، بم، آب، آز، آج، لب: فراز آمد.

ص: ۲۱۴

را ببیوند، با او ببیوندم و هر که آن را ببرد، او را «۱» ببرم.

ابو ایوب انصاری روایت کرد که، مردی رسول را - علیه السلام - گفت: مرا خیر ده ای رسول الله، به عملی که مرا به بهشت رساند. مردمان گفتند: مال ببخش.

رسول - علیه السلام - گفت: خدای را پرست و با او شرک میاور و نماز به پای دار و زکات بده و رحم ببیوند تا همچنان باشد که بر راحله‌ای باشی که به بهشت می‌رود.

کعب الاحبار گفت: به آن خدای که دریا بشکافت برای موسی که در توریت نوشته است که: ای فرزند آدم از خدای بترس و با پدر و مادر نیکویی کن و رحم ببیوند تا عمرت دراز و کارهایت آسان کنم و بلا از تو بگردانم.

مکحول روایت کرد از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله - که گفت:

اعجل الطاعة ثوابا صلة الرحم

، زودتر طاعت به ثواب، رحم پیوستن باشد و زودتر معصیت به عقاب، بغی باشد و سوگند به دروغ سرایها خالی و بیران «۲» کند.

وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ، از خدای خود بترسند و از حساب بد بترسند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا، و آنان که صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت. عبد الله عباس گفت: صبر کنند بر آنچه خدای فرمود. عطا گفت: بر مصایب. اِبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ، ای طلب ثواب ربهم، طلب ثواب خدای را. و نصب او بر مفعول له بود «۳».

وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ، و نفقه کنند از آنچه ما ایشان را روزی دادیم. سِرّاً وَ عَلَانِيَةً، نصب او بر تمییز است و شاید که در جای حال بود، ای مسرین و معلنین، و شاید که مصدری محذوف الفعل باشد، ای و اسرّوا سرّاً و اعلنوا علانیه. وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ، و به حسنة سیئه باز دارند، و الدرء، الدّفع. ابن زید گفت، معنی آن است که: مکافات شر به شر نکنند و لکن دفع شر به خیر کنند. قتیبی گفت معنی آن است که: چون برایشان سفاقت کنند، ایشان حلم کار بندند [۵۱-ر]. قتاده گفت:

جواب نکو باز دهند، نظیره قوله: وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً. «۴» حسن بصری گفت: آنان باشند که چون ایشان را ندهند، ایشان بدهند، و چون بر ایشان ظلم

(۱). آو، بم، آب، آز، مل، آج: از او.

(۲). قم، آج، لب: ویران.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ و أقاموا الصلّاة، و نماز به پای دارند.

(۴). سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳.

ص: ۲۱۵

کنند، عفو بکنند و چون از ایشان ببرند، ایشان ببیوندند. ابن کیسان گفت: آنان باشند که، اذا اذنبوا تابوا و اذا هربوا انابوا، چون گناه کنند، توبه کنند و چون از درگاه بشوند باز آیند تا به توبه معرفت «۱» گناه از خویشتن بگردانند، و این روایت ضحاک است از عبد الله عباس که گفت: به عمل صالح عمل بد دفع کنند. و قوت این قول آن است که معاذ جبل گفت: یا رسول الله! مرا وصیتی کن. گفت: چون گناهی کنی، عقیب «۲» آن طاعتی کن تا آن را محو کند، اگر گناه به سرّ باشد، طاعت به سرّ کن، و اگر آشکارا باشد آشکارا کن. عبد الله مبارک گفت: این هشت خصلت است اشارت کننده به هشت در بهشت. ابو بکر و راق گفت: این هشت پل است، هر که خواهد که به ثواب خدای رسد، این هشت پل باز گذارد، أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ، اینان آنانند که خدای تعالی عاقبت سرای ثواب به ایشان دهد که «۳» وعده داد صابران را. جَنّاتُ عَدْنٍ، رفع او بر یکی از دو وجه باشد، اما بدل عُقْبَى الدَّارِ بود و اما خبر مبتدایی بود محذوف، و التقدير: أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ و هی جَنّاتُ عَدْنٍ، یا مبتدای بود محذوف الخبر ای لهم جنات عدن، ایشان را بهشتها «۴» مقام باشد، من قولهم: عدن بالمكان اذا اقام به يَدْخُلُونَهَا، که ایشان در آن جا شوند.

قراءت عامّه قراء يَدْخُلُونَهَا، به فتح «یا» و ضمّ «خا» على الفعل المستقيم.

و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: به ضمّ «یا» و فتح «خا»، علی الفعل المجهول، یعنی ایشان را در آن جا برند. و **يَدْخُلُونَهَا**، در محلّ رفع است به صفت جنّات «۵». گفت:

ایشان به آن بهشتها شوند. **وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ**، و آنان که نیکان بوده باشند از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان، **وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ**، و فریشتگان بر ایشان در می‌شوند از هر دری و می‌گویند ایشان را: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**. و این از جمله آن جایهاست که قول در و حذف کردند و آن محذوف در محلّ حال است، و التّقدير: يقولون لهم ای قائلین لهم: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**. و رفع او بر ابتداست، و **عَلَيْكُمْ** در جای خبر. و برای آن روا داشتند که مبتدا نکره گویند «۶»، و اگر چه شرایط

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مضرتّ.

(۲). آو، بم، آب، آج، آز، لب: عقب.

(۳). مل: آنکه.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + عدن.

(۵). آب، آز: خیرات.

(۶). قم: بود.

ص: ۲۱۶

جواز او هیچ نیست که مورد کلام مورد دعاست، و التّقدير: اسلّم علیکم سلاما، آنکه خواست تا کلام را از دعا ببرد و سلام را ثابت مستقر کند، رفع کرد بر ابتدا و گفت:

سلام علیکم، هم بر آن تکبیر که در حال مصدریّه بود رها کرد. **بِمَا صَبَرْتُمْ**، «ما»، مصدریّه است، ای بصبرکم. مقاتل گفت: به مقدار هر روزی از روزهای دنیا، سه بار «۱» فریشتگان در پیش مؤمنان روند با تحفه‌ها و هدیه‌ها، می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ**.

در خبر است که انس مالک این آیت بخواند: **جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا** - الی قوله:

فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، گفت: این جنّات عدن، خیمه‌ای «۲» است از درّی مجوّف، طولش در هوا شست «۳» میل است. در آن جا شکافی و پیوندی نباشد. در هر ذابوه «۴» از او اهلی باشد و آن را چهار هزار مصراع بود از زر، به «۵» هر دری هفتاد هزار فریشته باشند، با هر فریشته‌ای تحفه‌ای و هدیه‌ای باشد که با صاحبش «۶» آن نباشد، و ایشان همه در فرمان او باشند، میان ایشان و او حجاب باشد «۷».

ارطاة بن المنذر روایت کرد از یکی [از] «۸» جمله مشایخ جند «۹»، از [۵۱-پ] ابو الحجاج، که او گفت از ابو امامه شنیدم که او گفت: مؤمن در بهشت بر سریر بنشیند و در صف «۱۰» خادمان از پیش بایستند و آن جا که کنار صف بود، دری بود گشاده، فریشته بیاید و دستوری خواهد، آن را که نزدیک در باشد از خدم، او را بگوید، او دیگری را بگوید، یک دیگر «۱۱» را می‌گویند تا به مؤمن رسانند، او دستوری دهد باز یک دیگر «۱۲» را می‌گویند تا به فریشته‌ای رسد. او در آید و سلام کند و باز گردد.

و عبد الله بن عمرو «۱۳» روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت صحابه را: شما

(۱). آو، بم، آب، آز، آج: صد بار.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: چشمه.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: شصت.

(۴). قم: زاویه.

(۵). آو، بم، آب: و از زبر، مل: بر.

(۶). همه نسخه بدلها + از.

(۷). آو، بم، آز، آج: نباشد، آب: نباشند.

(۸). از قم افزوده شد.

(۹). مل: چند، دیگر نسخه بدلها، از یکی از مشایخ.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل: دو صف.

(۱۱). همه نسخه بدلها: یک یک را.

(۱۲). قم: یک یک، بم، آب، مل، آز، آج، لب: یکدیگر.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: عبد الله عمر.

دانی که به بهشت که شود؟ گفتند: الله و رسوله اعلم، خدای و پیغامبر عالمتر.

گفت: آن مهاجران «۱» که سدّ ثغور کنند به ایشان و دفع مکاره کنند، یکی از ایشان بمیرد و حاجت او در دل او باشد که قضای آن نتواند «۲» کردن. فریشتگان بیایند و از هر دری می‌درآیند «۳» و می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**.

محمد بن ابراهیم روایت کند از رسول - علیه السّلام - که «۴»: هر سال یک بار با جماعت صحابه پیامدی به زیارت گور شهیدان، و گفتی: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**.

وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ، آنکه گفت: آنان که عهد خدای بشکافند «۵» پس از آن که استوار کرده باشند، و ببرند از آن که خدای فرمود که با ایشان بببوندند و در زمین تباهی کنند. بیشتر مفسران بر آنند که: مراد به این آیت، خارجیانند که بغی کنند و بر امام عدل بیرون آیند، و آن، آنان‌اند که رسول - علیه السّلام - با امیر المؤمنین علی گفت:

يا عليّ انك ستقاتل النّاكثين و الفاسطين و المارقين.

و اگر حمل کنند بر عموم، اولیتر باشد. **و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ**، هم بر عموم گرفتن اولیتر باشد. **و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ**، گفتند: مرا محاربان‌اند، فی قوله: **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً** «۶» ...، آنکه گفت: ایشان آن باشند که نصیب ایشان لعنت بود و بدی سرا، یعنی دوزخ که سرای عقاب است.

قوله: **اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ**، حق تعالی در این آیت ذکر آن کرد که رازق بر حقیقت اوست، و قبض و بسط آن به فرمان اوست. گفت: خدای بگستراند روزی بر آن که «۷» خواهد، و تنگ کند بر آن که «۸» خواهد. و القدر و القتر، التّضييق، و منه قوله تعالی: **وَ مَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ** «۹» ...، و قوله:

(۱). بم، آب، آز، آج، لب: مجاهدان، مل: از مهاجر آن که.

(۲). قم: نتوانند.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: در می‌آیند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم + او گفت.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نقض کنند.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۳۳.

(۸-۷). همه نسخه بدلهای، بجز مل + او.

(۹). سوره طلاق (۶۵) آیه ۷.

ص: ۲۱۸

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ «۱» ... ای، ضیق «۲». وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وایشان به زندگانی دنیا شادمانه‌اند.

مجاهد گفت: مراد مشرکان مکه‌اند. وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ، و حیات دنیا در جنب آخرت نیست الا متاعی که به او تمتع کنند و بر بگیرند. این سابط گفت: یعنی به مقدار کفی از خرما که مردم به مزد شبان دهند «۳» یا قدری آرد.

کلبی گفت: مانند متاعی خسیس است که آن را قدری و قیمتی و بقایی نبود، چون کاسه‌ای و سکره‌ای و قدحی و آنچه به این ماند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا، آنکه حکایت آن کرد که کافران مکه گفتند: لَوْ لَا أَنْزَلْنَا، ای هلا «۴» انزل، چرا فرو نفرستد بر او آیتی و دلالتی و علامتی که دلیل صدق او کند در این دعوی که می‌کند؟

مفسران گفتند: مرا به آیت، عبد الله بن ابی امیه است و اصحابش. و لو لا، این جا کلمت تحضیض است. قُلْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ، بگو که خدای تعالی اضلال کند آن را که خواهد به تمکین و تخلیت یا به خذلان بر وجه عقوبت یا به حکم و تسمیه یا به معنی اهلاک، نحو قوله: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ «۵» ...، یا به معنی وجدان، چنان که اضل بعیره «۶». و این وجوه به استقصا برفته است و آنچه لایق است این جا خذلان است بر سبیل عقوبت و اما تخلیت بینه و بین نفسه. وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ [۵۲-۵۳]، و هدایت کند به خویشان، یعنی به ثواب خود آنان را که ایشان «۷» انابت کنند و با خدای شوند و با درگاه او. و مراد به هدایت این جا لطف است.

الَّذِينَ آمَنُوا، محلّ او نصب است برای آن که بدل است از من، فی قوله: وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ، و از صفت ایشان آن است که ایمان دارند. وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ، و دلهای ایشان بیارامد به ذکر خدای. آنکه گفت: أَلَا [بِذِكْرِ اللَّهِ] «۸» به ذکر خدای و نام خدای دلها بیارامد. عبد الله عباس گفت: مراد سوگند است که آن

(۱). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۶.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بضیق.

(۳). همه نسخه بدلهای، بجز مل: دهد.

(۴). مل: هذا.

(۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۸.

(۶). اساس و همه نسخه بدلها: بغیره، با توجه به چاپ شعرانی و معنی عبارت تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + را.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به نسخه بدلها، افزوده شد.

ص: ۲۱۹

کس را که هزار دینار بر کسی باشد یا بیشتر، او منکر شود و این مرد بر او گواه ندارد دلش به هیچ آرام نگیرد چون او گوید: «۱» الله، که نباید دادن آن «۲» یک سوگند از او بستاند «۳» و دلش خوش شود از آن که واثق باشد به عوض آن بر خدای و گفتند:

چون کسی سخنی گوید و مردم از آن در شک باشند، چون گوید: و الله که چنین است، او را باور دارند و دلشان ساکن شود. قولی دگر آن است که: چنان که دل دوستان به یاد کرد دوستان ساکن شود، دل مؤمنان به خدای و نام خدای و ذکر خدای ساکن شود تا «۴» به ذکر او از همه رنجها متسلّی شوند. مجاهد گفت: آیت خاصّ است در اصحاب رسول.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، مبتدأست، طُوبَى لَهُمْ، خبر اوست. گفت:

آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و اجتناب مقبّحات، طُوبَى لَهُمْ، جمله‌ای است از مبتدا و خبر، در جای خبر مبتدای اول.

اهل علم خلاف کردند در معنی طُوبَى، والبی گفت از عبد الله عَبَّاس: فرح لهم و قرّة اعین، خورمى «۵» باشد و روشنایی چشم. عکرمه گفت: نعم ما لهم، نیک نعمتی باشد ایشان را، ضحاک گفت: غبطة لهم، خورمى «۶» باشد ایشان را. قتاده گفت:

حسنى لهم، نکوتر باشد ایشان را. معمر گفت، معنی او آن است که: اصبت خیرا، به خیری رسیدی. ابراهیم گفت: خیر و کرامت باشد. شمیط گفت: دوام الخیر. فراء گفت: من الطیب، الا آن که برای ضمّه «طا»، «یا»، را «واو» کردند، يقول العرب: طویاک و طوبی لک. سعید جبیر گفت از عبد الله عَبَّاس: طُوبَى، نام بهشت است به لغت حبشه. سعید مسجوح گفت: نام بهشت است به لغت هند. ربیع گفت: بستان باشد به لغت هند. ابو سعید خدری گفت، از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله - که: مردی از او پرسید که: «طوبی» چه باشد یا رسول الله؟ گفت: نام درختی است در بهشت سایه او چندان که صد ساله راه است جامه‌های اهل بهشت از اکمام آن بیرون آید. معاویه بن قره روایت کرد از پدرش که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

(۲). مل: از.

(۳). مل: نستاند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: یا.

(۵). قم: فرح، دیگر نسخه بدلها: خرّمی.

(۶). همه نسخه بدلها: خرّمی.

ص: ۲۲۰

علی آله - [گفت] «۱» «طوبی» درختی است در بهشت که خدای جلّ جلاله - به دست قدرت خود «۲» غرس کرد و روح خود در او دمید. بار و میوه او حلّی و حلل اهل بهشت باشد، شاخهای او از ورای باره بهشت بینند. ابو هریره گفت: طوبی درختی است در بهشت، خدای تعالی گوید او را که شکافته شو برای بنده من از هر چه او خواهد. آن درخت بشکافد و از او ساخت مراکب و انواع جامه‌ها و حلّی و حلل و هر چه بنده تمنا کند از آن جا بیرون آید. معیث بن سمیّ گفت: طوبی درختی است در بهشت که اگر سواری بر شتری «۳» حقّه یا جذعه نشیند خواهد تا گرد او بگردد پیر شود و بمیرد با آن جای نرسد که از او رفته باشد، و در بهشت هیچ جایی و بقعه‌ای و خطّه‌ای نباشد و الا شاخی از شاخهای آن درخت سر آن جا دارد، چون ایشان را میوه آن درخت آرزو کند، شاخ سر فرود آرد تا میوه بچینند «۴» و بر آن درخت مرغانی باشند چندان که شتران بختی. چون مرد را آرزو کنند «۵» آن مرغان [۵۲-پ] برشته شوند «۶» و پخته تا مؤمن از او بخورد و لذت خود بر دارد، و آنگه زنده شوند و ببرند. عبید بن عمر «۷» گفت: درختی است اصل آن در سرای رسول است - صلی الله علیه و علی آله - و هیچ سرای و کوشکی و غرفه‌ای در بهشت نیست و الا شاخی از آن درخت سر آن «۸» جا دارد و خدای تعالی هیچ شکوفه و بهار و میوه نیافرید و الا بر آن جا باشد و هیچ لون نیست و الا بر آن درخت باشد، مگر سیاهی. و از اصل آن درخت دو چشمه بیرون می‌آید:

یکی کافور و یکی سلسبیل. مقاتل گفت: هر برگی از او خلایقی «۹» را سایه کند فریشته‌ای بر او موکل است که خدای را تسبیح می‌کند به انواع لغات تسبیح «۱۰». عتبه بن عبد السلام گفت، اعرابی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! در بهشت میوه باشد؟ گفت: آری، در بهشت درختی است که آن را «طوبی» گویند برابر فردوس است. گفت: یا رسول الله! از درختان زمین هیچ با او «۱۱» ماند؟ گفت: نه، و لکن به

(۱). از قم، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل + آن را.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل و قم: اشتری.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: باز کنند.

(۵). مل: شود.

(۶). آب، آز: آن مرغ بریان شود.

(۷). قم: عبد الله عمر، دیگر نسخه‌ها بجز مل، عبید بن عمیر.

(۸). بم + در.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: خلقی.

(۱۰). قم و مل: ندارد.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: آن.

ص: ۲۲۱

شام رسیده‌ای؟ گفت: نه. گفت: از درختان شام با درخت جوز ماند آن را یک ساق باشد، آنگه «۱» از آن جا شاخها منتشر و متشعب «۲» شده باشد. گفت: یا رسول الله! عظم اصل آن چند باشد؟ گفت: چندان که اگر شتری جذعه از شتران قبيله تو خواهد تا گرد آن در گردد پاهایش و دستهایش شکسته شود از ضعف و پیری. وهب منبه گفت: در بهشت درختی است که آن را «طوبی» گویند که سوار «۳» نیکرو اگر صد سال در سایه او می‌رود آن را نبرد. شکوفه او ریاط «۴» و چادرها باشد و برگهایش برود باشد و شاخهایش عنبر باشد و زمینش یاقوت باشد و خاکش کافور باشد و گل او مشک باشد از اصل آن جوی می و شیر و انگبین بیرون می‌آید و آن نشستگاه «۵» اهل بهشت بود ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فریشتگانی با ایشان آیند با نجیبانی از نور به زمامهای زر، رویه‌اشان «۶» چون چراغ رخشان بود و پر ایشان چون خزّ مرعزی «۷» بود به نرمی بر پشتهای ایشان رحلهایی باشد که الواح آن از یاقوت بود و دفهای آن از زر بود و جامه‌های آن از سندس و استبرق بود. اشتران «۸» فرو خوابانند و گویند:

خدای تعالی ما را به زیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم. آنگه بر آن شتران نشینند و ایشان از مرغ پرنده سریعتر باشند و از بستر نرم خوارتر «۹» در پهلوی یکدیگر چنان می‌روند که سواران ایشان با یکدیگر سخن می‌گویند و راز می‌گویند و هیچ رکاب ایشان در یکدیگر نساید. و اگر درختی در راه ایشان افتد «۱۰»، چون ایشان آن جا رسند از ره ایشان دور شود تا ایشان از یکدیگر جدا نشوند بیایند «۱۱» به جوار رحمت ربّ العزه، چون به مقرّ عزّ خود برسند، گویند:

اللّهمّ انت السّلام و منک السّلام و حقّ لک الجلال و الاکرام،

حق تعالی گوید:

انا السّلام و منّی السّلام و علیکم «۱۲» رحمتی

(۱). آو، آب، آز: که.

(۲). همه نسخه بدالها، بجز قم: منشعب.

(۳). بم: سواری.

(۴). بم، آو، آب، مل، آز، آج: رباط.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نشست، مل: نشستگاه.

(۶). مل: رویشان.

(۷). آب، آز: پر مرغزی، آج، لب: چون مرغزی.

(۸). قم: شتران.

(۹). قم: تن نرم خوارتر، آو، نرمتر و خوارتر، بم: نرمتر خوارتر، آب، آز: نرم تو خوارتر، مل: نرم خوارتر، آج: نرمتر و رهوار، لب: نرم خوارتر و رهوار.

(۱۰). قم: اوفتند.

(۱۱). قم، مل + تا.

(۱۲). همه نسخه بدالها بجز قم و مل + السّلام.

ص: ۲۲۲

و محبّتی مرحبا، «۱»

بندگان من که در غیب از من بترسیدند و طاعت من داشتند، گویند: بار خدایا! ما تو را نپرستیدیم حق پرستیدن تو و تو را تعظیم نکردیم حق تعظیم تو. بار خدایا! دستور باشی تا تو را سجده کنیم. حق تعالی گوید: این نه سرای رنج و تعب است، این سرای ملک و نعیم است من رنج عبادت از شما برداشته‌ام هر چه خواهی بخواهی از من تا آرزوهاتان بدهم. ایشان آرزوها می‌کنند و حاجتها می‌خواهند و خدای تعالی می‌دهد تا آن کس که آرزوی او کمتر بود، گوید: بار خدایا! اهل دنیا در دنیاشان منافسه «۲» و محاسده کردند. بار خدایا! هر چه ایشان در آن منافسه «۳» کردند، مرا مانند آن بده. حق تعالی گوید: آرزوی تو بس مختصر است و این که خواستی دون منزلت تو است، من آنچه خواستی بدهم تو را و تو را به پایه خود برسانم [۵۳-۵۴] ر که تو مستحق آنی برای آن که در عطای من تنکید «۴» و تقلیل «۵» نبود. آنگه حق تعالی گوید: عرض کنی بر بندگان من آنچه و هم و خاطر ایشان به آن نرسد «۶» و به دل ایشان نگذرد. برایشان عرض کنند. ایشان بدانند که آنچه در دل ایشان بود از امانی و آرزو هیچ نیست. در جمله «۷» آنچه برایشان عرضه کنند «۸» اسپانی باشند و شترانی، بر هر جهاز از ایشان سریری نهاده از یاقوتی به یکی «۹» پاره بر هر سریری قبه‌ای از زر ریخته «۱۰»، در هر قبه‌ای فرشی از فرشهای بهشت گسترده باظهاره «۱۱» و بطانه در هر قبه‌ای دو کنیزک از حور العین بر هر کنیزکی دو جامه از جامه‌های بهشت که هیچ لون در بهشت نباشد که نه بر آن جامه بود و هیچ بوی خوش نباشد و الا از آن می‌دمد روشنائی روی ایشان از ورای قبه می‌تابد، و ایشان به لطافت چنان باشند که مغز استخوان «۱۲» ایشان در استخوان «۱۳» پیدا بود بمانند مروارید سپید که بتابد از میان یاقوت سرخ، فضل او بر دیگران در حسن چنان بود که آفتاب بر سنگ. آنگه مؤمن در

(۱). قم، آز+ به.

(۲-۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: مناقشه.

(۴). آب، آز: تنکیر.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: تثقیل.

(۶). آب: باز برآید.

(۷). آب، آز: از جمله.

(۸). قم، مل، آج، لب: عرض کنند، آب، آز: عرض کردند.

(۹). همه نسخه بدلها: به یک.

(۱۰). آو، بم، آج: بخته.

(۱۱). قم: ظهار، آو، بم، آب، آز: ظهارت و بطانت، آج، لب: ظهارت و لطافت.

(۱۳-۱۲). همه نسخه بدلها: استخوان.

ص: ۲۲۳

نزد ایشان شود، ایشان برخیزند و دست در گردن او کنند و او را گویند: و الله که ما گمان نبردیم که خدای تعالی چون تو خلقی آفریده است. آنگه حق تعالی فرماید تا فریشتگان در پیش ایشان روند و ایشان را به منازل و درجات خود رسانند و با اجلال و اکرام آن جا فرود آرند.

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت: «طوبی» نام درختی است در بهشت، اصل آن در سرای علی است و در سرای هر مؤمنی شاخی از آن باشد.

قوله: وَ حُسْنُ مَأَبٍ، ای حسن المرجع، و نیز ایشان را باشد حسن مرجع.

جابر روایت کرد از ابو جعفر الباقر - علیه السلام - که او گفت، رسول را «۱» پرسیدند عن «۲» قوله: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأَبٍ، گفت: «طوبی»، درختی است در بهشت اصل آن در سرای من است و شاخهای آن بر «۳» اهل بهشت. پس از آن یکی دیگر درآمد و هم این سؤال کرد که «طوبی» چیست؟ رسول - علیه السلام - گفت: درختی است در بهشت اصل آن در سرای علی و شاخهای آن بر «۴» اهل بهشت. گفتند: یا رسول الله! نه تو را پرسیدند هم این ساعت گفتی: درختی است اصل آن در سرای من است و اکنون می‌گویی اصل آن در سرای علی است؟ چگونه باشد؟ گفت: نه سرای من و سرای علی در بهشت یکی است و ما هر دو در یک سرای باشیم؟

قوله: كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ، حق تعالی در این آیت با رسول - علیه السلام - خطاب کرد گفت: یا محمد! ما تو را بفرستادیم به پیغامبری، فِي أُمَّةٍ، در جماعتی که پیش ایشان جماعات و امتان دیگر گذشته بودند، یعنی تو نه اول پیغامبری تا اینان تعجب نمایند از کار تو، و مثله قوله: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ «۵».

لِتَتْلُوا «۶» عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، تا بر ایشان خوانی آن کتاب که ما به تو وحی کردیم از قرآن و احکام شرع، وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ، و ایشان به رحمن

(۱). آج، لب: از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: من.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: در سرای.

(۴). آز: در خانه‌های، آج، لب: در سرای.

(۵). سوره احقاف (۴۶) آیه ۹.

(۶). اساس: لیتلو، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

ص: ۲۲۴

کافراند برای آن گفت که چون عرب را گفتندی رحمن، گفتندی ما الله شناسیم، رحمن شناسیم. و از این جا گفت حکایت از ایشان: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا «۱»، و از این جا بود که عام الحدیبه چون رسول - علیه السلام - با مکبان صلح کرد و امیر المؤمنین را فرمود تا صلح نامه بنویسد، او بنوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمرو گفت: ما رحمن شناسیم، بگو تا آن نویسد که ما شناسیم: بسمک اللهم. رسول - علیه السلام - گفت: همچنان بنویس. و گفتندی: ما رحمن صاحب یمامه را دانیم، یعنی مسیلمه کذاب را که او خود را «رحمن» لقب کرده بود.

آنکه حق تعالی [۵۳- پ] گفت: بگو اینان را که او خدای من است و جز او خدایی نیست. عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، بر او توکل کردم، وَ إِلَيْهِ مَتَابٌ، ای مرجعی، و با اوست بازگشت من. و الاصل: متابی، فاسقط الیاء و اکتفی بالكسرة عنها لموافقة رؤوس الآی.

قوله تعالی:

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۱ تا ۴۳]

وَلَوْ أَن قُرْآنًا سَبَّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَل لَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أ فَلَمْ يَبْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَن لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱) وَ لَقَدْ اسْتَهْزَىٰ بُرْسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲) أ فَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُل سَمُّهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِّن الْقَوْلِ بَل زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۳۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)

وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُل إِنَّمَا أُمِرْتُ أَن أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أَشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَابِ (۳۶) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ (۳۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَرْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ (۳۸) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَ إِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوْفِّئَكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰)

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (٤١) وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (٤٢) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (٤٣)

[ترجمه]

و اگر قرآنی برفت آورده «۲» به آن کوهها را یا ببرند به آن زمین را یا سخن گویند به آن با مردگان، بل خدا راست کار همه نمی‌داند آنان که ایمان آوردند که اگر خواهد خدای ره نماید مردمان همه را به زایل «۳» نباشند آنان که کافراند می‌رسد به ایشان به آنچه کردند مصیبتی یا فرود می‌آید نزدیک از «۴» سرایشان تا آید نوید خدای، خدای خلاف نکند وعده را.

افسوس داشتند به رسولانی از پیش تو، فرو گذاشتم «۵» آنان را که کافر

(۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۰.

(۲). قم، او، بم، آج، لب: به رفتن آرند.

(۳). او، بم، آج، لب: و آنان که.

(۴). اساس: او خوانده می‌شود، با توجه به قم تصحیح شد.

(۵). او: فرو گذاشتیم.

ص: ۲۲۵

شدند، پس بگرفتم ایشان را، چون بود عقوبت من؟

آن کس که او ایستاده باشد بر هر تنی به آنچه کند «۱»؟ و کردند خدای را انبازان، بگو نام بیری ایشان را یا خبر می‌دهی او را به آنچه نداند در زمین، یا به پیدایی از گفتار، بل بیاراستند برای کافران دستان ایشان و باز داشتند ایشان را از ره و هر که را گمراه کند خدای نیست او را رهنمایی.

ایشان را عذابی است در زندگانی دنیا و عذاب آخرت سخت تر است و نیست ایشان را از خدای «۲» نگاه داری.

مثل بهشت آن که نوید دادند پرهیزگاران را می‌رود از زیر آن جویها، میوه «۳» آن همیشه بود و سایه آن، آن عاقبت آنان است که پرهیزگاران باشند و عاقبت کافران دوزخ است.

و آنان که ما دادیم به ایشان کتاب، شادمانه‌اند بر آنچه فرستادند به تو و از جماعت هستند که انکار می‌کنند بهری را، بگو که فرموده‌اند مرا که پرستم خدای را و انباز نگیرم «۴» با او، با او دعوت کنم و با اوست بازگشت من.

و همچونین «۵» بفرستادیم آن را حکمی تازی و اگر پیروی «۶» کنی هواهای ایشان را، پس آن که آمد به تو از دانش، نیست تو

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: کنند.

(۲). آج، لب: خدای.

(۳). آو، آج، لب: میوه‌های.

(۴). قم: نه انباز گیرند، آو، بم، آج، لب: شرک نیارم.

(۵). قم، آو، بم، آج، لب: همچونین.

(۶). آو، بم، آج، لب: پسروی.

ص: ۲۲۶

را از خدای هیچ یاری و نه نگاه داری.

بفرستادیم پیغامبرانی از پیش تو و کردیم ایشان را زنانی «۱» و فرزندان و نباشد هیچ پیغامبر را که بیارد آیتی مگر به فرمان خدای. هر وقتی را نوشته‌ای هست.

بسترد «۲» خدای آنچه خواهد و درست کند و بنزدیک اوست اصل نوشته، یعنی لوح محفوظ.

و اگر با تو نماییم بهری آنچه نوید می‌دهیم ایشان را یا جان برداریم تو را، بر تو رسانیدن است و بر ما حساب کردن است.

نمی‌بینند که ما می‌آییم «۳» به زمین، می‌کاهانیم آن را از کنا [ر] هایش «۴» و خدای حکم کند بر گرداننده نیست حکم او را، و او زود شمار است.

دستان «۵» کردند آنان که پیش ایشان بودند خدای راست دستان «۶» همه، داند آنچه کند هر تنی و بدانند کافران که راست عاقبت سرای.

و می‌گویند آنان که کافر شدند، نیستی پیغامبر بگو بس است خدای گواه میان من و شما و آن کس که بنزدیک او علم کتاب است [۵۴-ر].

قوله: **وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ** - الایه، حق تعالی در این آیت عظم شأن قرآن بیان فرمود و آن که قرآن در علو منزلت و رفعت طبقت به جایی است که ورای آن

(۱). آو، بم، آج، لب: جفتان.

(۲). قم: ببرد.

(۳). آو، بم، آج، لب: بیاییم.

(۴). آو، بم، آج، لب: کناره‌هاش.

(۵-۶). آو، بم، آج، لب: مکر.

ص: ۲۲۷

چیزی نباشد، تا گفت: اگر قرآنی باشد که کوهها را به او به رفتن آرند یا زمین به او ببرند یا «۱» مردگان را به آن به سخن آرند این قرآن باشد، و جواب «لو» از کلام محذوف است و التقدیر: لکان هذا القرآن، و عرب جواب «لو» و «لو لا» بسیار بیفکنند چون در کلام بر او دلیلی بود، و منه قولهم فی المثل: لو ذات سوار لطمنتی، ای لو لطمنتی ذات سوار لهان علیّ، و منه قول امرء القیس:

فلو أنّها نفس تموت «۲» سوّیة

و لکنّها نفس تساقط انفسا

و جواب «لو» از کلام بیفکنند برای آن که این آخر بیت است از قصیده و تقدیر آن است که: لهان «۳» علیّ، و منه قول الاخر:

فاقسم لو شیء اتانا رسوله

سواک و لکن لم تجد لک مدفعا

یعنی لدفعناه و رددناه. و بعضی دگر گفتند: تقدیر جواب «لو» که محذوف است این است که: **وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهَ الْمَوْتِ لَكَفَرُوا بِالرَّحْمَنِ** ایضا، و این جواب برای آن بیفکنند «۴» که ما قبل الآیه دلیل این حذف کرد «۵»، من قوله: **وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ**..

جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، ابو جهل هشام و عبد الله بن ابی امیه با جماعتی مشرکان قریش بیامدند و در پس خانه کعبه بنشستند و کس فرستادند و رسول را حاضر کردند و گفتند: اگر تو دعوی می کنی که این قرآن را بر خدای قدری و منزلتی هست، به قرآن این کوههای مکه را از این زمین ما بروان «۶» که زمین ما تنگ است و این زمین بشکاف به او تا چشمه های «۷» آب روان گردد تا ما بر آن کشت کنیم و غرس نشانیم که تو دعوی می کنی که من بر خدای گرامیترم که داود که کوهها او را مسخر کردند تا با او می رفت و تسبیح می کرد علی زعمک «۸»، یا بادها را مسخر ما کن تا ما بر او نشینیم و به شام و دیگر سفرها رویم تا ما را مؤونت

(۱). مل: تا.

(۲). مل: بموته.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج: لکان.

(۴). مل: بیفکنند.

(۵). مل: می کند.

(۶). کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلها: بران، مل: دور کن.

(۷). مل + از او.

(۸). آب، آز: رعمک.

ص: ۲۲۸

کرا و رنج چهار پای «۱» نباشد و از شهرها طعام و آلت تجارت بیاریم «۲» که تو می گویی من بهتر از سلیمانم، و باد را مسخر سلیمان بکردند و با ما بیایی به گورستان تا قصی را - جدت را «۳» - یا بعضی مردگان را زنده کنی تا ما از او پیرسیم تا این که تو می گویی حق است یا نه، که تو دعوی می کنی که من از عیسی بهترم و بر دست او مرده زنده شد. خدای تعالی این آیت بفرستاد بر این قصه. آنکه به جواب این گفت: **بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا**، این معانی به من نیست و به فرمان من نیست، بل «۴» فرمان همه خدای راست. **أَفَلَمْ يَبْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا**، عبد الله عباس گفت و حسن و مجاهد و قتاده و ابن زید و ابو عبید

«۵» که: معنی آن است که: افلم یعلم، نمی‌دانند مؤمنان؟ و گفتند: «یأس» به معنی علم در کلام عرب آمده است. کلبی گفت: لغت نخع است و قاسم «۶» گفت: لغت هوازن است، و منه قول الشاعر:

قول لهم بالشعب اذ یأسونی «۷» [الم «۸»] تیئسوا انّی ابن فارس زهدم

معناه الم تعلموا، و قال آخر:

الم ییأس الاقوام انّی انا ابنه و ان كنت عن ارض العشیرة نائیا

و دلیل این تأویل قراءت عبد الله عباس است که خواند: افلم یتبین، و گفت:

نویسنده چون این کلمت نوشت ناعس بود یک دندانہ زیادت نوشت. فرآء گفت:

معنی «یئس» بر جای خود است و هو انقطاع الطمع، یعنی طمع ایشان منقطع نشد از خلاف این از بهر علم به صحّت این، و انشد [۵۴-پ] قول لبید:

حتّی اذا یئس الرّماة فارسلا و غضفا دواجن قافلا اعصامها

ای یئسوا من خلاف ذلک علما بصحّة ما ظهر لهم، و علم به چیزی ایجاب یأس و نومیدی کند از خلاف او، در این نیز تعسّفی هست و قول اوّل در معنی ظاهرتر است و از روی لغت بر آن شواهد شعر هست، پس معنی آن بود که نمی‌دانند مؤمنان که

(۱). مل: تا ما را از رنج سفرها و چهار پای.

(۲). آب: بیارم، مل: سازیم.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: که جدّ تو بود.

(۴). مل: بلک.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: ابو عبیده.

(۶). اساس، قم و مل: قسم، دیگر نسخه بدلها: قتیبه.

(۷). اساس: یامرونی، با توجه به اتفاق نسخه بدلها و منابع شعر تصحیح شد.

(۸). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

ص: ۲۲۹

اگر من خواهم جمله مردمان را و کافران را هدایت دهم بر سبیل الجاء و اکراه و ایشان را بر آن «۱» دارم به خلق علم ضروری در ایشان.

آنکه گفت: کافران بی نصیب نیستند از عذاب عاجل، نیز **وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا**، به زایل نمی‌باشند کافران، یعنی پیوسته می‌رسد به ایشان آنچه کرده ایشان است نه مبتدا نه به ظلم و ستم. **قَارِعَةً**، گفتند: داهیه، و قیل: مصیبه، و هی الخصلة القارعة «۲»، من القرع، چیزی که ایشان را بکوبد. و کوفت و شکست ایشان باشد، و منه: المقرعة لآلة القرع، و القرعة فعله، بمعنی مفعوله خشبیه یقرع بها، و القراع، المقارعة. **أَوْ تَحُلُّ قَرِيْبًا مِنْ دَارِهِمْ**، مفسران گفتند: مراد به **قَارِعَةً**، نزول رسول بود - علیه السلام - در وقت غزا و سرایای او در وقت قتال به فنای ایشان یا این قارعه بر ایشان آید یا بنزدیک سرایشان فرود آید. و گفتند: مراد انواع بلاست از جذب «۳» و قحط که آن جا بودی، پس مادام ممتحن می‌بودند یک بار به قحط و یک بار به درویشی و یک بار به حرب و یک بار به اسر و یک بار به قتل، **حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ**، تا وعده خدا بیاید. قتاده گفت: مراد فتح مکه است، و بعضی گفتند: **أَوْ تَحُلُّ قَرِيْبًا مِنْ دَارِهِمْ**، ضمیر «قارعه» است. و بعضی گفتند: خطاب رسول است - علیه السلام - یا تو بنزدیک ایشان فرود آبی و هم این سرایا و بلایا و قوارع بر ایشان متتابع می‌باشد تا وعده خدای آمدن که فتح مکه است بر قول قتاده. و گفتند: مراد نصرت و ظفر است که خدای تعالی رسول را وعده داد. و حسن بصری گفت: مراد قیامت است، یعنی تا روز قیامت. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ**، خدای خلف وعده نکند. و الميعاد، مفعال من الوعد.

آنکه بر سبیل تسلیت رسول - علیه السلام - این آیت فرستاد و گفت: دل خوش دار که این معنی که اینان می‌کنند نه با تو تنها کرده‌اند، با رسولان «۴» که پیش تو بوده‌اند هم استهزا کردند به ایشان و از ایشان فسوس «۵» داشتند و سخریت کردند. من تعجیل عقوبت نکردم و ایشان را امهال کردم و فرو گذاشتم «۶». و الامهال، الامهال و اطالة

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: این.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ فعله.

(۳). مل: حرب.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رسولانی.

(۵). آب، آز: وسوس، مل: افسوس.

(۶). آو، بم: فرو گذاشتم.

ص: ۲۳۰

المدّة، و منه قوله: **أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ «۱»** ...، و قوله: **وَ أُمَلِّى لَهُمْ «۲»** ...، و منه: **المَلْوَانِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ**، آنکه ایشان را بنگذاشتیم **«۳»** که انّ الله يمهّل و لا يهمل، که بندگان را امهال کند، اهمال نکند. **ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ**، پس بگرفتم **«۴»** ایشان را به عقوبت. آنکه بر سیبل تعجب گفت: **فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ**، چگونه بود عقاب من، و عقاب مضرّتی بود مستحقّ مقرون به استخفاف **«۵»** و اهانت، و **«با»**، از **«عقابی»** بیفکند اکتفاء بالكسرة عنها لمطابقة رؤوس الای تا با سر آیتها مطابق بود.

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ، آنکه بر سیبل تهدید و وعید گفت: آن کس که او قائم بود و استاده بود بر هر نفسی به آنچه کرده باشد و کند. و جواب او حذف کرد، لدلالة الكلام عليه، و تقدیره: **كَمَنْ لَيْسَ كَذَلِكَ**، و مثله: **أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ «۶»** ...، **كَمَنْ لَيْسَ كَذَلِكَ**، گفت: آن کس که عالم باشد به آنچه **«۷»** هر نفسی کند و قادر باشد بر جزای ایشان بر وفق عمل و کسبشان، راست بود با آن که نه چنین باشد و این نداند و نتواند از این معبودان شما؟

آنکه در آن گرفت که: این مشرکان بتان را انباز خدای کرده‌اند، گفت: **وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ**، آنکه گفت **«۸»**: بگو تا نامهای ایشان بگویند [۵۵-] تا ایشان به چه چیز استحقاق اهلّیت عبادت دارند و سزاوار پرستش‌اند؟ **أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ**، یا شما آمده‌ای تا خدای را خبر دهی به چیزی که او نداند در زمین از آن که او را شریکی است یا شبیهی **«۹»**، و خدای تعالی خود را شریکی نمی‌داند در زمین. **أَمْ بَظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ**، یا خبر خواهی دادن به ظاهر قول **«۱۰»** و مجرد دعوی، عاری از دلیل و حجّت، این قول مجاهد و قتاده است. ابو علی گفت، معنی **بَظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ** آن است: یا خبر **«۱۱»** خواهی دادن به آنچه خدای بر پیغامبران انزله کرد **«۱۲»**. ابو القاسم حبیبی گفت،

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳ و قلم (۶۸) آیه ۴۵.

(۳). آو، بم: بنگذاشتم.

(۴). آج، لب: بگرفتم.

(۵). بم، آب، آز: استحقاق.

(۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۹.

(۷). آو، آز: آن که.

(۸). همه نسخه بدلها + ای محمد.

(۹). قم: شبهی، دیگر نسخه بدلها بجز لب: شبهتی.

(۱۰). آب، آز: بظاہرٍ مِنَ الْقَوْلِ.

(۱۱). بم: که یا خبری.

(۱۲). آز: انزال کرده.

ص: ۲۳۱

معنی آیت آن است «۱»: «أَتَتَّبِعُونَ اللَّهَ، خدای را خبر می‌دهی به باطنی و پوشیده‌ای «۲» که او نداند یا به ظاهری که او داند؟ اگر گویند: به باطنی که او نداند، محال گویند که او عالم الذّات است، و معلومات جمله، معلوم اوست به جمیع وجوه و حقایق، و اگر گویند: به ظاهری که خدای داند، بگو ایشان را که: نامهای ایشان بگویی و صفتشان پیدا کنی تا بدانی که اهلیت الهیت ندارند و سزاوار عبادت نیستند. آنکه گفت: بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ، بیاراسته‌اند برای کافران مکرشان و کیدشان، یعنی نفس ایشان و هوای ایشان و شیاطین ایشان از جن و انس می‌آریند برای ایشان، و این فعل مجهول «۳» حواله کردن به شیطان و دعوات و پیشوایان کفر «۴» اولیتر است که به خدای تعالی، چه او به خلاف این کرده است و گفته فی قوله:

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ «۵».

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ، کوفیان خواندند: و صدوا، بر فعل مجهول مطابقتاً لما قبله من قوله: بَلْ زُيِّنَ، و باقی قرأ خواندند: و صدوا به فتح «صاد» علی الفعل المستوی.

ابو علی گفت: «صد» هم لازم است و هم متعدی، چون رجع، جز که به مصدر پیدا شود، «صدود» مصدر لازم بود و «صد» مصدر متعدی، كالرّجوع و الرّجع، و «صدود» اعراض باشد و «صد» منع، يقال: صدته فصدّ كما يقال: رجعته فرجع.

[بر قراءت آن] «۶» که صدوا خوانند، معنی آن بود که: ایشان از ره خدای بگردیدند و بر قراءت کوفیان معنی آن باشد که ایشان را از ره خدای برگردانیدند. وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ، و هر که خدای او را گمراه کند، او را هادی و رهنمای نباشد. و اضلال این جا خذلان و تخلیت بود او بمعنی الحکم علیهم بالضلال علی وجه الذّمّ و التّوبیخ، یا به معنی اضلال از ره بهشت و ثواب «۷»، کس را بر هدایت او راهی نبود.

(۱). همه نسخه بدلها + که.

(۲). آو، بم، آج، لب: پوشیدگی، آز، آب: پوشیدنی.

(۳). همه نسخه بدلها + را.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: کافران.

(۵). سوره حجرات (۴۹) آیه ۷.

(۶). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم + و.

ص: ۲۳۲

آنکه گفت: **لَهُمْ عَذَابٌ**، ایشان را یعنی این کافران را که ذکر ایشان رفت، ایشان را عذابی بود در زندگانی دنیا از قتل و اسر و نهب و غارت و استرقاق، و **وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ**، و عذاب دوزخ در سرای آخرت، **أَشَقُّ**، سخت تر «۱» باشد. و مشقت، رنجی بود که نزدیک بود که دل را بشکافد، و **الشَّقِّ**، الصدع، و **الشَّقِّ**، النصف، و **الشَّقِّ**، المشقة ایضا. و **مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ**، و ایشان را از خدای حامیی «۲» و مانعی نبود. «من» اول استدعای «۳» غایت است، و دوم زیادت است برای تأکید نفی.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ، خلاف کردند در رافع «۴» مثل، بعضی گفتند:

مرفوع است بر ابتدا و خبر او محذوف است، و تقدیر آن است که: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ**، مثل جنة تجری من تحتها الأنهار، گفت: مثل آن بهشت که متقیان و پرهیزگاران را وعده کردند، مثل بستانی است پر درخت که در زیر آن جویها می رود. و بعضی دگر گفتند: «مثل» به معنی صفت است، ای صفة الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ صفة جنة تجری، و تقدیر همان که در اول گفتیم، و نظیر مثل بمعنی صفة، قوله: **وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى** «۵» ... ای، الصفة العليا، و قوله: **ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ** «۶» ... فراء گفت: مثل صلت «۷» است و زیادت، و تقدیر آن است که: **الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ** [۵۵- پ] **تَجْرِي** خبر اوست. گفت: آن بهشت که متقیان را وعده کردند در زیر آن جویها می رود. و عرب مثل و مثل بسیار صله کنند «۸»، نحو قوله: **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** «۹» ... ای لیس کهو.

مقابل گفت: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِي الْخُلُودِ وَ الدَّوَامِ وَ البقاء**، کمثل النار الَّتِي وَعَدَ الْكَافِرُونَ. گفت: صفت این بهشت که متقیان را وعده دادند در دوام و خلود و بقا، چون مثل و صفت دوزخ است که کافران را وعده دادند، و این وجهی «۱۰»

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: سخر.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حایلی.

(۳). همه نسخه بدلها: ابتدای.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: رفع.

(۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۰.

(۶). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: صفت.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: کند.

(۹). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱.

(۱۰). بم: وجه.

ص: ۲۳۳

بعید است برای آن که این حذفی است که در کلام بر او دلیل نیست. **أَكُلُهَا دَائِمًا** میوه او همیشه باشد، و «أكل» و «أكل» دو لغت است، كالخلق و الخلق، و الجبن و الجبن، و به معنی مفعول است. و در معنی او دو قول گفتند، یکی آن که: میوه او به اوقات منقطع نشود، چنان که میوه دنیا که جز به وقت خود نباشد، چون آن وقت برود منقطع «۱» شود، و قولی دیگر آن است که: منقطع نشود به فنا و انقطاع اهلش. **وَ ظِلُّهَا**، و سایه‌اش نیز دایم بود، چنان نباشد که سایه دنیا، که به زوال و انتقال آفتاب زایل و منقطع شود. **تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا**، آن که وصف «۲» برفت عاقبت متقیان و پرهیزگا [را] ن باشد و عاقبت کافران دوزخ بود.

قوله: **وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ**، آنان که ما ایشان را کتاب دادیم، یعنی قرآن، شادمانه می‌باشند به آنچه بر تو فرو می‌آید از قرآن و وحی و شرایع، **وَ مِنَ الْأَحْزَابِ**، و از آن جماعت که بر رسول - علیه السلام - متحزب «۳» شدند از جهودان و ترسایان کس هست که انکار می‌کند بهری را، این قول مجاهد و قتاده است، و دیگر علما گفتند: مراد به اهل کتاب فی قوله: **آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ**، عبد الله سلام است و اصحاب او، و سبب نزول آیت آن بود که حق تعالی در بدایت کار در قرآن ذکر رحمن کمتر کرده بود. چون عبد الله سلام ایمان آورد و جماعتی اصحاب او، گفتند: یا رسول الله! در تورات ذکر رحمن بسیار است و در قرآن اندک است، خدای تعالی این آیت فرستاد: **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** «۴»

... قریش گفتند: محمد تا به امروز ما را با یک خدای می‌خواند، امروز ما را با دو خدای می‌خواند، الله و رحمن، ما رحمن نشناسیم مگر رحمن یمامه را که مسیلمه کذاب است، خدای تعالی آیت فرستاد: وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ «۵»، و قوله: وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ «۶» ...، و مؤمنان اهل کتاب به نزول این آیات که در او ذکر رحمن است شادمانه شدند. وَ مِنَ الْأَحْزَابِ، یعنی قریش. مَنْ يُنْكِرْ بَعْضَهُ، هستند که انکار می‌کنند بعضی را از آن، یعنی ذکر رحمن. قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ، تو جواب

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: چون از وقت منقطع.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: وصفش.

(۳). مل: متحرف.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰.

(۵). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۶.

(۶). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۰.

ص: ۲۳۴

ده ای محمد و بگو که: مرا فرموده‌اند که خدای را پرستم و با او شرک «۱» نگویم و انباز نگیرم، إِلَيْهِ أَدْعُوا، من خلقان را با او دعوت می‌کنم، وَ إِلَيْهِ مَآبٍ، و مرجع و بازگشت من با اوست.

وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ، و همچونین «۲» انزله کردیم و فرو فرستادیم. وجه تشبیه آن است که چنان که اهل کتاب را کتاب دادیم، همچونین «۳» قرآن بر تو انزال کردیم و آن حکمی است عربی، یعنی دینی عربی. و برای آن دین را عربی گفت که، بر رسولی عربی انزله کرد، احزاب به این حکم و دین و شرع کافر شدند. و «ها» راجع است با قرآن و نصب «حکما» بر حال است، و حکم، حکمت باشد فی

قوله - علیه السلام: و ان من الشعر لحکما

، و حکم نیز قضا باشد میان دو مخاصم «۴»، وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ، و اگر تو متابعت هوا و مراد ایشان کنی، یعنی احزاب، بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ، پس از آن که علم به تو آمد و حجت و بیئت.

در متابعت هوا خلاف کردند که در چه معنی بود، بعضی گفتند: فی شأن القبلة، و بعضی گفتند: فی باب الملة ما لك من الله مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ، تو را از خدای یاری و مانعی و حامی نباشد که حمایت کند و با پناه گیرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ - الايه، سبب نزول آیت آن بود که: [۵۶- ر] عبد الله ابی امیّه و جماعتی مشرکان گفتند: این چه پیغامبر باشد که او را زن بود و فرزند «۵» بود؟ و هم بر این جمله که ما را حاجت و شهوت بود او را بود؟ چرا فریشته‌ای نبود یا او به طبع فریشتگان نیست؟ حق تعالی این آیت فرستاد و گفت: ما پیش «۶» تو پیغامبران فرستادیم و ایشان را زنان دادیم و فرزندان همه همچون تو آدمی بودند و شهبوانی، و ایشان را زنان بودند و فرزندان. و ما کان لرسول ان یأتی بآیه إلا یاذن الله، این جواب آن کافران مقرر «۷» است که اقتراح آیات و بینات و معجزات کردند، من قوله: و قالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعاً «۸» - الایات، گفت:

(۱). قم، آو، مل، آز، آج، لب: شریک.

(۲-۳). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۴). همه نسخه بدلها: متخاصم.

(۵). همه نسخه بدلها: زن و فرزند.

(۶). مل، آز، آج، لب+ از.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: مقرر.

(۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۰.

ص: ۲۳۵

بگو که هیچ پیغامبر را نباشد که آیتی و معجزه‌ای آرند «۱» الا به فرمان خدای. آنکه گفت: لکل اجل کتاب، هر اجلی و وقتی را نوشته‌ای هست، یعنی هر اجلی و وقتی از آجال اعمار بنی آدم و جز آن بر لوح محفوظ نوشته است، و ضحاک گفت:

این مقلوب است و تقدیر چنان است که، لکل کتاب اجل، هر نوشته‌ای را وقتی هست که چون به آن وقت رسد آنچه نوشته باشند در وجود آید. آنکه بیان کرد که همه نوشته بر یک حد بنماند، بهری آن بود که بماند و بهری آن بود که محو کنند و بسترند و به جای آن چیزی دگر اثبات کنند و بنویسند.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ، گفت: بستر خدای آنچه خواهد و بنویسد آنچه خواهد از آجال و ارزاق. ابن کنیر و ابو عمرو و یعقوب خواندند: يُثَبِّتُ، به تخفیف من الاثبات، و باقی قرأ به تشدید من التثبیت و معنی تکتیر فعل بود، وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، و بنزدیک اوست «أم الكتاب» و «اصل الكتاب» که لوح محفوظ است.

مفسران خلاف کردند در معنی آیت، عبد الله عمر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای تعالی همه چیز محو کند و اثبات از آنچه او خواهد چنان که خواهد، مگر شقاوت و سعادت و مرگ.

عکرمه گفت از عبد الله عمر که: بر آسمان دو نوشته است، یکی لوح محفوظ و چیزی دیگر که بر او نویسند. آنچه بر لوح محفوظ نویسند آن را تغییر و تبدیل نبود و آنچه بر نوشته دیگر نویسند آن را تغییر و تبدیل کنند به محو و اثبات. ابو صالح و ضحاک گفتند: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ** معنی آن است که خدای تعالی بسترده از دیوان حفظه اعمال ما آنچه بر آن ثواب و عقابی نبود از مباحات. کلبی گفت: این محو در «۲» دو چیز باشد «۳»، در ارزاق و آجال، بسترده آن نوشته را و زیادت کند. همام گفت، او را گفتم: این که گفت تو را؟ گفت: ابو صالح عن جابر بن عبد الله عن النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ. پس از آن کلبی را دیدم از این آیت سؤال کردم او را، گفت: معنی آن است که، کرام الکاتبین در نامه اعمال ما همه چیز بنویسند «۴» از اقوال و افعال.

چون روز پنج شنبه باشد هر چه در او ثواب و عقاب نبود از مباحات بیفکنند و محو کنند و

(۱). قم: آرد.

(۲). آب، آز+ او.

(۳). قم: بود.

(۴). آب، آز: بنویسد.

ص: ۲۳۶

آنچه در او ثواب و عقاب بود رها کنند. کلبی روایت کرد از باذان «۱» از جابر عبد الله انصاری که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی محو کند آنچه خواهد و اثبات کند آنچه خواهد بی استثنا. و در خبر می آید که رسول - علیه السلام - گرد خانه طواف می کرد و می گریست و می گفت: بار خدایا! اگر من از اهل سعادتتم مرا بر آن ثابت دار و اگر از اهل شقاوتتم و تو چنین نوشته ای، بفرمای تا بسترده و از اهل سعادتتم بنویسند «۲»، فانک تمحوا [ما تشاء] و تثبت و عندک ام الكتاب. و غرض از این گفتن او را - علیه السلام - آن بود تا ما بیاموزیم و در دعا بگوییم، و آلا او از اهل شقاوت نبود و ممکن بود که او را تعبد «۳» کرده باشند به گفتن این، تا در این گفتن [۵۶- پ] او را ثواب بود چنان که ما را فرمود گفتن که بگوییم: رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ «۴» ...، و حکم کردن خدای به حق موقوف نباشد بر دعا و گفتار ما جز که ما را در این گفتن «۵» یا لطف باشد یا ثواب.

و از ائمه - علیهم السلام - و صحابه و تابعین بسیار روایت کرده اند در دعوات که ایشان گفته اند:

اللهم ان كنت في ام الكتاب شقيًا او محروما او مقترا رزقي فامح من ام الكتاب شقاي و حرمانى و اقتار رزقى و اكتبنى عندك سعيدا مرزوقا موفقا للخير فإنك قلت فى كتابك: يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب.

و در خبر است که امير المؤمنين - عليه السلام - گفت و معروف است از کلام او که:

لو لا اية فى كتاب الله لاختبرتكم بما هو كائن الى يوم القيامة،

گفت: اگر نه آيتى بودى در كتاب خداى من شما را خبر دادمى به هر چه خواهد بودن تا به روز قيامت. گفتند: يا امير المؤمنين! و آن آيت کدام است؟ گفت قوله تعالى: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**. و از امير المؤمنين - عليه السلام - روايت کردند در تفسير اين آيت که گفت: احوال قرون خواست قرنا بعد قرن «٦»، در هر عصرى قرنى باشند «٧» چون مدت ايشان به سر آيد نام ايشان بسترند و نام قرنى ديگر بنويسند. سعيد

(١). همه نسخه بدالها، بجز قم: ندارد.

(٢). آج، لب: بنويس.

(٣). آب: متعبد.

(٤). سوره انبيا (٢١) آيه ١١٢.

(٥). همه نسخه بدالها، بجز قم و مل: گفتار.

(٦). آب، آز+ که.

(٧). همه نسخه بدالها: باشد.

ص: ٢٣٧

جبير و قتاده گفتند: مراد شرايع است و نسخ «١» آن که خداى تعالى آنچه خواهد محو کند به نسخ و آنچه خواهد به بدل آن اثبات کند تا به محو «٢» منسوخ باشد و مثبت «٣» ناسخ، يا آنچه خواهد نسخ کند و آنچه خواهد بر حکم خود رها کند.

حسن بصرى گفت: آجال بندگان است لقوله: **لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ**، همه را آجال نوشته باشد، آنکه آنچه خواهد از آن محو کند به نقصان يا اثبات کند به زيادت.

مجاهد گفت: سبب نزول آیت آن بود که، خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيََ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ «۴»**، قریش گفتند: ای محمد! تو مالک نه‌ای از کارها «۵» بر هیچ چیز و از کارها «۶» پرداخته‌اند، خدای تعالی تکذیب ایشان را این آیت فرستاد و گفت: **لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ**، اگر چه آجال نوشته است، تصرف آن به خدای است و تغییر و تبدیل آن به اوست تا آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد اثبات کند که لوح محفوظ بنزدیک اوست و به فرمان و حکم اوست، تصرف او را باشد در آن. به هر ماه رمضان قسمت ارزاق و تقدیر آجال بفرماید و فریشتگان را اعلام کند.

محمد بن کعب القرظی گفت: چون کودکی از مادر بزاید، اجل و رزق او بنویسند، چون بمیرد، اجل و رزق او بسترند. سعید جبیر گفت: مراد آن است که محو سیئات کند «۷» و به بدل آن حسنات نویسند «۸» چنان که گفت: **فَأَوْلِيكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ «۹»** ... حسن بصری گفت: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ**، محو کند یعنی پدران را ببرد و فرزندان را بیارد. سدی گفت: محو کند، یعنی قمر را و اثبات کند آفتاب را، و ذلك قوله تعالى: **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً «۱۰»** ... ربیع گفت: مراد ارواح است که در حال نوم خدای قبض کند آن را، آنکه آن را که خواهد که بمیراند عمر او محو کند و آن را که خواهد که بدارد، رد کند با او، و ذلك قوله:

(۱). قم: فسخ.

(۲). آج: ما یمحو، آز: تا یمحو.

(۳). قم: به اثبات، بم، آب، آز، آج + به.

(۴). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۸ و مؤمن (۴۰) آیه ۷۸.

(۵). قم: کار ما.

(۶). قم: چه از کارها.

(۷). مل: کنند.

(۸). مل: بنویسند.

(۹). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰.

(۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۲.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ﴿١﴾ - الآية. ابو الدرداء روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی را نوشته‌ای باشد، در آخر شب از شب سه ساعت مانده پیش خواهد و در او نظر کند، و آن نوشته‌ای باشد که جز او کس را بر آن اطلاع نبود، از آن جا آنچه [خواهد] ﴿٢﴾ محو کند و آنچه خواهد اثبات کند. ابن جریر گفت از عطا از عبد الله عباس که گفت:

خدای تعالی لوحی آفریده است که آن را لوح محفوظ گویند، از درّی سپید طول آن پانصد ساله راه است آن را دو دَفّه هست ﴿٣﴾ از یاقوت هر روز سیصد و شصت بار به آن لوح نظر کند آنچه خواهد بسترد و آنچه خواهد رها کند [٥٧- ر]. قیس بن عبّاد گفت: روز دهم رجب باشد آن روز که خدای تعالی محو و اثبات کند. وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، یعنی اللّوح المحفوظ. و أمّ کلّ شیء، اصله، و منه: أمّ الولد، و أمّ الكتاب، و أمّ القرى لمکّة، و أمّ المثوی للمضیف. و حق تعالی این محو و اثبات بحسب ﴿٤﴾ مصلحت فرماید و آنچه تعلق به مصلحت دارد به اوقات و اشخاص و اسباب بگردد، کمصلحة المریض و التاجر و غیرهما. حق تعالی اجلی بنویسد بنده‌ای را، آنکه مصلحت در آن داند که اگر او را دعایی کند یا صدقه‌ای دهد یا طاعتی کند مدّتی در عمر او فزاید ﴿٥﴾ آن نوشته بفرماید ستردن و به جای آن دیگری بنوشتن چنان که در خبر آورده‌اند که: یک روز عیسی مریم - علیهما السلام - ﴿٦﴾ نشسته بود و جبریل بنزدیک او نشسته بود. و حواریان پیش او بودند، مردی می آمد پشته‌ای هیزم در پشت گرفته و نانی چند در هم پیخته ﴿٧﴾ و می خورد و نشاط می کرد. جبریل - علیه السلام - گفت:

عجب از این مرد که نشاط می کند و او را یک ساعت عمر بیشتر مانده نیست ﴿٨﴾. عیسی - علیه السلام - به تعجب حواریان را بگفت ﴿٩﴾. روز دیگر آن مرد را دیدند رسن بر دوش افکنده به هیزم آوردن می رفت، گفتند: یا روح الله! نگفتی که این مرد را یک

(١). سوره زمر (٣٩) آیه ٤٢.

(٢). با توجه به قم و اتفاق نسخه بدلها آورده شد.

(٣). قم: باشد.

(٤). مل: به حکم.

(٥). بم: افزایند، آب: بیفزاید، مل: افزایش.

(٦). همه نسخه بدلها: عیسی - علیه السلام.

(٧). آو، بم، آب، آز، آج، لب: پیچیده.

(٨). قم، آو، بم: عمر بیش نمانده است، آب: از عمر بیش نمانده است، مل: بیش از عمر نمانده، آج، لب: عمر بیش نمانده.

(۹). مل: عیسی - علیه السّلام - این با حواریان بگفت بتعجب.

ص: ۲۳۹

ساعت عمر مانده است «۱»؟ گفت: مرا جبریل گفت. گفتند: از خدای درخواه تا معلوم کند که سبب چه بود. عیسی - علیه السّلام - دعا کرد، جبریل آمد و گفت: من که بیامدم در لوح نگاه کردم عمر او یک ساعت مانده بود، چون از پیش ما بگذشت، از آن نان که می خورد نواله ای در دست او مانده بود، سالی بر او سؤال کرد، او آن نواله نان به او داد: خدای تعالی بفرمود تا انقضای اجل او از لوح محو کردند و پنجاه سال در عمر او بیفزود. و سبب مرگ «۲» از آن خواست بودن که در آن پشته هیزم ماری سیاه قتال بود «۳» و هنوز در پشته هیزم است چون خواست که او را بزند، خدای به آن صدقه از او دفع کرد. عیسی - علیه السّلام - آن مرد را باز خواند و گفت: آن پشته هیزم دینه «۴» را چه کردی؟ گفت: همچنان «۵» نهاده است. گفت: همچنان پشته «۶» پیش من آر. او برفت و پیش عیسی آورد. بفرمود تا بگشادند، ماری سیاه عظیم از میان آن «۷» بیرون آمد.

حواریان از آن بعجب «۸» ماندند و مرد را قصه بگفتند و او شادمانه گشت و در صدقه بیفزود - و اخبار مانند این بسیار است. و محو، اذهاب اثر باشد، و اثبات، اخبار باشد به وجود چیزی، و نقیض او نفی «۹» بود و مراد این جایگاه نوشتن است، و مفعول محو بگفت و مفعول اثبات حذف کرد، اکتفاء بالاول، و التقدير: و یثبت ما یشاء، و مثله قوله: وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ «۱۰» ...، و التقدير: فروجهنّ، وَ الذَّاكِرِينَ اللّٰهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِرَاتِ «۱۱» ...، و التقدير: وَ الذَّاكِرَاتِ اللّٰهَ كَثِيراً، و قال الكميت:

بأی کتاب او بأیة سنّة
تری حبهم عارا علیّ و تحسب

قوله: وَ إِمَّا «۱۲» نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ، حق تعالی در این آیت گفت: اگر ما با تو نماییم بعضی «۱۳» آنچه ایشان را وعده داده ایم از عذاب و ظفر تو به ایشان و تو را تبییت «۱۴» کنیم تا آن پدید آید یا بمیرانیم تو را بحسب اقتضای مصلحت و موعود «۱۵» ما

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بیش نمانده.

(۲). همه نسخه بدلها بجز مل + او.

(۳). مل + او را خواست کشتن.

(۴). مل: دیکینه.

(۵). مل: همان چنان.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بسته.

(۷). قم: از میانه.

(۸). او، بم، مل، آج، لب: بتعجب، آب، آز: متعجب.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + او.

(۱۱ - ۱۰). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵.

(۱۲). ساس و همه نسخه بدلها: ان ما، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۳). قم + از.

(۱۴). قم: پدید.

(۱۵). او، بم، آب، آز، آج، لب: موعده، مل: به وعده.

ص: ۲۴۰

هنوز نیامده باشد تو را با آن سبیلی نیست که آن از آن جمله «۱» نیست که لا بد باید تا تو بینی، انما بر تو بلاغ و رسانیدن است پیغام ما را، و بر ما شمار کردن ایشان است. و آیت وارد است مورد تهدید و وعید کافران، عاجلا و آجلا.

قوله: **أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ - الْآيَةَ**، حق تعالی گفت: نمی بینند این کافران، یعنی نمی دانند، **أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ**، که ما به زمین آییم، یعنی قصد کنیم به زمین، **نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا** [۵۷- پ]، و آن را «۲» کم باز می کنیم از کناره هایش، یعنی از دیار کفر کم می کنیم و در دیار اسلام می فزاییم «۳» به فتح و ظفر، و این قول عبد الله عباس و حسن و ضحاک است. مقاتل سلیمان گفت: مراد به زمین مکه است، و مراد به نقصان اطراف، فتح پیرامن آن، و بر این وجه آیت را مورد تنبیه و تهدید بود، یعنی نترسند اهل مکه که با ایشان همان کنیم که با دیگران کردیم؟ مجاهد گفت:

مراد به زمین جمله زمین است، نقصها بموت اهلها، آن را نقصان و بیران «۴» کنیم به مرگ اهلش، و عکرمه هم این گفت که. نقص زمین به هلاک اهلش باشد، و چندانی نقصان می کند خدای تعالی زمین «۵» تا مانند این گردد و به دست عقد نود

بیست «۶». و روایتی دیگر از عبد الله عباس و عطا که گفتند: خراب و نقصان «۷» زمین به مرگ «۸» علما و فقها باشد. ابو الدرداء روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت:

خذوا العلم قبل ان یذهب

، علم بیاموزی پیش از آن که بشود. گفتند: علم چگونه بشود و قرآن در میان ما بشاد و در دل‌های ما می‌خوانیم و فرزندان را می‌آموزیم؟ رسول - علیه السلام - خشم گرفت و گفت: جهودان و ترسایان که ضال شدند، کتاب در میان ایشان نبود؟

ذهاب العلم ذهاب «۹» العلماء

، رفتن علم به رفتن عالمان باشد.

عبد الله بن عمرو «۱۰» روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که گفت:

انَّ

(۱). قم: آن از جمله آن.

(۲). قم، مل: آنان را.

(۳). آو، بم، آج، لب: می‌افزاییم، آب، آز: بیفزاییم.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: ویران.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم + را.

(۶). بم: بود بگرفت، آج: عقل بود بگرفت، بم، لب: عقد بود بگرفت، مل: عقد بود نیست.

(۷). مل: خراب نقصان.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نقصان.

(۹). آب، آز، لب: بذهاب، آج: یذهب.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: عمر.

اللَّهِ لَا يَقْبِضُ «۱» الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ «۲» الْعِلْمَ بِقَبْضِ «۳» الْعُلَمَاءِ،

گفت: خدای تعالی علم باز نگیرد چنان که از میان مردمان بر کند و لکن علم بر دارد و باز گیرد به باز گرفتن عالمان،

حَتَّىٰ إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالَمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤْسَاءَ جَهْلًا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَاضَلُّوا

، تا آنکه که عالمی نماند، مردمان رئیسان جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه شوند و گمراه کنند.

ابو الدردا گفت اهل حمص را: یا اهل حمص! عالمانتان «۴» می روند و جاهلانتان علم نمی آموزند، اقبال کرده ای بر آنچه شما را به آن ضمان کرده اند، و ضایع فرو گذاشته ای «۵» آنچه شما را فرموده اند. علم بیاموزی پیش از آن که برود، که رفتن علم به رفتن علما باشد.

و عبد الله مسعود روایت کند که، رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت:

موت العالم ثلثة في الاسلام لا يسدها شيء الى يوم القيامة،

مرگ عالم رخنه ای باشد در مسلمانی «۶» که آن را هیچ چیز بنبندد تا به روز قیامت.

اهل اشارت گفتند: موت الأنبياء يقرح به العين و موت الاءاء مصيبة للبينين، و موت الابناء يقطع الوتين و موت الأكفاء يعرق منه الجبين، و موت العلماء ثلثة في الدين، و قيل: موت النسوان خلل الاوطان، و موت الولدان حرقة الجنان و موت السطان تشويش البلدان، و موت الاخوان مهيج الاحزان، و موت الاقران هد «۷» الاركان، و موت العالم ثلثة في الايمان.

انس مالک روایت کرد که، رسول - عليه السلام - گفت: مثال علما در زمین مثال ستاره است در آسمان به او راه برند در بر و بحر. وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ، و خدای حکم کند و حکم او را معقب و معبر نباشد. و معقب آن باشد که چیزی به عقب چیزی بیارد، یعنی کس حکم او را مخالفت نتواند کردن به چیزی که آن را بشکافد. وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ، و او زود شمار است.

قوله: وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، آنکه برای تسلی رسول را می گوید: آنان که

(۳-۲). مل: نقص.

(۴). آب، آز: عالمانتا/ عالمانتان.

(۵). آو: ضایع گذاشته.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: در اسلام و دین.

(۷). آو، بم: هدام، آب، مل، آز، آج، لب: هدم.

ص: ۲۴۲

پیش اینان بودند نیز مکر کردند و هیچ اثر نکرد و هیچ غنا نکرد با مکر خدای که مکر همه خدای راست.

در «مکر خدای» چند قول گفتند: یکی آن که، مراد به مکر، عذاب است که از عذاب او بهری آن است که صورت مکر دارد، چنان که چند جای بیان کردیم. و گفتند: اسباب مکر خواست، چه مکر همه ماکران به اسباب او میسر شود [۵۸- ر] از اقدار و تمکین و تخلیت و مانند این. و گفتند: مراد جزای مکر است، چنان که در دگر جا شرح داده شده است. **يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ**، او داند آنچه هر نفسی کند، و مورد او «۱» مورد وعید است. **وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ**، و بدانند کافران که عاقبت سرای که را خواهد بودن.

ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند: الکافر، علی لفظ الواحد، و باقی قرءاء علی لفظ الجمع کفار خواندند.

ابو علی گفت: قوله: **سَيَعْلَمُ**، از آن بابست که تعدی کند به دو مفعول به دلالت آن که از پس او جمله استفهامی می آید، و تقدیر آن است که: و سيعلم الکافر انّ عقبي الدار لایهما، او «۲» لایّ الفریقین تکون. و آن که «الکافر» خواند، گفت: «لام» جنس است و جنس مشتمل بود بر واحد و جمع. پس در معنی فرق نیست میان هر دو قراءت.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا، حق تعالی در این آیت انکار کرد بر کافرانی که منکر بودند نبوت رسول را - صلوات الله عليه و علی آله - گفت می گویند کافران که: تو پیغامبر نه ای. تو جواب ده و بگو: **كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ**، بس است خدای گواه میان من و شما و آن کس که علم کتاب بنزدیک اوست.

بعضی مفسران گفتند: عبد الله سلام است، و بیشتر مفسران از قدما و محدثان و اهل اخبار و اسناد و روایات از موافقان و مخالفان بر آنند که امیر المؤمنین علی است.

عبد الله بن عطا گفت که، از باقر - علیه السلام - پرسیدم که: و من عنده علم الكتاب، کیست آن که علم کتاب بنزدیک اوست؟ گفت: علی بن ابی طالب،

(۱). آو، بم، آب، بجم، آج، لب: آیت.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: ای.

ص: ۲۴۳

و محمد بن الحنفیه هم این گفت. و راوی خبر گوید که با ابو جعفر در مسجد نشسته بودم، عبد الله سلام در گوشه‌ای نشسته بود، گفتم ابو جعفر را که، مردمان می‌گویند که: و من عنده علم الكتاب این است. گفت: نه،

ذاک علی بن ابی طالب.

و در شاذ حسن بصری و سعید جبیر خواندند: و من عنده علم الكتاب، چنان که «من» حرف جرّ باشد، و «علم» فعل ما لم یسمّ فاعله، بود، و معنی آن که از او بدانستند کتاب، و ضمیر راجع است با نام خدای «۱» من عند الله علم الكتاب. و روایت کرده‌اند که: این قراءت رسول - علیه السلام - خوانده است. و الله اعلم «۲».

(۱). قم، آب + ای، دیگر نسخه بدلها، بجز مل + او.

(۲). همه نسخه بدلها + بصحّته.

ص: ۲۴۴

سورة ابراهيم

- عليه السلام این سورت مکی است در قول مجاهد، و قتاده گفت: مکی است آلا دو آیت، و هما قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا «۱» الی قوله: وَبَسَّ الْقَرَارُ «۲».

و پنجاه [و] «۳» دو آیت است در عدد کوفیان، و پنجاه و چهار در عدد مدنیان، و پنجاه و یک در عدد بصریان. و هشتصد و سی و یک کلمت است، و سه هزار و چهار صد و چهار حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که سورت ابراهیم بخواند، خدای تعالی «۴» از مزد بدهد ده حسنه به عدد هر که بت پرستند «۵» و به عدد هر که بت نپرستند «۶».

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۱۲]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّكِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (١) اللَّهُ أَلَدَى لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (٢) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (٣) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (٥) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (٦) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (٧) وَقَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (٨) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (٩)

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلُهُمْ مِنْ قَبْلِكُمْ يَأْتُونَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَيَأْتِيَهُمْ مِنَ اللَّهِ نَذِيرٌ (١٠) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنَّا نَحْنُ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (١١) وَمَا لَنَا إِلَّا أَنْ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَ عَلَى مَا أَدْبَتُنَا عَلَى مَا آذَيْنَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (١٢)

«٧»

[ترجمه]

دفتري که فرو فرستادیم «٨» به تو تا بیرون آری مردمان را از تاریکیها به روشنایی به فرمان خدایشان به راه «٩» خدای بی همتا ستوده «١٠».

(١ و ٢). سوره ابراهیم (١٤) آیات ٢٨ و ٢٩.

(٣). از قم افزوده شد.

(٤). همه نسخه بدلهای، بجز مل + او را.

(٥). آ، ب، از: پرستیدند، آج: پرستید.

(۶). آب، آ: نپرستیدند، آج: نپرستید، بم، آب+ قوله تعالی، مل+ و الله اعلم بصوابه، آج، لب+ قوله.

(۷). آج، لب ترجمه کرده است به: به نام خدای بخشاینده مهربان.

(۸). آو، بم، آج، لب+ آن را.

(۹). قم: با راه.

(۱۰). آو، بم: بستوده، قم: سزاوار حمد.

ص: ۲۴۵

خدای است آن که او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و وای کافران را از عذابی سخت.

آنان که بگزینند «۱» زندگانی نزدیکتر «۲» بر باز پسین، و بگردند از راه خدای و طلب کنند آن را کثری، ایشان در گمراهی دورند.

نفرستادیم ما هیچ «۳» پیغامبری مگر به زبان قومش تا بیان کند ایشان را. اضلال کند خدای آن را که خواهد و راه نماید آن را که خواهد، و او خدای قادر است و محکم کار.

بفرستادیم موسی را به حجتهای «۴» ما که بیرون آر قومت را از تاریکیها به روشنایی، و «۵» یاد ده ایشان را روزهای خدای، در آن دلیلهایی هست هر صبر کننده‌ای شکر کننده را.

چون گفت موسی قومش را. یاد کنی نعمت خدای بر شما، چون برهانید شما را از آل فرعون که می‌نهادند بر شما «۶» بدی عذاب، می‌کشند پسرانتان را و زنده می‌کردند زنانتان را، و در آن محنتی بود از خدایتان بزرگ.

و چون آگاه کرد خدای شما، اگر شکر کنی، بیفزایم شما را و اگر کفران کنی عذاب من سخت است.

(۱). قم: برگزیدند.

(۲). قم: دنیا را، آو، بم، آج، لب: دنیا.

(۳). قم، آو، بم، آج، لب: از.

(۴). قم: به نشانه‌ای.

(۵). قم، آو، بم، آج، لب + با.

(۶). قم: می نمودند شما را.

ص: ۲۴۶

گفت موسی: اگر کفر آری شما و آنان که در زمین اند همه، خدای بی نیاز و ستوده است.

نیامد به شما خبر آنان که از پیش شما بودند امت نوح و قوم هود «۱» و قوم صالح «۲» و آنان که از پس ایشان بودند؟ نداند ایشان را مگر خدای آمد به ایشان پیغامبرانسان به حجّتها، باز بردند «۳» دستهایشان در دهانهایشان، و گفتند ما کافریم به آنچه فرستاده اند شما را به آن و ما در شکّیم از آنچه می خوانی ما را با آن به تهمت آورده.

گفتند پیغامبرانسان: در خدای شکّ است آفریننده آسمانها و زمین، می خواند شما را تا پیامرزدتان از گناهانتان و باز پس دارد شما را تا به وقتی نام زد «۴»؟ گفتند: نیستی شما مگر آدمی همچو ما، می خواهی که برگردانی ما را از آنچه پرستیدند پدران ما، بیاری به ما حجّتی روشن «۵».

گفتند ایشان را پیغامبرانسان: نیستیم ما مگر آدمیی مانند شما و لکن خدای منت نهد بر آن که خواهد از بندگانش، نباشد ما را که آریم به شما حجّتی مگر به فرمان خدای، و بر خدای باید که توکل کنند مؤمنان.

و چیست «۶» ما را که توکل نکنیم بر خدای و بنمود ما را

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: و عاد.

(۲). آو، بم، آج، لب: و ثمود.

(۳). آو، بم، آج، لب: بازردند.

(۴). قم، آج، لب: نام برده، بم: نام زده.

(۵). قم: هویدا.

(۶). قم: نیست.

ص: ۲۴۷

راه ما، و صبر کنیم بر آنچه رنجه داشتی «۱» ما را، و بر خدای باید تا توکل کنند توکل کنندگان.

قوله تعالی: الر، بنزدیک آن که گفت، «الر» نام «۲» سورت است، گفت: محلّ او رفع است بر ابتدا، و قوله: کِتَابٌ، خبر اوست. و آن که گفت نام قرآن است، همچونین. و آن که جز این گفت، گفت: او را موضعی نیست از اعراب و مبتدای مقدّری است، و «کتاب» خبر اوست، ای هذا کتاب، اَنْزَلْنَاهُ صفت اوست.

حق تعالی گفت: در این آیت و خطاب کرد با رسول که: این کتاب قرآن، کتابی است که ما فرو فرستادیم آن را به تو تا تو مردم را برون آری به او از تاریکیهای کفر به نور ایمان. و ظلمت و نور، کنایت است از کفر و ایمان. بِإِذْنِ رَبِّهِمْ، به فرمان خدایشان، إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ، با راه خدای، و آن اسلام است.

رمانی گفت: «ظلمت»، تاریکی بود در هوا که منع کند از رؤیت مرتیّات، گفت: و «نور» بیاضی باشد شعاعی که با آن رؤیت صحیح بود. قتاده گفت:

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، یعنی من الضلالة الى الهدى، و اما «عزیز»، مرجع او با قادری است [۵۹-ر]، و عزیز گویند مرد قاهر و غالب را من قولهم: من عزّ بزّ، ای من غلب سلب، و نیز عزیز گویند آن را که ممتنع بود از آن که بر او ظلم کنند، و این هر دو در حقّ خدای تعالی روا بود. و عزیز نیز، سخت صعب باشد، يقال: عزّ علیّ کذا، ای شقّ و صعب، و عزیز نیز نیافت باشد، من قولهم: اعزّ من الکبریت الاحمر، و این به استقصاثر «۳» این رفته است «۴». و «حمید»، محمود باشد، فعیل به معنی مفعول.

اللّهِ الَّذِي، ابن عامر و نافع خواندند «۵» مرفوع بر ابتدا و خبر و الّذی و آنچه از پس اوست از صله او. و باقی قرآء خواندند: «اللّهُ» به جر علیّ انه بدل من الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ، خدای آن است که هر چه در آسمان و زمین هست او راست به ملک و ملک، ملک از آن جا که آفریده اوست، به ملک از آن جا که تصرف او راست در

(۱). آو، بم، آج، لب: برنجانید.

(۲). قم: سر.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + پیشتر از.

(۴). قم: برفته است.

(۵). همه نسخه بدلها + اللّهُ.

آن «۱». آنکه گفت: وای بر کافران از عذاب سخت که برایشان خواهد بود در دوزخ.

آنکه وصف کرد کافران را به آن که اختیار می‌کنند دنیا را و منافع آن را بر آخرت. و محلّ «الذین» «۲» جرّ «۳» است برای آن که صفت «کافرین» است. و استحباب، طلب محبت چیز باشد به تعرض آن، و محبت ارادت منافع محبوب باشد.

و استحباب این جا به معنی اختیار است به قرینه «علی» «۴». يقال: استحَبَّ كَذَا عَلِي كَذَا، اذا اختاره عليه، و منه قوله: وَ أُمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى «۵»... ای اختاروا الكفر على الإيمان. حق تعالی دوستی دنیا و اختیار او بر آخرت از جمله مذمت شمرد برایشان. و رسول - علیه السلام - گفت:

حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ ..

در خبر است که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت: فردای قیامت «۶» جماعتی را از امت من در قیامت آرند و صحایف ایشان بنگرند مردمانی بوده باشند که: كانوا يقيمون الصلاة و يؤتون الزكوة و يأخذون وهنا من الليل، نمازها به اوقات و شرایط خود گزارده «۷» باشند و زکات مال داده باشند و به نماز شب قیام کرده باشند، حق تعالی بفرماید تا ایشان را به دوزخ برند. گفتند: یا رسول الله! به چه جرم ایشان را به دوزخ برند؟ گفت: گناه ایشان آن باشد که:

كَلَّمَا بَدَا لَهُمْ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ ثَبَّوْا عَلَيْهِ

، با این خصال چون از دنیا چیزی پدید آمدی، به آن جستندی «۸» و بر او حرص «۹» نمودندی. وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، بیان کردیم که: «صد»، هم لازم است و هم متعدی، از راه خدای می‌برگردند و دیگران را بر می‌گردانند، یعنی مسلمانی. و سبیل و طریق یکی باشد، و هم مذکر است و هم مؤنث. وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا، و طلب کنند آن را کژی، یعنی خواهند تا کژ کنند آن را و در دین و کار و کلام «عوج» گویند به کسر «۱۰» و در چوب و دیوار و آنچه اجسام باشد به فتح «عین» عوج گویند.

(۱). آو، بم، آج، لب + به ملک، آب، آز + ملک.

(۲). آج، لب: الذی.

(۳). مل: خبر.

(۴). مل + ما.

(۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۷.

(۶). آو، بم، فردا د قیامت / در قیامت.

(۷). آج، لب: گذارده.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: باز جستندی.

(۹). قم: حریصی.

(۱۰). آو، بم، آب، آز+عین.

ص: ۲۴۹

أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ، ایشان در گمراهی اند دور از ره راست. و «ضلال»، ذهاب باشد از ره صواب، و اصل او هلاک باشد - و کلام در او به استقصاء برفته است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ، «ما» نفی است و «من» مؤکد اوست، حق تعالی گفت: ما نفرستادیم هیچ پیغامبر را الا به زبان قومش، یعنی به لغت ایشان، تا چون با ایشان خطاب کند، خطاب او بدانند. و «لام» در او لام غرض است، گفت: پیغامبران را برای بیان فرستادیم «۱». آنکه گفت: فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ، و خدای اضلال کند، و وجوه آن بگفتیم از: خذلان و تخلیت و حکم و تسمیت «۲» و حرمان ثواب و منع از طریق بهشت، و اهلاک. وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، و هدایت دهد آن را که خواهد، و معنی لطف باشد و توفیق و بیان [۵۹-پ] و حکم و تسمیت و راه بهشت و ثواب نمودن. و «فا» برای استیناف آورد، نه برای عطف، و مثله: لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقَرِّئُ فِي الْأَرْحَامِ «۳»...، بِالرَّفْعِ. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، و او عزیز و حکیم است.

مجاهد گفت: مورد آیت، مورد منت است بر رسول - علیه السلام - که خدای تعالی گفت: هر پیغامبری را که فرستادم به قومی فرستادم که بر لغتی و زبانی بودند، مگر تو را که به کافّة النَّاسِ فرستادم از عرب و عجم و ترک و روم و هند و سایر بلاد، علی اختلاف السننهم و الوانهم.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا، و فرستادیم ما موسی را به آیات ما و دلالات و معجزات، و قوله: أَنْ أَخْرِجُ، در کلام مخدوفی هست، و التّقدیر: و قلنا له ان اخرج قومک، و گفتیم او را: بیرون آر قومت را از ظلمات کفر به نور ایمان به دعوت به طریق ترغیب و ترهیب. وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ، و یاد ده ایشان را ایّا [م] «۴» خدای. «با» زیادت است.

و در معنی او دو قول گفتند، حسن و قتاده و مجاهد و سعید جبیر گفتند: ای

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آج: فرستادیم.

(۲). قم و اقدار و تمکین، دیگر نسخه بدلها، بجز لب: و حکمت و تسمیت.

(۳). سوره حج (۲۲) آیه ۵.

(۴). به قیاس با نسخه بدلها افزوده شد و نیز فحوای عبارت.

ص: ۲۵۰

بنعم الله، ایام کنایت کرد از نعم، و این کنایت معروف است عرب و عجم را «۱»، یکی از ما گوید: آن روزگار ما، و دریغا روزگار ما! تأسف خوردند بر ایام در نعمت گذشته، و قول الشاعر:

سقى الله ايامنا باللوى

و قوله:

سقى الله ايامنا لنا و لياليا

و قوله:

[و «۲»] ايامنا باللوى هل تعود

و قول ابى تمام من هذا الباب:

و كنت باسعاف الحبيب حبايبا

ء ايامنا ما كنت «۳» الا مواهبا

و قول ديگر آن است: و ذكرهم بنقم الله فى اعدائه، و ياد ده ايشان را كه خدای با امت سلف چه كرد از كافران، و منه قول الشاعر:

لها غرر معلومة و حجول

و ايامنا مشهورة فى عدونا

و قول عمرو بن کلثوم:

عصينا الملك فيها ان ندینا «۴»

و ایام لنا غرّ طول

و اگر حمل کنند بر هر دو، اولیتر باشد لاستغراقه المعینین، و این شاملتر بود فایده را، چنان که گویند: خذه بالشدة و اللین.

آنکه گفت: در این تذکیر و یاد دادن، یا در آن احوال که در آن ایام بود، آیاتی و علاماتی و دلالتی و عجایبی هست، هر صبر کننده‌ای شکر کننده را، و فعّال و فعول، هر دو بنای مبالغت است.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ، آنکه گفت: یاد کن ای محمد چون گفت موسی قومش را: اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، یاد کنی نعمت خدای بر شما، چون برهانید شما را از فرعون و قوم او چون بر شما می‌نهادند، یقال: سامه الخسف اذا كلفه احتمال الضییم و الظلم، و محلّ این جمله نصب است علی الحال. سُوءَ الْعَذَابِ، ای شدّة الضییم

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم + چنان که.

(۲). از، دا افزوده شد.

(۳). آو، آز، آب، آج: هل کنت.

(۴). آز، آب: تدینا.

ص: ۲۵۱

ظلم سخت. آنکه تفسیر داد آن را بقوله: وَ يُدَيِّحُونَ أُنْبَاءَكُمْ، و اگر آن را مستقل «۱» کنند به فایده اولیتر باشد برای «واو» عطف، چه میان بدل و مبدل «واو» عطف نباشد، و قبطیان، اسرائیلیان را استخدام کرده بودند و خدم خود گرفته، هر کاری سخت ایشان را فرمودندی «۲»، چون: سنگ کشیدن و کار گل کردن و ستور داری و بار گران بر گرفتن و مانند این. آنکه گفت «۳»: و نیز پسران ایشان را می‌کشتند به تهمت وجود موسی - چنان که قصّه آن برفته است «۴» - و دختران را رها می‌کردند. و الاستحیاء، استبقاء الحیّ حیّا، و زنان را نمی‌کشتند که از این تهمت بری بودند، و نیز تا نسل بنی اسرائیل به یک بار منقطع «۵» نشود. وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ، و در این که گفته شد، امتحانی و ابتلائی عظیم بود از خدای تعالی. و «بلاء»، مستعمل

بود در نعمت و محنت برای آن که مراد از او ابتلاست، و ابتلا به هر دو باشد، و این جا «۶» هر دو محتمل است، یعنی به نجات از آن بلا از خدای نعمتی عظیم بود بر ایشان، یا صبر کردن بر آن، امتحانی بود از خدای تعالی.

وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ، و یاد کن ای محمد! این آیت عطف است [۶۰- ر] بر آیت اول به «واو»، و نیز یاد کن چون اعلام کرد خدای تعالی شما را. و تفعل، به معنی افعال آمده است، نحو قولهم: توعدتہ و اوعدتہ، پس تأذَّن به معنی آذن «۷» است، و الایذان، الاعلام، و اصله: ایقاع الشیء فی الاذن، و این نیز نعمتی است از خدای تعالی که اعلام کرد شما را که اگر شکر من کنی، نعمت بر شما زیادت کنم. و گفته‌اند: الشکر، قید النعمة و صید لها، قید است و صید است نعمت حاصل را، قید است و بند است. رها نکند «۸» تا برود، و نا آمده را صید است بگیرد و به دام آرد، و از این جاست حدیث امیر المؤمنین - علیه السلام - که گفت:

إذا وصلت إليکم اطراف النعم فلا تتفروا اقصاها بقلة الشکر لها

، گفت: چون اوایل نعمت به شما رسد، اواخر آن را بفرمانی به اندکی شکر کردن. و بیان کردیم که: شکر، اعتراف

(۱). بم، آب، آز: مستقبل.

(۲). قم: و ایشان را کارهای سخت فرمودندی.

(۳). آز، آب: که همه گفت.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: برفت.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: بریده.

(۶). آب، آز: آن جا.

(۷). قم، آو، بم: آذن.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب+ آن را.

ص: ۲۵۲

بود به نعمت منعم با ضربی تعظیم او، و وجوب او از بدیهه عقل دانند بضرورت.

و وجه وجوب او آن است که شکر نعمت است، خدای تعالی وعده داد به شکر کردن زیادت نعمت، و تهدید کرد به کفران نعمت انقطاع او، گفت: و اگر کفران کنی، عذاب من سخت است، یعنی عذاب کنم «۱» آن را که کفران نعمت می‌کند، چه بر ترک واجب مستحق عقوبت باشد.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا، آنکه حکایت کرد از آن که موسی - علیه السلام - با آن کافر نعمتان گفت: إِنَّ تَكْفُرُوا، اگر کفران کنی نعمت خدای را شما، و هر که در زمین هست به یک بار، خدای «۲» هیچ نقصان نبود «۳» که خدای بی نیاز است از شکر شما.

ابو ادريس الخولاني گفت از ابو ذر الغفاري از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - که گفت: خدای تعالی وحی کرد به بعضی انبیاء در بعضی کتب خود:

عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم اجتمعوا علی اتقی قلب رجل لم یزد ذلک فی ملکی شیئا، عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم اجتمعوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلک من ملکی شیئا، عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم اجتمعوا فی صعید واحد فسألونی حوائجهم «۴». فاعطیت کلّا منهم ما سأل «۵» لم ینقص ذلک من ملکی شیئا الا بمقدار ما یغمس احدکم الابرّة فی الیمّ فلینظر بم یرجع

، گفت: بندگان من! اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان «۶» مجتمع شوند بر پرهیزگارتر دل مردی، در ملک من هیچ نیفزاید. بندگان من! اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان «۷» مجتمع شوند بر فاجرتر دل مردی، از ملک من هیچ نکاهد. بندگان من! اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان مجتمع شوند «۸» در یک صعید، و جمله از من حاجتهای خود بخواهند و من همه را حاجت روا کنم، از ملک من هیچ نکاهد «۹» الا به

(۱). آب، آذ: کنیم.

(۲). همه نسخه بدلها + را.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: نکند.

(۴). قم: حوائجکم.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: سالوا.

(۶). آو، بم، آج، لب، پری و آدمیان، آب: آج، آذ: آدمی و پری.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: آدمی و پری تان جمع شوند.

(۸). آو، بم: آدمی و پری تان جمع شوند.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: بنکاهد.

ص: ۲۵۳

مقدار آن که یکی از شما سوزنی در دریایی زند، بنگر تا چه آب برگردد به سوزن از دریا. و قوله: **حَمِيدٌ**، محتمل است که به معنی مفعول باشد و به معنی فاعل، و به معنی مفعول، چنان است که بیان کردیم که مستحقّ حمد و شکر باشد و ستوده و پسندیده، و به معنی فاعل چنان باشد که حمد کند آنان را که شکر نعمت او کنند، و غنی است از شکر شاکران تا اگر نکنند او را نقصانی نباشد، و اوّل لا یقتر است این جا برای آن که معنی آن بود که: اگر خلائق همه کافر شوند و شکر او نکنند، او بی نیاز است از شکر ایشان و در ذات خود حمید است، اگر حمد او کنند و اگر نه.

او مستحقّ حمد است، و به کفران کافران او از آن بنشود که مستحقّ حمد و شکر باشد.

قوله: **أَلَمْ يَأْتِكُمْ**، آنکه حق تعالی بر سبیل تنبیه گفت: **أَلَمْ يَأْتِكُمْ**، به شما نیامد و به شما نرسید خبر آنان که پیش شما بودند از امم سالفه و قوم گذشته «۱»؟ آنکه بدل کرد بر سبیل بیان ایشان را گفت: قوم نوح بودند و قبیله عاد بودند - که قوم هود پیغامبر بودند - و قبیله ثمود - که قوم صالح بودند، و آنان که پس از ایشان «۲» بودند که عدد ایشان و تفصیل احوال ایشان کس [۶۰- پ] نداند مگر خدای - جلّ جلاله. **جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ**، پیغامبران ایشان به ایشان آمدند با «۳» حجج و بیّنات و آیات و علامات و ادلّه و معجزات، ایشان رد کردند دستهایشان با دهنهایشان.

در او چند قول گفتند، عبد الله مسعود گفت و ابن زید: معنی آن است که، انگشت به خشم بر ایشان بکشند «۴»، چنان که گفت: **وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ** «۵».

وجه دوم حسن گفت: در وقت دعوت پیغامبران دست بر دهن ایشان نهادند برای تسکیت تا ایشان را خاموش کنند و منع کنند از دعوت کردن.

وجه سهام «۶» آن است که: انگشتهای خود بر لب خود نهادند، اشارت کنند «۷» به

(۱). آو، بم: گزشته.

(۲). قم، آو، آج، لب: پس ایشان، بم، آب، آز: پیش ایشان.

(۳). آو، آب، بم، آز، آج: تا.

(۴). قم: بگزیدند، دیگر نسخه بدلها: گزیدند.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۹.

(۶). قم: سوم، آو، بم، آب، آز: سیم، آج، لب: سیوم.

(۷). قم: اشارت کردند.

ص: ۲۵۴

ایشان که خاموش باشی، چنان که یکی از ما گوید دیگری را که: انگشت بر لب نه، یعنی خاموش باش. آنگه این نگوید «۱» به زبان به دست اشارت کند، تنبیها علی هذا المعنی. و این قول عبد الله عباس است و اختیار فرأء.

وجه چهارم گروهی گفتند، معنی آن است که: دست پیغامبران بگرفتند و بر دهنشان «۲» نهادند برای تسکیت بر سبیل استخفاف و اهانت، و این قول مقاتل است.

وجه پنجم آن است که مجاهد گفت: مراد به «بد» نعمت است نه دست «۳»، یعنی نعمت پیغامبران رد کردند به دهن، و «فی» به معنی «با» باشد، یعنی کفران نعمت کردند.

و وجه ششم آن است که گروهی گفتند که معنی آن است که: رد کردند از دعوت پیغامبران آن «۴» چیزی را که اگر قبول کردند نعمت بودی برایشان، و این رد به زبان و دهن «۵» کردند، و «فی» به معنی «با» است در این وجه نیز، و قول شاعر به استشهاد این آوردند:

و لکننی عن سنس لس ارغب

و ارغب فیها عن لقیط و اهله

یعنی ارغب بها، و این بیت شاعری می گوید که دختری داشته، آن دختر را لقیط و سنس می خواستند، او گفت: و ارغب فیها، ای بها، یعنی ببنته، من به این دخترم رغبت کنم از لقیط و به ایشان ندهم، و به قبیله سنس دهم و از ایشان رغبت نکنم.

وجه هفتم آن است که عبد الله عباس گفت به روایتی دیگر که: چون سخن رسولان بشنیدند و کلام خدای، دست، یعنی انگشت در دندان گرفتند به تعجب.

وجه هشتم آن است که اخفش و ابو عبیده گفتند: این کنایت است از ترک اجابت، یعنی اجابت نکردند انبیا را، و عرب کسی را که جواب کسی باز ندهد و سخن او قبول نکند، گوید: ردّ یده فی فیه. و قتیبی اختیار آن کرد که: انگشت گزیدند «۶» برایشان از خشم، و استشهاد کرد بر این به قول شاعر:

(۱). قم، آو، بم، آج: بگوید، آب، آز: گوید.

(۲). قم، آو، بم، آج، لب: دهنهاشان.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: ید جارحه.

(۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: دهان.

(۶). آو، بم: گزیدند.

ص: ۲۵۵

یعنی ایشان حسود را چنان به خشم آرند تا هر ده انگشت برایشان بگزد، و قال آخر فی هذا المعنی:

فاضحی بعض علیّ الوظیف

قد افنی انامله ازمه

وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ، وَگفتند: این کافران پیغامبران را که: ما کافریم به آنچه شما را به آن فرستاده‌اند، و ما در شکیم از آنچه شما ما را با آن دعوت می‌کنی، شکّی مریب، یعنی موجب ریب و تهمت.

قَالَتْ «۱» رُسُلُهُمْ، پیغامبران ایشان را جواب دادند و گفتند: أَوْ فِي اللَّهِ شَكٌّ، در خدای شکّی هست که آفریدگار آسمانها و زمینهاست؟ برای آن گفتند که ایشان مقرّب بودند که: آسمان و زمین خدای آفرید نه بتان جماد، فی قوله: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ «۲» ...، آنکه گفتند: این خدای - که در او شک نیست و آفریننده آسمانها و زمین است - می‌خواند شما را تا پیامرزدتان. و قوله: مِنْ ذُنُوبِكُمْ، اولیتر آن است که «من» صله باشد، و سیبویه گفت: نشاید در «۳» موجب «من» زیادت کردن. و ابو علی گفت: تبعیض است، و گروهی گفتند: «من» بدل است، یعنی با مغفرت بدل کند از گناه شما [۶۱-ر]. و آن که گفت: «من» تبعیض است، گفت: تا بعضی گناهاتان پیامرزد، و شاید که «من»، تبیین باشد و شما را تأخیر کند تا به وقتی مسّی و نام برده، یعنی آجال وفات «۴» ایشان و وقت مرگشا «۵» تا تعجیل نباید کردن عذاب برایشان به کفرشان پیش حلول اجل مرگشان «۶»، ایشان جواب دادند پیغامبران را و گفتند: شما هم چون «۷» ما آدمیانی،

فریشتگان نه‌ای «۸»، و غرض شما در این آن است تا ما را از دین و طریقت پدران ما برگردانی و از معبودانی که ایشان می‌پرستیدند «۹». بر این دعوی که می‌کنی حجّتی روشن بیاری.

رسولان ایشان را جواب دادند و گفتند: همچنین است، ما آدمیانیم همچون شما

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، قرآن مجید+ لهم.

(۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵ و زمر (۳۹) آیه ۳۸.

(۳). قم: که.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اوقات آجال.

(۵). مرگشا مرگشان، همه نسخه بدلها: مرگشان.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: آجالشان.

(۷). قم، او، بم، آب، آز: همچون، آج، لب: همچو.

(۸). او، بم، آج، لب: فرشتگان نه، آب، آز: نه‌اید.

(۹). او، بم، می‌پرستدند.

ص: ۲۵۶

و لکن ما را بر شما مزیتی هست از فضل و منتّ خدای که خدای منتّ نهد بر آن که خواهد از بندگانش، و آن نعمت اختیار و اجتناب ماست به تحمیل رسالت و تخصیص ما به نعمت نبوت. و آنچه گفتی حجّتی بیاری، ما را نباشد که از خویشتن حجّت آریم مگر به فرمان خدای، چه آنچه شما اقتراح می‌کنی از معجزات جز مقدور خدای نیست.

آنکه گفتند: مؤمنان بر خدای توکل کنند و بر جز او توکل نکنند برای این معنی ذکر خدای بر توکل تقدیم کرد، کقوله: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** «۱».

آنکه گفتند: **وَمَا لَنَا**، ما را نباشد که توکل نکنیم بر خدای، و خدای تعالی ما را هدایت داد از الطاف و توفیق و تمکین و از إزاحت علّت و نصب ادلّت که ما به این آلات و اسباب طریق حق و ره راست یافتیم به نظر در ادلّه. قوله: **وَقَدْ هَدَانَا**، «واو»

حال است، یعنی تا حال این باشد، ما را نرسد که توکل بر جز خدای کنیم و ما تن بر آن نهادیم که بر رنج و بلا و مشقت شما صبر کنیم، و جمله متوکلان که خواهند که متوکل ایشان معتمد بود و بر جای، بر خدای توکل کنند.

قوله تعالی:

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۳ تا ۳۴]

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَ لَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعَبَدَ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷)

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰) وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أُمْسِرْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲)

وَ أُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (۲۸) جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَسْتَأْذِنُهَا وَ يَسْتَأْذِنُهَا (۲۹) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خِلَالَ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲)

وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ (۳۳) وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

[ترجمه]

گفتند: آنان که کافر شدند پیغامبران را «۲» بیرون کنیم شما را از زمین ما، یا باز آبی در دین ما، وحی کرد به ایشان خدایشان که ما هلاک کردیم «۳» ظالمان را.

و بنشانیم شما را در زمین از پس ایشان، آن آن راست که بترسد از مقام من و بترسد او وعید من.

طلب فتح کردند و نومید «۴» شد هر متکبری ستیزه گری.

از پس او دوزخ است، و آب دهند او

(۱). سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

(۲). قم + تا.

(۳). آو، بم، آج، لب: هلاک بر آریم.

(۴). بم، آج، لب: نومید شدند.

ص: ۲۵۷

را از آبی ز [ر] دابه «۱».

فرو برد آنرا و نزدیک نبود که آسان فرو شود آید به او مرگ از هر جایی و او نباشد مرده و از پس او عذابی بود درشت.

مثل آنان که کافر شدند به خدایشان کارهایشان چون خاکستر «۲» بود که سخت شود به او باد در روز باد سخت «۳»، توانایی ندارند از آنچه کرده باشند بر چیزی آن است گمراهی دور.

نبینی که خدای بیافرید آسمانها و زمین را به حق و درستی؟ اگر خواهد ببرد شما را و بیارد خلقی دگر را «۴».

و نیست آن بر خدای دشخوار «۵».

برون آیند برای خدای جمله، گویند ضعیفان آنان را که تکبر کردند «۶»: ما بودیم شما را پسرو، هستی شما بگزیراننده «۷» از ما از عذاب خدای؟ چیزی گویند اگر راه نمودی ما را خدای، راه نمودمانی شما را راست است بر ما اگر زاری کنیم یا شکیبایی کنیم، نیست ما را جای گریزی.

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: زرداب.

(۲). قم، آو، بم، آج، لب: خاکستری.

(۳). قم: روزی که باد سخت جهد.

(۴). قم: خلقی نو، آو، بم: خلقی دگر نو.

(۵). آج، لب: دشوار.

(۶). قم: گردن کشی کردند.

(۷). قم: کفایت کنندگان، آو، بم، آج، لب: بگریزنده.

ص: ۲۵۸

گوید ابلیس چون گزارده شود «۱» کار خدای وعده داد شما را وعده‌ای درست، و من وعده دادم شما را و خلاف کردم و نبود مرا بر شما دستی و قوتی «۲» جز آن که بخواندم شما را اجابت کردی مرا، و ملامت مکنی مرا و ملامت کنی خود را، من نیستم فریادرس شما «۳»، و شما نیستی فریادرس من، من کافر شدم به آنچه انباز کردی مرا از پیش، این بیدادگران را بود عذابی دردناک.

و ببرند «۴» آنان را که ایمان آرند و کار نکو کنند «۵» در بهشتهایی که می‌رود از زیر آن «۶» جویها، همیشه باشند در آن جا به فرمان خدایشان، تحیت ایشان در آن جا سلام بود.

نبینی چگونه زد خدای مثل، سخنی پاکیزه چون درختی پاکیزه اصل آن درست بود و شاخ آن در آسمان؟

بدهد میوه‌اش «۷» هر سال به فرمان خدای، بزد خدای مثلها برای مردمان تا مگر ایشان اندیشه کنند.

و مثل سخنی پلید چون درختی پلید باشد که بکنند از بالای زمین، نبود آن را «۸» قراری.

بدارد خدای آنان را که ایمان آرند به سخن درست در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه کند خدای بیدادگران را، و بکند خدای آنچه خواهد.

(۱). آج، لب: گذارده بود.

(۲). قم: از حجّتی.

(۳). آو، بم، آج، لب + را.

(۴). آو، بم: در آرند.

(۵). قم: کردند نیکها.

(۶). آو، بم: در زیر آن، آج، لب: از فرود آن.

(۷). قم، آو: میویش، آج، لب: بار دهد میوه‌اش.

(۸). قم، آو، آج، لب+ از.

ص: ۲۵۹

نبینی آنان را که بدل کردند «۱» نعمت خدای را به کفران، فرود آورند قوم خود را به سرای هلاک.

«۲»

دوزخ ملازم شوند آن را، و بد جای «۳» است آن.

کردند خدای را همسران «۴» تا گمراه شوند از راه او، بگو که برخوردار شوی که بازگشت شما با دوزخ است.

بگو بندگان مرا آنان که ایمان آوردند تا نماز به پای دارند و نفقه کنند از آنچه روزی کنیم ما ایشان را پنهان و آشکارا از پیش آن که آید روزی که فروخت نبود در او و نه دوستی.

خدای آن است «۵» که بیافرید آسمانها و زمین را و بفرستاد از آسمان آبی، بیرون آورد به او از میوه‌ها روزی برای شما و فرمانبردار کرد برای شما کشتی تا بروی «۶» در دریا به فرمان او، مسخر بکرد شما را جویها.

و مسخر بکرد «۷» شما را آفتاب و ماه دو ایستاده، و مسخر بکرد «۸» شما را شب و روز.

بداد شما را از هر چه خواستی از او و اگر بشماری نعمت خدای، بنشماری آن را که آدمی بیداد کار «۹» کافر نعمت است.

(۱). اساس: بدل کردیم، با توجه به اصل عربی و ضبط نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آو، بم، آج، لب+ در.

(۳). قم+ قرار.

(۴). قم، آو، بم، آج، لب: همتایان.

(۵). آو، بم: خدای راست، آج، لب: خداست آن.

(۶). قم، آو، بم، آج، لب: برود.

(۷-۸). قم: رام کرد.

(۹). قم، آج، لب: بیدادگر.

ص: ۲۶۰

قوله تعالی [۶۲- ر]: **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ** «۱»، حق تعالی در این آیت حکایت قول کافران کرد که با پیغامبرانشان گفتند. گفت، گفتند کافران ناگرویدگان رسولان فرستاده را به ایشان: ما شما را از شهرها و زمین خود بیرون «۲» کنیم. **أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا**، یا با دین ما آیی. این «او» به معنی «الی ان» او «آلا ان» است، نظیر قول القائل: لالزمناک او تعطینی حقی، المعنی الی ان تعطینی، او آلا ان تعطینی حقی، و این جا «آلا» لا یقتدر است. و اگر گویند که بر قاعده خود است، بمعنی التخییر «۳» روا باشد، و معنی آن بود که شما مخیر، خواهی با دین ما آیی و در شهر «۴» مقام کنی، و خواهی بر دین خود می باشی و از زمین ما بروی.

چون ایشان از این دل‌تنگ شدند، خدای تعالی وحی کرد «۵» که من این کافران را هلاک بر آرم و شما را در زمین بنشانم به جای ایشان از پس مرگ ایشان تا آنچه ایشان را تمنا بود در حق پیغامبران، پیغامبران در حق ایشان بدیدند. **مِنْ بَعْدِهِمْ**، ای من بعد موتهم. **ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي**، این آن راست که از مقام من بترسد، یعنی من قیامه بین یدی «۶»، از ایستادن او پیش من، و مثله قوله: **وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ** «۷» ...، ای مقامه بین یدی ربّه، و اضافه کرد مصدر را با مفعول، و فاعل را اضمار کرد. و مانند این در کلام عرب و قرآن بسیار است، منها قولهم: ندمت علی ضربک، ای علی ضربی ایاک و سررت برؤیتک، ای برؤیتی ایاک، و قوله: **لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ** «۸» ...، و قوله: **وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ** «۹» ...، ای رزقی ایاکم، و بعضی دگر گفتند معنی آن است «۱۰»: **لِمَنْ خَافَ مَقَامِي**، ای قیامی علیه و حفظی اسبابه و اعماله، این آن راست که بترسد از قیام من بر او و حفظ من «۱۱» احوال و اعمال او، بیانیه قوله: **أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ** «۱۲» ...، ای حافظ علیها اعمالها.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل + الآیه.

(۲). قم، آو، آب، آز: برون.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج: التخییر.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل + ما.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + ایشان.

(۶). قم + السّاعة.

(۷). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۰.

(۸). سوره فصلت (۴۱) آیه ۹.

(۹). سوره واقعه (۵۶) آیه ۸۲.

(۱۰). همه نسخه بدلها + که ذلک.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب + به، مل + بر.

(۱۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۳.

ص: ۲۶۱

اخفش گفت: ذلک لمن خاف مقامی، ای عذابی. و مراد به «مقام» دوزخ باشد، ای مقامی «۱» المخلوق المعدّ للعذاب. وَ خَافَ وَعَیْدٍ، و از وعید من بترسد.

قوله: وَ اسْتَفْتَحُوا، ای استنصروا و طلبوا الفتح و النصر، و مثله قوله: وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا «۲» ...، و قیل: استفتحوا، ای استقضوا، من قولهم:

للحاكم فتح، و قوله: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا «۳» ...، ای، احکم.

عبد الله عباس گفت و مقاتل که: معنی آن است که این کافران به استنصار و استحکام با پیغامبرانشان رجوع با خدای کردند و گفتند: بار خدایا! اگر اینان راست می گویند، ما را عذاب کن چنان که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان فی قوله:

أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ «۴»، و قوله: وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۵».

مجاهد و قتاده گفتند: مراد رسولانند، یعنی پیغامبران به خدای استغاثت «۶» کردند و استنصار و استحکام، و برایشان دعا کردند، و مثله قوله: ... رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ «۷»، و قول نوح: أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ «۸»، یعنی بار خدایا حاکم تو باش میان ما و قوم ما.

و خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، و خائب و نومید شد هر جبّاری معاند حق که با حق بسته‌ید و از حق برگردد، این قول مجاهد است. قتاده گفت: عنید آن بود که استنکاف کند از گفتن: لا اله الا الله. مقاتل گفت: متکبر باشد. ابن زید گفت:

مخالف حق باشد، و «عنید» و «عنود» و «معاند»، هر سه یکی باشد، و اصله من العند و هو الجانب، قال الشاعر:

أني كبير لا اطيق العندا

إذا نزلت فاجعلاني وسطا

قوله: مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ، لفظ «وراء»، مستعمل است هم در پیش و هم در پس، و این جا نیز محتمل است هر دو را. و خلف، لا یقتدر است، یعنی [۶۲-ب] دوزخ از

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم، لب: مقام.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۸۹.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹.

(۴). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۹.

(۵). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۶). همه نسخه بدلها: استعانت.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹.

(۸). سوره قمر (۵۴) آیه ۱۰.

پیش ایشان است و بر ره ایشان است، و ایشان را گذر بر آن جا «۱» ست، و این چنان است که گویند: الموت وراک «۲»، مرگ در پیش تو است. و بر امام تفسیر دادند این آیت را که: وَكَانَ وِرَاءَهُمْ مَلِكٌ «۳»، ای امامهم، جز که این دو شاهد محتمل است هر دو را، و قال الشّاعر:

أ توعدنی وراء بنی ریحاح کذبت لیقصرنّ یداک دونی

ای، امام بنی ریحاح، و قال آخر:

أ ترجو بنو مروان سمعی و طاعتی و قومی تمیم و الفلاة وراثیا

ای، امامی.

و از جمله آنچه خلف لا یقتراست، قولهم: الموت وراک، و قول «۴» اللّٰه تعالیٰ:

و کان وِرَاءَهُمْ مَلِكٌ «۵»...، ای خلفهم، و قول الشّاعر:

عسی الهمّ الّذی امسیت فیہ یکون وراء فرج قریب

یعنی فرجی به دنبال آن غم باشد. و گویند مرگ به دنبال تو است، و من ذلك قول الشّاعر:

و انّ نجاری یابن عمّ مخالف نجار اللّثام فابغنی من وراثیا

یعنی من خلفی.

و ابو عبید «۶» گفت: هی من الأضداد. و بعضی محققان بر وجهی تفسیر دادند که جامع بود هر دو را، گفتند: «وراء» آن را گویند که از «۷» پس مرد باشد بر وجهی که لا محال به او رسد و از او در گذرد و پیش او بشود، چنان که گویند: البرد

وراک «۸»، سرما از پس تو است، سرما در آید و به مرد رسد و پیش بشود. و زجاج گفت: «وراء» آن باشد که از تو متواری و پوشیده باشد، و از اَضداد نیست، قال الشاعر:

حلفت و لم اترك لنفسك ريبه
و ليس وراء الله للمراء مذهب

ای، بعد الله، و این را بر توسع بر خلف حمل کنند. وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ، و

(۱). قم: برنجا/ بر آن جا، دیگر نسخه بدلها، بر این جا.

(۲). آب، آذ: ورائک.

(۳-۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹.

(۴). قم: قال.

(۶). همه نسخه بدلها: ابو عبیده.

(۷). قم: او.

(۸). آب، آذ: وراءک.

ص: ۲۶۳

ایشان را آب دهند از آبی که زردآبه باشد از خون و ریم که از زیر کافران بیاید. قتاده گفت: آنچه از قروح و ریشهای ایشان پالوده شود. محمد بن کعب و ربیع انس گفتند که: غساله اهل دوزخ باشد، و آن خون و ریمی باشد که از فروج زانیان بیاید «۱».

در خبر می آید که: ولید عبد الملک روزی در بعضی حجره های زنان رفت مست، جامعی قرآن نهاده بود، بر گرفت و باز کرد بر سبیل تفأل تا چه بر آید، بر آمد:

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، از آن به خشم آمد و جامع بنهاد و کمان بخواست و تیر و چندان تیر بر آن جا زد تا «۲»
پاره پاره کرد، و این بیتها می خواند:

أ توعد عد كلَّ جَبَّار عنيد

فها انا ذاك جَبَّار عنيد

إذا ما جئت ربِّك يوم حشر

فقل يا ربّ مزقني الوليد

و بعضی اهل سیر گفتند که این ولید یزید عبد الملک مروان بود. و از جمله زنادقه بود، و از جمله اشعار او در زندقه این بینهاست:

أ توعدني الحساب و لست ادري

أ حقاً «٣» ما تقول من الحساب

فقل لله يميني طعامي

و قل لله يميني شرابي

قوله: **يَنْجَرَعُهُ**، فرو برد آن را، یعنی این کافران جرعه و شربه را، من الجرع، و هو شرب الماء جرعة جرعة. **و لا يكادُ يُسِيغُهُ**، و نزدیک نباشد که فرو برد آن را.

بعضی گفتند: یکاد، زیادت است، یعنی و لا یسیغه، و این قول نیک نیست برای آن که یکاد را فایده‌ای جلیل هست، و آن آن است که: نه گوارنده بود و نه نزدیک آن بود که «٤» بگوارد، و مانند این در کلام عرب و قرآن بسیار است، قال الله تعالى: **وَ لا يكادُ يُبِينُ «٥»**، ای، لا يتأتى «٦» منه البيان، و قال: **لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا ... «٧»**، ای، لم يرها «٨» و لم يقرب ان يريها.

و ابو امامه روایت کرد از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - که گفت: آن

(١). همه نسخه بدلها: بیرون آید.

(٢). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: که.

(٣). آل: احقّ، دیگر نسخه بدلها کلاً با ضبط متن موافقت دارد.

(۴). آو، آج، لب، مش: نه نزدیک آن که، آب، آز: و نه نزدیک آن.

(۵). سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۲.

(۶). بم: لا یأتی.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: یراها.

ص: ۲۶۴

شربه‌ای «۱» باشد که چون به دست او دهند نفرتی عظیم حاصل شود او را، و چون بنزدیک روی برد گوشت و پوست روی و سرش پخته شود، چون باز خورد امعایش پاره پاره شود و از زیرش برون آید چنان که حق تعالی گفت: وَ سُقُوا مَاءً حَمِيمًا قَقَطَعُ أَمْعَاءَهُمْ «۲»، و قال: يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ «۳» [۶۳-ر].

وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، عبد الله عباس گفت: من کلّ جهة، از هر جهتی و جانبی. حق تعالی گفت: مرگ به او آید از هر جانبی و از هر جایی از جهات ست، از پیش و پس و چپ و راست و زیر و بالا. ابن جریر گفت و ابراهیم التیمی که:

از هر جایی از اندامش تا از زیر «۴» هر موی مرگی بر آید او را، و این بر طریق مبالغت است. ضحاک گفت: حتی من ابهام رجله «۵»، تا انگشت پایش، و این را که موت خواند گفتند: مراد شداید و بلا یاست. وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ، با این همه مرده نباشد و بنمیرد تا باز رهد، و جمع کردن میان این و آن، اعنی نفی و اثبات از دو وجه بود: یکی از این وجه که گفتیم که مراد به موت، نه مرگ است، بل مراد احوال و شداید است، آن را مرگ خواند بر توسّع تا مناقضه نباشد به نفی و اثبات، و اما اگر موت بر حقیقت حمل کنند، خدای تعالی هر گه «۶» که او بمیرد او را زنده می‌کند، چنان که گفت:

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا «۷».

وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ، و در پیش او عذابی سبیر «۸» باشد. و گفتند: از پس او عذابی باشد عظیم. و گفتند: از پس این عذاب او را عذابی بود غلیظ.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ - الایة، حق تعالی در این آیت مثل زد اعمال کافران را و تشبیه کرد آن را به خاکستری که بادی سخت بر او مسلط شود تا هیچ بر جای نماند. و در رفع «اعمالهم» دو قول گفتند: یکی آن که بدل «مثل» است - بدل اشتمال - و التقدير: مثل اعمال الذين كفروا، و از حق بدل این «۹» باشد که آن را اصل

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: شربت.

(۲). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵.

(۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

(۴). همه نسخه بدلها: بن.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رجلیه.

(۶). مل + که خواهد.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۵۶.

(۸). آل: سطر.

(۹). آب، آز + بدل اشتمال.

ص: ۲۶۵

کنند و مقصود، چنان که سلب زید ثوبه، ای سلب ثوب زید. و جاءنی القوم اشرافهم، ای جاءنی اشراف القوم، و قوله: يَسْتَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ «۱» ...، ای عن قتال الشهر الحرام. و مبرّد گفت: «اعمالهم» مرفوع است به ابتدا، و «کرماد» خبر اوست. و «رماد»، خاکستر باشد. اشتدّت به الریح، باد به او سخت شود، در روزی که باد سخت آید کس نتواند که از آن چیزی باز دارد، و غرض «۲» تشبیه آن است که: آن عمل که ایشان می‌کنند، همچنان باطل و بی حکم باشد و آن را اثبات «۳» و ثوابی نبود که چنان که خاکستر خرد را در روز باد سخت. و قوله: يَوْمٍ عاصِفٍ، در او دو قول گفتند: یکی آن که یوم عاصف ریحه، روزی که بادش سخت باشد، و یکی آن که: یوم ذی ریح عاصف، کقولهم: لیل نائم و یوم ماطر، ای ذات نوم و ذو مطر، و ظاهر آیت صورت احباط دارد و عند تأمل دلیل است بر بطلان احباط، و آن که هر کجا در قرآن احباط است، مراد نفی وقوع «۴» و قبول است از اصل و بن، برای آن که باتفاق اعمال کافران را هیچ وقوعی نباشد تا «۵» چیزی باید «۶» که آن را احباط کند، با این همه حق تعالی بر توسّع آن را تشبیه کرد به رماد حاصل که باد آن را متفرّق کند به ظاهر حصول اعمال نه به وقوع حکم و استحقاق ثواب بر او، و کذلک قوله: وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا «۷»، و معنی آیت آن است که: اعمال کافران را اگر چه به ظاهر حصولی هست، به حکم و وقوع و استحقاق آن را محصولی نباشد و با خاکستری ماند که به روز باد سخت باد بر او گماشته شود تا در عالم متفرّق شود و کس نتواند آن را ضبط کند. ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ، اختیار کفر و اصرار بر او ضلالی و گمراهی باشد دور «۸».

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، گفت: نبینی که خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت، نه به عبث و «۹» بازی؟

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷.

(۲). قم + به.

(۳). قم، لب: اثبات.

(۴). آب، آز: ندارد.

(۵). آب، آز: یا.

(۶). آب، آز: باشد، آو، بم، آج: ماند.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۳.

(۸). اساس: درو، که تحریف به نظر رسید، با توجه به معنی و نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آب، آز + به.

ص: ۲۶۶

حمزه و کسائی: خالق السموات و الأرض خواندند بر اسم فاعل، و باقی قرآء خواندند: خلق، بر فعل ماضی. **إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ** [۶۳-پ]، اگر خدای خواهد شما را ببرد و خلقی و جماعتی دگر را بیارد نو.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ، و این بر خدای تعالی دشخوار «۱» نیست.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا، حق تعالی گفت: بیرون آیند از گورها روز قیامت برای خدای، یعنی برای عرض بر خدای. آنکه وصف آن مناظره و مجادله کرد که میان ایشان رود، گفت: **فَقَالَ الضُّعَفَاءُ**، ضعیفان و مستضعفان گویند متکبران و جباران را: ما در دنیا تبع شما بودیم و به شما اقتدا کردیم ما را از عذاب هیچ کفایت خواهی کردن و بعضی از عذاب ما بر خواهی داشتن؟ و تبع جمع تابع باشد کحارس و حرس و غایب و غیب و راصد و رصد و باقر و باقر. زجاج گفت: روا باشد که مصدر بود به جای وصف نهاده. متبوعان و مستکبران «۲» گویند: **لَوْ هَدَانَا اللَّهُ**، اگر خدای ما را هدایت دادی و راه نمودی به خلاصی، ما نیز شما را راه نمودمانی «۳» چون ما را برای خود ره خلاص پیدا نیست برای شما چه خواهیم کردن! **سِوَاءَ عَلَيْنَا**، راست است بر ما و بنزدیک ما، اگر جزع و زاری کنیم و اگر صبر و شکیبایی کنیم. **مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ**، ما را محیصی و مهربی نیست، يقال: حاص فلان عن كذا یحیص حیصا و حیوصا و حیصانا، و منه قولهم: وقع فلان فی حیص بیص، ای فی امر لا یدری یتقدّم او یتأخّر. مقاتل گفت: این آنگاه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایی تا جزع کنیم. پانصد سال جزع کنند هیچ سود

ندارد، گویند: بیایی تا صبر کنیم، پانصد سال صبر کنند هم سود ندارد، عند آن گویند: سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ، لفظ ماضی است و مراد مستقبل، یعنی سيقول الشَّيْطَانُ، ابلیس گوید: لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ، چون کارگزارده «۴» شود و میان مردمان حکم بکنند و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ برند. مقاتل گفت: این سخن در دوزخ گوید چون اهل دوزخ در دوزخ گرفتار شوند، منبری از آتش در دوزخ بنهند،

(۱). بم، آج، آب، لب، آل: دشوار.

(۲). قم، آب، آز: متکبران.

(۳). بم: نمودیمی، آج، لب: می نمودیم.

(۴). آب، آز، آج، لب، مش: گذارده.

ص: ۲۶۷

ابلیس بر آن منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر منبر او بنشینند و او را ملامت کردن گیرند در آن اضلال و اغواء که او کرده باشد او گوید: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ، خدای شما را وعده داد، وعده حق و نوید درست «۱»، و من نیز شما را وعده‌ای دادم و آن وعده خلاف کردم و مرا بر شما دستی و حجّتی و سلطانی نبود بیش از آن که شما را دعوت «۲» کردم مرا اجابت کردی. فَلَا تَلُومُونِي، مرا ملامت مکنی، خود را ملامت کنی. و این آیت من ادلّ الدلیل است علی فساد مذهب المجبّره، که اگر خدای تعالی کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی، ابلیس نگفتی: وَ لَوْ مَوْأ أَنفُسَكُمْ، گفتی: خدای را ملامت کنی که مرا و شما را گناهی نیست. مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ، من فریاد شما نرسم، و شما نیز فریاد من نرسی، چه هر یکی از ما به جرم خود گرفتار است، من به دعوت و شما به اجابت، يقال: استصرخنی فأصرخته، ای استغاثنی فأغتنه، و اصله من الصّراخ و هو الصّياح، و الصّريخ، المصرخ. إِنِّي كَفَرْتُ، من کافر امروزم به آن شرک که به من آوردی و مرا شریک خدای گفتی، شما در دنیا به من ایمان داشتی، من امروز به ایمان شما کافر. و حمزه خواند:

بمصرخی، به کسر «یا» و اصل بمصرخینی بوده است، «نون» جمع برای اضافه بیفتاد، دو «یا» مجتمع شدند: یکی «یا» ی جمع و یکی «یا» ی اضافه. آنکه «یا» در «یا» ادغام کردند و «یا» ی دوم را تحریک بایست کردن برای ادغام. آن که تحریک به کسر کرد، حمل کرد علی المجزوم، فانه اذا حرّک حرّک الی الکسر «۳»، و آن که به فتح خواند، اختار اخفّ الحركات «۴».

آنکه حق تعالی از «۵» حکایت بگذشت «۶» [۶۴- ر] از خود می‌گوید که ظالمان و کافران را عذابی مولم سخت باشد. عقبه بن عامر روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - که او گفت در حدیث شفاعت که عیسی - عَلَيْهِ السَّلَام - گوید: ذلکم

(۱). همه نسخه بدلها: وعده و نوید حق و درست.

(۲). اساس: وعده، با توجه به معنی آیه و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: بالكسر.

(۴). قم، مل، آل، مش: اختیار أخف الحركات کرد، آج، لب + کرد.

(۵). آب، آز، آج، لب، آل، مش + این.

(۶). آو، بم: بگزشت.

ص: ۲۶۸

النبي الأُمِّي، این آن پیغامبر مکی است که من بشارت دادم به او. خدای تعالی مرا گوید: برخیز و شفاعت کن، من برخیزم برای شفاعت، از مجلس من بویی بر آید که شنوندگان از آن خوشتر هیچ بوی نشنیده باشند و شفاعت کنم، خدای تعالی قبول شفاعت من کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم و کافران گویند ابلیس را که: مؤمنان را شفیع پدید آمد و برای ایشان شفاعت کرد و ایشان را بخواست و مشفع شد «۱» ما را شفیع نیست جز تو، برخیز و برای ما شفاعت کن که ما به تو اقتدا کردیم. او برخیزد از مجلس «۲» نتنی و گندی برآید که کس چنان نشنیده باشد. آنکه ایشان را به طعمه دوزخ کنند، عند آن ابلیس گوید: **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ.**

قوله: **وَ أَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا**، آنکه حق تعالی وصف کرد جای مؤمنان را، گفت:

أَمَّا مُؤْمِنَانِ كَمَا عَمِلَ صَالِحٌ كُنْتُمْ إِشْرَانِ رَا بَهْشْتَهَائِي بَرَنْدَ كَهْ دَر زِيرِ دَرخْتَانِ آن جویها می‌رود و ایشان در آن جا مخلص «۳» مؤید باشند، **بِإِذْنِ رَبِّهِمْ**، به فرمان خدای «۴».

و «با» تعلق دارد بقوله: **وَ أَدْخَلَ**، یعنی ایشان را به بهشت به فرمان خدای برند، و روا بود که به **خَالِدِينَ تَعَلَّقَ** دارد. **تَحِيَّتُهُمْ** **فِيهَا سَلَامٌ**، تحیت ایشان با یکدیگر سلام باشد که بر یکدیگر کنند. و تحیت فریشتگان ایشان را سلام بود، و تحیت خدای ایشان را سلام بود.

آنکه حق تعالی ایمان و کفر را مثل زد به دو درخت، گفت: نمی بینی ای محمد! یعنی نمی دانی که چگونه مثل زد خدای تعالی، گفت: کلمتی پاکیزه چون درختی پاکیزه «۵» است.

مفسران گفتند: مرا به کلمت پاکیزه، گفتن لا اله الا الله است، بیان: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** «۶» ... و مراد به درخت پاکیزه «۷» درخت خرماسست، دلیلش حدیث ابو الحباب «۸» است که گفت: ابو العالیه وقتها بنزد من آمدی، روزی پیامد که من نماز

(۱). آو، آب، آز، بم، آج، لب، آل، مش: شدند.

(۲). همه نسخه بدلها + او.

(۳). همه نسخه بدلها + و.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + ایشان.

(۷-۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پاک.

(۶). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

(۸). آو، بم، ابو تجان، آب، آز، آج، لب، آل، مش: ابو الحجان، مل: ابو الجعان.

ص: ۲۶۹

بامداد کرده بودم «۱». برخاستیم «۲» و بنزدیک انس مالک شدیم، طبقی بیاوردند «۳» رطب بر آن جا نهاده و پیش ما بنهادند «۴». انس گفت: بخور یا بالعالیه «۵» که این از آن درخت است که خدای تعالی گفت: **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ**. آنکه انس گفت: روزی رسول را- علیه السلام- قناعی بسر بیاوردند، او «۶» این آیت برخواند، غرض آن بود که درخت پاکیزه درخت خرماسست. و در کلام محدوفی هست، و التقدیر: کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ ثمرتها، برای آن که معلوم است که درخت خوش نباشد، میوه او خوش باشد، و اگر بر عموم حمل کنند و گویند: طَيِّبٌ «۷» منظرها «۸» و نضارتها و ظلها «۹» و ثمرتها، بهتر باشد.

و بعضی دگر گفتند که: مرا به «کلمت» دعوت رسول است خلق را با ایمان و عمل صالح، و برای آن «کلمت» خواند آن را که آن دعوت به کلمات و کلام راست شود.

ابو ظبیان گفت از عبد الله عباس که: این درختی است در بهشت، اصل آن ثابت و راسخ است در زمین، چه اگر اصلی ثابت ندارد در زمین بر جای بنماند و برگ و بر نیارد، چه درخت آب از عروق خورد و عروق او در زمین باشد، **وَفَرَعُهَا فِي**

السَّمَاءِ، و شاخ آن درخت گفت از بلندی و رفعت در آسمان است، اصلها ثابت و فرعها نابت، اصلها راسخ و فرعها شامخ، اصلها اصیل و فرعها طویل، اصلها منیع و فرعها رفیع، اصلها [غیر] بال و فرعها متعال، اصلها راس و فرعها نام، شعر [۶۴-پ]:

الى النَّجْمِ فِرْعَ لَا يِنَالُ طَوِيلِ

رسا اصله تحت الثّرى و سماه

همچنین این کلمت، اعنی شهادت: ان لا اله الا الله در دل مؤمن ثابت و راسخ

(۱). مل: نگزارده بودم.

(۲). آو، بم، آب، آز، مل: برخاستم، آج، لب، آن: برخواستیم، مش: برخواستم.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: بیاورد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: بنهاد.

(۵). آج، لب، مش: ابو العالیه.

(۶). آب، آز، مل: و.

(۷). قم: طیبیه.

(۸). مش: منظرتها.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج، آل: ظلّتها، مل: طلعتها.

ص: ۲۷۰

است اصل او، و آن ایمان است «۱»: توحید و عدل و نبوت و امامت، تصدیق آن به دل است، و فرع او که گفت اوست «۲» بر زبان است چون از زبان بر آید تا به آسمان رسیدن او را هیچ حجاب نباشد «۳»، بیانه: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ «۴»... رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت:

مثل الاسلام كمثل الشجرة الثابتة الايمان بالله اصلها و الصلوات الخمس جذوعها و الزكوة فرعها و صيام شهر رمضان لحاؤها
«۵» و حسن الخلق و رقها

، گفت: مثل اسلام چون درختی است رسته، اصل آن ایمان «۶» است و تنه آن نماز پنج است و زکات شاخه‌های آن است، و
روزه ماه رمضان پوست آن است، و خوی خوش برگهای آن است.

مقاتل حیّان روایت کرد از کلبی از عبد الله عباس از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت:

ان لله عمودا من نور اسفله تحت الارض السابعة و رأسه تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و
رسوله اهتز العرش و تحرك العمود فيقول الله عز و جل: اسكن، فيقول: كيف اسكن و «۷» لم تغفر لقائلها،

خدای را تعالی عمودی است از نور، زیر «۸» آن در زیر زمین هفتم است و بالای آن در زیر عرش است، چون بنده گوید: لا
اله الا الله محمد رسول الله، عرش بلرزد و عمود بجنبید، حق تعالی گوید: ساکن شو، گوید: چگونه ساکن شوم و تو هنوز
گوینده این کلمات را نیامرزیدی «۹»! حق تعالی گوید:

ملائکتی و ساکن سماواتی اشهدوا انی قد غفرت له

، فریشتگان من و ساکنان آسمانهای من! بر من گواه باشی کش «۱۰» بیامرزیدم.

بعضی اهل معانی گفتند: آنچه مشبه است به اصل، علم است، و آنچه مشبه

(۱). قم + به، آو، بم، آب، آز، آج، لب، مش، آل + از.

(۲). قم: و فرع او گفت اوست که، مل: و فرع او که گفت.

(۳). آب، آز: بود.

(۴). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

(۵). مل: طاقها.

(۶). قم + به خدای.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب، آل، مش + انت.

(۸). کذا در اساس و قم و مل، آو، بم، آب، آز، آج، لب، آل، مش: اصل.

(۹). آو، بم، آب، آز، لب: نیامزیده، آج، آل، ش: نیامزیده‌ای.

(۱۰). بم، آب، مل، آز، آج، لب، آل، مش: که او را.

ص: ۲۷۱

است به فرع عمل است، از آن جا که بنای عمل بر علم باشد چنان که فرع از اصل پیدا شود.

آنکه درخت را وصف کرد به آن که هر حینی «۱» بر بیاورد. **تَوْتِي**، ای تعطی. و اکل، میوه باشد، و در «حین»، خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: به یک روایت مراد به «حین» شش ماه است، و این قول سعید جبیر و قتاده و حسن است، و روایت از باقر و صادق - علیهما السلام - و مذهب ما این است. و اگر کسی نذر کند که حینی روزه دارد بنزدیک ما شش ماه روزه باید داشتن «۲» او را برای این آیت و بما ثبت عن آل محمد علیه و علیهم السلام. و مجاهد و عکرمة و ابن زید گفتند: مراد یک سال است. عکرمة گفت: عمر عبد العزیز کس فرستاد به من و گفت: من نذر کرده‌ام که غلامی در خیانتی «۳» که کرده است یا دستش ببرم یا حینی باز دارم او را. گفت:

دستش میر و لکن یک سال باز دارش که من از عبد الله عباس شنیدم که «حین»، دو است: حینی است که شناسند و حینی که شناسند. اما آن حین که شناسند قوله:

وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ «۴»، و قوله: وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ «۵»، و آن «حین» که شناسند قوله:

تَوْتِي أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا، از میان یک سال تا سر «۶» سال باشد.

ربیع انس گفت: هر بامداد و شبانگاه «۷» باشد برای آن که هر بامداد و شبانگاه این کلمت با عملی که مؤمن کرده باشد به آسمان برسد. سعید بن المسيّب گفت:

مراد دو ماه است برای آن که خرما بر درخت بیشتر از دو ماه نباشد. و ضحاک گفت: هر ساعتی از ساعات شب و روز اگر تابستان باشد و اگر زمستان آن را «حین» خوانند و مراد آن است که مؤمن خالی نباشد در هیچ وقتی از اوقات از اعمال خیر.

اهل اشارت گفتند: وجه حکمت «۸» در تشبیه اسلام و ایمان به درخت از

(۱). مل: درختی.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: داشت.

(۳). قم، مل: جنایتی.

(۴). سوره‌های بقره (۲) آیه ۳۶ و اعراف (۷) آیه ۲۴ و انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۱.

(۵). سوره ص (۳۸) آیه ۸۸.

(۶). قم: به سر، مل، مش: سه.

(۷). قم: شبانگاهی.

(۸). آو، بم، آب، آز، مش: حکم.

ص: ۲۷۲

آن جاست [۶۵- ر] که درخت تمام نباشد الا به سه چیز: عرقی ثابت و اصلی قایم و فرعی عالی، همچونین «۱» ایمان و اسلام به سه چیز تمام شود: تصدیق بالقلب، و اقرار باللسان، و عمل بالارکان، بیانش حدیث رضا- علیه السلام- از پدرش از پدرانش - علیهم السلام- از امیر المؤمنین از رسول- علیه السلام- که گفت:

الإیمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان.

حمید طویل روایت کرد از انس مالک که رسول- صلی الله علیه و علی آله - گفت:

مثل هذا الدین کمثل شجرة «۲» نابتة «۳» الايمان اصلها و الزکوة فرعها، و الصیام عرقها «۴»، و التآخی «۵» فی الله ثباتها «۶» و حسن الخلق و رقها و الکف عن محارم الله ثمرها فکما لا یکمل الشجرة الا بثمره طيبة لا یکمل الايمان الا بالکف عن محارم الله

، گفت: مثل این دین چون درختی است رسته، ایمان به خدای اصل اوست و زکات شاخ اوست، و روزه بیخ اوست. و برادری کردن «۷» برای خدای ثبات اوست، و خوی نیکو برگ اوست، و باز ایستادن از محارم «۸» میوه اوست چنان که درخت تمام نشود الا به میوه همچونین «۹» ایمان تمام نشود الا به باز ایستادن از محارم.

و حکمت در آن که آن را به درخت خرما تشبیه کرد آن است که از همه درختان درخت خرماست که با آدمی «۱۰» به ماند «۱۱» از آن جا که هر درخت را که سر ببرند بار «۱۲» دیگر شاخه‌ها از او و پیرامن او برآید جز درخت خرما را که چون سر او ببرند خشک شود و نیز برگ بر «۱۳» نیارد چون آدمی که بعد آن که سرش ببرند نیز زنده نماند، دگر آن که تا او را بر «۱۴» بر نیفکنند و پیوند نکنند بر «۱۵» نیارد، و آدمی هم چونین «۱۶» بود. و رسول

(۱). همه نسخه بدلها: همچنين.

(۲). مل + طيبة.

(۳). آج، آل: ثابتة.

(۴). همه نسخه بدلها: عروقتها.

(۵). آج: التآخى، مل: و الاخ.

(۶). بم، مش: نباتها، آز: ثباها.

(۷). قم، آو، آج، لب، بم، آز + با يکديگر.

(۸). آج، لب: حرام.

(۹). همه نسخه بدلها: همچنين.

(۱۰). آو، لب، بم، آج، آب، مل، آز، مش: به آدمى.

(۱۱). مش: بماند.

(۱۲). آو، بم، آج، لب، آب، آز، آل، مش: بارهاى.

(۱۳). لب: برگ و ب ر، مل: برگ و بار.

(۱۴). کذا در اساس و بسيارى نسخه بدلها، چاپ شعرانى (۲۳ / ۷): ابر.

(۱۵). آج، آل + بر.

(۱۶). قم، آو، بم، آب، آز، مش: همچنين.

ص: ۲۷۳

- عليه السلام - گفت:

خير المال سَكَّةٌ مَأْبُورَةٌ و فرس مَأْسُورَةٌ «۱»،

گفت: بهترين مال ردهای «۲» نخل بود پيراسته بر «۳» بر افکنده و اسبی که بسيار زايد. و عبد الله عمر گفت روزی رسول - عليه السلام - صحابه را گفت: آن کدام درخت است که برگ بنيفگند «۴» و آن درخت مانده ترچيز است به مؤمن؟ هر کسی از درختان بدوی چیزی می گفتند، مرا در دل آمد که درخت خرما باشد، شرم داشتم گفتن. رسول - عليه السلام - گفت:

درخت خرماست. من پدر را گفتم اين حال «۵»، گفت: اگر بگفته بودی، کان احب «۶» الی من حرم النعم، دوستر داشتمی از شتران سرخ موی. دگر آن که درخت خرما از فضله تربت آدم بر آمد، چنان که روايت کردند از رسول - عليه السلام - که گفت:

اکرموا عماتکم،

عمگان خود را گرامی داری. گفتند: یا رسول الله! عمگان ما کدامند؟ گفت: درختان خرما. گفتند: چگونه یا رسول الله؟ گفت: خدای تعالی چون آدم را بيافريد از گل او فضله ای بماند، خدای تعالی از آن درخت خرما آفريد. وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ، و خدای تعالی برای مردمان مثل می زند تا همانا ایشان اندیشه کنند.

آنکه کفر و شرک را در برابر آن بر عکس آن مثل زد به درختی پلید، گفت: وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ، و هی کلمه الکفر و الشرک، كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ، با درختی ماند پلید که بیخ آن از زمین بر کنده باشند. و الاجتثاث، الاستیصال، بر کنند «۷» و بر زمین بیندازند آن را قراری نباشد و از او هيچ نیاید اگر چه برگ سبز دارد و شاخ تر «۸» دارد چون بیخ آبخور ندارد، نه برگش سبز بماند نه شاخش تر بماند.

مورج گفت: اشتقاق «اجتتت» از «جته» است ای اخذت جتتها، ای اصلها و نفسها، او را ثباتی و بقایی نباشد، همچونین «۹» اعتقاد و مذهب و طریقت کافر «۱۰» را هيچ اصلی و بقایی نبود [۶۵-پ].

(۱). آب، آز: مأبورة.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رسته.

(۳). قم: پر (با سه نقطه در اصل متن)، آز: تره.

(۴). آب، آز، آل، مش: نیفگند.

(۵). قم: من پدر را این حال بگفتم.

(۶). آو: لعب.

(۷). آب، آز، آل: برکنده.

(۸). بم، آج، آب: بر.

(۹). همه نسخه بدلهای: همچنین.

(۱۰). آو، بم، آج، لب، آب، آز، آل، مش: کافران.

ص: ۲۷۴

آنکه گفت: **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ**، گفت: خدای - **جَلَّ جَلالُه** - به فضل و کرمش مؤمنان را بر جای بدارد به سخن درست، یعنی قول لا اله الا الله.

چون این قول از ایشان درست و بر جای باشد لطف گردد ایشان را و قدم ایشان بر جای بدارد و آن لطف از قبل خدای بود برای آن که مکلف اوست و ممکن و مبین، برای آن با خود حواله کرد. **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**، در زندگانی دنیا و در آخرت. و گفتند: در آخرت عند سؤال گور که گور اول منزل است از منازل آخرت. و گفته‌اند:

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فی القبر، در گور می‌خواهد که گور در دنیا باشد، **وَفِي الْآخِرَةِ** عند البعث، چون بر انگیزد «۱» او را.

مقاتل گفت: این «تثبیت»، آن است که چون بنده مؤمن را در گور نهند و خاک بر او راست کنند، خدای تعالی فریشته‌ای را فرستد نام او «دومان» «۲»، تا بیاید و بر او سلام کند و گوید: هم این ساعت دو فریشته سیاه «۳» منکر به بالین تو خواهند آمدن تا تو را از دین و اعتقاد تو بپرسند. نگر تا ترسی از ایشان و چنان که در دنیا دانستی جواب ده «۴» از خدای و رسول و امام و کتاب، این بگوید و برود. بر اثر او دو فریشته می‌آیند: سیاه غلیظ منکر، از رق چشم، چشمهای ایشان چون برق خاطف باشد و آواز ایشان چون باد قاصف. هر یکی مقمعه‌ای از آتش به دست گرفته ایشان را منکر و نکیر گویند، در گور آیند و خدای تعالی بنده را زنده کند. او را باز نشانند و گویند: من ربک و من نبیک و من امامک و ما دینک و ما کتابک؟ خدایت کیست و پیغامبرت کیست و امامت کیست و دینت چیست و کتابت کدام است؟

او چنان که داند بگوید که: **اللَّهُ رَبِّي** و **مُحَمَّدٌ نَبِيِّي**، و **الإسلام ديني** و **القران كتابي** و **عليّ امامي**. آن فریشتگان او را گویند: مرحبا بک عشت سعیدا و متّ شهیدا، تا زنده بودی سعید بودی و چون بمردی شهیدی. **اللهم ارضه كما ارضاك**، بار خدایا خشنودش کن چنان که تو را خشنود کرد.

آنکه دریچهای از بهشت در گور او گشایند تا نسیم بهشت بر او می‌جهد «۵» و

(۱). آز: برانگیزاند.

(۲). بم: دودمان، آب، آز: دوما، مل: رومان.

(۳). قم + و.

(۴). آو، بم، آج، آب، آز، آل، مش: دهی.

(۵). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: می‌وزد.

ص: ۲۷۵

تحفه‌های بهشت به او «۱» می‌آرند. آنگه او را گویند: نم نومة العروس، بخسپ چنان که عروسان در خوابگاه خود، فذلک قوله: **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ**. و اگر مرد کافر بود، خدای تعالی این تلقین نفرماید و آن فریشته را نفرستد، ناگاه منکر و نکیر بیایند «۲» و او را گویند: من ربک و من نبیک و ما دینک و ما کتابک و من امامک؟ او گوید: لا ادری، ندانم. او را گویند: لا دریت و لا کنت «۳»، مداناش و مباداش «۴»، عشت عصیا و مت شقیّا، تا زنده بودی عاصی بودی، چون بمردی شقی مردی، نم نومة المنهوس «۵»، بخسپ چنان که مارگزیده خسپد. آنگه دری از درهای دوزخ بر گور او گشایند و از آن مقمعه آتش یکی به سر او فرو کوبند که همه گور او آتش فرو گیرد. او شهقه‌ای بزند که همه حیوانات بشنوند الا جنّ و انس، و هر چه بشنود او را لعنت کند، فذلک قوله:

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ، یعنی خذلان کند کافران را و با خود رها کند. و گفتند: مراد آن است که خدای هلاک کند ظالمان را.

عبد الله عباس گفت در این آیت: چون بنده مؤمن را وفات رسد، فریشتگان به بالین او حاضر آیند و بر او سلام کنند و او را به بهشت بشارت دهند. و چون جنازه او برگیرند تشییع کنند [۶۶-]. چون وقت نماز کردن بود بر او نماز کنند. چون او را دفن کنند، با او در گور شوند و خدای او را زنده باز کند، او را در گور باز نشانند و از او سؤال کنند که: من ربک و من نبیک و ما شهادتک؟ خدای تو کیست و پیغامبر تو کیست و گواهی «۶» تو چیست؟ گوید: الله ربی و محمد نبیّ اشهد «۷» ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. آنگه گور بر او فراخ کنند، مدّ بصره، چندان که چشم زخم او باشد.

ابو سعید خدری «۸» روایت کند که: ما با پیغامبر بودیم در جنازه‌ای، گفت:

ایها الناس! بدانی که این امت را ابتلا «۹» کنند در گور. چون مرد «۱۰» را در گور نهند و قوم

(۱). آب، آز: بر او.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: در آیند.

(۳). قم، لب: لا ابتلیت.

(۴). لب: راه میاباش.

(۵). قم، آو، بم، آز، آل، آج: النَّهوس، مل: المنهوش، مش: النَّموس.

(۶). آو، بم، آز، مش: گواهی.

(۷). آل، آج: شهادت.

(۸). آو، بم، آب: خودری.

(۹). قم: مبتلا.

(۱۰). آب، مل، آز: مرده.

ص: ۲۷۶

از او برگردند، فریشته‌ای می‌آید به دست او مطراق «۱» سر کجی باشد و خدای او را زنده کند و آن فریشته او را باز نشاند و گوید: چه می‌گویی؟ اگر مرد مؤمن بود گوید:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. آن فریشته گوید: صدقت، راست گفتم. آنکه دری از دوزخ برگشاید و گوید: بنگر اگر کافر بودیت «۲» این جای تو بودی اما چون مؤمنی خدای تعالی آن جای بدین جای بدل کرد برای تو، و دری از بهشت در گور او گشاید «۳» و گور بر او فراخ کند «۴». و اما کافر و منافق را گوید: چه می‌گویی؟ او گوید: لا ادری، ندانم. او را گویند: لا دریت «۵» و لا اهتدیت، مداناش و راه میاباش «۶». آنکه دری از بهشت برگشایند و او را گویند «۷»: در نگر اگر مؤمن بودیت «۸» این جای تو بودی، اما چون کافر شدی بدل کردند جای تو را به این جای و دری از دوزخ بر او گشاید «۹». آنکه آن فریشته از آن مطراق یکی به سر او فرو کوبد که همه خلائق بشنوند مگر جن و انس. بعضی اصحابان «۱۰» گفتند: یا رسول الله! هیچ کس نباشد که فریشته‌ای با مطراقی بر سر او بایستد و الا بترسد او و چیزی نتواند گفتن. رسول - علیه السلام - گفت:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.

ابو هریره گفت: مرد در گور آواز نعل آنان که از گور «۱۱» او باز گردند بشنود، اگر مرد مؤمن باشد، نماز او بر سرینانش «۱۲» باشد و زکات او بر راستش و روزه او بر چپش و افعال خیر و صدقه و صلّه «۱۳» و فعل معروف و احسان با مردمان بر پانانش «۱۴». چون

(۱). همه نسخه بدلها: مطرقة.

(۲). قم، آب، مل، آز، آل، مش: بودی، آو، بم: بودیتی.

(۳). آو، آب، آز، آل، مش: گشایند.

(۴). آو، بم، آب، آز، آل: کنند.

(۵). آب، آز، لا ادريت.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج، آل: مدانیا و راه میاییا.

(۷). قم: بگشاید و او را گوید.

(۸). قم، آب، آز، آج: آل، بودی، بم: می بودی، آو، بودیتی.

(۹). قم: بم: برگشاید، آب، برگشایند، مل، آز، آل، آج، مش: بر او گشایند.

(۱۰). آو، بم، آز، آل، آب، آج، لب، مش: صحابه.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز آب: جنازه.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل و لب: بر بالینش.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز قم + رحم.

(۱۴). آو، آب، آز، آل: پائینش، بم، آج، لب، مش: پائینش، مل: پایانش.

ص: ۲۷۷

فریشته عذاب خواهد تا از قبل سرینان «۱» او فراز شود، نمازش گوید تو را از قبل من بر او مدخل نیست و من رها نکنم تو را و راه ندهم به او. به دست راست شود زکات گوید: از پس «۲» من راه نیست تو را بر او. به دست چپ فرو شود «۳» روزه بر گرداندش، به پاینان «۴» شود، فعل خیرات رها نکند او را، گویند: باز نشین. او باز نشیند. او را چنان نماید که آفتاب فرو خواهد شدن، گوید: رها کنی تا نماز کنم که نباید که فایت شود. گویند: نماز بتوان «۵» کردن. آنچه ما تو را پرسیم جواب ده تا چه می گویی.

گوید: چه می پرسی؟ گویند: چه گویی در این مرد که بیامد و این دعوت «۶» کرد؟

گوید: محمد را می‌گویی؟ گویند: آری. گوید که: گویی «۷» دهم که او پیغامبر خداست، صادق و راستیگر «۸» است در آنچه گوید. گویند: بر این بودی و بر این مردی و بر این خیزی - ان شاء الله. آنگه گور بر او فراخ کنند مقدار هفتاد گز و نورانی کنند. آنگه دری از بهشت بر گور او گشایند و گویند: بنگر که خدای تعالی برای تو چه بجارده است «۹». او شادمانه شود. آنگه دری از دوزخ برگشایند و گویند: بنگر که خدای تعالی از تو چه صرف کرده است، اگر کافر و عاصی بودیت «۱۰»، جای تو این جا بودی. او را غبطت و سرور «۱۱» بیفزاید. آنگه روح او در مرغی از مرغان بهشت نهند [۶۶-پ] که در بهشت می‌پرد و جسم او خاک شود تا باز آفریدن، و ذلک قوله:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.

ابو رافع روایت کرد که: رسول - علیه السلام - در بقیع غرقدمی رفت و من با او بودم، سه بار گفت:

لا هدیت، لا هدیت «۱۲»

ابو رافع گفت: من پنداشتم که مرا می‌گویند، گفتم: یا رسول الله! چه جرم کرده‌ام؟ گفت: خطاب با تو نیست، خداوند این گور را

(۱). همه نسخه بدلها: بجز مل و قم و لب: بالین.

(۲). آب، آز، مش: پیش.

(۳). آب، آج، آز، آل، مش: فرار شود.

(۴). آو، بم، آز، آل، آج، لب، مش: به پائین.

(۵). مل: بتواند، دیگر نسخه بدلها: نتوان.

(۶). آو، آب، آز، آل، بم، مش + که.

(۷). آو، بم، مل، آز، آل، آج، لب، مش: گواهی.

(۸). آو، بم، آب، آز، آل، آج، لب، مش: راست گوی، مل: راست گر.

(۹). آو، بم، آب، آج، آز، آل، لب، مش: معهد نهاده است،

(۱۰). همه نسخه بدلها: بودی.

(۱۱). آو، بم: سووری (?)، مش: غیظ و سروری.

(۱۲). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش + لا هدیت.

ص: ۲۷۸

از من می‌پرسند، می‌گویند: نشناسم او را. چون نگاه کردند گوری بود که آن ساعت آب بر او ریخته بودند و صاحبش را دفن کرده.

سهل بن عمار العتکی «۱» گفت: یزید بن هارون را پس مرگ او در خواب دیدم، گفتم: ما فعل الله بک، خدای با تو چه کرد؟ گفت: دو فریشته به بالین من آمدند - غلیظ، منکر - مرا گفتند: خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغامبر تو کیست؟ من محاسن سپید به دست گرفتم و گفتم: این از من می‌پرسی، و من هشتاد سال خلقان را با این دعوت کرده‌ام! برگشتند و برفتند. وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ، و اضلال کند خدای «۲» ظالمان را، بمعنی الخذلان و الحرمان و التخلية و التمكين و المنع من الثواب و الاهلاك. وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، و خدای آن کند که او خواهد.

قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا «۳»، نبینی آنان را که بدل کردند نعمت خدای را به کفران در برابر نعمت تا بایست «۴» که شکر کنند کفران کردند؟

مفسران گفتند: مراد به نعمت خدای، رسول است، و آنان که این کفران کردند کفار قریش بودند که خدای تعالی به رسول بر ایشان منت نهاد و نعمت کرد و ایشان قدر آن ندانستند و به آن کافر شدند.

ابو الطفیل عامر بن واثله گفت از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - شنیدم که گفت در این آیت که: ایشان کفار قریش بودند که روز بدر بکشتند ایشان را «۵». و از عمر خطاب روایت کردند که او گفت در این آیت: هما الافجران من قریش بنو امیه و بنو المغیره، آن دو قبیله فاجرند از قریش: بنو امیه و بنو المغیره. اما بنو المغیره، خدای ایشان را روز بدر به روی در آورد «۶»، و اما بنو امیه را: ایشان را روزی چند فرو گذاشت «۷». عبد الله عباس گفت: ترسایان عربند، جبلة بن ایهیم و اصحابش. وَ أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ، و فرود آوردند قوم خود را به سرای هلاک.

(۱). آب، مش: العتلی، مل، آل، آج: العکی.

(۲). آب، آز+ مر.

(۳). آو، بم، آب، آج، لب، آز، آل، مل، مش + گفت.

(۴). قم: می‌بایست.

(۵). قم، کشته شدند، آو، بم، آج، لب، آل: کشته آمدند.

(۶). آب، آز، خدای تعالی بدر ایشان را به روی در آورد.

(۷). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: فرا گذاشت.

ص: ۲۷۹

آنکه بیان کرد آن سرای هلاک را، گفت: دوزخ است، **جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا**، که ایشان ملازم آن باشند «۱»، و بد جای قرار است آن. و «بوار»، هلاک بود، يقال:

بار الشيء يبور بورا و بوارا، اذا هلك و بطل، قال ابن الزبير:

راتق ما فتقت اذ انا بور

یا رسول الملّیک انّ لسانی

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا، و کردند خدای را انداد، جمع ندّ، و النّد، المثل، و النّد، الضّد. و گفتند: کلمت از اضداد است. و گفتند: ید، مثلی باشد که مقاومه و مقابله دیگری را بشاید «۲» که با او مضادّت کند تا جمع بود میان هر دو معنی. **لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ**، کوفیان خواندند به ضمّ «یا» و کسر «ضاد»، من الاضلال، یعنی تا مردمان را گمراه «۳» می‌کنند از راه او. و باقی قرآء خواندند: لیضلّوا، به فتح «یا» و کسر «ضاد» من الضلال، تا گمراه شوند از راه او. **قُلْ تَمَتَّعُوا**، بگو که برخوردار شوی روزی چند به متاع دنیا که بازگشت شما با دوزخ است، و اگر چه صورت امر است، مراد تهدید است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، آنکه امر کرد رسول را- علیه السلام- تا مردمان را نماز فرماید، گفت: بگو بندگان مرا- آنان که ایمان آورده‌اند- تا نماز به پای دارند و از آنچه ما ایشان را روزی کرده‌ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا، پیش از آن که روزی آید [۶۷-ر] که در آن روز نه بیع و فروختن باشد و نه دوستی با یکدیگر. و فعال مصدر فاعل باشد، يقال: خالّه یخالّه مخالّة و خلالا، من الخلّة، و هی المودّة، قال امرؤ القیس: «۴»

و لست بمقلیّ الخلال و لا قالی

صرفت الهوی عنهنّ من خشية الردی

و منله قوله: **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ** «۵»... مراد روز قیامت است که آن روزی باشد که در او بیع و دوستی نبود.

قوله: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً،** خدای تعالی داین «۶» آیت نعمتهایی که به آن منت نهاد بر خلقان بر شمرد، گفت: او آن

(۱). آب، آز+ و جماعتی.

(۲). آب، مل، آز، لب: نشاید.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: اضلال.

(۴). آز، آل، آج، لب+ شعر.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴.

(۶). همه نسخه بدلها: در این، داین / در این.

ص: ۲۸۰

خدای است که بیافرید آسمانها و زمین و فرو فرستاد از آسمان آبی، یعنی آب باران، و به آن آب درختان برویانید، و از درختان میوه بر آورد «۱» تا روزی بود شما را. و نصب او بر مفعول له باشد، و روا بود که مصدری بود در جای حال، ای رازقا لکم. و از نعمتهای او بر شما آن است که مسخر بکرد شما را کشتی تا در دریا می رود به فرمان او، و نیز جویهای آب شما را مسخر بکرد از: فرات و نیل و جیحون و سیحون و جز آن، تا می رود به آن جا که شما خواهی و می رانی به آن جا که خواهی.

و نیز آفتاب و ماه را مسخر بکرد، **دَائِبِينَ**، دؤوب، مرور الشیء علی عادة «۲» باشد من الدأب، و هو العادة. عبد الله عباس گفت: دؤوبهما فی طاعة الله، و دگر مفسران گفتند: دؤوب و سیر ایشان در منافع خلقان است از میوه پختن و کشت پروردن و جز آن، و نیز شب و روز شما را مسخر بکرد و مدلل تا متعاقب می باشند، چون شب برود روز در آید، و چون روز برود شب در آید با تعاقب ضیاء و ظلمت و زیادت و نقصان.

وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ و بداد شما را از هر چه خواستی از او، و «من» تبعیض راست و در محل نصب افتاد، علی انه مفعول به، و التقدير: و اتاکم بعض ما سألتموه، بداد شما را بعضی آنچه از او خواستی. و گفتند: مفعول به از کلام محذوف است، و التقدير: و اتاکم من کل شیء سألتموه شیئا. و «ما» نکره موصوفه است، چنان که می بینی. و گفته اند مراد به «کل» جل الشیء و معظمه است، چنان که گفت: **وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «۳»** ...، و قوله: **فَفَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ «۴»** ...، و این علی التکثیر و التعلیل باشد.

حسن بصری و ضحاک و سلام خواندند: و ایتیکم من کلّ، بالتّوین، علی تقدیر: من کلّ شیء ما سالتموه، بر این قراءت، «ما» مفعول به باشد. و ضحاک «ما» را حمل کرد بر نفی و گفت معنی آن است که:

و ایتیکم من کلّ شیء «۵» لم تسألوه، و بسیار چیزها بداد شما را که نخواستی از او، و راه با آن نبود «۶» شما را. **وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا، و اگر**

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب، آل، مش: بیاورد.

(۲). قم: عادت، مش: عادات.

(۳). سوره نمل (۲۷)، آیه ۲۳.

(۴). سوره انعام (۶) آیه ۴۴.

(۵). کذا، در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها + ما.

(۶). آو، بم، آج، آل، مش: راه به آن بنمود.

ص: ۲۸۱

نعمت خدای خواهی تا بشماری «۱» به آن نرسی «۲» و نتوانی شمردن آن را از کثرتش، و به شکر آن نرسی «۳» به دل و زبان و جهد جهید. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ، آدمی از دأب «۴» و عادت او آن است که ظلم کند و چیز نه به جای خود نهد، و نعمت بر او خدای کند، او دیگری را شکر و عبادت کند. و گفتند: ظالم نفس خود است و کافر است به نعمت منعمش. و بنای فاعول و فَعَال مبالغت را باشد، و گفته‌اند معنی آن است که:**

آدمی موصوف است به این دو صفت: فی حالتی النعمة و الشدة، در شدت ظلوم است به جزع و شکایت، و در نعمت کفار «۵» است به جمع و منع.

قوله تعالی:

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۵۲]

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۳۵) رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۶) رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷) رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا

يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (٣٨) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (٣٩)

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ (٤٠) رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (٤١) وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (٤٢) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ أَسْوَابُ سَمَاوَاتٍ طُيُوفًا يَوْمَ يُنْفَخُ الْبُيُوتُ كَالْحِضَابِ وَأَذْنِبَ الْبُخَارَى يُنَادِيهَا يَا نُفُوسَ الْبَشَرِ أَلَمْ تَكُنْ لِلَّهِ خَاشِعَةً (٤٣) وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (٤٤)

وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (٤٥) وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (٤٦) فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ مُخْلِيفًا وَعَدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (٤٧) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (٤٨) وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (٤٩)

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ (٥٠) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (٥١) هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (٥٢)

[ترجمه]

چون گفت ابراهیم بار خدایا! کن این شهر را ایمن «٦» و بیهریزان «٧» مرا و پسران مرا از آن که یرستیم «٨» بتان را.

بار خدایا! «٩» ایشان گمراه بکردند «١٠» بسیاری را از مردمان، هر که پسروی کند مرا، او از من است و هر که عاصی شود در من «١١» تو آمرزنده «١٢» و بخشاینده‌ای.

[٦٧- پ]

بار خدای ما! من بنشاندم «١٣» از فرزندان خود به بیابانی «١٤» بی کشت بنزدیک خانه حرامت، بار خدایا تا نماز به پای دارند کن دلها از مردمان که فرو

(١). آو، بم، آب، آز، آل، آج، لب، مش: بر شمارید.

(٢). آو، بم، آب: برسی.

(٣). آو، بم، آج، آب: نرسد، مش، لب: نرسید.

(٤). آو، بم، آب، آج، آل، آز، مش: ذات.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کافر.

(۶). قم: امن.

(۷). قم، آج، آل، لب، مش: بیرهیزان، آو، بم: بیرخیزان.

(۸). آو، بم، آج، لب، آل: نپرستیم.

(۹). قم، بم، آج، آل، لب+که.

(۱۰). آو، بم: بیراه کردند.

(۱۱). قم: نافرمانی کند، آو، آج، لب، آل، مش: فرمان نبرد مرا.

(۱۲). آو، بم، آج، لب، آل، مش: آمرزگاری.

(۱۳). آو، بم، آج، آل: بیارامیدم.

(۱۴). آو، بم، آج، آل، لب، ش: رودکده.

ص: ۲۸۲

شود «۱» به ایشان، و روزی ده ایشان را از میوه‌ها تا همانا «۲» ایشان شکر کنند.

خدای ما تو دانی آنچه پنهان داریم و آنچه آشکارا د [۱] ریم و پوشیده نباشد «۳» بر خدای هیچ چیز در زمین و نه در آسمان.

سپاس خدای را که داد «۴» مرا بر پیری این دو فرزند «۵»، خدای من شنونده دعاست.

بار خدای من کن مرا به پای دارنده نماز و از فرزندانم بار خدایا بپذیر دعای من.

بار خدای ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را آن روز که برخیزد «۶» شمار.

و میندار خدای را غافل [از] «۷» آنچه می‌کنند ستمکاران باز پس می‌داریم ایشان را «۸» برای روزی که متحیر ماند «۹» در او چشمها.

شتابنده برداشته سرهایشان باز نیاید با ایشان چشم ایشان و دلهاشان معلق بود «۱۰».

و ترسان مردمان را از روزی که آید به ایشان عذاب. گویند آنان که ظلم کردند «۱۱»: خدای ما! باز پس دار «۱۲» ما را تا به وقتی نزدیک تا اجابت کنیم دعای «۱۳» تو، و

(۱). آو، بم، آج، لب، آل، مش: آرزو کند.

(۲). قم، آو، بم، آج، لب، آل، مش: مگر.

(۳). آو، بم، آج، آل، لب، مش: نبوشد.

(۴). آو، بم، آج، آل، لب: پیدا کرد.

(۵). آو، بم، آج، لب، آل، مش: اسماعیل و اسحاق که.

(۶). آو، بم، آج، لب، آل: ش: به پای خیزد.

(۷). جای این کلمه در اساس خالی است، از قم افزوده شد.

(۸). آو، بم، آج، لب، آل، مش: همی باداریمشان.

(۹). آو، بم، آج، لب، آل، مش: بیرون خیزد.

(۱۰). آو، بم، آب، آج، لب، آل: آرزوی باشد.

(۱۱). آو، بم، آب، آج، لب، آل: آن کسها که ستم کردند.

(۱۲). آو، بم، آب، آج، لب، آل: باز هل.

(۱۳). آو، بم، آب، آخ، لب، آل: خواندن.

ص: ۲۸۳

پسروی کنیم پیغامبران را، نه شما سوگند خورده بودی «۱» از پیش از این که نباشد شما را زوالی؟

بنشستی «۲» در خانه‌های آنان که ظلم کردند بر خود و پدید آمد شما را که چگونه کردیم به ایشان، بزدم برای شما مثلها.

و مکر کردند مکرشان «۳» و بنزدیک خداست مکر ایشان و نه مکر ایشان زایل شود «۴» از او کوهها.

مپندار خدای را که خلاف کند وعده خود را با پیغامبرانش، خدای عزیز «۵» است، خداوند کینه کشیدن.
روزی که بدل کنند زمین را به جز زمین و آسمانها، و بیرون آیند برای خدای بی همتای قهر کننده «۶».
و بینی گناهکاران را آن روز با هم بسته «۷» در بندها.
پیراهن ایشان از قطران باشد و باز پوشد «۸» رویهای ایشان را آتش.
تا جزا کند «۹» خدای هر نفسی آنچه کرده باشد که خدای زود شمار است.

(۱). قم: ای نبودی که سوگند خوردی، آو، بم، آز، آج، لب، آل، مش، همی نبودید که سوگند خوردید.

(۲). آو، بم، آب، آج، لب، آل: بیارامیدید.

(۳). آو، بم، مش، بسگالیدند سگالیدن ایشان.

(۴). آو، بم، مش: سگالش ایشان بگردد.

(۵). آو، بم، آج، آل، لب، ش: بی همتا.

(۶). آل: قهار کننده.

(۷). قم: گردن بسته، آو، بم، آب، آج، لب، آل: هم بستگان، مش: همگنان.

(۸). آو، بم، آج، لب: بر شد، مش: بیوشد.

(۹). آو، بم: پاداشت دهد، آج، آل، مش: پاداش کند.

ص: ۲۸۴

این رسانیدنی «۱» است برای مردمان و تا بترسانند ایشان را «۲» به آن و تا بدانند که او خدایی است بی همتا «۳»، و تا اندیشه کنند «۴» خداوندان عقلها.

قوله «۵»: **وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اَمِنًا**، حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد، و این فعل مقدر عامل باشد در ظرف زمان که «اذ» است. چون گفت ابراهیم بر سبیل دعا و تضرع: **رَبِّ**، خدای من و پروردگار من! کن این شهر را - یعنی شهر مکه را - ایمن «۶»، یعنی شهری که مردم در او ایمن «۷» باشند، و هذا من باب قولهم:

لیل نائم و نهار صائم، ای ینام فیه و یصام فیه، بلدا امنا، ای یؤمن فیه، شهری که مردم در او ایمن «۸» باشند. حق تعالی این دعا به اجابت مقرون کرد و این شهر را که مکه است چنان ایمن «۹» کرد [۶۸-ر] که هیچ وحش و مرغ در او خایف نباشد از خصم خود تا گرگ و میش و شیر و گاف «۱۰» و باز و کبوتر در او به یک جای «۱۱» باشند و از ایشان گزندی نیاید بر یکدیگر، و اگر کسی ده کس بکشد و در آن جا گریزد، تا آن جا بود ایمن «۱۲» بود، و اگر خداوندان خون او را بینند تعرض نکنند «۱۳» چه آن حرم خداست - جلّ جلاله - و هر که در او بود محرم «۱۴» و محترم بود. **وَ اجْتَنِبْنِي وَ بَنِيَّ**، و بیرخیزان «۱۵» مرا و پسران مرا از آن که بت پرستیم، يقال: جنبته السوء اجنبه و اجنبته اجنابا و جنبته تجنّيبا، هر سه بنا متعدی باشد به دو مفعول، قال الشاعر في الثلاثي:

و تجنبه فلا «۱۶» يصنا الصعابا «۱۷»

و تنفض مهده شفقاً عليه

(۱). آو، بم، آج، آل، لب، مش: رسیدنی.

(۲-۷). آو، بم، آج، لب، آل، مش: بیم کنندشان.

(۳). آو، بم، آج، آل، لب، مش: یگانه است.

(۴). آو، بم، آج، آب، آل، لب، مش: پندپذیرند.

(۵). آو، بم، آج، لب، مل، آل، مش + تعالی، آب، آز + تبارک و تعالی.

(۶). قم: امن.

(۸-۹-۱۲). قم، بم: امن.

(۱۰). همه نسخه بدالها: گاو.

(۱۱). مل: جمله یک جای.

(۱۳). همه نسخه بدالها، بجز قم و مل: نرسانند.

(۱۴). مل: عزیز.

(۱۵). آب، آج، لب، آل، آز، مش: پرهیزان، مل: پبیران، آو که متن آن با اساس برابر است، در حاشیه با خطی کهن افزوده: پبیران.

(۱۶). آو، بم، آب، آج، مش، آل، آز: فلا.

(۱۷). آل، آج: نصب الصّعبا، لب: یصنا الصّعبا، ش: یساء الصّوابا.

ص: ۲۸۵

و اصنام جمع صنم باشد و آن تمنالی بود مصور به صورتی، قال رؤیة:

و هنانة «۱» کالزور یجلی «۲» صنمه
تضحک عن اشنب عذب ملثمه

و معنی آیت آن است که الطافی که عند آن ایشان اجتناب کنند از عبادت اصنام با ایشان پبایی دار «۳».

آنکه گفت: رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلُنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ، بار خدایا این بتان گمراه بکردند بسیاری مردمان را، یعنی به عبادت ایشان بسیار مردمان گمراه شدند چون عند وجود ایشان بود با ایشان حوالت کرد. آنکه گفت: فمن تبعنی فأنه منی، بار خدایا هر که تابع و پسرو «۴» من باشد او از من است و از خودش جدا نمی‌کنم و فرق «۵» نمی‌کنم او را بر خود. از این جای گفت رسول - علیه السّلام - سلمان را که:

سلمان منّا اهل البیت.

وَمَنْ عَصَانِي، و هر که در من عاصی شود تو خداوندی «۶» آمرزنده بخشاینده «۷».

تأویل این بر دو وجه باشد: اما آن که «عصیان» او به کفر و عبادت اصنام باشد، آنکه این مشروط بود به توبه، یعنی تو ببامری و رحمت کنی چون توبه کند که تو آمرزنده و بخشاینده‌ای. و وجه دیگر آن که «عصیان» را حمل کنند به دون «۸» کفر، و گویند مراد آن است که: هر که به من ایمان آرد «۹» و آنکه نافرمانی کند مرا به آنچه دون کفر باشد تو خدای او را ببامری. و وجه سهام «۱۰» در آیت آن است که: روا بود که در شرع ابراهیم قطع نبود بر عقاب کفّار لا محال، چه این به عقل ندانند به سمع دانند، و روا بود که در شرع او قطع نبود بر این. و قوله: فَإِنَّكَ غَفُورٌ «۱۱» رَحِيمٌ، جمله‌ای است اسمی و محلّ او جزم «۱۲» است علی جزاء الشرط، و التقدير: و من عصانی. تغفر لهم «۱۳» و ترجمهم «۱۴».

(۱). قم، آو، بم، آب، آز، آج، آل، مش: هیاته، لب: هبانة.

(۲). کذا، در همه نسخه بدلها.

(۳). مل: دارند.

(۴). آج، لب، آل: پیرو.

(۵). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: فرقت.

(۶). همه نسخه بدلها: خداوند.

(۷). قم، آج، لب: بخشاینده / بخشاینده‌ای.

(۸). همه نسخه بدلها: بر دون.

(۹). قم، مل: دارد.

(۱۰). قم، آل: سوم، اط، بم، مش: سیم، آج، لب، آز، آب: سیوم.

(۱۱). اساس: رءوف، با توجه به ضبط کلمه در قسمت آیات و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). مل: جر.

(۱۳). قم: تغفر له، آج، آل: لیغفر لهم.

(۱۴). قم: ترجمه.

ص: ۲۸۶

رَبَّنَا، بار خدای ما «۱»! من بنشاندم از فرزندان خود بعضی را. و «من»، تبعیض راست، ای اسکنت بعض ذریتی، و شاید که معنی آن بود که از فرزندان خود یکی را بنشاندم، بر این وجه «من» تبیین بود «۲»، و التَّقْدِير: اسکنت واحدا من ذریتی، چنان که پیش از این بیان کردیم. بَوَادٍ، به وادیی که در آن جا زرع «۳» و کشتی نیست، یعنی زمین مکه، عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ، بنزدیک خانه حرام تو. قَتَادَةَ كَفَّتْ: یعنی خانه‌ای که تو حرام کرده‌ای آن را به حرّات تا استحلال نکنند محرّات تو آن جا از صید و قطع اشجار و جز آن.

اگر گویند، چگونه گفت: **عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ**، و آن جا خانه نبود، خانه از آن پس بنا کردند، جواب گوییم معنی آن است که: به جای خانه حرام که در اوّل بیت المعمور آن جا نهاده بود تا به عهد طوفان نوح با آسمان بردند. و جواب دیگر آن که: بنزدیک جایی که آن جا خانه حرام بنا خواهند کردند.

و قصّه آیت آن است که سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت:

چون ابراهیم را - علیه السّلام - از ساره فرزند نمی‌بود - از آن جا که او پیر شده بود - و ابراهیم - علیه السّلام - دل در فرزند بسته بود، ساره کنیزی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد و گفت: این را به تو دادم تا باشد که خدای تعالی تو را از این «۴» فرزندی دهد که از من نمی‌باشد [۶۸- پ]. ابراهیم - علیه السّلام - با هاجر خلوت کرد، خدای تعالی او را از هاجر اسماعیل داد، و آن نور محمّدی که در پیشانی پدران پیغامبر - علیه و علیهم السّلام - بودی انتقال افتاد به اسماعیل. ساره را از آن رشکی پدید آمد عظیم «۵»، و دل‌تنگ شد که او را «۶» بایست که آن شرف او را بودی و آن فرزند از نسل و نژاد او بودی. با ابراهیم ناخوش شد و گفت: نخواهم تا هاجر پیش من باشد، و نیز او را بینم. حق تعالی گفت ابراهیم را که: او را دو رنج منمائی، و چون او با تو این مروّت کرد با او مانند این کن، اینان را از پیش او ببر. ابراهیم - علیه السّلام - گفت: بار خدایا! کجا برم اینان را؟ گفت: آن جا که تو را فرمایم. آنکه جبریل را فرستاد و

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بار خدایا.

(۲). قم: باشد، آو، بم، مل، آب، آز، مش: را بود.

(۳). آو، بم، آب، آز: ذرعی.

(۴). قم: از او، دیگر نسخه بدلها، بجز مل: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: رشک عظیم آمد.

(۶). آو، بم، آب، آج، آز، آل، لب، مش + می.

ص: ۲۸۷

گفت: ایشان را به زمین مکه بر. جبریل «۱» در پیش ایستاد و می‌رفت، و ابراهیم - علیه السّلام - بر اثر «۲» می‌رفت با هاجر و اسماعیل. هر کجا به جایی خوش برسید آبی و گیاهی و عمرانی و آبادانی و خصبی و نعمتی بودی، گفتی: یا جبریل! این جا فرود آرم اینان را؟ گفتی: نه، که فرمان نیست، تا برسید «۳» به زمین مکه، و آن زمینی است که در او آبی و گیاهی نباشد، و زمینی است شوره سنگلاخ که کشت «۴» نروید.

جبریل گفت: این جا فرو نه اینان را و برو. ابراهیم - علیه السّلام - ایشان را آن جا بنهاد و برگردید به فرمان خدای، هاجر گفت: یا خلیل الله! ما را بر که رها می‌کنی؟

او هیچ جواب نداد. آخر گفت: خدای فرمود تو را که ما را «۵» این جا رها کن «۶»؟ گفت:

آری. گفت: خدای تعالی ما را ضایع نکند «۷». آنگه آن قدری آب که در بن «۸» مشکی مانده بود «۹» به ایشان رها کرد و برفت. ایشان آن آب باز خوردند و تشنه شدند، و کودک تشنه شد و او را شیر نماند. نگاه کرد نزدیکتر کوه به او و کوتاهتر صفا بود. بر آن جا دوید تا هیچ کسی را بیند و یا آوازی شنود. کس «۱۰» را ندید. از آن جا فرود «۱۱» دوید «۱۲» تا همچونین «۱۳» هفت بار بکرد «۱۴» در بار هفتم آوازی شنید «۱۵» از این جانب و از آن جانب بنگرید «۱۶» کس را ندید. دگر باره هم آن «۱۷» آواز بشنید، گفت: ای خداوند این آواز! من تو را نمی‌بینم و آوازت می‌شنوم، اگر توانی تا فریاد رسی «۱۸» بکنی بکن که ما هلاک شدیم. آن فریشته ظاهر شد و بنزدیک اسماعیل آمد و پای او بگرفت و پاشنه او در زمین مالید، چشمه‌ای آب از زیر پای او روان شد و سر در بیابان نهاد.

(۱). قم، مش + علیه السّلام.

(۲). قم، آز + او.

(۳). آو، بم، آب، آج، آز، آل، لب، مش: برسیدند

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و آل + بر او.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مرا.

(۶). آو، بم، آب، آج، آز، آل. لب: کنی، مش: کنید.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نگذارد.

(۸). مش، آز، آب، آل: در این.

(۹). قم، آو، آب، آج، بم، مل، آز، آل، لب: مشک مانده بود، مش: مشک بود.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: هیچکس.

(۱۱). همه نسخه بدلها: فرو.

(۱۲). همه نسخه بدلها+ و بر کوه مروه دوید، کس را ندید، دگر باره بر کوه صفا دوید و دگر باره با کوه مروه دوید.

(۱۳). قم، مل: همچنین، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بگردید.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز آب+ ضعیف.

(۱۶). آو، آج، بم، مل، آل، لب، مش: نگرید، آب، آز: بگردید.

(۱۷). قم: هم از آن، مل، آل، آج، لب، مش: همان.

(۱۸). قم، آو، بم، مل، آز، آل، مش: رسی.

ص: ۲۸۸

هاجر از آن «۱» رنج که دیده بود و عزت آب در آن جای پاره‌ای ریگ گرد آن بر کرد تا ضایع و پراکنده نشود.

رسول - علیه السلام - گفت:

رحم الله امی هاجر

، خدای بر مادرم هاجر رحمت کند، اگر آن آب رها کردی همه بادیه برسیدی و آب روان بودی در همه بادیه. چون خاک گرد آن بر کرد آب بایستاد، از آن جا آب می‌گرفت تا چاله‌ای «۲» شد، این است که امروز چاه زمزم است و این «۳» فریشته او را بشارت داد و گفت: این چاهی خواهد بودن که حاجیان این جا از این جا «۴» آب خورند، و این جا خانه‌ای کند پدر این کودک که خلائق عالم از جوانب «۵» به زیارت این خانه آیند. پس حق تعالی از آن رفتن هاجر از صفا به مروه و از مروه به صفا آن را رکنی کرد از ارکان حج، و آن سعی است بین الصفا و المروة.

جماعتی از قبیله جرهم آن جا می‌گذشتند «۶» از دور مرغان را دیدند که گرد آن جایگاه می‌پریدند، گفتند: به هر حال «۷» باید که آن جایگاه آب بود، که مرغان جایی گردند «۸» که آب بود. کسی را بفرستادند تا بنگرند «۹». زنی را دید و کودکی را تنها.

بیامد و ایشان را خبر داد. ایشان بیامدند و گفتند: ای زن! تو کیستی؟ و این جا چه کنی تنها «۱۰»؟ و آن کودک که راست؟ و این آب از کجا آمد این جا؟ که این زمینی است که تا سیصد چهارصد گز نکنند آب نباشد. گفت: این پسر ابراهیم است - خلیل خدای، و او ما را این جا آورد به فرمان خدای. گفتند: این آب که راست؟

گفت «۱۱»: آب مراست، و خدای تعالی برای ما پدید کرده است این جا، [۶۹-ر] گفتند:
شاید تا این جا فرود آییم و تو ما را از این آب نصیب کنی «۱۲»، و ما تو را متاعی که ما

(۱). آو، بم، آب، آز: آنچه، آج، آل، لب: از آن جا.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: غدیری.

(۳). همه نسخه بدلها: آن.

(۴). قم: این جای از این جا، آو، بم، آب، آج، آل، لب، مش: این جا از این چاه، مل: این جای.

(۵). مل: از همه جانب.

(۶). آو: می گزشتند.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + می.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: گردآیند.

(۹). کذا در اساس و مل، دیگر نسخه بدلها: بنگرد، آب، بم، آو، آج، آز، آل، لب، مش + چون بیامد.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تنها چه می کنی؟

(۱۱). بم، آج، آل، لب + این.

(۱۲). آج، لب: دهی.

ص: ۲۸۹

داریم نصیب کنیم، و همسایه تو باشیم تا تو تنها نباشی؟ گفت: روا باشد. ایشان آن جا فرود آمدند- و باقی قصه در سوره البقرة گفته شده است- و آن که اسماعیل از ایشان زنی بخواست، و هاجر فرمان یافت، و ابراهیم آن جا آمد، فی قوله: وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیْنَ «۱».

قوله: رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، از جمله دعای ابراهیم یکی دگر آن بود که گفت:

بار خدایا! برای آن تا فرزندان من نماز به پای دارند، چنان ساز که دل‌های گروهی مردمان به ایشان مایل شود. «من» تبعیض راست.

سعید جبیر گفت: اگر نگفتی من الناس، و گفתי: افئدة الناس، همه عالم از گبر و جهود و ترسا و مسلمان به حج آن جا رفتندی. و قوله: تَهْوِي إِلَيْهِمْ، ای تمیل الیهم و تنحدر الیهم، من هوی اذا انحدر، يقال: هوی یهوی هویًا اذا سقط، و هوی یهوی هوی، اذا اشتھی «۲» و احبّ.

مجاهد گفت: اگر دعا بر اطلاق بودی، پارس و روم و ترک و هند مزدحم شدند آن جا. و ارزفهم من الثمرات، بار خدایا! و از میوه‌هایی که اهل دگر شهرها را- که خداوندان آند «۳»- روزی کرده‌ای، روزی کن ایشان را تا همانا شاکر شوند نعمت تو را.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ، آنکه گفت: بار خدایا! تو دانی آنچه ما پنهان داریم و آنچه آشکارا داریم. عبد الله عباس گفت: مراد یأس و اندوه کار هاجر و اسماعیل است، اگر بر زبان رانیم و یا نرانیم تو دانی. و دگر مفسران حمل بر عموم کردند از همه نهانیها و آشکاراها «۴»، و آن اولیتر است، لعموم الفائدة. آنکه گفت: وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، «ما» نفی است، و پوشیده نماند بر خدای- جلّ جلاله- هیچ چیز در آسمان و زمین. و «من» زیادت است مؤکد نفی.

آنکه اسپاس «۵» داری کرد خدای را و شکر گزارد «۶»، گفت: اسپاس «۷» آن خدای را که مرا بر پیری اسماعیل و اسحاق بداد- اسماعیل از هاجر و اسحاق از ساره- و این از

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵.

(۲-۷). آج: اشهی.

(۳). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: آند.

(۴). آب، آج، آز: آشکارها.

(۵). همه نسخه بدلها: سپاس.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: شکر کرد.

آن پس گفت که خدای تعالی او را اسحاق بداد از ساره- و قصه آن در سورت هود برفت. إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ، که خدای من شنونده دعاست، یعنی اجابت کننده دعاست، و منه قولهم: سمع الله لمن حمده، ای اجاب الله لمن دعاه.

رَبِّ اجْعَلْنِي، بار خدایا! مرا چنان کن که نماز به پای دارم، یعنی آن الطاف که به آن نماز به پای دارم با من پیایی دار «۱». وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي، و از فرزندان من، و «من» تبعیض راست. رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ، بار خدایا بپذیر دعای من، یعنی نماز و عبادت من، و از این جاست

قول رسول - علیه السلام -: الدعاء هو العبادة،

و

فی روایة اخرى «۲»: الدعاء من «۳» العبادة،

و بعضی دگر گفتند: چنان که دعا را نماز خواند «۴»، فی قوله: وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ «۵»...، نماز را دعا خواند این جا.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي، بار خدای ما «۶»! بیامرز مرا و مادر و پدر مرا، و این دلیل می‌کند بر آن که مادر و پدر ابراهیم مؤمن بودند، چه نشاید که او کافران مصر را بر کفر دعا کند به غفران. وَ لِلْمُؤْمِنِينَ، و مؤمنان را نیز بیامرز آن روز که حساب بایستد، و مراد به «قیام» ظهور است، کقیام الساعة و قیام السوق و قیام الحرب علی ساقها، روزی که حساب ظاهر شود و سخت گردد.

آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت: وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا، گمان مبر که خدای غافل است از آنچه ظالمان می‌کنند. و سهو و غفلت یکی باشد و مرجع هر دو با انتفای «۷» علم باشد، و معنی آیت آن است که: به حق ایشان برسم و جزای ایشان بسزا بدهم، و لکن تأخیر می‌کنیم. إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ، جمله قراء «یؤخرهم» به «یا» خواندند، خبرا عن الله تعالی، و ابو عمرو خواند: نؤخرهم، به «نون»، خبرا منه تعالی [۶۹-پ] عن نفسه علی سبیل التّعظیم، و تأخیر می‌کنم ایشان را برای روزی که چشمها در او شاخص و متحیر شود. و شخوص البصر، آن باشد که چشم گشاده بماند که بر هم نیاید، و چشم متحیر چنین باشد، و این کنایت است از هول و فزع و شدت روز.

(۱). آو، آب، آز، با آن نماز پیایی دارم.

(۲). آب: آخر.

(۳). مل: هو.

(۴). قم: گویند، دیگر نسخه بدلها: خوانند.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: بار خدایا.

(۷). همه نسخه بدلها: نفی.

ص: ۲۹۱

مُهْطِعِينَ، ای مسرعین، شتابزدگان باشند، و نصب او بر حال باشد. سعید جبیر گفت: دويدنی باشد چون دويدن گرگ. مجاهد گفت: مدیمی «۱» النَّظْر. کلبی گفت: ناظرین. ضحاک گفت: شدیدی النَّظْر «۲» من غیر ان یطرف، می نگرند و چشم برهم زنند. مقاتل گفت: مقبلین الی النار، روی به دوزخ نهاده باشند. و اصل اھطاع، اسراع بود، قال الشاعر:

فی مهطع سرح كأن زمامه فی رأس جذع من اوال «۳» مشدب

مُقْنَعِي رُؤْسِهِمْ، سرها برداشته. قتیبی گفت: مقنع آن باشد که سر بردارد و چشم در پیش دارد و در چیزی می نگیرد چنان که چشم از او بردارد، و منه: الاقناع فی الصلوة. حسن بصری گفت: روز قیامت همه کس را روی به جانب آسمان بود، کس با کس ننگرد. و اصل کلمت من قنع باشد و اقنع غیره، من باب حفرت «۴» بئرا و احفرت زیدا بئرا، اذا جعلته حافرا لها، همچونین «۵» اقنع، ای جعل نفسه قانعة «۶» فی النَّظْر الی السَّماء او الی ما بین یدیه لا یرفع طرفه منه. آنکه استعمال کردند فی الرَّأس و النَّظْر الی السَّماء، قال السَّمَاخ:

یباکرن العضاة «۷» بمقنعات نواجدهن کالحداء «۸» الوقیع

یصف ابلا ترعی شجر العضاة، یقول یباکرن العضاة بابل مرفوعات الرؤس، مواجدها کالنفوس الواقعة علیها، و قال الرَّاجز:

انغض «۹» نحوی رأسه و أقنعا کأنما أبصر شیئا اطمعا

لا یرتد إلیهم طرفهم، نظر ایشان با ایشان نیاید، کالشَّخص ببصره، چشم بر هم زنند. و أفندتهم هواء، عبد الله عباس گفت: یعنی دلهای ایشان خالی باشد از همه خیر «۱۰». مجاهد گفت و ابن زید: دلهای ایشان چون هواست، در او هیچ خیری و

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و لب: شدید النظر.

(۳). مل: اواک.

(۴). مل: حفر.

(۵). همه نسخه بدلها، همچین.

(۶). همه نسخه بدلها: فانعا.

(۷). اساس و بیشتر نسخه بدلها: العضاة، با توجه به منابع بیت و لغت و مل، تصحیح شد.

(۸). قم، آب، آج، لب: کالحدّ.

(۹). اساس و لب، انقض، قم: ابعض، آو، بم، آب، آز، آل، آج، ابعض، مش: ابغض، با توجه به معنی بیت تصحیح شد.

(۱۰). آو، بم، آج، لب، مش: چیز، آب، آز: چیزها.

ص: ۲۹۲

علمی «۱» جای نمی‌گیرد. سعید جبیر گفت: دلهای ایشان مضطرب «۲» است، آن را قراری نیست در سینه ایشان از خوف و فزع، و این همه وصف روز قیامت است به شدت و صعوبت و هولناکی.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ، و بترسان مردمان را ای محمد از روزی که عذاب با ایشان آید. و نصب «یوم»، بر مفعول دوم «انذر» است نه بر ظرف. قتاده گفت، معنی قوله: وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ، گفت: دلهای ایشان به حلق رسیده است «۳»، کقوله تعالی: وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ «۴» ... و اصل کلمت از هواست که جوّ باشد، قال حسان:

فانت مجوّف نخب هواء

الا ابلاغ ابا سفیان عنی

و قال زهیر:

من الظّلمان «۶» جوّ جوّه هواء «۷»

کأنّ الرّحل «۵» منها فوق صعل

گفته‌اند: شتر مرغ را دل نباشد، و قال آخر:

و لا تک من اخدان کلّ یراعة

هواء کسقب النَّاب «۸» جوفا مکاسر «۹»

فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا، گویند ظالمان و کافران: رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ، بار خدایا! ما را باز پس دار تا به وقتی نزدیک. معنی آن است که ما را با دنیا بر و در دنیا ما را مهلتی ده. نُجِبُ دَعْوَتَكَ، تا ما اجابت دعوت تو کنیم و متابعت پیغامبران کنیم «۱۰»، و جزم این فعلها بر جواب امر است، ایشان را بر سبیل تقریب و ملامت گویند:

نه سوگند خورده بودی پیش از این که ما را از والی «۱۱» نخواهد بودن از دنیا و انتقالی با سرای آخرت؟ و آیت دلیل است بر آن که اهل آخرت مکلف نباشند، چه اگر مکلف

(۱). بم، آز، آل، آج: علمی و چیزی.

(۲). آو، بم، آب، آز، مش: سطر.

(۳). قم: رسیده باشد.

(۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰.

(۵). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: الرجل.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: الظلمات.

(۷). نسخه اساس با خط اصلی در حاشیه این کلمه افزوده: ای خالیة.

(۸). کذا در اساس و قم و بم و آج و لب، آب، آز، مش: النار، آل: الباب، چاپ شعرانی (۳۷ / ۷): البان.

(۹). کذا در اساس و آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش، قم، لب: مکاسره.

(۱۰). قم: متابعت کنیم پیغامبران را.

(۱۱). از والی: از زوالی، با ادغام دو حرف همجنس، همه نسخه بدلها: زوالی.

ص: ۲۹۳

بودندی، ایشان را [۷۰-ر] حاجت نبودی به آن که از خدای خواستندی که ما را با دنیا بر تا ما توبه کنیم و عمل صالح کنیم، بل «۱» هم آن جا «۲» توبه بکردندی و ایمان آوردندی و به مقصود رسیدندی. **فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا**، جز به رفع نشاید برای آن که اگر به نصب خوانند جواب باشد، و جواب لایق نبود به معنی، برای آن که قول ایشان موقوف نباشد «۳» بر انداز رسول - علیه السلام - ایشان را، فی قوله: **وَأَنْذِرِ النَّاسَ**.

قوله: **وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ**، حق تعالی گفت: شما در خانه آن ظالمان که [بر خود] «۴» ظلم کردند بنشستی. **وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ**، و روشن شد شما را که ما با ایشان چگونه کردیم «۵» انواع عذاب. و قوله: **كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ**، در جای فاعل تبیین است، ای و تبیین لکم «۶» کیفیت عذابهم. **وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ**، و برای شما مثلها زدیم.

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ، و ایشان - یعنی کافران - مکر خود بکردند، **وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ**، و بنزدیک خداست مکر ایشان، یعنی جزای مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه. **وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ**، قراءت عامه به کسر «لام» است، «لام» اول، و نصب «لام» دوم. و «ان» به معنی «ما» ی نفی است، و المعنی: و ما کان مکرهم لتزول منه الجبال، و «لام» برای تأکید نفی است، مثل قوله: **مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ** «۷» ... و ما کان الله ليعذبهم «۸» ...، یعنی مکر ایشان به آن جا نباشد «۹» که کوهها از او زایل شود، و مراد به زوال کوه، زوال امر رسول است و زوال قرآن، این کنایت است از این دوگانه، یعنی مکر ایشان به آن جا نرسد که کاری بزایل «۱۰» کند که در ثبات و دوام چون کوه

(۱). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: تا.

(۲). مل، مش: همانجا.

(۳). کذا، در اساس و قم و مل و لب، دیگر نسخه بدلها: باشد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به معنی جمله و اتفاق نسخه بدلها، آورده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل و مش + از.

(۶). کذا در اساس و قم و مل و لب، دیگر نسخه بدلها: لهم.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۹.

(۸). سوره انفال (۸) آیه ۳۳.

(۹). آو، بم، آب، تا به جا باشد، مش: تا به جایی باشد، آج، آل: به آن جا باشد.

(۱۰). مل، آل: زایل.

ص: ۲۹۴

است که به مکر هیچ ماکر و حیلت هیچ محتال زایل نشود. و کسائی و ابن جریج خواندند: لتزول، به فتح «لام» اول و رفع «لام» دوم، و بر این قراءت «ان» مخففه باشد از ثقیله، و معنی آن بود «۱»: و ان مکرهم، او و انه کان مکرهم لتزول منه الجبال، و آن «۲» «لام» آن است که با «ان» مخففه به یک جای باشد، کقوله: وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً «۳»، و هو کقوله: وَ إِنهَا لَكَبِيرَةٌ «۴» ...، جز که با مخففه «لام» لازم بود، و با مثقله جایز، آنکه معنی آن باشد که: مکر ایشان از شدت و صعوبت به آن جاست که کوهها از او زایل شود، و این بر سبیل استعظام و استعجاب مکر ایشان باشد، چنان که گفت: وَ مَكْرُوا مَكْرًا كُبَارًا «۵»، و «کبار» مبالغت باشد در کبیر، و مثله فی الاستعظام، قوله تعالی: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا «۶»، و مثله قول الشاعر:

علی ابن لبینی الحارث بن هشام

الم ترصدعا فی السماء مبینا

و قال اوس بن حجر:

مع النّجم و القمر الواجب

الم تکسف الشمس شمس النهار

و قول الاخر:

تبکی علیک نجوم اللیل و القمر

الشمس طالعة لیست بکاسفة

و در شاذّ گفتند امیر المؤمنین «۷» و عبد الله مسعود و ابیّ خواندند: و ان کاد «۸» مکرهم، و اگر چه نزدیک آن است که از مکر ایشان کوهها زایل شود. و در بعضی تفسیرها آورده اند از امیر المؤمنین «۹» و جماعتی مفسران که: مراد به این مکر، مکر نمروود است که خدای تعالی به آن مثل زد، و آن آن بود که ابراهیم - علیه السلام - «۱۰» گفت: من تو را دعوت می‌کنم با خدای آسمان. او گفت: من خدای زمینم و نمی‌دانم که در آسمان خدایی هست. او گفت: خدای آسمان و زمین خدای من

(۱). آو، آب، آج، آز، آل، لب: مش + که.

(۲). آو، بم، آب، آج، آز، لب، مش، آل: این.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۴۵.

(۵). سوره نوح (۷۱) آیه ۲۲.

(۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۰.

(۷). آو، بم، آب، آج، آز، آل، لب، مش، مل + علی.

(۸). آج، آل: کان.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم + علی.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + او را.

ص: ۲۹۵

است و اگر تو در ملک زمین دعوی می‌کنی دانی که تو را در ملک آسمان هیچ بنرود «۱»، چه «۲» این آفتاب و ماه و ستارگان بر این صفت به فرمان خدای روانند. او گفت: به آسمان روم و بنگرم تا این خدای آسمان چیست، آنگه [۷۰-پ] چهار بچه کرکس بگرفت و ایشان را می‌پرورد و گوشت می‌داد تا بزرگ شدند و قوی گشتند، و تابوتی بساخت و آن را دو در ساخت: یکی به بالا «۳»، یکی به زیر. و در آن تابوت نشست و دیگری را با خود در آن جا نشاند و آن تابوت در پای آن کرکسان بست و عصای‌ها گرفت «۴» و پاره‌ای گوشت بر سر آن عصا بست و از بالای آن تابوت بر بست «۵» چنان که آن کرکسان به آن گوشت می‌نگریدند و به طمع آن گوشت به جانب بالا «۶» می‌پریدند. چون در هوا دور برفتند، نمرود صاحبش «۷» را گفت: آن در که بر بالاست بگشای و بنگر تا به آسمان نزدیک شدیم یا نه؟ او در بگشاد و بنگرید، گفت:

آسمان هم آن جاست که بود و هیچ اثر نکرده است این رفتن ما. گفت: در زیر بگشای و بنگر تا از زمین چون افتاده‌ایم. او در بگشاد و فرو نگرید، گفت: زمین مانند دریایی سپید «۸» می‌بینم و کوهها مانند دودی سیاه. گفت: رها کن تا برویم.

درها فرو کردند و کرکسان می‌پریدند تا چندان بپریدند که باد منع کرد ایشان را از پریدن. گفت: درها بگشا و بنگر. او در بالا بگشاد و بنگرید، گفت: آسمان همچنان «۹» می‌نماید که از زمین می‌نمود، و در زیر بگشاد و بنگرید، گفت: زمین چون دودی سیاه می‌نماید، و آوازی شنید که گفت: ایتها الطاغية «۱۰» این ترید، ای طاغی کجا می‌روی؟

عکره گفت «۱۱»: با او در تابوت غلامی بود با کمان و تیر. چون به آن جا رسید

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نرود.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: جز.

(۳). همه نسخه بدلها + و.

(۴). کذا در اساس و قم، مل: و عصایی ترتیب داد، دیگر نسخه بدلها: عصایی فرا گرفت.

(۵). آو، بم، آب، آج، آل، آز، لب، مش: آن تابوت بر پشت تابوت فرو برد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بر با، مل: قصد بالا می‌کردند.

(۷). آج، آل، لب: مصاحبش.

(۸). آو، بم، آب، آج، آل، آز، لب، مش: سبز.

(۹). آج، لب، آل: همان.

(۱۰). کذا، در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها: ایتها الطاغی.

(۱۱). آو، بم، آب، آج، لب، آل، مش + که.

ص: ۲۹۶

که بیش از آن نتوانست «۱» رفتن، تیر بینداخت، باز پس آمد خونالود او گفت: کیفیت امر السماء، کار آسمان کفایت شد مرا. فرآء گفت: تیر در مرغی آمد که در هوا بود، و گفتند: در ماهی آمد که در دریایی از دریاهاى هوا بود.

آنکه نمرود بفرمود تا عضا باشگونه «۲» کردند و آن سرکه بر او گوشت بود به زیر کردند. کرکسان سر به زیر نهادند «۳» حق تعالی این مکر را وصف کرد به آن که به حدی است که کوه از او زایل شود، علی سبیل التوسع و المبالغة.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعْدِهِ رُسُلَهُ، گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدیر: فلا تحسبنّ الله مخلف رسله وعده، و مثله قول الشاعر:

و سائرہ باد الی الشمس اجمع

تری التور «۴» فیها مدخل الظل رأسه

و التقدیر: مدخل رأسه الظل، و اگر این تقدیر نکنند در آیت روا باشد «۵»، چه وعد متعدی است به دو مفعول، اضافت فاعل روا باشد با هر یکی از او. و اگر چه معنی آنکه روشنتر بود که اضافت با مفعول اول «۶» کنند، چنان که با فعل صریح «۷» هر کدام تقدیم کنی رواست، يقال: اختلفت فلانا الوعد و اختلفت «۸» الوعد فلانا. و در شاذ خواندند: مخلف وعده رسله، علی تقدیر: مخلف رسله وعده، و استشهاد کردند بر این قراءت به قول شاعر:

زجّ القلوص ابی مزادة

فرجبتها بمزجة

ای زجّ ابی مزادة القلوص، و این قراءت معتمد نیست برای آن که فصل نشاید کردن بین المضاف و المضاف الیه الا بالظرف، کقول الشاعر:

اواخر المیس اصوات الفراریج «۹»

کان اصوات من ایغالهنّ بنا

حق تعالی در این آیت خطاب کرد با رسول، گفت: میندار که خدای تعالی وعده‌ای که داد «۱۰» پیغامبران خود را، خلاف کند چه خلف وعد بر او روا نباشد و وعده

(۱). آب، آز: نتوانستن.

(۲). آج، آل، مل: واژگونه.

(۳). آج، لب: رو به زیر نهادند، آل: رو به زیر کردند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و قم و لب: الظلّ.

(۵). آو، بم، آج، آل، مش: نباشد، آب، آز، نبود.

(۶). آو، بم، آب، آز: او.

(۷). آج، لب، آل + با، آو، بم، آب، آز + تا.

(۸). آج، آل: اختلفت، آز: اخلف.

(۹). قم: الفراربخ.

(۱۰). آب، آز: وعده داد که.

ص: ۲۹۷

او پیغامبران را نصرت و ظفر و دولت دادن بر کافران بود. **إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ**، که خدای تعالی عزیز است، ظلم به او راه نبرد «۱» و خداوند انتقام و کینه کشیدن است از ظالمان.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، گفتند: عامل در «یوم» انتقام است، ای یتنقم من الظلمة یوم. حق تعالی گفت: من انتقام کشم از ظالمان روزی که زمین را بدل کنند بجز این زمین [۷۱- ر]، یعنی روز قیامت.

و در تبدیل زمین خلاف کردند، بعضی گفتند: صورت این زمین بگردانند با صورتی و شکلی دیگر، و مرجع این قول با اختلاف تألیف «۲» بود. عبد الله عباس و عبد الله مسعود و انس مالک و مجاهد گفتند: زمین را بدل کنند به زمینی از سیم سپید که بر او گناه نکرده باشند. و روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: زمین را سیم گرداند خدای تعالی و آسمان را زر «۳». سعید جبیر و محمد بن کعب گفتند: زمین را بدل کنند به زمینی چون قرص سپید تا مؤمن «۴» از زیر پای خود می‌گیرد «۵» آن «۶» نان و می‌خورد، و این از آن جاست که سهل بن سعد گفت که رسول - علیه السلام - گفت:

یحشر الناس يوم القيامة على ارض بيضاء عفراء «۷» كقرصة النقيّ ليس فيها معلم لاحد.

روایتی دیگر از عبد الله مسعود آن است که زمین قیامت از آتش باشد و اهل قیامت از آن جا می‌نگرند و غرفات بهشت می‌بینند و حوریان «۸» را می‌بینند، و مردم از گرمای آن آتش چنان شوند که عرق لگام بر دهن ایشان کند.

عبد الله عباس گفت: زمین همان باشد «۹» آکا [م] «۱۰» و جبال «۱۱» بلندی «۱۲» و کوههای او بدل کنند، چنان که شاعر گفت:

(۱). همه نسخه بدلهای، بجز مل، ظلم را به او راه نبود.

(۲). آب، آز، مش: تأویل.

(۳). آب، مش + سپید.

(۴). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: مؤمنان.

(۵). آب، آج، آل، آز، لب، مش: می گیرند.

(۶). آو: از.

(۷). آو، آج، آل، لب، مش: غراء، آز، اغرّ.

(۸). قم، آب، آز: حوران.

(۹). مش + که.

(۱۰). با توجه به قم افزوده شد، آو، آب، آز، مش + آجام، آج، آل: آهام.

(۱۱). کذا در اساس و قم، آو، بم، آب، آز، دیگر نسخه‌ها + و.

(۱۲). آز، مش: بلند.

ص: ۲۹۸

و لا الدار التي كنت اعرف

فما الناس بالناس الذين عهدتهم

و بیان این قول، قوله تعالى: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا، لا تَبْقَى فِيهَا جَبَلٌ وَ لا أَمْتًا
«۱». و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که مکان خَلْقان و مواضع ایشان از زمین بدل کنند، گروهی را به زمین بهشت برند و
گروهی را به زمین دوزخ.

مسروق روایت کرد از عایشه که او گفت من از رسول - علیه السلام - پرسیدم از این آیت که: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ**، گفتم: یا رسول الله! خلقان در این وقت کجا باشند که زمین را بدل کنند؟ گفت: بر صراط. **وَالسَّمَاوَاتُ**، و تقدیر آن است که: و تبدل السموات غیر السموات، و لکن برای دلالت کلام بر او بیفگند و تبدل آسمان به انتشار کواکب و تکویر آفتاب و خسوف قمر و انفطار و انشقاق آسمان باشد، و قرآن به این جمله ناطق است. **وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**، و خلقان بیرون «۲» آیند از گورها برای خدای، یعنی عرض بر خدای و برای محاسبت با او و برای ثواب و عقاب او، و این حذف کرد لدلالة الكلام عليه.

آنکه وصف کرد خدای را به آن که یکی است بی مثل و مانند، و قهار است مسلط بر قهر بندگان، و معنی او راجع باشد با قادری. **وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ**، حق تعالی در این آیت گفت که «۳»: از احوال و شداید این روز، یعنی روز قیامت، آن باشد که تو خلقان را بینی و گناهکاران را. و مجرم فاعل جرم باشد، کالمذنب فاعل الذنب «۴».

مُفْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ، که دستهای ایشان به غل با گردن بسته باشند. و گفته‌اند:

مفرنین، ای مشدودین الی قرنایم، هر یکی را از ایشان با قرینی از آن او در هم بسته باشند. و گفته‌اند: هر یکی را با دیوی در سلسله‌ای با هم بسته باشند، و قرنت الشیء بالشیء و قرنت بینهما، ای جمعت بینهما. و التقرین، تکثیر الفعل منه، و هذا قرین ذلك، ای مثله و ممّا «۵» یقرن «۶» الیه. **فِي الْأَصْفَادِ**، جمع صفد، و صفد قید باشد و غل باشد همچنین. و صفدت الرجل اذا قیدته و صفدته لتکثیر الفعل. و قال عمرو بن کلثوم:

(۱). سوره طه (۲۰) آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷.

(۲). آو، بم، آب، آز: برون.

(۳). آو، بم، آب، آج، لب، آز، مش: یکی.

(۴). قم: ندارد.

(۵). آو، بم، آب، آز: کما.

(۶). مل: لب: یقرب.

فابوا بالنَّهَابِ و بالسَّبَايَا

و ابنا بالملوك مصفدينا

[۷۱-پ] و اصفدته اذا اعطيته، و قال الأعشى:

تضيفته يوما فاكرم مجلسي «۱»

و اصفدني على الزمانه قائدا

و قال الذبياني:

هذا التناء فان تسمع لقائله

فما عرضت أبيت اللعن بالصفد

و عطا را از اين جا صدف خوانند كه بند پای معطی شود، چنان كه منتبى گفت:

و من وجد الاحسان قيذا تقيدا

سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ، پيرهنهای «۲» ایشان از قطران باشد، واحدها سربال، قال امرؤ القيس:

لعوب تنسيني اذا قمت سربالى

و قطران اين «۳» باشد كه كه در شتر مالند. و در او چند لغت است: قطران، و قطران، و قطران، به فتح «قاف» و كسر او و اسكان «طا»، و فتح «قاف» و كسر «طا»، قال ابو النجم:

جون كأن العرق المنتوحا «۴»

البسه القطران و المسوحا

و برای آن گفت که پیرهن «۵» ایشان از قطران باشد که آتش به او مسرعتر باشد. و از عبد الله عباس روایت کردند که او خواند: سراپیلهم من قطران، ای من نحاس ذائب، پیرهنهای «۶» ایشان از مس گداخته باشد، و القطر، النحاس، من قوله: آتونی أفرغ عليه قطراً «۷». و ان، ای بلغ حره النهاية، گرمای او بغایت رسیده باشد. وَ تَغْشَى وَجُوهُهُمُ النَّارُ، و آتش روی ایشان باز پوشد.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ، تا خدای جزا کند هر کس را به آنچه کرده

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها و تفسیر طبری و تفسیر مجمع البیان، دیوان اعشی (بیروت ۱۹۸۰) ص ۱۰۳ و لسان العرب: فقرب مقعدی.

(۲). آو: پرهنا، قم، مل، لب: پیراهنها.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آج و لب: آن.

(۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرطبی و طبری نیز چنین است، چاپ شعرانی: المسفوحا.

(۵). آو، بم، پراهن، دیگر نسخه بدلها: پیراهن.

(۶). بم: پرهنها، آو، پراهنها، دیگر نسخه بدلها: پیراهنها.

(۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۹۶.

ص: ۳۰۰

باشد «۱»، و آیت دلیل استحقاق می‌کند و آنچه «۲» جزا بر عمل باشد. إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ، که خدای تعالی زود شمار است بر آن معانی که گفته شده است.

هذا بلاغٌ للناس، ابن زید و جماعتی مفسران گفتند: هذا، اشارت است به قرآن، این قرآن بلاغ است، یعنی بیان است مردمان را. و گفتند: تبلیغ است از توبه مردمان و رسانیدن. وَ لِيُنذَرُوا، و تا ایشان را به آن بترسانند و اعلام کنند با تخویف.

وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ، و تا بدانند که او یک خداست، او را مثل و مانند و شریک و شبیه نیست. وَ لِيَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ، و تا اندیشه کنند خداوندان آن «۳» عقلها که فکر و اندیشه و نظر برایشان واجب است - و الله ولي التوفيق.

(۱). قم: بود، آو، آب، مل، آز، مش: باشند.

(۲). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: بر آنچه.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

ص: ۳۰۱

سورة الحجر

این سورت مکی است فی قول قتاده و مجاهد، و عدد آیاتش نود و نه است و کلماتش شصد «۱» و پنجاه و چهار کلمت است، و حروفش دو هزار و هفصد «۲» و شست «۳» حرف است.

و روایت است از زرّ حبیش، از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی آله گفت: هر که سورة الحجر بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد به عدد مهاجر و انصار و به عدد آنان که به «۴» رسول استهزا کردند.

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۴۴]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ (۱) رَبُّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَمْتَعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ (۴)

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيْعِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُوْلٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسَلُّكَ فِي قُلُوْبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴)

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵) وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ (۱۸) وَ الْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَ الْفَيْنَا فِيهَا رِوَاسِيَّ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)

وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰) وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۲۱) وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْتَقْبْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳) وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴)

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (٢٥) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ (٢٦) وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (٢٧) وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ (٢٨) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (٢٩)

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (٣٠) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (٣١) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (٣٢) قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ (٣٣) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (٣٤)

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (٣٥) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (٣٦) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (٣٧) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (٣٨) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٣٩)

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (٤٠) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (٤١) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (٤٢) وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (٤٣) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (٤٤)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان] «٥»

این آیت‌های کتاب است و قرآنی روشن.

بود که تمنا کنندا کافران «٦»، اگر بودندی مسلمان.

رها کن ایشان را تا

(١). قم، آج، لب، مش: ششصد، مل: سیصد.

(٢). قم، آو، بم، آب، مل، آل، مش: هفتصد.

(٣). قم: شش، دیگر نسخه بدلهای: شصت.

(٤). قم، آج، لب، مش، آل: بر.

(٥). اساس ترجمه ندارد، از قم آورده شد، مش: به نام خدای بسیار بخشایش و بسیار آمرزش.

(٦). قم: کند آنان که کافر شدند، آو، بم، آج، لب، آل، مش: کنند آنان که کافر شدند.

بخورند و برخوردار شوند، و مشغول کند ایشان را امید که «۱» بدانند.

و به هلاک نکردیم «۲» هیچ شهری و آلا آن را نوشته‌ای بود دانسته.

سبق نبرد «۳» هیچ گروه وقتش را و باز پس نماند.

و گفتند: ای آن که فرو فرستادند بر او قرآن، تو دیوانه‌ای.

چرا نیاری به ما فریشتگان را اگر هستی از جمله راست گویان.

نفرستیم ما فریشتگان را مگر به راستی، و نباشند ایشان مهلت داده «۴».

[۷۲-ر]

ما بفرستادیم قرآن و ما آن را نگاه می‌داریم.

بفرستادیم از پیش تو در جماعات پیشین «۵».

نیامد به ایشان هیچ «۶» پیغامبری آلا بودند از او فسوس دارنده «۷».

همچونین «۸» بریم آن را در دل «۹» گناهکاران.

ایمان نیارند به آن و گذشت «۱۰»

(۱). قم: آو، بم، آج، لب: زود بود که، مش: زود باشد که.

(۲). قم، آو، بم، آج، لب، آل، مش: و هلاک نکردیم.

(۳). قم + از.

(۴). قم: پس مهلت دادگان.

(۵). قم: جماعت پیشینان، آو، بم، آج، لب، آل: جماعت پیشین، مش: جماعات پیشینان.

(۶). قم: آو، بم، آز: از.

(۷). قم: به او افسوس می‌داشتند.

(۸). قم: همچنین.

(۹). قم، مش، آو، بم، آج، لب، مش، آل: دل‌های.

(۱۰). قم: بدرستی که بگذشت، آو: گزشت.

ص: ۳۰۳

ره پیشینگان «۱».

و اگر گشاییم برایشان دری از آسمان، همه روز باشند در او بر بالا می‌شوند.

گویند: بفسوده‌اند «۲» چشم‌های ما «۳» بل ما مردمانی بییم «۴» با ما جادوی کرده.

کردیم ما در آسمان برجها و بیاراستیم آن را برای نگرندگان.

نگاه داشتیم آن را از هر دیوی رانده.

آلّا آن که بدزدد سمع را از پی او برود ستاره‌ای روشن.

و زمین، بکشیدیم آن را و افگندیم در او کوهها و برویاندیم در او هر چیزی سخته.

کردیم شما را در آن جا وجوه معیشت و آن را که شما او را روزی ندهی «۵».

و نیست هیچ چیز و آلّا و نزدیک ماست خزینه‌های او، و ما فرو نفرستیم آن را مگر به اندازه‌ای شناخته.

و بفرستادیم بادها «۶» باردار، فرود آوردیم از آسمان آبی به شما دادیم آن را و نیستی شما آن را نگاهدارنده.

ما زنده کنیم و مرده «۷»، و ما میراث گیریم.

(۱). قم، آج، لب: پیشینان.

(۲). کذا در اساس، قم: بیسته‌اند، آو، بیسوده‌اند، بم، مش: پسوده‌اند، آج، لب، آل: پوششی بر نهاده‌اند.

(۳). آو، بم: آج، لب، مش + را.

(۴). قم، گروهی‌ایم، آو، بم، آج، لب: مردمانیم.

(۵). قم: که نیستی شما او را روزی دهند.

(۶). قم، آو، بم، آج، لب: مش + را.

(۷). قم: بمیرانیم، آو، بم، آج، لب + کنیم.

ص: ۳۰۴

بدانسته‌ایم ما پیشینگان را از شما و بدانسته‌ایم باز پسینان «۱» را.

خدای تو اوست که حشر کند ایشان را، که او محکم کار و داناست.

بیافریدیم آدم را از گل خشک از خری «۲» سالخورد «۳».

و جنیان «۴» را بیافریدیم از پیش این، از آتش بغایت گرمی.

چون گفت خدای تو فریشتگان را: من آفرینده‌ام آدم را از گل خشک از خزی «۵» سالخورده.

چون راست کنم «۶» او را و در دم در او از روح خود در افتی «۷» برای او سجده کننده.

سجده کردند فریشتگان همه بجمله،

مگر ابلیس که سر با زد «۸» که باشد «۹» با سجده کنندگان.

گفت: ای ابلیس! چه بوده است «۱۰» تا که نمی‌باشی با سجده کنندگان؟

گفت نکنم سجده خلقی را که بیافریده‌ای او را از گل خشک از خزی «۱۱» سالخورده.

(۱). آو، بم، آج، لب: باز پسین نیان.

(۲). آو، بم، آج، لب، آل: لوش.

(۳). قم، بم، آج، لب، مش، آل: سالخورده.

(۴). قم: پری.

(۵). آج، لب، مش، آل: لوش.

(۶). آو، بم، آج، لب: راست کردیم.

(۷). قم، آو، بم، در اوفتی، مش، آج، لب: در افتید.

(۸). کذا در اساس با ادغام دو حرف همجنس، قم، آو، بم، آج، لب، مش، آل: سرباز زد.

(۹). کذا در اساس و قم، آو، بم، نبوده است، آج، لب: نبود.

(۱۰). قم: چو بودست تو را.

(۱۱). آو، بم، آج، لب، آل، مش: لوش.

ص: ۳۰۵

گفت: برو از این جای که تو ملعونی «۱».

و بر تو باد لعنت تا به روز شمار «۲».

گفت: خدای من مهلت ده مرا تا به آن روز که بر انگیزند ایشان را.

گفت: تو از جمله مهلت دادگانی،

تا به روز وقت دانسته.

گفت:

بار خدایا به آنچه مرا گمراه کردی بیارایم برای ایشان در زمین و گمراه کنم ایشان همه را «۳».

مگر بندگانی «۴» تو را از ایشان خالص «۵».

گفت: این راهی است بر «۶» من راست.

بندگان من نیست تو را برایشان حجتی الا آن که پسر وی کنند تو را از گمراهان.

و دوزخ وعده‌گاه ایشان است جمله.

آن را هفت در است هر دری را از آن جزئی بخشیده هست [۷۲-پ].

و قوله تعالی: الر، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مُبِينٍ، «تلك» به معنی «هذه» است، اشارت به آیات قرآن. اگر گویند، چگونه عطف کرد قرآن را بر کتاب، و هر دو یکی است و این عطف الشیء علی نفسه باشد- جواب آن است که گوییم:

لاختلاف اللفظین، کقوله:

و هند اتی من دونها النأی و البعد

(۱). قم + رانده.

(۲). قم: نفرین تا به روز قیامت.

(۳). قم: جمله.

(۴). قم: آو، بم، آج، لب: بندگان.

(۵). قم: ویرگان.

(۶). آو: ور.

ص: ۳۰۶

و مبین، من ابان باشد «۱»، و او هم لازم است و هم متعدی که «۲» لازم بود، معنی آن باشد که، کتابی روشن، و چون متعدی باشد «۳»، معنی آن بود که، روشن کننده.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، اهل مدینه و عاصم خواندند: رُبَمَا به تخفیف «با»، و باقی قرآء به تشدید. و از ابو عمرو هر دو روایت کرده‌اند. قطرب گفت و سگری «۴»:

رَبِّ و رَبَّت و رَبَّت و رَبَّما و رَبَّتْما ربتما، همه لغت است. سیبویه گفت که، «ما» در رب بر دو وجه شود: یکی نکره موصوفه باشد، یکی کافه. چون نکره موصوفه باشد مفصل «۵» نویسند ربّ ما «۶»، کقول الشّاعر:

له فرجة كحلّ العقال

ربّ ما تکره النفوس من الأمر

ای ربّ شیء تکرهه النفوس، و «ما» در این وجه اسم باشد، و چون کافه بود «ما» در او حرف بود و پیوسته نویسند. چنان که شاعر گفت:

یرفعن ثوبی شمالات

ربما اوفیت فی علم

و برای آن کافه گویند که این حرف را از عمل منع کند و او را معدّ کند «۷» للدّخول علی الفعل، چه ربّ از خصائص اسماست و در فعل نشود، چون «ما» ی کافه به او پیوندد در فعل شود، چنان که بینی چنان که «۸» در «انّ» و اخواتش، فی قولک:

انّما و انّما و کانّما و لکنّما و لیتما «۹» و لعلّما هم منع کند این حروف را از عمل و همچنان کند او را که در افعال شود. و «ربما» در فعل ماضی شود، چنان که در بیت دیدی.

ربما اوفیت فی علم

و در آیت در فعل مستقبل شده است برای آن که آن حکایت حالی است آینده که در حکم و معنی چون ماضی است، یعنی انگار که احوال قیامت از آنچه لا محاله

(۲). کذا در اساس و قم و آو بم و آج و لب و مش و آل، آب، آز: اگر، مل: چون.

(۳). قم: بود.

(۴). کذا در اساس و قم و لب و مل، دیگر نسخه بدلها: سدّی.

(۵). کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها: منفصل.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: ربّ ما (بدون تشدید)

(۷). کذا در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها: مقید کند.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم «چنان که» دوم را ندارد.

(۹). اساس: لمّا، با توجه به نسخه قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۳۰۷

خواهد بودن، در وجود آمد و ماضی و منقضى «۱» شد و کان قد «۲» از این جا حق تعالی بسیار جایها خبر داد از احوال قیامت به لفظ ماضی چنان که «۳»، قوله: وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ «۴» ...، وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ «۵» ...، وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ «۶» ... الی امثال ذلک. و گفته‌اند: «ما» به معنی نکره موصوفه است، کانه قال: رَبِّ وَدَّ يَوْدَهُ.

الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ، و معنی آن باشد که: ای بس تمنا که خواهند کردن کافران که کاشک «۷» ایشان مسلمان بودندی در دنیا، تا ایشان را به قیامت سود داشتی.

امّا تخفیف، بر قراءت آن که تخفیف کرد برای آن کرد که حرف مضاعف است، و حروف مضاعف را تخفیف بسیار کنند، چون: «ان» و «ان» و «کان» و «لکن».

قال الهذليّ في التّخفيف:

رب هيضل لجب لفعت بهيضل

ازهير، ان يشب القذال فانتى

و «۸» معنی «ربّ» تقلیل باشد بر عکس معنی «کم» که تکثیر باشد، چنان که ابو تمام گفت:

یعنی که اعتاب و ارضای روزگار کم باشد، و معنی آن که گویند: ربّ رجل لقیته، یعنی منکر مباش که من نیز مردی را دیده باشم. و معنی آن بود آیت را که:

مستبدّع «۹» نبود اگر چه اندک بود که کافران از آن حال که در قیامت بینند تمنّا آن کنند «۱۰» که کاشک «۱۱» ایشان مسلمان بودندی.

ابو موسی روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: روز قیامت چون اهل دوزخ را به دوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز و قبله باشند.

(۱). آو، بم، آب، آز، آل، آج، مش: مقتضی.

(۲). کذا در همه نسخه بدلها، بجز قم که ندارد، مل: قدام، چاپ شعرانی: قد وقع.

(۳). لب: نحو.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۵۰.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

(۶). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.

(۷). سوره نسخه بدلها، بجز قم: کاشکی.

(۸). مل: و لکن.

(۹). همه نسخه بدلها: بجز قم، مبتدع.

(۱۰). مل: تمنّا کنند.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: کاشکی.

کافران بر سبیل طعن گویند آن مسلمانان را: نه شما مسلمان بودی و نماز می‌کردی و روزه می‌داشتی امروز آن اسلام شما و نماز و روزه‌یتان «۱» از شما غنایی نکرد با ما گرفتاری این جا؟ ایشان را سخت آید، حق تعالی برای ایشان خشم گیرد [۷۳-ر] بفرماید تا همه مسلمانان را که اهل قبله باشند از دوزخ بیارند، عند آن اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشک «۲» تا ایشان مسلمان بودندی تا از دوزخ بیامدندی، چنان که مسلمانان بیامدند. و آنکه رسول- علیه السلام- این آیت بخواند.

عبد الله عباس گفت: روز قیامت خدای تعالی چندان رحمت کند بر مسلمانان و رسول شفاعت کند و مومنان به بهشت شوند که کافران تمنای آن کنند که کاشک «۳» تا مسلمان بودندی.

آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید با رسول می‌گوید: ذَرَّهُمْ، رها کن این کافران را، لفظ امر است و مراد تهدید و وعید. **يَاكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا**، تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوهای خود بدهند و کام ببرند، و **يُلْهَبُهُمُ الْأَمْلُ**، و امید ایشان را مشغول کند، **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**، که روز آید «۴» که ایشان بدانند و بال عاقبت فعلشان، و آن روز قیامت باشد که احوال خود و احوال مؤمنان ببینند. و آنان که گفتند این آیت منسوخ است به آیت قتال خطا گفتند، برای آن که گمان بردند که، مراد به این صیغت امر است، یعنی که اول در بدایت کار، خدای رسول را گفت: اینان را فرو گذار «۵» تا هر چه خواهند می‌کنند.

آنکه این به آیت قتال منسوخ کرد و گفت: «۶» **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ** «۷» ...، و این آنکه بودی که **ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا**، امر بودی بر حقیقت، و این امر نیست تهدید است و مراد نهی است، چنان که گفت: **اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ** «۸» ...، و قوله: **وَاسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ** «۹»- الآیه. چه اگر این آیتها و مانند این امر

(۳-۱). اساس: روزیتان، قم: روزه‌تان، دیگر نسخه بدلها: روزه شما.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم: کاشکی.

(۴). قم: زود بود، مل: زود باشد، دیگر نسخه بدلها: روزی آید.

(۵). آو، بم، فرا گزار، آب، آز، آج، لب، آل، مش: فراگذار، مل: فرو مگذار.

(۶). با توجه به قرآن مجید افزوده شد.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۵.

(۸). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۴.

ص: ۳۰۹

باشد خدای تعالی امر به قبیح کرده باشد - تعالی عن ذلک علواً کبیرا.

آنکه گفت: **وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيبَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ**، حق تعالی گفت: ما هیچ شهر هلاک نکردیم الا و آن را نوشته‌ای معلوم بود و اجلی مسمی که ایشان را تا به آن وقت مهلت داده بود [ند، از مقتضای حکمت پیش از آن هلاک نفرمود ایشان را و نیز باز پس نداشت، و ذلک قوله: «۱» **مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ** «۲»، هیچ امت سبق نبرد و از پیش بنشود اجل خود را، و نه نیز باز پس مانند ایشان «۳». «ما» نفی است در هر دو جای، و «من» زیادت است.

وَ قَالُوا، گفتند، یعنی کافران: **يَا أَيُّهَا الَّذِي «۴» نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ**، ای آن کس که قرآن بر او انزله کرده‌اند، و مراد به «ذکر» قرآن است، یعنی محمد - صلی الله علیه و علی آله - **إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ**، تو دیوانه‌ای. از استبعاد ایشان دعوی نبوت را این سخن گفتند، و عجب از ایشان که یک بار می‌گفتند ساحر است و یک بار می‌گفتند دیوانه است، و دیوانگی به آن لایقتر باشد که یک شخص را به آن دو وصف «۵» متناقض وصف «۶» کند، چه سحر به غایت زیرکی و حیل و عقل کار بستن توان کردن و دیوانگی ضد این باشد! **لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ**، چرا به ما نیاری فریشتگان را! «لو لا» و «لو ما» کلمت تحضیض باشد و «ما» نفی است و معنی هر دو «الا» «۷» باشد. قال الشاعر:

تعدون عقر النیب افضل مجدکم
بنی ضوطری لو لا الکی المقطرا «۸»

و قال ابن مقبل:

لو ما الحیاء و لو ما الدین عبتمکما
بعض ما فیکما از عبتما عوری

و اگر چه «لو ما» در این بیت نه به معنی تحضیض است، برای آن آورد تا بدانند

(۱). اساس: ندارد، با توجه به اجماع نسخه بدلها از قم افزوده شد.

(۲). اساس: تستأخرون، با توجه به قرآن مجید و اجماع نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: باز پس دارند ایشان را.

(۴). اساس: یا ایّه الذی.

(۵-۶). آو، بم، آب، آز، آل، آج، صفت.

(۷). همه نسخه بدلها: هلاّ.

(۸). قم: المسعفا، لسان و قرطبی: المقنعا.

ص: ۳۱۰

که «ما» به جای «لا» به «لو» پیوندد، یعنی اگر راست می‌گویی در این دعوی نبوت، چرا فریشتگان را به ما نیازی؟

حق تعالی جواب داد و گفت: **مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ**، حمزه و کسائی و حفص عن عاصم خواندند به «نون»، خبرا عن الله تعالی، علی سبیل التعظیم، و باقی قراء به «تا» خواندند: ما تنزل، علی وزن تفعل، و التقدير: تنزل، و ملائکه مرفوع خواندند به اسناد این فعل با او. و أبو بکر عن عاصم خواند: ما تنزل الملائكة، به ضم «تا» و فتح «نون»، علی ما لم یسم فاعله، و رفع الملائكة، باسناد [۷۳-پ] الفعل المجهول الیه. حجّت حمزه و کسائی، قوله: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ** «۱» ...، و قوله: **وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ** ... «۲»، و حجّت آن کس که او خواند: تنزل، قوله تعالی: **تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا** «۳» ...، و حجّت آن کس که بر فعل مجهول خواند، قوله تعالی: **وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا** «۴».

قوله: **إِلَّا بِالْحَقِّ**، ما فریشتگان را فرو نفرستیم مگر به حق و راستی.

در این حق خلاف کردند «۵»، بعضی گفتند: مراد «حق» است که خلاف «باطل» باشد، یعنی برای حکمت «۶» و مصلحتی که ما دانیم، نه برای اقتراح محال ایشان. و بعضی گفتند: مراد به این حق مرگ است، یعنی ما فریشتگان را برای جان ستندن «۷» ایشان فرستیم. حسن و مجاهد گفتند: مراد عذاب استیصال است، چنان که در عهد پیغامبران متقدم بود. **وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ**، آنکه ایشان را مهلت و تأخیر نباشد برای آن که چون فریشتگان را معاینه بینند ملجا شوند و چون ملجا شوند تکلیف از ایشان زایل شود وقت هلاکشان باشد ایشان را هیچ مهلت نبود. و «اذا» این جا ملغاست عمل نیست او را، برای آن که میان اسم و خبر «کان» افتاده است، و ممکن است که «انظار» که به معنی امهال است از روی اشتقاق افعال بود از «نظر» که انتظار باشد، ای جعله منتظرا لذلك الاجل المؤخر. و روا بود که مشتق بود

(۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۹.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۱.

(۳). سوره قدر (۹۷) آیه ۴.

(۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۵.

(۵). آج، لب: اختلاف کردند.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حکمتی.

(۷). مل: ستاندن.

ص: ۳۱۱

از نظر «۱» تفکر، و همزه ازلت را باشد، ای ازلت عنه الفکر فی ذلک الشیء لترفیئه و امنه منه لاجل الامهال. و در وجه اول من باب: احفرت زیدا بئرا باشد، و در وجه دوم من باب: عربت معربته و اعربتها، اذا اصلحتها.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ، آنکه گفت: ما یمیم که این قرآن فرو فرستاده ایم نه آن که شما گمان بردی که بافته و انداخته محمد است، یا اساطیر اولینان است. وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، و ما نگاهدارنده اویم از زیادت و نقصان و زوال و بطلان. چنان که گفت: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ «۲». و گفتند:

مراد آن است که ما نگاه داریم این قول را تا به قیام الساعه، برای آن که حجّت همه مکلفان است تا به دامن قیامت. و بعضی دگر گفتند: کنایت در له راجع است با رسول - علیه السلام. جبائی گفت: یعنی او را نگاه داریم از دست مشرکان و بی دینان، نظیره قوله: وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ «۳».

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ، گفت: ای محمد ما از پیش تو رسولان فرستادیم در امم سالفه، مفعول به بیفگند از کلام، لدلالة الكلام عليه، و التقدير: و لقد ارسلنا من قبلك رسلا. و شیع جمع «شیعت» باشد، و هی الفرقة و الطائفة. عبد الله عباس و قتاده گفتند: شیع، امم باشد، لمتابعة بعضهم بعضا.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، و از ایشان هیچ پیغامبر به امتش نیامد، آلا به او استهزا کردند و از او فسوس داشتند، و این برای تسلیت رسول - علیه السلام - گفت تا او بداند که این معامله که کافران با او می کنند پیش از این با دگر پیغامبران کرده اند.

كَذَلِكَ نَسُكُّهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ، همچنین بریم در دل کافران.

«سلوک» لازم باشد و سلک متعدی، يقال: سلک فلان الطریق و سلکته انا. و فرق میان ایشان به مصدر پیدا شود، چنان که گفتیم. و مراد به «سلک» ادخال است، علی تأویل الاخطار «۴» بالقلب، ما «۵» به دل ایشان بگذرانیم «۶» و ما در دل ایشان افکنیم.

(۱). لب + و.

(۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۲.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

(۴). آج، لب، آز، آل، مش: الاحضار.

(۵). آو، آب، مش، تا.

(۶). آو: بگزرانیم.

ص: ۳۱۲

و در ضمیر خلاف کردند که راجع با کیست، حسن بصری گفت و بلخی و جبائی که: ضمیر راجع است با «ذکر» که قرآن است، یعنی: ما حدیث قرآن و اندیشه در او در دل ایشان افکنیم تا به او ایمان آرند و نیارند، چنان که با امت سلف کردیم برای بلاغ حجّت را، تا حجّت برایشان متوجّه شود، و این از باب لطف باشد. [۷۴-ر] و بعضی دگر گفتند: ضمیر عاید است با «استهزا»، یعنی ما استهزا به قرآن به دل «۱» ایشان بگزرانیدیم «۲» تا اجتناب کنند نه برای آن تا استعمال کنند، ایشان بر کار گرفتند و اجتناب نکردند، و نشاید تا این «سلک» به معنی خلق کفر باشد در دل ایشان چنان که مجبران «۳» گفتند، برای آن که لا یؤمنون به نفی ایمان حوالت به ایشان «۴» است و اضافت با ایشان، و دگر مورد این لفظ مورد ملامت و مذمت است و اگر خلق کفر او کردی در دل ایشان، بایستی تا ایشان معذور بودندی نه ملوم. و یقال: سلکه یسلکه سلکا، و سلک هو سلوکا. قال عدی بن زید:

و قد سلکوک فی یوم عصبیب

و کنت لزاز خصمک لم اعرّد

و قال آخر:

شلاً کما تطرد الجمّالة الشردا

حتی اذا سلوکهم «۵» فی قنائة

وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ، و سنت و طریقه پیشینگان بر این گذشته «۶» است. در معنی این دو قول گفتند: یکی آن که در هلاک آنان که بر کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و اعلام معجزات، و گفته‌اند «۷» سنت اولین بر این رفته است که اینان می‌کنند از تکذیب رسولان و کفران نعمت خداوند جهان.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ - الآیه، حق تعالی در این آیات «۸» قطع طمع رسول کرد از ایمان ایشان عند نزول آیات و ظهور معجزات، گفت: اگر ما دری از درهای آسمان بر گشاییم و این کافران همه روز بر آسمان می‌شوند بر وجه خرق

(۱). قم، مل: بر دل، دیگر نسخه بدلها: در دل.

(۲). آو: بگزرائیم.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مجبره.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: با ایشان.

(۵). کذا در اساس، آو، بم، آز، آج، مش، قم، لب: اسلکوهم، ضبط چاپ شعرانی (۷ / ۵۲)، لسان العرب

(۱۰ / ۴۴۲)، طبری (۱۴ / ۸) هم «اسلکوهم» است.

(۶). آو، بم: گرسنه.

(۷). قم: دگر آن که.

(۸). همه نسخه بدلها: آیت.

ص: ۳۱۳

عادت، هم ایمان نیارند.

بل گویند: **إِنَّمَا سُرَّرتُ أَبْصَارُنَا**، ابو عبید «۱» گفت: معنی «سُرَّرت» غَشَّیت باشد، چشم ما را پوششی بر نهاده‌اند، و این آن است که در عبارت ما گویند: چشم افسا می‌کند «۲» فلان، یعنی چشم ما را به جادوی چیزی بکرد که ما مرئیات، علی حقائقها، ادراک نمی‌توانیم کردن «۳»، و این اصلی ندارد، این حدیث عوام است و در این آیت حکایت کافران است.

عبد الله عباس گفت: سُرَّرت ابصارنا ای سَدَّت، چشمهای ما بیسته‌اند، من السُّکر، و هو سدّ البثق «۴»، و السُّکر، خلاف البثق «۵». و حسن گفت: سَحَّرت، ما را مسحور کرده‌اند و با ما جادوی کرده‌اند. قتاده گفت: اخذت، چشمهای ما فرو گرفته‌اند. و

ابن کثیر تنها خواند: سكرت، به تخفیف «کاف»، من السَّكْر الَّذِي هُوَ السَّدُّ، و هو سكر النَّهْرِ. و السكر، الفعل بمعنى المفعول، بند «٦» بسته را سكر خوانند و سكر، به فتح «سین» [مصدر] «٧» باشد، كالقبض و القبض، و النَّفْضُ و النَّفْضُ «٨».

و بعضی مفسران «٩» گفتند: معنی آیت آن است که اگر در آسمان برگشاییم بر آنان «١٠» که گفتند: لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ «١١» ... و همه روز فریشتگان بر آسمان می‌شوند، ایشان هم ایمان نیارند. و قوله: فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرَجُونَ نسبت این فعل با فریشتگان کردند، این قول عبد الله عباس است و بیشتر مفسران. بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ، بل ما مردمانی ایم با ما سحر کرده، و این محمد بر ما سحر و جادوی کرده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا، حق تعالی در این آیت دلایل و آیات و آثار بیان کرد که به آن استدلال کنند بر خدای تعالی، گفت: ما کردیم در آسمان برجها و منازل کواکب، و آن دوازده برج است که منازل کواکب سیاره است، و آن: حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و [دلو] «١٢» و حوت

(١). کذا در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها: ابو عبیده.

(٢). آو، بم، آز، آل: می‌کنند.

(٣-٥). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کرد.

(٤). آو، آب، آز، التیف، آل، آج، الثیق.

(٦). همه نسخه بدلها، بجز مل و قم: بند بر بسته.

(٧). اساس ندارد، با توجه به اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

(٨). قم: النَّفْضُ (معا)، بم، آب، آج، آل: و النَّفْضُ و النَّفْضُ.

(٩). بم: مفسرا/ مفسران.

(١٠). بم، آب، آز: آنا/ آنان.

(١١). سوره حجر (١٥) آیه ٧.

(١٢). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

است. **وَزَيِّنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ**، و ما بیاراستیم آسمان را به این ستارگان، برای آنان که نظر کنند و تأمل کنند در آن.

وَحَفِظْنَاهَا، و ما نگاه داشتیم آن را از هر شیطانی و دیوی ملعون مطرود.

إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ، آلا آن کس از شیاطین که او سمع دزدد که از پس او [۷۴-پ] برود ستاره‌ای روشن. و استثنا منقطع است این جا، به معنی «لکن»، برای آن که حکم مستثنی به خلاف مستثنی منه است. و روا بود که استثنا متصل بود برای آن که از ایشان نیز محفوظ باشد و اگر چه به شهاب ممنوع باشند.

عبد الله عباس گفت: شیاطین از آسمان محجوب نبودند بر آسمان شدند و خبر آسمان به زمین آوردند و القا کردند به کهنه.

چون عیسی - علیه السلام - از مادر بزاد ایشان را از سه آسمان منع کردند. چون رسول ما - علیه السلام - به رسالت بیامد، ایشان را از همه آسمانها منع کردند، هیچ کس از ایشان نبود که خواست تا خبری از اخبار آسمان دزدیده بشنود آلا و ستاره‌ای که آن را شهاب می‌خوانند، چون آتشی در آسمان کشیده شود و او را بسوزد.

چون این حال پدید آمد شیاطین بر ابلیس آمدند و این حال با او «۱» بگفتند. او گفت: در زمین حادثه‌ای پدید آمده است. در زمین بگردیدند چون به مکه رسیدند رسول را دیدند که قرآن می‌خواند. بعضی دگر گفتند که: این شهاب ایشان را بسوزد چنان که بکشد، بل عضوی از اعضای ایشان تباه کند و بهری را مخبل «۲» گرداند تا «۳» گول بیابانی شود که مردم را در بیابان گمراه کند.

يعقوب بن عتبة بن المغيرة بن الاخنس بن شريق «۴» گفت: اول کسی که از این قذف «۵» نجوم بترسید «۶» قبیله ثقیف «۷» بود، بنزدیک عمرو بن امیه آمدند - و او مردی بود از بنی علاج و داهی و زیرک بود - او ر «۸» گفتند که این حادثه که در آسمان پدید آمده

(۱). بم، به او.

(۲). قم، آو، بم، آب، مش، مختل، آل، آج: مخیل.

(۳). آو، بم، آب، آج، مل، آز: با.

(۴). قم: يعقوب بن عتبة بن المغيرة بن الاخنس بن شريق، آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: يعقوب بن عتبة بن اخنس ابن شريف.

(۵). بم: ندارد.

(۶). قم: پرسید، مل: پرسید، دیگر نسخه بدلها: پرسیدند.

(۷). آز، سقیف.

(۸). اور/ او را، همه نسخه بدلها: او را.

ص: ۳۱۵

است عجب است از قذف نجوم. او گفت: بنگری اگر از این نجوم معروف است که مردم شناسند و به آن راه برند. و از جمله انواء «۱» باشد در تابستان و زمستان، این آخر دنیاست و هلاک خلق خواهد بود، و اگر آن بر جای خود است و این دگر ستاره‌هاست آن کاری است که خدای تعالی به این خلق «۲» می‌خواهد.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا، و زمین را بکشیدیم، یعنی بگستریدیم. وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، و بر او افگندیم کوههای برجا «۳». و «رواسی» جمع راسیه باشد، من الرِّسْوِ، و هو الثَّبوت.

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ، و برویانیدیم در زمین هر چیزی سخته و وزن کرده. ابن زید گفت: مراد حبوب است که موزون باشد. و گفته‌اند «۴»: فِيهَا، ای فی الجبال، در کوهها برویانیدیم معادن چون زر و سیم و رود «۵» و مس و ارزیز و سرمه و زرنیخ و هر چه از معادن بیرون آرند «۶».

اگر گویند چرا موزون گفت و مکیل و معدود نگفت - و بیشتر از این نبات و حبوب مکیل باشد یا معدود - گوئیم: اما ابو مسلم محمد بن بحر او گفت: برای آن که غایت و انتهای مکیلات هم با وزن شود چون طعام گردد، و همچونین «۷» معدودات چون مغز او برون کنند. و جواب معتمد از این سؤال آن است که مراد به موزون نه سخته بر حقیقت است، آنما مراد آن است که حاصل و واقع بود به مقدار حاجت من غیر زیاده علیها و لا نقصان منها، تا پنداری بقصد بر سخته‌اند بر وفق حاجت به حسب اقتضاء مصلحت، و از این جاست قول مالک بن اسماء بن خارجه الفزاری، که گفت:

يُنْعَتُ النَّاعْتُونَ يوزن وزنا

و حديث الله هو ممّا

و خير الحديث ما كان لحنا

منطق صائب و تلحن احيانا

(۱). آج: نوا.

(۲). قم: از این خلق.

(۳). قم: بر جای بداشته.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: و گفت.

(۵). قم: روی، مل: رو، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۶). آو، بم، هر چه و از معادن بیرون آید، آج، لب: هر چه او از معادن بیرون آید.

(۷). همه نسخه بدلها: همچنین.

ص: ۳۱۶

ای تعریضا غیر مصرح به، و مثله فی المعنی قول الشاعر:

لها بشر مثل الحریر و منطق رقیق الحواشی لا هراء و لا نزر»۱»

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ، و کردیم شما را در زمین وجوه معایش «۲»، و معایش جمع معیشه «۳» باشد، یعنی وجوه مکسب و تجارت و آنچه [۷۵-] ر] به آن چیزی به دست آرند و تعیش کنند. وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بَرَاذِقِينَ، و نیز آنان را که شما روزی ایشان ندهی، یعنی وحوش و دواب و انعام، و «من» در آیت به معنی «ما» باشد برای آن که نه عقلا راست این جا، چنان که گفت: فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ «۴» ...، و محلّ «من» جرّ است، عطفًا علی قوله: لَكُمْ، ای و لمن لستم، یعنی شما را و وحوش را، این قول کوفیان است، و انشدوا فیه:

هَلَّا سَأَلْتُ بَدَى الْجَمَاجِمِ عَنْهُمْ و ابی نعیم ذی اللّواء المحدث «۵»

و این بنزدیک بصریان درست نیست چه عرب نگویند: مررت به و زید تا حرف جرّ باز نیارند و گویند: و بزید.

و گفتند: محلّ «من» رفع است عطفًا علی محلّ قوله: مَعَايِشَ، یعنی، و لکم معایش و من لستم له بَرَاذِقِينَ من الوحوش و الدّوابّ و الأنعام. و اگر گویند: محلّ او نصب است، عطفًا علی قوله: معایش، اولیتر باشد و روشنتر و بی تعسفتر، و التّقدیر:

و جعلنا ای خلقنا «۶» لکم فی الارض معایش و انعاما و دواب «۷» لستم له برازقین.

وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، و هیچ چیز نیست و اَلَّا خَزَائِنِ آن بنزدیک ماست. گفتند: مراد به خزائن خدای مقدورات اوست، و از اینجاست در

دعاء ائمه - عليهم السلام: یا من لا تنفد «۸» خزائنه

، یعنی مقدوراته، و مقدورات او را نهایت نیست تا در هر وقت چندان که خواهد ایجاد کند از هر جنسی. آنگه با آن که در مقذور چنین است ایجاد جز به حسب مصلحت باندازه نفرماید، و ما نفرستیم آن را اَلَّا به

(۱). کذا در اساس و قم و آو، و بم و آب و لب، آج، آل: یرد، آز: یند، مش: نور.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: معایش.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: معیشت.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۴۵.

(۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر طبری (ج ۱۴ ص ۱۳) المخرق.

(۶). کذا در اساس و قم، مل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: جعلنا.

(۷). دوآباه.

(۸). همه نسخه بدلها: لا ینفد.

ص: ۳۱۷

اندازه‌ای معلوم «۱» مقدر.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ، حمزه تنها خواند: الرِّیح، بر لفظ واحد. ابو عبید «۲» گفت:

این را وجهی نشناسم که موصوف واحد باشد و صفت جمع من قوله: و ارسلا الریح لواقح، جز که اختلاف باد در جهات به جاری مجری جمع کند. مبرّد گفت: روا بود که ریح به جنس کند «۳». آنگه آن صالح بود جمع را و واحد را و هذا علی ضعف، گفت: این هم ضعیف است. و کسائی گفت: هذا من باب قولهم ارض اعفار «۴» و ثوب اخلاق است و این وجهی باشد

برای آن که موصوف واحد است و صفت جمع، و این را نظایر دگر هست، و اگر چه بسیار نباشد، منها قولهم: ارض سباسب «۵». و فرأهم این وجه گفت، و انشد:

جاء الشتاء، و قمیصی اخلاق
شراذم، یضحک منه التّوآق «۶»

اسم ابنه، و باقی قرأ «ریاح» خواندند به جمع، اما قوله: لَوَاقِحَ، جمع لاقح «۷» باشد و آن آبستن بود و این جا ملقح بایست از روی معنی، یعنی آبستن کننده، جز که عن «۸» باب لیل نائم و سرکاتم باشد. و گفته اند «لقح» هم لازم است و هم متعدی، و ریاح لواقح آن بود که میغ را جمع کند تا از او باران زاید و درخت را باردار کند، و آن که ابر پیراگند و برگ ریزد ضدّ این باشد، آن را عقیم خوانند. و گفته اند لواقح به معنی ملاقح است، چنان که نهشل بن حرّی گفت:

لیبک یزید ضارع لخصومة
و مختبط ممّا تطیح الطّوائح

ای، المطاوح. و گفتند: علی معنی النسبه «۹» باشد، کقولهم: حائض و طاهر و طامث، ای ذات حیض و طهر و طمّث. و منه: همّ ناصب، ای ذو نصب، قال النّابغة:

کلینی لهمّ، یا امیمة، ناصب
و لیل آقاسیه بطی الکواکب

ای، منصب ذی «۱۰» نصب.

(۱). آب+ و.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: ابو عبیده.

(۳). آب: کنند.

(۴). قم: اعقال، آو، آب، آز، آل، مش: اعقال، مل، لب: اغفال.

(۵). قم: سباب.

(۶). همه نسخه بدلها: النواق.

(۷). آو، آج، مش: لاقحه.

(۸). کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها: من.

(۹). آو، آب، آز، آج، مش، آل، مل: التشبيه.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: ذو.

ص: ۳۱۸

ای، و ارسلنا الرِّیاح ذوات الفاح «۱». فتاده و ابراهیم و ضحاک گفتند: یعنی باد آب در ابر نهد، و این بر آن قول باشد که لاقح به معنی ملقح بود، چنین که گفتیم.

و عبد الله مسعود گفت: باد هم لاقح باشد و هم ملقح، لاقح بود چون آب بردارد، [۷۵-ب] ملقح بود چون القا کند «۲» برابر. فَأَنْزَلْنَا «۳» مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، و فرو فرستادیم از آسمان آبی، یعنی باران. فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ، و آن را به سقی و شرب «۴» و خوره «۵» زمین و کشت شما کردیم، يقال: سقیته لما «۶» یشربه بفيه، چون به دست بدهی تا به دهن باز خورد «سقیت» گویی، و چون بدهی تا بکشت دهد، «اسقیته» گویی. و گفتند:

هر دو یکی «۷» معنی دارد، چنان که سری و اسری. قال الشاعر:

نمیرا و القبائل من هلال

سقی قومی بنی مجد، و اسقی

و روا بود که مراد آن است که مکنّاکم، ما تمکین کردیم شما را از خوردن، پس اسقا به معنی تمکین باشد از خوردن و دادن. وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ، و شما آن را نگاه نتوانی داشتن، چه در مقدور شما این نباشد، و سفیان گفت: یعنی منع نتوانی کردن آن را.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ، و ما زنده کنیم مردگان را و مرده کنیم زندگان را، و مرگ و زندگانی به امر ماست، و چون خلاق عالم را بمیرانیده باشیم، میراث ایشان برداریم و آنچه ایشان دارند از اموال و املاک به ما بماند، ما به منزلت وارث باشیم آن را وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ، و ما دانیم از شما «۸» هم متقدّمان را و هم متأخران را.

عبد الله عباس گفت: [مراد به متقدمان مردگانند و به مستأخران زندگانند.

(۱). قم: لقاح.

(۲). اساس: بود، با توجه به اجماع نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: و انزلنا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). آو، آب، آز، مش: غرب.

(۵). کذا در اساس با همین اعراب، قم: خورده، آو، آب، آز، آج، آل، مش: خورد.

(۶). آو، آب، آز، آل، آج، لب: ای، مش: آن.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: یک.

(۸). آب: شمان.

ص: ۳۱۹

عکرمه گفت: [«۱» مستقدمان آنانند که آفریده نه‌اند و مستأخران آنانند که آفریده‌اند «۲».

قتاده گفت: مستقدمان گذشتگانند «۳» و مستأخران آنان که در اصلاب پدرانند. شعبی گفت: اوایل و اواخر خلقان را خواست. مجاهد گفت: مستقدمان قرون اولند «۴» و مستأخران امت محمدند. حسن گفت: مستقدمان مقدمانند «۵» در طاعت و مستأخران آنانند که متخلف بودند در عمل صالح. و گفته‌اند: مراد متقدمان در صفهای نماز و قتالند و متأخران در آن صفوف.

عبد الله عباس گفت: در عهد رسول - علیه السلام - مردان به نماز جماعت آمدندی و زنان نیز، مردان در صفهای اول بایستادندی «۶» و زنان به صفهای آخر، آن کس که در دل او ریبتی و تهمتی بودی از مردان، خویشتن باصف آخر داشتی تا دزدیده به زنان نگاه می‌کند «۷»، از زنان همچونین آن که در دل او تهمتی بودی خود را در صف اول زنان بداشتی تا به مردان نگاه کند «۸». و در میان آن زنان زنی بود سخت بجمال و مردان در حق او بر دو وجه بودند: بعضی آن بودند که خویشتن به صف اول انداختندی بقصد تا او را ندیدندی و دل به او مشغول نبودی، و بعضی آن بودند که خود «۹» را با صف آخر افگندندی «۱۰» تا دزدیده به او نگاه کنند «۱۱». چون مردم به سجود شدند، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: من به احوال هر دو عالم و قصد و نیت هر دو گروه می‌دانم «۱۲»، از این جا رسول - علیه السلام - گفت:

خیر صفوف الرجال اوّلها و شرّها آخرها، و خیر صفوف النساء آخرها و شرّها اوّلها.

ربیع انس گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السّلام - مردمان را تحریض کرد «۱۳» بر صف اوّل، مردم مبادرت و مزاحمت کردند و بنو عذرة سرایهای ایشان دور بود از مسجد چون ایشان رسیدند صف اوّل و دوم بگرفته بودند. ایشان

(۱). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۲). قم، مل: در اصلاب پدرانند.

(۳). آو، گذشتگانند.

(۴). آو، بم، آج، لب: اوّل را خواست.

(۵). همه نسخه بدلها: متقدّمانند.

(۶). آو، آب، باستانندی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: می کردی و.

(۸). قم: می کند.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: خویشتن.

(۱۰). همه نسخه بدلها: افگندندی.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: کردند.

(۱۲). همه نسخه بدلها: دانم.

(۱۳). قم: می کرد، مل: رسول - علیه السّلام - گفت مردمان را و تحریض کرد.

ص: ۳۲۰

گفتند: یا رسول الله! ما آن سرایها بفروشیم و در نزدیک مسجد سرایها بخریم تا فضل صف اوّل ما را فوت نشود، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: من عالمم به احوال و نیت شما و نیز به احوال آنان که پیش از شما به مسجد آیند. به این

حاجت نیست، چه «۱» اگر سرای شما دور است تا به مسجد، خطوات شما بیشتر است [۷۶-ر] در رفتن تا به مسجد، به هر خطوه‌ای خدای تعالی شما را حسنتی می‌فرماید. ایشان دلخوش شدند.

اوزاعی گفت: مراد آن است که من دانم که‌اند که «۲» نماز تقدیم کنند به اول وقت و آنان که‌اند که نماز تأخیر کنند با «۳» آخر وقت! مقاتل گفت: مراد متقدمان و متأخرانند در صف قتال و کالزار «۴». ابن عیینه گفت: مراد به آیت کافر و مسلمان است یعنی آن که اقدام کند بر اسلام یا متأخر شود از «۵» اسلام.

آنکه گفت: خدای تو با اختلاف احوال و درجات و منازل اینان از تقدّم و تأخّر همه را بمیراند و باز همه را زنده کند و در موقف عرض جمع کند، که او خدایی است که آنچه کند به حکمت کند و در آنچه کند مصلحت داند.

آنکه از آنجا به قصّه آدم آمد تا چون واسطه احوال و آخر کار بگفت از اول چیزی گفته باشد تا مکلفان در همه اندیشه کنند.

گفت: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ،** ما بیافریدیم آدم را، **مِنْ صَلْصَالٍ،** از گلی خشک شده که آن را صلصله‌ای و صوتی باشد. پیش «۶» آن که آتش به او رسد [چون آتش به او رسد] «۷» آن را فخار خوانند. عبد الله عباس گفت: «صلصال» گلی پاکیزه باشد که آب از او برود «۸» متشقق شود، چون بر هم زنند آن را قعقه‌ای باشد و آوازی.

مجاهد گفت: گلی باشد بوی بگردانیده، من قولهم: **صَلَّ اللَّحْمَ** اذا انتن «۹»، گوشت را چون بوی ناخوش کند، گویند: صلّ، پس این بنا مضاعف رباعی باشد از او،

(۱). آب، آج، لب: که.

(۲). آب، آز: آنان که اندک، قم: آنان که اندکی.

(۳). همه نسخه بدلها: تا.

(۴). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۵). قم: بر.

(۶). قم، آل، مل + از.

(۷). اساس: ندارد، از قم آورده شد.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + و.

(۹). قم: اذ اتن.

ص: ۳۲۱

مِنْ حَمًا، از خری «۱»، گلی باشد آب بسیار با او ملازمت کرده تا سیاه شده باشد، مَسْنُونٌ، سالخورده «۲»، من السَّيْنِ.

عبد الله عباس گفت: گلی باشد متغیر اللون و الرائحة، معنی همین است که خری «۳» بوی بگردانیده. و مجاهد و قتاده هم این گفتند. فرآء گفت: اصله من سنتت الحجر بالحجر، اذا حککته «۴» به، چون سنگ بر سنگ ساینده سنتت گویند، و آن را که حاصل آید از آن سونش «۵» آن را سنین و سنانه گویند، یعنی از گلی «۶» سوده که در او هیچ سنگی و ریگی نبود «۷»، و منه المسن، آبسان را از این جا مسن گویند که کارد با او بسایند.

سببویه گفت: المسنون، المصور من سنّة الوجه «۸»، و آن نهاد روی «۹» باشد، و قال ذو الرمة:

ملساء، ليس بها خال ولا ندب

تريک سنّة وجه غير مرفقة

ابو عبيده «۱۰» گفت: مسنون، ای مصبوب، من سنتت الماء اذا صببته.

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ، عبد الله عباس گفت: جان، ابو الجن است، پدر جنیان. مقاتل گفت: ابلیس است، او را خدای تعالی بیافرید پیش آدم «۱۱» از آتش و سموم «۱۲». عبد الله عباس گفت: گرمی گرم باشد، چنان که گرمای او کشنده بود. کلبی گفت از ابو صالح، از عبد الله عباس که: «سموم» آتشی باشد که آن را دود نبود و صواعق از آن بود، و آن آتشی است میان آسمان و زمین حجاب «۱۳». چون خدای تعالی غذایی فرماید حجاب بدرد و به زمین «۱۴» آید و بسوزد آن را که فرموده باشند، و آن هدّه‌ای «۱۵» که پیش از آن شنوند او از خرق حجاب باشد. ضحاک گفت از عبد الله

(۱). آو، آب: خرّی، مل: حرّی.

(۲). آو، بم، آج، آز: سالخورده.

(۳). آب، مل: خرّی، همه نسخه بدلها، بجز مل + بود.

(۴). آج، لب: اذا احککته.

(۵). مل: سودنش.

(۶). آب، مل: آن گلی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نباشد.

(۸). آو، آب: الوجوه.

(۹). آب: و آنها در وی.

(۱۰). قم، مل: ابو عبید.

(۱۱). آج، لب، آل + پیش از آدم.

(۱۲). قم: او را بیافرید از آتش و سموم پیش از آدم.

(۱۳). آب + باشد.

(۱۴). آو، آب، آج، لب: بر زمین.

(۱۵). قم: مدهای، آب، مل، آز: هذّه.

ص: ۳۲۲

عبّاس: ابلیس از جمله حیّی است از احیای فریشتگان که ایشان را جان خوانند و برای آن او را جان خواند «۱» که از چشم ما پوشیده است، من، جنّه اذا ستره.

ابو اسحاق گفت: در نزدیک عمر [و] بن «۲» الاصحّ شدم، گفت: تو را حدیثی گویم؟ گفتیم: بگو. گفت: از عبد الله مسعود شنیدم که او گفت: این باد سموم که می بینی جزوی است از هفتاد جزء آن سموم که خدای تعالی گفت **وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ**.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، [۷۶-پ] عامل در ظرف مضمّر است، یعنی و اذکر، یاد کن ای محمد چون گفت خدای تو فریشتگان را: **إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا، من بخواهم آفریدن خلقی را، حیّی از صلصال و حمأ مسنون، بر آن تفسیر که گفتیم.**

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، چون راست بیافرینم «۳» او را و تمام کنم خلق او، و منه خلق سویّ، ای تامّ. **وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**، و روح خود در او دمم، و اضافت «روح» با او اضافه الفعل الی فاعله باشد، چه او مختصّ است به قدرت بر آن. **فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ**، به روی در آیی پیش او به سجده، امر، من وقع يقع وقوعاً، و نصب «ساجدین» بر حال باشد «۴». و سجود فریشتگان آدم را سجود اکرام و اجلال بود نه سجود عبادت.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، فریشتگان جمله به یک بار پیش آدم به سجده در آمدند «۵»، و قوله: «كُلُّهُمْ» تأکید است «ملائکة» را و «اجمعون» همچونین «۶» تأکید تأکید است «۷». و فرق میان «کلّ» و «اجمعون» آن است که کلّ یک بار تأکید باشد و یک بار نباشد، و «اجمعون» هرگز نبود که نه تأکید بود. یقال: جاءنی کلّ القوم و جاءنی القوم کلّهم، و لا یقال: جاءنی اجمعون، و لا رأیت اجمعین، حتّی یكون تأکیداً تابعاً لما قبله.

(۱). آب، آز، مش: خوانند.

(۲). با توجّه به اتفاق نسخه بدلها و پاره‌ای منابع تفسیری تصحیح شد.

(۳). آب، آز، بیافریدم.

(۴). قم: است.

(۵). قم: سجود کردند، دیگر نسخه بدلها: به سجود در آمدند.

(۶). همه نسخه بدلها: همچین.

(۷). قم: این جمله را ندارد، مل: همچین تأکید است.

ص: ۳۲۳

إِلَّا إِبْلِيسَ، همه سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و امتناع از آن که سجده کند، و کلام در آن که ابلیس از جمله فریشتگان بود یا نه به استقصا برفته است و نیز این قصّه بتمامی در سوره البقر [ة]، اما اجماع است بر آن که مأمور بود به سجود آدم.

آنان که گفتند از فریشتگان بود، گفتند: استثناء متصل است و آنان که گفتند نبود، گفتند: استثناء منقطع است.

قالَ يَا إِبْلِيسُ، خدای تعالی «۱» گفت: ای ابلیس چیست تو را که با «۲» ساجدان سجده نکردی آدم را؟

جواب داد که: لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ، من سجده نکنم خلقی را که تو او را از گلی خشک آفریده‌ای «۳»، از خری «۴» سالخورده «۵»، یا «۶» بر آن اقوال که برفت.

حق تعالی گفت او را: فَأَخْرَجُ مِنْهَا، برون رو از بهشت، و گفتند: از آسمان.

فَأَنكَرَ رَجِيمٌ، که تو رانده و ملعون و مطرودی. و لعنت بر تو است تا به روز جزا، یعنی روز قیامت.

ابلیس گفت: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي، بار خدایا اکنون که مرا براندی و لعنت کردی، مرا مهلت ده و تأخیر کن تا به روز قیامت.

حق تعالی گفت: فَأَنْتَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، تو از جمله مهلت دادگانی تا به روز وقت معلوم «۷». بعضی گفتند: مراد روز قیامت است بر حسب سؤال «۸»، و بعضی گفتند:

مراد نفع اوّل است، چه به نفع اوّل تکلیف زایل شود و به دوم خلقان همه هلاک شوند، و به سهام «۹» بعث باشد ایشان را. و ابلیس را، من بین الخلائق، تنها به اجماع تا آنکه ابقا نکند خدای تعالی. و بعضی دگر گفتند: این وقتی است که خدای را معلوم است ما را «۱۰» معلوم نیست. و حق تعالی این را بیانی فرمود و ما روا داریم «۱۱» که آن وقت

(۱). قم، آو، آب، مل، آز، مش + او را.

(۲). قم، آو، آب، آج، لب، آز، آل، مش + این.

(۳). مل: آفریدی.

(۴). آو، آب، آز، مش: لوشی.

(۵). مل: سیاه سالخورده.

(۶). قم: ندارد، مل: تا.

(۷). آل، مل: به روز قیامت.

(۸). قم، آو، آز، آج، لب، مش + او.

(۹). قم، آل، آج، سوم، مل، لب، سیوم، مش: سیم.

(۱۰). مل + او.

(۱۱). آب: دارم.

ص: ۳۲۴

بگذشت «۱» و ابلیس هلاک شد چه ما را طریقی نیست بر ابقاء او «۲»، و این هر دو قول قریب است. و گفتند: نشاید که خدای تعالی اعلام کند مکلف را مدّت اجل او تا مغری «۳» نشود به قبیح «۴»، اما آن که شاید که دعای کافر «۵» اجابت کند «۶» یا نه؟

اجابت او بر سبیل مصلحت بود نه بر وجه تعظیم. و همانا «۷» اگر او دعا نکردی صلاح در بقای او بودی، ابلاغاً للحجّة و اعذاراً و اندازاً و تعریضاً فی التّکلیف لعظم المنزلة «۸».

آنکه گفت ابلیس: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي، بار خدایا به آن اغوا و اضلال که مرا کردی تا بدانم که اول کس که جبر گفت ابلیس بود و اول کس که عدل گفت آدم بود، فی قوله: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ... «۹»، ابلیس می گوید: ما را تو گمراه کردی، و آدم می گوید: بار خدایا ما ظلم کردیم بر خود اگر از آدمی اقتدا به آدم کن «۱۰» [۷۷-ر] و اگر ت «۱۱» مذهب ابلیس بهتر می آید تو دانی بیش از آن نیست که روزی خواهد بودن «۱۲» که هر کسی «۱۳» را به پیشرو خود باز خوانند. يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ «۱۴».

ابلیس گفت: به این اغوا که مرا کردی لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ، در زمین بر فرزندان آدم تزیین کنم و لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، و همه را گمراه کنم. چون در این حدیث اندیشه کنی «۱۵» ابلیس در جبر با مجامله «۱۶» تر است، چه او اغوای خود «۱۷» تنها به خدا حوالت کرد و اغوای جمله خلقان به خود حوالت کرد و «با» فی قوله: بِمَا أَغْوَيْتَنِي، بعضی گفتند قسم است، کقولهم: بالله، و درست آن است که «با» مجازات است، چنان که: و الله بما اولیتنی لأشکرنک. آنکه استشنا کرد از خلقان

(۱). آو: بگزشت.

(۲). آو، آب، آز، آل، آج: فر ابقاء او، لب: ها بقاء او، مل: با بقاء او.

(۳). قم، آج: معزی.

(۴). قم: ندارد، آز: به قبح.

(۵). قم، آو، آب، آز، آل، آج، لب، مش: کافران.

(۶). قم، آو، آب، آل، مل، آج، لب، مش: کنند.

(۷). آب، مل + که.

(۸). مل، لب + و این هر دو قول قریب است.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۲۳.

(۱۰). آب، مش: کنی.

(۱۱). آج: اگر از.

(۱۲). آو، آب، آز، آل، آج، لب، مش: خواهد آمد.

(۱۳). مل: همه کس.

(۱۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۱.

(۱۵). مل: کنید.

(۱۶). قم، مل: مجاملت، آب، آز، آل: مجاهله.

(۱۷). مل، مش + به.

ص: ۳۲۵

جماعتی را که دانست که مکر او و کید او برایشان کار نکند.

گفت: مگر بندگان مخلص تو، و آن معصومانند که هر کس که جز معصوم باشد کید ابلیس بر او کار کند. مدنیان و کوفیان و شامیان خواندند به فتح «لام» بر آن که مفعول باشد، یعنی آنان را که تو ایشان را برگزیده «۱» و خالص کرده‌ای به توفیق «۲» و هدایت، و نگاه داشته‌ای به لطف و عصمت، و مکیان و بصریان به کسر «لام» خواندند، علی انهم فاعلون، یعنی بندگان که عبادت خالص بکرده‌اند تو را.

خدای تعالی گفت ابلیس را: **هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ**، یعقوب خواند در عشر، و در شاذّ ابن سیرین و قیس بن «۳» عباد و حمید خواندند: صراط علیّ به تنوین، بر آن که «علی» صفت «صراط» باشد، ای رفیع، کقوله: **وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا** «۴»، و عامّه قراء خواندند: علیّ مستقیم، بر آن که «علی» حرف جر باشد، دخل علی ضمیر المتکلم عن نفسه.

آنکه در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که معنی او تهدید و وعید است، کقول القایل لمن یهدده: طریقک علیّ، ره تو بر من است و گذر «۵» تو بر من است و من بر ره توام و تو را از من گزیر نیست، کقوله تعالی: **إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِ الْمُرْصَادِ** «۶»، و قولی دیگر آن است که: **هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ**، ای علیّ بیانه و ایضاحه، این راهی است که بیان آن و حجّت آن بر من است که روشن کنم تا مکلفان در آن راه «۷» گمراه نشوند.

آنکه گفت: **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ**، بندگان من تو را برایشان دستی و فرمانی نباشد و قوتی، چه ایشان به عصمت من معصوم باشند. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که تو را بر بندگان من سبیلی نباشد جز وسواسی، اما به قهر و غلبه بایشان چیز «۸» نتوانی «۹» کردن. بعضی دگر گفتند: تو را بر دل ایشان راهی نیست.

سفیان عیینه گفت: معنی آن است که تو بندگان مرا در گناهی نیفگنی «۱۰» که عفو من

(۱). قم، مل: ایشان را گزیده.

(۲). آو، آب، آج، مش: و توفیق.

(۳). قم: لقه بن.

(۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۵۷.

(۵). آو، گزر.

(۶). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: ندارد.

(۸). همه نسخه بدلها: با ایشان چیزی.

(۹). مل: نتوانید.

(۱۰). آو، آب، آل، آج، لب، مش: نه افگنی.

ص: ۳۲۶

از آن تنگ شود تا کام تو بر آید از تو اغوا و از من غفران، تا هر چه تو به طول عمر اغوا کنی من به یک ساعت پیامرم. آنکه استثنا کرد از ایشان بندگان عاصی را که متابعت ابلیس کنند، گفت: **إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ**، الا آنان که پسرو «۱» تو باشند از غاویان و نادانان.

آنکه وعید کرد متابعان ابلیس را، گفت: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ**، دوزخ موعد ایشان است جمله، و آن را هفت در باشد، هر دری را «۲» جماعتی بخشیده.

مِنْهُمْ، یعنی «۳» من اتباع ابلیس.

روایت کردند از امیر المؤمنین علی «۴» که او گفت: دانی که درهای دوزخ چگونه باشد؟ گفتند: هم چنان که درهای ماست. گفت: نه، درهای دوزخ چنین باشد، و دستها بر هم نهاد و گفت: خدای تعالی بهشتها بر عرض نهاده است و دوزخ بر درکات و طبقات یک از زیر «۵» دیگر، درکه اسفل را «جهنم» «۶» گویند و بالای آن «لظى» است و بالای آن [۷۷-پ] «حطمه» است و بالای آن «سقر» است و بالای آن «جحیم» است و بالای آن «سعیر» است و بالای آن «هاویة» «۷».

عبد الله بن سنان روایت کرد از ضحاک در این آیت که او گفت: دوزخ را هفت در است و آن هفت درکه است، بهری بر بالای بهری نهاده، بر درکه اول اهل توحید باشند ایشان را بر اندازه گناه عقوبت کنند، آنکه «۸» بیابند و در درکه دوم «۹» جهودان «۱۰» باشند و در سیم «۱۱» ترسایان «۱۲» باشند و در چهارم صابیان باشند و در پنجم گیرکان «۱۳» باشند و در ششم مشرکان عرب باشند و در هفتم منافقان باشند، و ذلک قوله: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ «۱۴».

(۱). آل، آج، لب: پیرو.

(۲). قم: با.

(۳). مش: ای.

(۴). قم، مل، آز، آو + علیه السلام، آب + کرم الله وجهه، آج، لب، آل + ابن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه.

(۵). آب، زیر.

(۶). مل: حمیم.

(۷). مل + است.

(۸). قم + از آن جا، آل + بیرون.

(۹). آو، آج، مش، لب + در او.

(۱۰). قم: ترسایان.

(۱۱). قم: سهام، آب، مل، آز، آج، لب: سیوم.

(۱۲). قم: جهودان.

(۱۳). مل، مش: گبران.

(۱۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۵.

ص: ۳۲۷

انس مالک روایت کرد از بلال که رسول - علیه السلام - یک روز در مسجد مدینه نماز می‌کرد تنها، زنی اعرابی بگذشت «۱» خواست تا در قفای رسول نماز کند در مسجد رفت و دو رکعت نماز در قفای رسول بکرد و رسول - علیه السلام - ندانست که کسی در پی او «۲» نماز می‌کند این سورت برگرفت «۳». چون به این آیت رسید زن اعرابی نعره‌ای بزد و بیوفتاد «۴» بی هوش «۵»، رسول - علیه السلام - سلام باز داد و گفت: آبی بیاری. آبی بیاوردند و بر روی او زدند، با هوش آمد. رسول - علیه السلام - گفت: یا اعرابی! چه حال است «۶» تو را؟ گفت: بگذشتم «۷»، تو تنها نماز می‌کردی خواستم تا در قفای تو دو رکعت نماز کنم یا رسول الله، این که گفتمی «۸»: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ**، این کلام خداست «۹» یا کلام تو است؟ گفت: لا بل کلام خداست «۱۰». اعرابی گفت: واویلاه، هر عضوی از اعضای من بخشیده خواهد بود بر دری از درهای دوزخ؟ رسول - علیه السلام - گفت: خلاقان را بر هر دری از درهای دوزخ عذاب کنند، علی قدر اعمالهم، بر اندازه عملشان.

گفت: یا رسول الله! من زنی درویشم و مالی ندارم جز هفت بنده دارم «۱۱» تو را گواه کردم یا رسول الله که همه را آزاد کردم، هر یکی را بر دری از درهای دوزخ.

جبریل «۱۲» آمد و گفت: یا رسول الله! بشارت ده اعرابی را «۱۳» که خدای تعالی درهای دوزخ بر تو حرام کرد و «۱۴» درهای بهشت بگشاد «۱۵» بر تو.

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۹۹]

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ (۴۶) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۷) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸) نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹)

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰) وَتَبَّئْتُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِمْ تُبَشِّرُونَ (۵۴)

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (۵۵) قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹)

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (۶۰) فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كُنَّا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴)

فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبَعْتَ أَذْوَاعَهُمْ وَلاَ يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَآمَضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (٦٥) وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (٦٦) وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (٦٧) قَالَ إِنَّ هُوْلَاءِ ضِيفَى فَلَ تَفْضَحُونَ (٦٨) وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزَوْنَ (٦٩)

قَالُوا وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (٧٠) قَالَ هُوْلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (٧١) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (٧٢) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُسْرِقِينَ (٧٣) فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (٧٤)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (٧٥) وَ إِنَّهَا لَبَسِيلٌ مُّقِيمٌ (٧٦) إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (٧٧) وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (٧٨) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا لِيَأْمَامٌ مُّبِينٌ (٧٩)

وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (٨٠) وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (٨١) وَ كَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (٨٢) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ (٨٣) فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٨٤)

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (٨٥) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (٨٦) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (٨٧) لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِّلْمُؤْمِنِينَ (٨٨) وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (٨٩)

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (٩٠) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (٩١) فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلِنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٩٢) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٩٣) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (٩٤)

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (٩٥) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٩٦) وَ لَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (٩٧) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (٩٨) وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (٩٩)

[ترجمه]

پرهیزگاران در بهشتها باشند و چشمه‌ها.

(١). آو، بگزشت.

(٢). مل: که از پس او کسی.

(٣). مل: به خواندن گرفت.

(٤). آو، آز، آل، آب، مل، آج، لب، مش: بیفتاد.

(۵). آب، مل، آز، و بیهوش شد.

(۶). مل: حالت بود.

(۷). آو: بگزاشتم.

(۸). مل: خواندی.

(۹). مل + به ما.

(۱۰). مل + زن.

(۱۱). کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها این کلمه را ندارد.

(۱۲). قم، ملی، مش + علیه السّلام.

(۱۳). مل: این زن را.

(۱۴). مل: درهای دوزخ حرام کرد از بهر تو.

(۱۵). قم: بر گشاد، آل، آج، لب: بر روی تو بگشاد، آو، مل، آز، آل، آج، لب + قوله تعالی.

ص: ۳۲۸

در شوی در آن جا بسلامت، ایمن «۱».

بکنیم ما آنچه در دلهای ایشان باشد از کینه، برادران باشند بر سریرها «۲» برابر یکدیگر.

نرسد به ایشان در آن جا رنجی و نباشند ایشان از آن جا برون کرده «۳»

خبر ده بندگان مرا که من آمرزنده بخشاینده‌ام.

و عذاب من «۴» عذابی است دردناک.

و خبر ده ایشان را از مهمانان «۵» ابراهیم.

چون در شدند «۶» در او، گفتند «۷»: سلام بر تو. گفت: ما از شما ترسانیم.

گفتند: مترس که ما تو را مزده می‌دهیم به پسری دانا.

گفت: مزده دادی مرا با آن که به من رسید پیری؟ به چه بشارت می‌دهی مرا؟

گفتند: مزده دادیم تو را به درستی «۸»، مباش از نومیدان.

گفت: و که «۹» نومید شود از رحمت خدایش مگر گمراهان؟

گفت: چیست کار شما ای فرستادگان؟

گفتند: ما را فرستاده‌اند به گروه «۱۰»

(۱). قم: آمان.

(۲). قم، آل، آج، لب، مش: بر تختها، آو: در تختها.

(۳). قم: بیرون کردگان.

(۴). قم + آن.

(۵). آو، مش، مهمانی، آل: مهمان.

(۶). قم: در آمدند.

(۷). قم: پس گویند.

(۸). آج، لب، آل: به راستی.

(۹). مش: و کیست که.

(۱۰). قم، آو، مش، آج، لب: به گروهی.

ص: ۳۲۹

گناهکاران.

مگر آل لوط که ما برهانیم ایشان را جمله.

مگر زنش را که ما تقدیر کردیم که او از جمله ماندگان باشد «۱» در عذاب «۲».

چون آمدند به قوم لوط فرستادگان.

گفت: شما گروهی «۳» ناشناخته.

[۷۸-ر]

گفتند «۴»: آورده‌ایم به تو آنچه در آن شک می‌کنند.

و آورده‌ایم «۵» به تو حق و ما راستی‌گیریم «۶».

بیر اهلت «۷» به پاره‌ای از شب و برو از پی ایشان، و نباید که باز نگرد «۸» از شما کسی، بروی «۹» آن جا که می‌فرمایند شما را.

و وحی کردیم به او آن کار «۱۰» که اصل ایشان بریده است «۱۱» در بامداد آمده.

آمدند اهل شهر شادی کننده «۱۲».

گفت: ایشان مهمان «۱۳» من اند مرا رسوا مکنی.

و بترسی از خدای و مرا خوار مکنی.

گفتند: نه ما نهی کردیم تو را از جهانیان؟

گفت: اینان دختران من اند اگر

(۱). قم: است.

(۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۳). قم: گروهی ای، آج، لب: گروهی اید.

(۴). قم + بل، مش + بلکه.

(۵). مش: آمده‌ایم.

(۶). قم، آو، آل، آج، لب، متن: راستگویائیم.

(۷). قم، آو، آج، لب، آل، مش + را.

(۸). آو، آج، لب، آل، مش: و باید که باز ننگرد.

(۹). آج، لب: مش: بروید.

(۱۰). مش + را.

(۱۱). آو، آج، لب، آل، مش: بریده شود.

(۱۲). قم، مش: شادی می‌کردند.

(۱۳). قم: مهمانان.

ص: ۳۳۰

کننده‌ای «۱».

به جان تو که ایشان در مستی‌شان سر در نهاده‌اند «۲».

بگرفت ایشان را بانگ در بامداد آمده «۳».

کردیم زیرش «۴» زیرش، ببارانیدیم برایشان سنگها «۵» بی از سنگ گل.

در این دلیلهایی هست «۶» اندیشه کنندگان را.

و آن به راهی است ایستاده.

در این دلیلی هست گروندگان را «۷».

و «۸» بودند مردمان بیشه بیدادگر.

ما کینه کشیدیم از ایشان و آن هر دو به راهی است روشن.

دروغ داشتند مردمان شهرهای ثمود پیغامبران را.
بدادیم ایشان را حجّتها، بودند از آن برگشته «۱۰».
و می تراشیدند از کوهها خانهها ایمن «۱۱».
بگرفت ایشان را آواز در بامداد آمده «۱۲».
نگریزاید از ایشان آنچه اندوخته بودند «۱۳».

(۱). قم: اگر هستی شما کنندگان.

(۲). آن: در یک مستی و جهالت متحیر شوند.

(۳). قم: در روشنی دور آمده: آو، مش: در بامدادان، آل: در وقت آفتاب بر آمدن.

(۴). آو: زورش.

(۵). آو، آج، لب، مش: سنگ.

(۶). قم: دلیلی است، آو، آج، لب، مش: دلیلهاست.

(۷). قم: مؤمنان را.

(۸). اساس و برخی نسخه بدلها: ندارد، با توجه به اصل آیه از مش افزوده شد.

(۹). قم + بدرستی که.

(۱۰). قم: برگردیدگان.

(۱۱). قم: آمنان.

(۱۲). آج، لب: آمدن.

(۱۳). قم: آنچه بودند که کسب می‌کردند، آو، آج، لب: آنچه کسب کرده بودند.

ص: ۳۳۱

و نه آفریدیم آسمانها را و زمین را و آنچه در میان آن است الا به حقّ، و قیامت آمدنی است عفو کن عفو کردنی نیکو.

خدای تو آفریننده و دانا است.

ما بدادیم تو را هفت آیت از «الحمد» و قرآن بزرگوار.

مکش چشمهایت به آنچه ما متمّع کردیم «۱» به آن اجناسی را از ایشان، و اندوه مدار برایشان، فرو نه «۲» بالت برای مؤمنان.

بگو که من ترساننده‌ام بیان کننده.

چنان که فرستادیم بر قسمت کنندگان.

آنان که کردند قرآن را پاره پاره.

به حقّ خدای تو که بپرسیم ایشان را جمله.

از آنچه کرده باشند.

برخیز به آنچه تو را فرمودند و برگرد از مشرکان.

ما کفایت کردیم تو را فسوس دارندگان «۳».

آنان که کنند با خدای خدایی دیگر «۴» بدانند.

ما دانیم که تو را تنگ می‌شود دلت به آنچه می‌گویند.

تسبیح کن به شکر خدایت و باش از سجده کنندگان.

و بیرست خدایت را تا به تو آید مرگ.

(۱). قم: متمّع گردیم، آو، آج، لب، آل: متمّع کردیم.

(۲). آو، آج، لب + با.

(۳). قم، آج، لب، آل: افسوس دارندگان.

(۴). قم، آو، آج، لب، آل + زود بود که.

ص: ۳۳۲

قوله تعالی: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ**، حق تعالی چنان که دأب اوست در ترغیب و ترهیب مکلفان چون ذکر دوزخ [۷۸-پ] بکرد و وعید او، ذکر بهشت کرد و نعیم او، گفت: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ**، متقیان و پرهیزگاران و خدای ترسان فردای قیامت در بهشتهایی باشند پر درختان و چشمه‌ها از آب و می و شیر و انگبین.

ادْخُلُوها بِسَلَامٍ، این از جمله آن جایهاست که گفتیم عرب اضمار قول کنند «۱»، و التَّقْدِيرُ: يقال لهم، گویند ایشان را که در این بهشتها روید «۲» به سلامت امن «۳» از همه آفت. و حسن بصری در شاذ خواند: ادخلوها، علی الخبر عما لم یسم «۴» فاعله، یعنی ببرند «۵» ایشان را به آن جا، و باقی قرأء بر امر.

وَنَزَعْنَا، ما بکنیم آنچه در دلهای ایشان باشد از حقد و کینه و حسد و خیانت «۶»، از آنچه در میان ایشان بوده باشد. **إِخْوَانًا**، نصب بر حال است از مفعول، و ایشان در آن حال برادرانی باشند یکدیگر را بر سریرها روی به روی کرده. و «سرر» جمع سریر باشد، کجدید و جدد.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ، ایشان را در آن جا رنجی نرسد و ایشان را از آن جا بیرون نکنند. و «نصب» تعب و ماندگی باشد از کار گران کردن.

نَبِيُّ عِبَادِي، آنکه رسول را گفت: خبر ده بندگان مرا که من غفور و رحیمم و آمرزگار و بخشاینده‌ام و عذاب من عذابی سخت است. و این غایت وعد و وعید است که حق تعالی مختصر در این دو آیت بگفت.

ابن ابی رباح روایت کند- و از جمله صحابه است «۷»- که رسول- علیه السلام- یک روز در بنی شیبه در مسجد الحرام آمد، و ما جماعتی حدیثی «۸» می‌کردیم و می‌خندیدیم. ما را گفت: چرا می‌خندی؟ و بگذشت «۹». چون بنزدیک سنگ سیاه

(۱). قم، آو، آب، آج، لب، آل: کند.

(۲). مل: روند.

(۳). همه نسخه بدله، بجز قم: ایمن.

(۴). کذا در اساس و مل، لب، آب، آذ، مش: علی ما لم یسم، دیگر نسخه بدلها: علی ما یسم.

(۵). مل: ببرد.

(۶). همه نسخه بدلها + و.

(۷). قم: ابن ابی رباح که از جمله صحابه است روایت کند.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حدیث.

(۹). آو: بگزشت.

ص: ۳۳۳

رسید باز گردید و گفت: جبریل آمد این ساعت و گفت خدای می گوید چرا بندگان مرا نومید می کنی؟ و این آیت آورد: نَبِّئُ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

قتاده گفت، ما را روایت کردند از رسول - علیه السلام - که او گفت: اگر بندگان قدر عفو خدای بدانند هیچ کس از هیچ حرام نپرخیزد «۱»، و اگر مقدار عذاب او بدانند خویشتن در عبادت هلاک کنند.

و نَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ، آنکه در قصه ابراهیم - علیه السلام - و آمدن فریشتگان به او بر صورت مهمانان گرفت، گفت: خبر ده نیز ایشان را از مهمانان ابراهیم. و لفظ «ضیف» صالح باشد واحد را و تننیه و جمع را و مذکر و مؤنث را، برای آن که مصدر است من ضافه یضیفه ضیفا اذا نزل به، و اضافه یضیفه اضافه، اذا انزله، مهمان ضیف باشد و میزبان مضیف، و این جایگه مراد جمع است، لقلوله: إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ، و مراد آن فریشتگانند که به ابراهیم آمدند به بشارت اسحاق - علیه السلام - و به اهلاک «۲» قوم لوط.

إِذْ دَخَلُوا، یعنی و اذکر حین دخلوا علیه، و شاید تا «نَبِّئُهُمْ» عامل باشد در او یعنی و نَبِّئُهُمْ وقت دخولهم، ای عن وقت دخولهم، آنکه ظرف متسع فیه باشد «۳» بمعنی مفعول به، چون در پیش ابراهیم رفتند و سلام کردند، ای «۴» قالوا نسلم سلاما، نصب او بر مصدری باشد محذوف الزوائد، ای قالوا نسلم تسلیم. ابراهیم - علیه السلام - گفت:

إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ، ما از شما می ترسیم. و سبب ترس او بگفتیم در سورت هود. و آن آن بود که ایشان طعام نمی خوردند او گمان برد که ایشان مکاری خواهند کردن.

فریشتگان جواب دادند: لَا تَوْجَلْ، مترس که ما آمده ایم تا تو را بشارت دهیم به پسری عالم دانا.

ابراهیم - علیه السلام - گفت: **أَبَشَّرْتُمُونِي**، مرا بشارت می‌دهی؟ **عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكَبِيرُ**، ای مع ان مسنی الکبر، کقولهم: فلان علی صغر سنه يقول الشعر، ای مع صغر سنه، چگونه بشارت می‌دهی مرا «۵»، و من پیر شده‌ام؟ و به چیز مرا بشارت می‌دهی؟

(۱). همه نسخه بدلها: نپرهیزد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: و اهلاك.

(۳). آب: است.

(۴). آب: و.

(۵). آب: ما را.

ص: ۳۳۴

نافع خواند: فبم تبشرون، علی تقدیر: فبم تبشرونی، من البشر [۷۹- ر] من الثلاثی المجرد من الزیادة، و اکتفا کرد به یک «نون» از «نون» جمع و به کسره او از «با» ی اضافت، و باقی قرأ تبشرون، ای تبشرونی، بتشدید «ا»، من التبشیر، یعنی عجب باشد که ما را پس از این پیری و عمر که بر ما گذشت «۲» فرزند باشد.

ایشان گفتند: **بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ**، ما تو را بشارت به حق و راستی و درستی می‌دهیم، نگر که «۳» از جمله نومیدان نباشی. ابراهیم - علیه السلام - گفت: و که باشد که از رحمت خدای نومید شود الا گمراهان! آنکه گفت: **فَمَا خَطْبُكُمْ**، چه حال است شما را و چه قصه است ای فرستادگان ایزد تعالی؟ گفتند: بدان که ما را به قومی کافران فاسقان فرستاده‌اند، و آن قوم لوط بودند تا ایشان را هلاک کنیم مگر آل لوط را از پیوستگان و خویشان مؤمن و اتباعی که او را هستند از مؤمنان که ما ایشان را برهانیم و نجات دهیم از آن عذاب الا زن لوط را از جمله آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد بود. و این استثناست از استثناء، برای آن که قوم مهلکند مگر آل لوط، و زن از ایشان مستثنی است و ملحق به هالکان، برای آن که مستثنای دوم ملحق باشد به جمله اول. و مثال او چنان بود که گویند: لفلان علی عشرة الا خمسة الا ثلاثة، اول پنج بیرون باید بردن تا پنج ماند بر او، آنکه از آن پنج سه بیرون باید آوردن و اضافه کردن با پنج مستثنی تا بر او هشت درم بماند «۴». **قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنْ الْغَابِرِينَ**، که ما تقدیر کردیم که او از جمله گذشتگان و هالکان باشد، و قيل: من الغابرين، ای باقین فی العذاب، که او در عذاب بماند. و این کثیر خواند، قدرنا بتخفیف، و هما لغتان: قدرت الشيء اقدره و اقدره قدرا، و قدرته «۵» تقدیرا.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ، چون فریشتگان به خانه لوط آمدند.

لوط ایشان را گفت: شما قومیی «۶» که من شما را نمی‌شناسم.

ایشان جواب دادند که ما آن کار را آمده‌ایم که این کافران قوم تو در آن شکّ

(۱). قم + خواند.

(۲). آو: گزشت.

(۳). قم: که تا، دیگر نسخه بدلهای: تا.

(۴). قم: تا هشت درم باشد.

(۵). قم: قدره.

(۶). قم: قومی ای، مل: قومید.

ص: ۳۳۵

می‌کنند، و آن عذاب است.

وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ، و ما راستی و درستی به تو آورده‌ایم، و ما در این خبر از جمله راستی‌گراییم «۱».

از حقّ تو آن است ای لوط که از میان این قوم بروی و اهلت را که مؤمنانند و به تو گرویده‌اند با خود ببری.

آنکه گفت: «با» تعدیه راست فی قوله: فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ، گفت «اسری» لازم است به «با» متعدّی کرد و آن که گفت «اسری» متعدّی است، گفت «با» به معنی «مع» است، کقولهم: اشتریت الدار بآلاتها، ای مع آلاتها. بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ، ای فی قطع من اللیل، در پاره‌ای از شب شده «۲». وَ اتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ، یعنی تو نیز بر پی ایشان برو و نباید «۳» تا از شما کسی باز پس نگیرد. بعضی گفتند: «۴» حقیقت است و ایشان منهی بودند از آن که باز پس نگرند «۵»، چه اگر باز پس نگریدندی عاصی بودندی. و درست آن است که بر توسّع و مجاز است یعنی تیمار باز پس ماندگان مبری و به هیچ وجه باز نه‌ایستی «۶». وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ، و بروی به آن جا که شما را فرموده‌اند. عبد الله عباس گفت: شام بود. مقاتل گفت: جایی بود آن را صغر «۷» خواندند.

وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ، و ما بیرداختیم از آن کار، یعنی کار اهلاک قوم لوط. و گفتند: «قضا «۸»» به معنی وحی است، یعنی اوحینا الیه، و دلیلش آن که به صله «الی» تعدیه فرمود. نظیره قوله: وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ «۹»- الآیه.

أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ، و «ان» مع اسمها و خبرها، در محلّ نصب باشد، علی أنّه بدل من «ذلك الأمر» و روا بود که فعلی دگر اضمار کنند، و التّقدیر: و اخبرنا انّ دابر هُوَلَاءِ، و خبر دادیم که بیخ ایشان بریده باشد و عذاب استیصال به ایشان «۱۰» رسیده،

(۱). کذا در اساس و قم، مل: راستگیرانیم، دیگر نسخه بدلها: راست گویانیم.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: از شب.

(۳). آب: نباشد.

(۴). آو، آب، مش + امر بر.

(۵). آب: نگرد.

(۶). قم: باز مه ایستی.

(۷). کذا در اساس و لب با همین اعراب، قم: صمغ، آو، آب، مل، آز: بجمع، آج، آل: اصجع.

(۸). قم: قضی.

(۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه

(۱۰). آب: با ایشان.

ص: ۳۳۶

چون در صبح آیند، و نصب مصبحین بر حال است از مفعول، چون اهل شهر خبر یافتند [۷۹-پ] که جماعتی مهمانان به لوط فرود آمده‌اند شادمانه شدند. و در شادی ایشان دو قول گفتند: یکی آن که این فریشتگان بر صورت امر دانی «۱» پاکیزه بودند، و قول بعد آن که ایشان این معامله خبیث از فجور با غریبان کردند. و قوله **يَسْتَبْشِرُونَ**، محلّ او نصب است بر حال یعنی مستبشرین.

لوط - علیه السلام - گفت: اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنی عند آن که ایشان به در سرای آمدند و الحاح کردند که اینان را به دست ما ده.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ، و از خدای بترسی و مرا به خزی و شرمساری میاری و خجل مگردانی، من الخزایة، و قیل من الخزی، یقال: خزاه الله فهو مخزی فاخزاه فهو مخزی، لغتان: فعل و افعال، بمعنی. **قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ**، گفتند: نه ما تو را از جهانیان نهی کرده‌ایم؟ و آن آن بود که ایشان با لوط شرط کرده بودند که آن معنی از فجور که کردند با اهل شهر نکنند و لوط را گفتند: ما را با تو «۲» شرط آن است که غربا را حمایت نکنی و در خانه خود نبری تا دست ما برایشان مطلق باشد، مراد به عالمین، غربانند.

قالَ هُوَ لَأَبْنَاتِي إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ، لوط - عليه السّلام - گفت: من این دختران خود را فدا می‌کنم تا مهمانان من محروس باشند. این دختران را به نکاح به شما «۳» دهم بر مهري که شما خواهی، اگر شما آنچه من گویم بکنی. گفتند: مراد ایمان است، یعنی اگر اوّل ایمان آری. روا باشد که معنی آن بود که اگر این معنی که من می‌گویم بکنی من نکاح البَنَات. و اما اسلام ایشان، روا باشد که مشروط بود در ضمن آیت و ذکر نکرد برای آن که ایشان را معلوم بود. و نیز روا باشد که از شرع او تحریم انکاح الکفّار نبود، دختر به کافر شایستی دادن. و گفتند: این خطاب با یک دو رئیس کرد، چه دختران او به همه قوم نرسیدندی. و گفتند: دختران امّت را خواست که پیغامبر پدر امّت باشد، تا جواب سؤال سایل باشد اگر گوید دختران او به همه قوم نرسیدندی به نکاح.

(۱). مل: مردانی.

(۲). آب: به تو.

(۳). آب: به نکاح شما.

ص: ۳۳۷

و گروهی به این «۱» آیت تمسّک کردند، فی جواز اتیان النساء فی ادبارهنّ، و تفسیر چنین دادند که: ان کنتم فاعلین لما انتم فاعلون من موقعة الغلمان. و آن درست نیست برای آن که در آیت این شرح و تفصیل نیست، وجهی ندارد حمل کردن بر آن. آنکه قدیم تعالی برای قبیل لوط - علیه السّلام - به جان او قسم یاد کرد گفت:

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ، گفت: به جان تو که اینان در این مستی و جهالت متحیر شوند و راه نبرند. و گفتند: خطاب با رسول ماست و بیشتر مفسران بر اینند. و این حدیثی باشد معترض «۲» در میان «۳» این قصّه، علی سبیل الاعذار و الانذار.

و العمر و العمر لغتان، يقول العرب: اطال الله عمرک و عمرک. و رفع او بر ابتداست و خبر مضمّر، و التّقدیر: لعمرک. قسمی چنان که لزيد منطلق، و این را «لام» ابتدا گویند و «لام» تأکید گویند. و اگر به جای «لام»، «واو» قسم بودی اسم مجرور بودی، چنان که: [و] «۴» عمرک و حیاتک، و مراد به «سکرت» جهل و غفلت است و العمه: التّحیر و التّردّد. مجاهد گفت: یتردّدون، عبد الله عبّاس گفت: یتمادون «۵».

قتاده گفت: یلعبون.

ابو الجواز روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید گرامی تر بر او از محمد - صلی الله علیه و علی آله - نبینی که به حیات هیچ کس از انبیا و ملائکه قسم نکرد «۶» مگر به جان او، گفت: لَعْمُرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ، بگرفت ایشان را بانگ و آواز، و آن «۷» آن بود که جبریل - علیه السلام - بانگ بر ایشان زد، مُشْرِقِينَ، در وقت آفتاب بر آمدن. و «اشرق» «۸» این جا به جای «اصبح» است، و نظیره: اضحی و امسی، اذا دخل

(۱). آب: با این.

(۲). مل: متعرض.

(۳). قم: شأن.

(۴). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی: یتمارون.

(۶). قم، مل: قسم یاد نکرد، دیگر نسخه بدلها: سوگند یاد نکرد.

(۷). قم: واو.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مش: اشراق.

ص: ۳۳۸

فی الشروق و الصبح و الضحی و المساء، و مثله: اعرق و انجد و اغار، اذا دخل العراق و نجدا [۸۰- ر] و الغور، و نصب او بر حال است از مفعول.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا، ما آن شهرهای ایشان «۱» زیر و زبر کردیم - و این قصه در سورت هود بتامی بگفته ایم - وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ، بیارنیدیم «۲» بر ایشان سنگهایی از سنگ گل. گفته اند: معرب است، و گفته اند: مراد به سجیل موسوم است من السجل، و هو الكتابة، و منه السجل لكتاب العهدة، بیانه قوله: حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةٌ «۳» ...، ای معلّمه. و گفته اند: مراد «من سجین» است الا آن که «نون» به «لام» بدل کردند و معنی آن که: من بعض درکات النار، سنگهایی بود از سجین دوزخ فرستاده.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ، در این که رفت آیاتی و علاماتی هست و اعتباری متوسمان را. مجاهد گفت: للمتفرسين. قتاده گفت: للمعتبرين، يقال: توسمت فيه الخير و تفرست، بمعنى. ابن زيد گفت: للمتفكرين. ضحاک گفت: للناظرين.

ابو عبيده گفت: للمتبرين و اقوال از روی معنی متقارب است و «متوسم» متفعل باشد از وسم و وسم نشان بود، یعنی آن که در علامات نگاه کند تا از او استدلال کند. و مرجع معنی با تفکر بود. قال الشاعر:

او کَلَّمَا وردت عكاظ قبيلة
بعثوا الی عریفهم یتوسم

و قال آخر:

توسمت فيه الخير لما عرفته
و قلت لعرسی المرء من آل هاشم

ای تطلبت «۴» الوسم، و هو العلامة.

وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مُّقِيمٌ، و آن، یعنی مدینه سدوم که هلاک کردند به عذاب، راهی است مقيم «۵» ثابت. و گفتند: «أنها» یعنی آن آیات و دلالات زایل نیست بل بر جای است آن را که خواهد که در او اندیشه کند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ، در این حدیث که رفت آیتی و دلالتی «۶» هست

(۱). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل + را.

(۲). آب، آز: بیارنیدم.

(۳). سوره ذاریات (۵۱) آیات ۳۳ و ۳۴.

(۴). آب، آز: تطلّب، آل: یطلب.

(۵). آب، آز: مستقیم.

(۶). آب، آز، مش: دلالتی.

مومنان را، و تخصیص ایشان به آن کرد که منتفع ایشانند.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ، و جماعت و اصحاب ایکه و ریشه «۱» و درختان ظالم بودند و «ان» مخففه است از تقیله به دلالت لزوم «لام» در خبر او، و التقدیر: و آنه کان، ای ان الشان و الأمر کان اصحاب الايكة لظالمين. حسن گفت:

«ایکه» درختان باشد و جمعش ایک بود، کسجرة و شجر. و گفته اند درختان درهم - پیخته «۲» باشد، و گفته اند: ویشه «۳» باشد. قال امیة:

ع الآیک فی الطیر الجوانح کبکاء «۴» الحمام علی فرو

و مراد قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختستان و ویشه ها «۵» بودند و وجه معاش «۶» ایشان از آن بود و خدای تعالی شعیب را به ایشان فرستاد و به اهل مدین، اما اهل مدین چون ایمان نیاوردند خدای ایشان را به صیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه را به ظلة، و آن ابری بود که بر آمد و از او آتشی بیامد و ایشان را بسوخت.

فَأَتَقَمْنَا مِنْهُمْ، ما از ایشان کینه بکشیدیم به عذاب، و آن آن بود که خدای تعالی «۷» گرمایی بر ایشان گماشت هفت روز، که هیچ آسایش نبود ایشان را از آن ایکه «۸» ابری بر آمد ایشان به سایه آن ابر گریختند و چنان دانستند که ایشان را در آن آسایشی و راحتی خواهد بودن. از آن ابر آتشی بیامد «۹» و ایشان را بسوخت.

وَإِنَّهُمَا، و آن هر دو، یعنی این دو مدینه: یکی مدین و یکی سدوم، که شهر قوم لوط بود، لِيَأْمُرَ مُبِينٍ، راهی روشن است «۱۰». و راه را «امام» خواند برای آن که بدو اقتدا کنند.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ، و اصحاب حجر رسولان ما را دروغزن داشتند «۱۱». گفتند: شهرهای ثمود را «حجر» خوانند، و آن «۱۲» میان شام و مدینه است.

(۱). کذا در اساس و مل، دیگر نسخه بدلها: بیشه.

(۲). آو، آل، آج، مش: به هم در شده، آب، آز: به هم شده، لب: به هم ریخته.

(۳). همه نسخه بدلها: بیشه.

(۴). مل: کبکبا.

(۵). همه نسخه بدلها: بیسها.

(۶). آو، آب، آز، آج: معایش.

(۷). مل + شعیب (?).

(۸). کذا در اساس و مل، قم، آو، آج، لب: از آن آنکه، دیگر نسخه بدلها: از آنکه.

(۹). آب، آز: بر آمد.

(۱۰). آب، آز: بود.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: به دروغ داشتند.

(۱۲). آب، آز: این.

ص: ۳۴۰

قتاده گفت: «حجر» نام وادی است. جابر بن عبد الله الانصاری و عبد الله عمر «۱» و گفتند: ما با رسول - علیه السلام - به حجر نمود بگذشتیم «۲». ما را گفت: در سرای این ظالمان مشوی آلا گریان، ترس آن را که نباید که به شما رسد آنچه به ایشان رسید.

آنکه گفت: این قوم صالح بودند، خدای تعالی همه را هلاک کرد [۸۰-پ] آلا یک مرد که او در حرم خدای بود، که به حرمت حرم او را هلاک نکردند. گفتند: یا رسول الله! او چه مردی بود؟ گفت: نام او أبو رغال «۳» بود. آنکه رسول - علیه السلام - بانگ بر ناقه زد و او را بجنابید و سبک از آن جا برفت.

وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا، ما آیات و دلالات خود به ایشان دادیم، یعنی به اصحاب حجر، و مراد ناقه است که قصه آن رفته است. فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ، ایشان از آن عدول و اعراض کردند، یعنی از تفکر در آن.

وَ كَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً آمِنِينَ، و بایستادند و از کوه خانه‌ها در سنگ کردند ایمن از آن که آب آن را بیران «۴» نکند و آتش نسوزد و به گشت روزگار بیران «۵» نشود، و نصب «آمنین» بر حال باشد از فاعل.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ، آواز بگرفت ایشان را، یعنی صیحه عذاب و هلاک در وقت آن که در بامداد آمدند. يقال: أصبح اذا دخل في الصباح، و نصبش بر حال است از مفعول.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، هیچ غنا و کفایت «۶» نکرد از ایشان آنچه ایشان می‌کردند از کسب مال و ملک. و گفته‌اند: آن «۷» عمل که پنداشتند که چیزی هست از عبادت اصنام.

آنکه چون طرفی از قصص اوایل بگفت، خلقان را بر نعمت خود تنبیه کرد گفت: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، ما نیافریدیم آسمان را و زمین را و آنچه در میان آن است الا به حق و راستی و درستی. وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ، و قیامت لا محال

(۱). مل، آل: عبد الله بن عمر.

(۲-۵). آو: بگزشتیم.

(۳). مل: ابو رعان.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: ویران.

(۶). همه نسخه بدلها: کفاف.

(۷). همه نسخه بدلها: از.

ص: ۳۴۱

خواهد آمدن. فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ، تو اینان را عفو کن عفو کردنی نکو «۱».

گفتند: این آیت منسوخ است به آیت قتال.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ، که خدای تو آفریننده‌ای داناست، آنچه کند به علم و حکمت و مصلحت فرماید کردن.

آنکه بر طریق منت نهادن بر رسول - علیه السلام - گفت: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ، ما دادیم تو را ای محمد، سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي، هفت از مثنایی. مفسران در معنی این خلاف کردند. بعضی مفسران گفتند: مراد سورت فاتحه است، برای آتش سبع المثنایی خواند که هفت آیت است و الفاظش مثنی و مکرر است. و گفته‌اند برای آتش مثنایی خواند که در دو رکعت نماز قراءتش مثنی شود، و این قول روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی و عمر خطاب و عبد الله مسعود و ابو هریره و سعید جبیر و کلبی و ابن جریج و عطا و حسن و ابو العالیه و ابراهیم و ابن ابی ملیکه و عبد الله بن عبید بن عمیر و مجاهد و ضحاک و ربیع «۲» انس.

و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۳» هفت آیت است: یک آیت از او، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، و آن سبع المثنایی است و ام القرآن است و فاتحة الكتاب است. ابی کعب گفت: من نماز می‌کردم نمازی

تطوع، رسول - علیه السلام - مرا آواز داد. من جواب ندادم. چون فارغ شدم پیش رسول - علیه السلام - رفتم گفتم: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! گفت: چرا جواب ندادی مرا چون تو را بخواندم؟ گفتم: یا رسول الله نماز می‌کردم. گفت:

الْم تَسْمَعُ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ «۴».

آنکه مرا گفت: تو را خبر دهم به عظیمتر «۵» سورتی که در قرآن هست پیش آن که از مسجد بیرون شوی. چون ساعتی بود دست من گرفت و بر پای خاست. من گفتم: یا رسول الله! آن وعده که مرا دادی. گفت: آری،

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۶» هی سبع المثانی،

سورت فاتحه است که سبع المثانی است.

(۱). همه نسخه بدلها: نیکو.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + و.

(۳-۶). سوره فاتحه (۱) آیه ۲.

(۴). سوره انفال (۸) آیه ۲۴.

(۵). همه نسخه بدلها: بجز مل و قم و لب: عظیمترین.

ص: ۳۴۲

هم ابیّ روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که خدای تعالی در توریت و انجیل و زبور و قرآن هیچ سورت [۸۱- ر] از این فاضلتر و بزرگوارتر انزله نکرد که تو بر خواندی، و من فاتحه الكتاب بر رسول خوانده بودم.

آنکه گفت: انها السبع المثانی و القرآن العظیم الذی اعطیت، این سبع مثانی است و قرآن عظیم آن که مرا دادند، و اخبار در این معنی بسیار است، و اگر این سورت را هیچ فضل نبودی جز آن که خدای تعالی این را در یک حیّز نهاد و همه قرآن را در یک حیّز، گفت: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ، کفایت بودی.

و عباده صامت روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: فاتحه الكتاب عوض است از همه قرآن، و هیچ سورت از او عوض نیست، از این جاست که اگر مثلاً همه قرآن در یک رکعت نماز بخواند «۱» بی فاتحه، آن رکعت درست نباشد، و اگر فاتحه بخواند تنها و هیچ دگر نخواند نماز درست باشد،

لقوله - عليه السلام: لا صلاة الا بفاتحة الكتاب.

و بعضی دگر گفتند: این سورت را برای آن «مثنی» خواند «۲» که بخشیده است میان خدای تعالی و بنده به دو قسمت در آن خبر که روایت کردند که، خدای تعالی گفت:

قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین، فنصفها لی و نصفها لعبدی.

چون بنده گوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، خدای تعالی گوید:

مجدنی عبدی.

چون گوید: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ «۳»، خدای گوید:

حمدنی عبدی

، بنده من شکر من گفت.

چون گوید: الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۴»، خدای تعالی گوید:

اثنی علیّ عبدی

، بنده من بر من ثنا گفت.

چون گوید: مَالِكِ «۵» یَوْمِ الدِّیْنِ «۶»، گوید:

مجدنی عبدی

، بنده من مجد من گفت.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: بخوانند.

(۲). قم: خوانند.

(۳). سوره فاتحه (۱) آیه ۱.

(۴). سوره فاتحه (۱) آیه ۲.

(۵). اساس: ملک.

(۶). سوره فاتحه (۱) آیه ۳.

ص: ۳۴۳

چون گوید: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** «۱»، گوید:

هذا بينى و بين عبدى

، این میان من و میان بنده من است.

چون گوید: **اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** «۲»، حق تعالی گوید:

هذا لعبدى و لعبدى ما سأل

«۳»، این بنده مراست و بنده مراست آنچه خواست.

و گفته‌اند: برای آن که منقسم است به دو قسمت، یک نیمه ثنا و یک نیمه دعا، یک نیمه حق ربوبیت و یک نیمه حظ عبودیت.

و گفته‌اند: برای آن که اهل آسمان نماز به آن کنند چنان که اهل زمین نماز به آن کنند.

و گفته‌اند: برای آن که دو بار انزله بود، یکی بار «۴» به مکه و یکی بار «۵» به مدینه.

حسین بن الفضل گفت: هر یک بار که این سورت فرود آمد «۶»، هفتاد هزار فریشته «۷» با آن فرود آمد «۸». و سبب آن بود که هفت کاروان به یکبار از بصری و اذراعات از آن جهودان بنی قریظه و بنی النضیر به یک روز در آمدند در مدینه و در آن جا انواع مال بود از جواهر و طیب و متاع دریا و انواع اموال مسلمانان گفتند: کاشک «۹» این هفت کاروان ما را بودی تا در سبیل خدای صرف کردمانی «۱۰». جبریل آمد و یک بار دیگر فاتحه کتاب بیاورد و گفت: این هفت آیت شما را بهتر است از آن هفت کاروان، و دلیل این تأویل قوله تعالی: **لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ** «۱۱»- الایه.

و گفته‌اند: برای آن سبع المثانی خواند آن را که اول او **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** است، و این اول کلمتی بود که آدم گفت چون او را عطسه‌ای آمد، و آخر کلمتی باشد که اهل بهشت گویند، چنان که گفت: **وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** «۱۲».

و گفته‌اند: برای آن که خدای تعالی این سورت مستثنی کرد و مدخر برای این

(۱). سوره فاتحه (۱) آیه ۴.

(۲). سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

(۳). آب، آز: سآله.

(۴). همه نسخه بدلها: یک بار.

(۶). قم: فرو آمد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: فرشته.

(۸). قم: فرو آمد، دیگر نسخه بدلها: فرود آمدند.

(۹-۵). همه نسخه بدلها: کاشکی.

(۱۰). آل: کردیمی.

(۱۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۸۸.

(۱۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

ص: ۳۴۴

امّت، چنان که در چند خبر برفت.

و گفته‌اند: برای آن که تننی، ای تصرف «۱» اهل الزّعارة الشّرارة عنها، اهل شرّ را از شرّ باز دارد.

و گفته‌اند: برای آن که نیمه او ثناست بر خدای تعالی.

و بعضی دگر از علما گفتند: مراد به «سبع مثنائی» این هفت سورت دراز است و آن: «سورة البقرة» و «آل عمران» و «النساء» و «المائدة» و «انعام» و «اعراف» [۸۱-پ] و «انفال» و «توبه» به یک جاست.

و مجاهد روایت کرد از عبد الله عبّاس که: سبع المثنائی، هی السّبع الطّوال، و این قول عبد الله عمر است و ابو بشر و جعفر بن المغیره و مسلم بن المطیر «۲»، و سعید بن جبیر در یک روایت و مجاهد و عبید بن سلیمان «۳» از ضحاک.

ثوبان روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت:

انّ الله تعالى اعطاني السبع الطّوال مكان التّوريه و اعطاني المئين مكان الانجيل و اعطاني المثاني مكان الزّبور و فضّلني بالمفصل

، گفت: خدای تعالی مرا به جای نوریت این هفت سورت دراز داد، و به جای انجیل مرا «مئین» داد، یعنی سورت‌هایی که کما بیش صد آیت است، و به جای زبور مرا «مثنی» داد و آنکه مرا تفضیل داد به سورت‌های مفصل.

عایشه «۴» روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت: هر که او این هفت سورت دراز «۵» بگیرد، او حبر باشد، یعنی عالمی.

عبد الله عبّاس گفت: این هفت سورت را برای آن «سبع مثنی» خواند که فرایض و احکام و حدود در او مثنی است.

طاووس گفت و ابو مالک و عوفی از عبد الله عبّاس که قرآن همه مثنی است، گفت: نبینی که خدای تعالی می‌گوید: الله نزّل أحسنَ الحَدِيثِ كتاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي «۶».

(۱). اساس: یصرف، به قیاس با نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). کذا در اساس و قم، مل: البطر، دیگر نسخه بدلها: البطين.

(۳). کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلها: سلمان.

(۴). قم + رضی الله عنها.

(۵). آب، مل، آز، مش + یاد.

(۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳.

ص: ۳۴۵

و گفتند: قرآن را برای آن مثنی خواند که احکام و قصص در او مثنی است، و بر این قول مراد به سبع مثنی هفت سبع قرآن باشد. آنکه در کلام محذوفی باشد و هو:

و هي القرآن العظيم. و بعضی اهل معانی گفتند: بر این قول «واو» مقحم «۱» است، و التّقدير: و لقد آتيناك سبعا من المثاني القرآن العظيم، على البديل بدل الكلّ من الكلّ. و بعضی دگر گفتند: عطفه على نفسه لاختلاف اللفظين، كما قال:

و هند اتی من دونها النأی و البعد

و کما قال آخر:

و لیث الکتبیه فی المزدحم

الی الملك القرم و ابن الهمام

و بعضی دگر گفتند: مراد به سبع مثنائی هفت معنی «۲» است که قرآن بر آن مشتمل است از: امر و نهی و بشارت و انداز و مثل و قصص و تذکیر النعم.

قوله: لا تَمُدَّنْ عَیْنَيْکَ، حق تعالی بر سبیل دلخوشی و تسلیت رسول گفت: یا محمد: خطاب با او- و مراد او و امت- گفت: چشم کوتاه دار، چشم مکش به آنچه «۳» ما این کافران را به آن ممتع کرده ایم. **أَزْوَاجاً مِنْهُمْ**، ای اصنافاً من الکفار. و مراد به «زوج» صنف و نوع است این جا، کقوله تعالی: **سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا** «۴».

انس مالک روایت کرد که یک روز در ایام ربیع گله‌ای شتر «۵» به رسول- علیه السلام- بگذشت سخت نکو، بغایت حسن. رسول- علیه السلام- دست بر چشم نهاد و گفت: خدای تعالی مرا چنین فرمود و این آیت بخواند. **وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ**، و اندوه مدار بر ایشان. در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که اندوه مدار بر نعمتی که ایشان را دادم و تو را ندادم، و قول دگر آن که اندوه مدار بر ایشان که مآل ایشان با چه خواهد بودن. **وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ**، و نرم دار بالت، یعنی جانب با ایشان نرم دار و به رفق و مدارا با ایشان زندگانی کن، با آنان که پسر و تواند از مؤمنان.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ، و بگو ای محمد که: منم آن ترساننده بیان کننده.

(۱). مل: معجم.

(۲). آب+ آن.

(۳). آو، آب، آز: با آنچه.

(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۳۶.

(۵). قم، آو، آب، آز، آج، لب، مش: اشتر.

در خبر است که یک روز عبد الله مسعود به در حجره رسول آمد و در زد. رسول گفت:

من علی الباب؟

کیست بر در؟ گفت: انا یا رسول الله، منم ای رسول خدا، رسول - علیه السلام - به خشم آمد و می گفت:

انا و انا و هل «۱» لمخلوق يقول انا؟.

چون در بگشادند و عبد الله مسعود در آمد و اثر خشم به روی رسول دید، گفت: یا رسول الله:

[۸۲-ر] چه گناه «۲» کرده‌ام؟ گفت: یابن مسعود! ندانی که هیچ مخلوق را نرسد که گوید: انا؟ گفت: یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم.

حق تعالی چون او این ادب نگاه داشت، گفت: این همه جهان را حرام است جز تو را، بر اطلاق بگو که:

انی انا النذیر المبین، کما انزلنا علی المقتسمین.

فراء گفت: وجه تشبیه آن است که: انی اندرکم عذابا کعذاب المقتسمین، گفت: من شما را از عذابی می ترسانم که فرود آید بر شما چنان که به مقتسمان فرود آمد «۳».

آنکه خلاف کردند «۴» که مقتسمان که بودند. عبد الله عباس گفت: مقتسمان جهودان و ترسایان اند که قرآن مجزاً و مبعوض کردند و مقسم، به بعضی ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند، و گفتند: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ «۵».

عکرمه گفت: مقتسمان کافران قریش بودند که بر طریق استهزاء قرآن بر خود بیخشیدند سورت سورت، یکی می گفت: این سورت مراست، و دیگری می گفت: آن سورت مراست.

مجاهد گفت: جهودان و ترسایان اند که کتاب خود مقسم و مبدد بکردند.

مقاتل گفت: شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشان را بفرستاد تا راههای مکه ببخشیدند «۶» تا چون حاج روی به مکه نهادند، می گفتند: نگر دعوت این مرد که برخاسته است قبول نکنی که او جادوست «۷»، و یکی می گفت: شاعر است، و یکی می گفت: کاهن است، و یکی می گفت: عراف «۸» است.

و ولید مغیره بر در مسجد الحرام نشسته بود، چون او را پرسیدندی از رسول،

(۱). مل: و علی.

(۲). آب: چگناه.

(۳). آج، لب: آید.

(۴). قم، لب، مل + در آن.

(۵). سوره نساء (۱۴) آیه ۱۵۰.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بخشیدند.

(۷). همه نسخه بدلها: ساحر است.

(۸). آز: اعراف.

ص: ۳۴۷

گفتی: او چنان است که ایشان گفتند.

مقاتل بن حیان گفت: قومی بودند که قرآن ببخشیدند «۱»، بعضی گفتند: سحر است، و بعضی گفتند: سمر است، و بعضی گفتند: شعر است، و بعضی گفتند:

فسانه اولیان «۲» است، و بعضی گفتند: بافته اوست «۳».

ابن زید گفت: آنان بودند که سوگند خوردند که صالح را شبیخون کنند و این آیات بر خواند، وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ، قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ «۴» ...، و اصل کلمه اقتسام است، افتعال باشد، اما من القسم او من القسم، یا از بخشش یا از سوگند.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ، «الذین»، در موضع جر است بدل مقتسمین، آنان که قرآن را معضی بکردند، یعنی عضو عضو و جزء جزء. بعضی گفتند: اصل او من عضيت الشيء تعضية اذا جعلته اعضاء و اجزاء. قال رؤبة:

و ليس دين الله بالمعضي

ای المفرّق. و قال آخر:

فارضی و اما العزّ فیهم فغیّرا

و عَضَى بنی عوف فأما عدوّهم

قوله: بنی عوف، اراد «۵» سباهم و فرّقهم فی البلاد، و قیل: اراد عَضَّهم «۶» بلسانه و قَطَّعهم، ثمّ ابدل «الیاء» من «الهاء».

بعضی دگر گفتند: جمع عضة و عضون، ککرة «۷» و کرین، و قلة و قلین، و عزة «۸» و عزین، و اصله: عضة، لام الفعل «۹» بیفگندند چنان که بیفگندند من الشفة و اصلها:

شفة بدلالة قولهم فی الجمع شفاه و حذفوا من الشاة، و اصلها شاه و جمعها شياه. و معنی عضه، دروغ و بهتان باشد، و منه

الحديث: لا يعضه بعضكم بعضا،

و [۱] لعضیهة، البهتان. یعنی قرآن را نسبت با دروغ کردند، و معنی قول اول آن است که قرآن را

(۱). آب، آز: بخشیدند.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اولیان.

(۳). آب، آز، بافته است.

(۴). سوره نمل (۲۷) آیات ۴۸ و ۴۹.

(۵). قم: قوله عَضَى بنی عوف قیل اراد.

(۶). قم: عَضَّهم.

(۷). آو، آب، آج، لب، مش: ککرة.

(۸). قم: عَزَّة، با تشدید.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل + او، مل + ازو.

مفرّق بکردند علی احد معینین: اما ایمان به بعضی و کفر به بعضی، و اما در تسمیت او چون سحر و کهنانت و اساطیر الاولین خواندن «۱» قرآن را.

فَوَرَّبُّكَ، «فا» تعقیب راست، و «واو» قسم را، گفت: به خدای تو که ما بیرسیم ایشان را به قیامت از آنچه در دنیا کرده باشند «۲».

انس روایت کرد که رسول - علیه السلام - در این آیت گفت: ایشان را بیرسند [۸۲-پ] از کلمت: لا اله الا الله.

عبد الله مسعود گفت: هیچ کس نباشد و الا خدای تعالی او را بیرسد، فیما بینه و بینه، گوید «۳»: یابن آدم! ماذا غرک منی، چه مغرور کرده است تو را از من؟ یابن آدم! ما ذا عملت «۴» و فیما عملت «۵» و ماذا اجبت المرسلین، چه کردی و چرا کردی و پیغامبران مرا «۶» چه جواب دادی؟

و در خبر است از صادق - علیه السلام - که گفت: هیچ کس نباشد و الا در قیامت از او «۷» چند چیز بیرسند:

عن عمره فیما افناه، و عن شبابه فیما ابلاه، و عن ماله من این اکتسبه و این وضعه، و عن ولایتنا اهل البیت،

گفت: او را از این پنج چیز بیرسند: از عمرش که در چه فانی کرد «۸»، و از جوانیش که در چه به سر آورد «۹»، و از مالش که از کجا جمع کرد و کجا نهاد «۱۰»، و از ولایت ما اهل البیت.

سؤال کردند که: مناقضه از میان این آیت و قوله تعالی: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ «۱۱»، به چه زایل کنی «۱۲»؟ گوییم، از این چند جواب گفتند: یکی آن که عبد الله عباس گفت: نپرسند ایشان را که چه کردی برای آن که او عالمتر است از ایشان به احوال ایشان، و انما «۱۳» ایشان را پرسد که چرا کردی، و قطرب بر این وجه اعتماد کرد و گفت: سؤال بر دو وجه باشد: سؤال استعلام و استفهام باشد، و سؤال

(۱). آب، آز، مش: خواند، آج، لب: خواندند.

(۲-۵). قم: کرده داشتند.

(۳). آب، آز، گویند.

(۴). آو، آب، آج، لب: علمت، آز: علمت ... عملت.

(۶). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: پیغامبران را.

(۷). همه نسخه بدلها: او را از.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کردی.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بردی.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نهادی.

(۱۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۹.

(۱۲). آج، لب: کنید.

(۱۳). آل: و اما.

ص: ۳۴۹

تقریر و توییح. آیت نفی را معنی آن است که نپرسد «۱» از ایشان چیزی که نداند تا بداند، و معنی آیت اثبات آن است که بپرسد از ایشان بر سبیل تقریر و توییح که چرا کردی «۲» و به چه دلیری و ایمنی کردی «۳»؟

جواب دیگر آن است که عکرمه گفت از مولام «۴» پرسیدم عبد الله عباس «۵» این سؤال، گفت: روزی «۶» قیامت روزی است دراز و در او موافق باشد. مکلفان را در یک موقف نپرسند و در دیگر موقف بپرسند، گفت نظیر این آیتها قوله تعالی: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ. وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ «۷»، و قوله: ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ «۸». جوابی دیگر این گفتند «۹» نپرسند ایشان را از آنچه در حال طفولیت و نقصان عقل کرده باشند، و بپرسند ایشان را از آنچه در حال تکلیف و کمال عقل کرده باشند.

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ، قیام کن به آنچه تو را فرموده‌اند.

عبد الله عباس گفت: اظهار کن آنچه تو را فرموده‌اند.

ضحاک گفت: اعلام، اعلام کن.

اخفش گفت: افرق.

مورج گفت: افضل، فصل کن.

سیبویه گفت: اقض، حکم کن. و اصل کلمت من الصّدع، و هو الفصل و الفرق، قال ابو ذؤیب:

و «ما» مصدریه است، و التقدیر: اصدع بالأمر، و تحقیق معنی آن است که قیام کن به آنچه تو را فرموده‌اند که آن کار که مأمور به است بشکافی به بیان و روشن کنی آن را.

(۱). همه نسخه بدلها: نپرسند.

(۲). آل، مل، آج، لب: کردید.

(۳). آب، مل، آج، لب: کردید.

(۴). قم، مل: مولام.

(۵). مل + از.

(۶). همه نسخه بدلها: روز.

(۷). سوره مرسلات (۷۷) آیات ۳۵ و ۳۶.

(۸). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۱.

(۹). قم: جوابی دگر گفتند، مل: جواب دیگر آن که.

(۱۰). اساس: ریابه، خوانده می‌شود، با توجه به اجماع نسخه‌ها و منابع بیت تصحیح شد.

ص: ۳۵۰

عبد الله بن «۱» عبیده گفت: رسول - علیه السلام - کار نبوت پوشیده می‌داشت تا این آیت فرود آمد، برخاست و اظهار دعوت کرد.

مجاهد گفت: مراد آن است که در نماز به قراءت آواز بردار. **وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ**، و از مشرکان اعراض کن و برگرد. آنکه این را به آیت قتال منسوخ کرد، و ممکن است حمل کردن آیت را بر وجهی که نباید گفتن که منسوخ است، و آن چنان بود که گویند: مراد به اعراض نه آن است که ایشان را با خود رها کن تا هر چه خواهند کنند، بل مراد آن است که از دوستی و

خویشی و طمع به ایمان ایشان و استمالت ایشان بر این وجه اعراض کن. و آیت مخصوص بود به مشرکانی که معلوم از حال ایشان آن بود که ایمان نیارند، به قرینه قوله: **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**، ما کفایت کردیم تو را کار این مستهزیان. و نظم معنی آیت آن است که، قیام کن به اظهار دعوت چنان که تو را فرموده‌ام، و «۲» از کس مترس [۸۳-ر] که ما کفایت کنیم تو را شرّ و اذیت دشمنان، چنان که کفایت کردیم تو را شرّ مستهزیان- و ایشان پنج کس بودند از رؤسای قریش: ولید مغیره مخزومی، و عاص وائل سهمی، و الاسود بن المطلب- و او آن بود که رسول- علیه السّلام- بر او دعا کرد و گفت:

اللّهمّ اعم بصره،

بار خدایا چشمش کور کن و او را به مرگ فرزند بنشان- و اسود بن عبد یغوث بود و الحارث بن قیس بن الطّلاله «۳». راوی خیر گوید که: اینان هر پنج گرد خانه طواف می‌کردند. جبریل آمد و رسول را گفت: کیف تجد هذا، چگونه می‌یابی این را؟ و اشارت کرد به ولید مغیره، گفت: بد بنده‌ای است! گفت: خدای کفایت کرد تو را شرّ این «۴». او از آن جا بیامد، بردی یمنی پوشیده و جامه به پای می‌زد «۵». به مردی تیر تراش بگذشت از خزاعه. پاره‌ای از آن چوبها که از تیر بیوفتاده «۶» بود در دامن او نوسید «۷». او را کبر رها نکرد که بچسبد «۸» و آن از دامن بگیرد. همچنان برفت، آن

(۱). همه نسخه بدلها: بجز قم: عبیده بن.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + تو.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: الطّلاله.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: او.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: جامه در پای می‌کشید.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بیفتاده.

(۷). کذا در اساس و قم، مل: دوسید، دیگر نسخه بدلها: آویخت.

(۸). کذا در اساس و قم و آط و مل: بچسبد میل کند، خم شود، آب، آز: بجنبند، آج، لب، مش: بخسبد، آل: بنشینند.

ص: ۳۵۱

برایه «۱» تیر به ساق او بسود و بخراشید و ریش شد و سرایت کرد و از آن بیمار شد و بمرد.

کلبی گفت: تیری در دامن او آویخت، پیکان تیر به ساقش در شد از آن بمرد.

عاص وائل بگذشت، جبریل گفت: یا محمد! چگونه می‌یابی این را؟ گفت:

بد بندهای است خدای را این! جبریل - علیه السلام - اشارت کرد به زیر پای او و گفت: کفایت هذا، تو را کفایت کردند شرّ این. او بر نشست و با دو پسر خود «۲» به تماشا رفت. چون به جای مقصد «۳» رسیدند، فرود آمد و پای بر زمین نهاد، تیهی «۴» در پای او شد، او بانگ بر گرفت که: مرا کژدم بزد. بجستند چیزی نبود، پایش از آن بیاماهید «۵» تا چند گردن شتری شد و از آن بمرد بر جای.

اسود بن المطّلب بگذشت «۶»، جبریل گفت: یا رسول الله! چگونه می‌یابی این را؟ گفت: بد بندهای است این خدای را. جبریل گفت: تو را کفایت کردند و اشارت کرد به چشم او، خدای تعالی او را کور کرد.

عبد الله عباس گفت: جبریل برگی سبز بر چشم او زد او کور شد و چشمش درد گرفت چنان که سر بر دیوار می‌زد تا بمرد.

کلبی گفت: جبریل بیامد - و او در زیر درختی نشسته بود - او جبریل را بدید که آهنگ او کرد. غلامی با او بود «۷»، او استغاثه کرد به غلام، گفت: مرا از این نگاه دار، و سر بر آن درخت می‌زد و روی بر خار و خاشاک می‌زد و فریاد می‌خواست. غلام می‌گفت: ما کس را نمی‌بینیم که به تو «۸» چیزی می‌کند، مگر تو را «۹»، چندان سر بر آن درخت می‌زد تا «۱۰» بمرد و می‌گفت: قتلنی ربّ محمد، خدای محمد مرا بکشت.

و اسود بن عبد یغوث بگذشت، جبریل - علیه السلام - گفت: چگونه مردی است این؟ گفت - علیه السلام: بد بندهای است خدای را با آن که خال من است. گفت:

(۱). کذا در اساس، قم، آو، آب، مل: پرانه، آج، لب، مش، ال: پیرایه. برایه، جمع «براء» به معنی تراشه.

(۲). آج لب: بر نشست با دو پسر خود و.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و صل: چون به مقصد.

(۴). کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلها: خاری.

(۵). مل: بیاماسید.

(۶). آو: بگزشت.

(۷). آب + با.

(۸). آو، آب، آج، لب: با تو.

(۹). آو، آب، آج، لب: مگر تو.

(۱۰). قم، مش: زد که، آو، آب، آج، لب، آز: زد تا.

ص: ۳۵۲

شرّ این نیز کفایت شد از تو، و اشارت کرد به شکم او، مستسقی شد و آب «۱» آما «۲» بر او پیدا گشت «۳» و از آن بمرد.

کلبی گفت: از سرای به در آمد، باد سمومش بزد، سیاه شد تا چون حبشی گشت، با خانه آمد. او را بنشناختند «۴» و از سرایش بیرون کردند و او در کویها «۵» و بازارها می‌گشت و می‌گفت: قتلنی ربّ محمد، خدای محمد مرا بکشت، تا آن‌گه که بمرد.

حارث بن قیس آمد بگذشت «۶»، جبریل گفت: چگونه می‌یابی این را؟ گفت:

بد بنده‌ای است این خدای را. جبریل اشارت به سر او کرد و گفت: کفایت کردند تو را. چندان خون و ریم از بینی او بیامد «۷» که بمرد.

عبد الله عباس گفت: او ماهی شور بخورد، تشنگی بر او غالب شد، چندان آب باز خورد تا شکمش بطرکید «۸» و بمرد، فذلک قوله: **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ**، محلّ او نصب است بر بدل «مستهزیان»، آنان که با خدای تعالی خدای دگر بدارند «۹» در عبادت. **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**، بدانند ایشان آنچه [۸۳-پ] کرده باشند. و مورد او تهدید و وعید است.

آنکه بر سبیل تسلیت رسول - علیه السلام - گفت: **وَلَقَدْ نَعَلْمُ**، ما می‌دانیم و بر ما پوشیده نیست که تو را دل تنگ می‌شود به آنچه این کافران می‌گویند از تکذیب تو و استهزاء بر تو. پناه با من ده که خدای توام، و تسبیح کن به شکر و حمد من و از جمله سجده کنندگان باش.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که نماز کن به فرمان خدای و از جمله نمازکنان باش.

و در خبر آمده است که: چون رسول را کاری پیش آمدی، پناه با نماز دادی، به

(۱). مل: از آب، قم: و آب می‌خورد.

(۲). کذا در اساس، قم، مل: و آماس، دیگر نسخه بدلها: آماه.

(۳). آو، آج، لب، آل: آمد، دیگر نسخه بدلها، بجز قم: شد.

(۴). آو، آز، آل، آج، لب: نشناختند.

(۵). مل: کوچها.

(۶). آو: بگزشت.

(۷). آل، آج، لب: آمد.

(۸). آو، آب، مش، آز: بترکید، آج، لب، آل: بترقید.

(۹). آو، آب، آج، لب، آز، آل: گیرند.

ص: ۳۵۳

نماز مشغول شدی.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ، و خدای را پرست تا آنکه که یقین به تو آید، یعنی مرگ، و تقدیر او آن که یقین به او تعلق دارد.

امّ العلاء روایت کند - زنی از جمله انصاریان - که: عثمان بن مظعون را وفات آمد. ما او را تجهیز کردیم «۱»، و رسول - علیه السلام - در آمد، من گفتم: رحمت بر تو باد ای عثمان مظعون، گواهی «۲» دهم که خدای تو را اکرام کرد. گفت: تو چه دانی که خدای با او چه خواهد کردن؟ ما گفتیم: چگونه باید گفتن یا رسول الله؟ گفت:

أما هذا فقد جاءه اليقين،

اما این را یقین به او آمد، یعنی مرگ.

و الله انى لأرجو له الخير

، به خدای که من برای او خیر امید می‌دارم. آنکه گفت:

من مات على خير عمله فارجو [أ] له خيرا، و من مات على سيئ [ب] عمله فخافوا عليه و لا تيسوا،

هر که بر عمل خیری میرد، برای او امید خیر داری، و هر که بر عمل بد میرد، بترسی بر او و نومید مشوی.

و امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت:

ما رأيت يقينا اشبه بالشك من الموت

، من هیچ یقین ندیدم که به شک بهتر ماند از مرگ، یعنی یقین است به حقیقت، و مردمان با او چنانند که کسی که شک باشد، یعنی نه عمل آنان می‌کنند که مرگ به یقین دانند.

و در خبر است که چون این آیت آمد، رسول - علیه السّلام - گفت: مرا نفرمودند که مال جمع کنم و از جمله تاجران باشم و لکن مرا وحی چنین آمد که: تسبیح کن به حمد خدای و از جمله ساجدان باش و مرا پرست تا مرگ به تو آمدن.

و بعضی اهل معانی گفتند: یعنی تا آنکه که علم ضروری حاصل آید تو را به نزول مرگ به تو، چه عمل تا آنکه نافع باشد و پس از آن عمل را اثری نبود، و در معنی فرقی نیست - و اللّٰه یوفّقنا لما یحبّ و یرضی عنه «۴».

(۱). قم: تحیه کردیم.

(۲). آو، آب، آج، لب، مش: گواهی.

(۳). آو، آب، آز، آج، لب، مش: شرّ.

(۴). قم: نحبّ و ترضی.

ص: ۳۵۴

تمّت المجلّدة الحادیة عشر، و یتلوه فی الثانیة عشر سورة النحل. و وقع الفراغ منه فی العاشر من صفر سنة ثلاث و ثلاثین و خمس مائة، و اللّٰه المستعان علی اتمامه و هو المتفضّل باحسانه و فرغ منه فی یوم الخامس الثانی من صفر سنة تسع و سبعین و خمس مائة. و هذا خطّ احقر عباد اللّٰه، الحسین بن محمّد بن الحسن بن ابراهیم بن محمّد بن منکا «۱» العمار «۲»، حامدا للّٰه و شاکرا لنعمه و مصلیّا علی نبیّه محمّد و آله.

[۸۴-ر]

(۱). کذا بدون نقطه در اساس (!)

(۲). در اساس، العیار هم می‌توان خواند.

ص: ۳۵۵

استدراک و توضیح

ص ۶۶ س ۱۹: عبارت «يرجع الى لفرقة الملحقة» درست به همین صورت در اساس آمده و در هیچ کدام از نسخه بدلها و چاپهای موجود دیده نمی‌شود. خود عبارت هم خالی از ابهام نیست. شاید در اصل بوده است: «يرجع الى الورقة الملحقة»، که در این صورت محتمل است عبارات و ابیات زیر در ورقه‌ای جداگانه به نسخه اصلی که اساس ما از روی آن نوشته شده منضم بوده و کاتب از آن غفلت کرده است - و الله اعلم بالصواب.

هر چند حذف عبارات و ابیات زیر به کلیت متن داستان لطمه‌ای نمی‌زند و احتمال الحاقی بودن آن هست، لکن نظر به این که در همه نسخه بدلها موجود است، ما آن را از روی نسخه قم در این جا آوردیم و به شیوه معمول با دیگر نسخه.

بدلها مقابله کردیم تا نکته‌ای فرو گذاشته نیاید.

و از قصه یوسف تا این جا که رسیده‌ایم من قوله: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا «۱» ...، و مراوده زلیخا او را، و احضار زنان مصر و دست بردن ایشان، امیة بن ابی الصلت به نظم آورده است در قصیده‌ای که در آن جا قصه بعضی انبیا بگوید «۲»، فی ابیات منها:

یتلوا «۳» علیک «۴» بذاک الله قرانا

و کان یوسف ایضا شأنه عجبا

لو لا رای من ملیک الناس برهانا

همت به أمّ مثنوا و هم بها

و ألفیا زوجها بالباب لقیانا

و غلقت دونها الأبواب و استبقا

خزبان حیث بقول الزور بهتاننا

قالت أراد بنا سوءا فقال لها

لما رأت عفة منی و عصیانا

بل راودتتی عن نفسی مکابرة

(١). سورة يوسف (١٢) آیه ٢٤.

(٢). آز: می گوید.

(٣). آز، آو: يتلو.

(٤). آو، بم، آج، لب، آز: علينا.

ص: ٣٥٦

انظر كفى لك بالسّر بال تبياننا

قالت شهود رأّت في البيت شأنهما

او قدّ من قبل عنه فقد خانا

ان قدّ من دبر عنه فقد كذبت

و أيقن الحقّ بعد الشكّ إيقانا

لما رأى ثوبه قد قدّ من دبر

مكرا و ازنتها «١» بالفحش ازنانا «٢»

دست رسولاً إلى اللّاتي و شين بها

من كلّ كيد أحان الله من خانا

حتّى اذا جئنا قصرا و قد فرغت

و مهّدتهنّ أنماطاً و كتبانا «٣»

ألقت لهنّ سكاكيناً محدّدة

قالت له غضبا حين اغتررن «٤» به

يا أحسن الناس كلّ الناس إحسانا

أخرج على يسوة أحرقتني عدلا

في الحبّ علّك «٥» تفتنهنّ افتانا

لما راين «٦» فتى كالشمس مختلقا

مصوّرا مثل ضوء البدر فتانا «٧»

قطّعن من حسنه الأيدي علانية

حتّى رأين عظام الكفّ قد بانا

قال النساء «٨» معاذ الله فاتخذى

هذا الرسول نبىّ الله خلصانا

لئن عصانى و لم يتبع مؤامرتى

ليعمرنّ «٩» بيوت السّجن ازمانا

فذاك من شأن كيد «١٠» الغانيات به

حقّا يقينا لو أنّ العلم ينهاننا

فاقلوا النساء «١١» و لا يغررنكم «١٢» ابدا

و لا يكنّ لكم فى الدّهر اخدانا

غرض در این «۱۳» این ابیات آوردن تنبیه است بر کید زنان، و خدای تعالی کید ایشان را عظیم خواند، فی قوله: إِنَّ كَيْدُكُنَّ عَظِيمٌ «۱۴». و در اخلاق زنان نیک گفته است منتبّی، آن جا که می گوید «۱۵»:

اذا غدرت حسناء اوفت بعهدها
و من عهدها أن لا يدوم لها عهد

و ان عشقت كانت اشدّ صباية
و ان فكرت فاذهب فما فرکها قصد

و ان حقدت لم يبق في قلبها رضا
و ان رضيت لم يبق في قلبها حقد

كذلك اخلاق النساء و ربّما
يضلّ بها الهادی و يخفی بها «۱۶» الرشد

(۱). آو، بم، آز: ازنیها، آج، لب: ازنتها.

(۲). آو، آب، آج، بم، آل: ازمانا.

(۳). آو، آل، آج، لب، کیشانا.

(۴). آو، بم، آج، لب، آز، اغترر.

(۵). آو، بم، آج، آل، آز: یملک.

(۶). قم: رأی، با توجه به آو، تصحیح شد.

(۷). آج، آل: فیتانا.

(۸). آج، آل: الفتی.

(۹). قم: ليعمری، با توجه به آو، تصحيح شد.

(۱۰). قم: ندارد، با توجه به آو، و ديگر نسخه بدلها آورده شد.

(۱۱). آج، آل: الفتاء.

(۱۲). همه نسخه بدلها: يغررکم.

(۱۳). آج، لب، آل: او از، آو، آز، آب، بم: او در.

(۱۴). سوره يوسف (۱۲) آيه ۲۸.

(۱۵). آج + شعر.

(۱۶). همه نسخه بدلها: به.